بسمه تعالی

افغانستان کشور عزیزما سرزمینی است که از ادوار قبل‌التاریخ تاکنون مصدر مدنیتها و گذرگاه فرهنگها و پرورشگاه فکر و تهذیب انسانی بوده ودولت های مقتدری در طول تاریخ‌ازین سرزمین فرهنگ‌خیز برخاسته‌ومردم آن همواره آزادی و هویت ملی خودرا درطول کشمکش‌های تاریخی نگاهداشته اند .

از مدتیست درمحیط ما احتیاج شدیدی حس می‌شد ،تاگزارش مختصر تاریخ افغانستان در یکدو جلد کوچك از زمان قدیم تا عصر حاضر بصورتی نگاشته آید ، که هم جامع و هم کوتاه باشد ، و آموزندگان مکاتب ومطالعه کنندگان عامهٔ ما بتوانند ، سوابق تاریخی مملکت خویش را درآن بخوانند ، وباتصاویر و نقشه ها وجداول ونمودارهای لازمهٔ تاریخی مجهز باشد .

سال گذشته هنگامیکه من به ریاست انجمن تاریخ افغانستان‌گماشته شدم ، بناغلی محمد عثمان صدقی وزیراطلاعات وکلتور آنوقت این‌نیاز مبرم محیط را خاطرنشان کردند . ومن‌هم علی‌الفور دست به کار زدم و تاریخ مختصر افغانستان را در نوشتم .

در نوشتن این کتاب به چندین صد جلد کتب تاریخی بزبانهای شرقی وغربی رجوع کردم و حوالهٔ تمام مطالب را در پاورقی های‌آن جای دادم .ولی درحین طبع باشکالی بر خوردم که ناچار آن پاورقیهارا حذف کردم ، ودر اخیر چند باب مراجع لازمه رانوشتم ودر پایان‌کتاب نامهای تمام مراجع داده خواهد شد . ومرد من درین تذکار این سند که تمام مطالب این کتاب مستند [illegible] وما این [illegible] ثوق [illegible]

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

برین کتاب تصاویر ونمودار های متعدد و جداول توضیحی را از کتب موثوق خارجی وداخلی افزودم ، وامید وارم به هموطنان عزیز وکسانیکه تاریخ افغانستان را بطور مختصر می‌خوانند مفیدواقع‌گردد.
جلد نخستین حاوی اوضاع تاریخی قدیم قبل از اسلام ودورهٔ‌اسلامی تاسنه ۶۰۰ هـ و خروج چنگیز است ، و جلد دوم آن دارای اوضاع ۷۰۰ سال دیگر تابازیابی استقلال می‌باشد(*)

درتدوین مطالب این کتاب کوشش شده ، که جامع اما مختصرومفید باشد ، وزمینهٔ نوشتن تاریخ مفصل در آینده بدست آید ، که نمونهٔ آن در جلد اول تاریخ افغانستان بعد ازاسلام که سال گذشته‌نشرشده دیده میشود . ودرآن تاریخ مفصل دوصد سال اول دورهٔ اسلامی افغانستان در هزار صفحه نوشته‌ام .

عبدالحی حبیبی
کابل . جمال مینه ۱ سنبله ۱۳۴۶

(*) اکنون هردو جلددریک وقایه تقدیم گردید. (ناشر)

بخش نخستین

نظری‌بدورهٔ قبل‌ازتاریخ افغانستان

به‌اصطلاح مؤرخان دوره‌ئی که انسان به کشف خط موفق نشده بود ، دورهٔ قبل ازتاریخ PRE-HISTORI نامیده میشود. وبعد ازآنکه رسم‌الخط ظهور کرده عصر تاریخی است ، ولی شرط اینست که آثار باقیماندهٔ مخطوط اقوام قدیم خوانده شده باشد ، و چون خطوطی‌تاکنون موجود است که خوانده نشده ، بنابرین آنرا مربوط دوره‌های قبل از تاریخ دانند واگر وقتی خوانده شوند ، داخل مرحلهٔ تاریخی خواهند شد . وعموماً دورهای تاریخی ممالك شرق را در حدود ۲۵۰۰ سال‌قبل از میلاد دانسته‌اند ، زیرا رسم الخط های مصروبین النهرین که‌خوانده شده اند همین قدر عمر دارند ، ولی خطوط مکشوفهٔ موهن جودیرو در سند وهرپه تاکنون خوانده نشده ، وداخل مرحلهٔ تاریخی‌نباشند .

در افغانستان کاوشهای آثار قبل‌التاریخ از سنه ۱۹۳۶ م‌بوسیلهٔ هیئت های علمی اروپائی آغاز شده ، ودر نتیجه آثار دوره های قبل‌التاریخی حجر بدست آمد . که مربوط به دورهٔ سوم استعمال‌سنگ یعنی سنگ‌صیقلی واستعمال ظروف گلی و فلز است، که آنرادورهٔ کلکولی تیك گویند .

از کاوشهای علمی چنین نتیجه بدست می آید ، که درحدود ۶۰۰۰سال قبل در خاکهای افغانستان و سرزمین های مجاور آن، انسانها مدنیتی داشتند . زیرا درمنطقهٔ انو نزدیك مرو ، آثاراستعمال مس در همان اوقات کشف شده است .

آثار دورهای قبل تاریخی را درجوار افغانستان درین موارد یافته اند :

(۱) هرپه درپنجاب : یعنی میدان شرقی‌جبال افغانستان،که‌دران آثار شهر و آبادانی دیده میشود .

(۲) موهن جودیرو : در سند سر زمین جنوب شرقی افغانستان که دران آثار شهر وکوچه و بازار وحتی آبروهای پخته ودر هر کوچه خاکدان کوچك خشتی پخته برای مواد فضله هم دیده‌میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریں شهر وقدیم مجسمه های ربةالنوع مادر وظروف گلی پخته و انواع زیور های طلاء و نقره و فلزات دیگر با نمونه های صنعتی و بنان فلزی آن عصر بدست آمده ، که در موزهٔ مربوط همان شهر قدیم محفوظست . واز نفایس آثار آن مجسمه های کوچك عاجی فیل ونقش های گاو های قوی هیکل است ، که بر برخی ازان نقوش حروف وخط نیز دیده میشود ، ولی تاکنون به خواندن این خط موفق نشده اند .

مدنیت قبل‌از تاریخ وادی سند که درشرق افغانستان بین‌هرپه وموهن جودیرو پهن شده بود بطور متحدالشکل ویك نواخت در طول یك هزار میل (چهار برا بر ساحت تمدن بابل ودو برابر پهنائی تمدن مصر) وجود داشت که مشابهت تام در طرز تعمیر ابنیه و ساختمان ظروف گلی واسباب ووسایل کار آن مشهود است . وازان‌نتیجه گرفته‌اند : که این مدنیت در سرتاسر وادی سند در شرق‌خاك‌افغانستان گسترده شده ودو شهر هرپه وموهن جودیرو پایتخت های شمالی و جنوبی آن بوده‌اند ، وروابطی با تمدنهای خاکهای غربی تا سرزمین‌بابل داشته‌اند ، وحتی درحدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد در بابل محلتی‌از تاجران هندی موجود بود ، از آثاریکه در حفریات بین‌النهرین یافته‌اند پدید می‌آید ، که‌مردم وادی سند ارقام اعشاری واوزان و پیمانه ها را میشناختند . از آثارشهریکه‌درهرپه پدید آمده آشکاراست که‌طبقهٔ‌اعیان درخانه های دوطبقه زندگی داشته واغلب مساکن ایشان دارای چاه‌آب وحمام وانبار زیر زمینی بود .

در حالیکه طبقهٔ عامه و کارگران و صنعت گران ، منازل کوچك دواطاقی داشتند ، که هر منزل توسط حیاط کوچکی از دیگر مجزامیشد و شهرهای این مردم قبل‌التاریخ، قلاع متعددی نزدیك خود داشت، که‌غالباً انبار خانه‌های غله‌بود .

خرابه‌هائیکه از آخرین مراحل تمدن هرپه نمایندگی می کند، حاکی‌از فقر وانحطاط سکنهٔ آن می‌باشد که بیشتر خانه‌ها بصورت‌مغاره درآمده و ساختمان شهر ها که نظم وترتیبی داشت به کلی بهم‌برخورده است . واز این اوضاع چنین نتیجه گرفته‌اند : که برمردمان این مساکن هجوم های آریائیان غربی آغاز یافته و مدنیت ایشانرا منحط ساخته بود . اگرچه الفبای نوشته های هر په خوانده نشده ، ولی ثابت است که‌این رسم‌خط ، بدورهٔ قبل از مهاجرت آریائی تعلق داشته است .

ارابه هائیکه بوسیلهٔ اسپ کشیده میشدند ، مربوط بمردمی‌بود که به زبانهای هند واروپائی تکلم می‌کردند ، ولی گردونه های مردم

موهن جودیرو و هرپه‌را گاو های قوی هیکل دارای شاخهای سنبردراز می‌کشیدند واشکال این گاوان زیبا وسومند بر مواهیر وآثار مکشوفهٔ موهن جودیرو منقوش است .(عکس نمبر ۱ ـ۳)

(۲) این سلسله مدنیت مشابه در جنوب افغانستان درنال‌وجانه وان ولورلائی بلوچستان و نیز در ناد علی سیستان وبرخی از مواقع جنوبی ایران به نظر می‌آید ، که سلسلهٔ آن تا بین‌النهرین هم رسیده ومربوطست بمردمیکه پیش ازهجرت آریائیان ، دران مناطق سکونت داشته اند . و چون درآثار قدیمهٔ ایشان مجسمه های مشابه ربةالنوع مادر بدست می‌آید . بنابرین ممکن است دین و عقاید و فرهنگ‌مشابهی داشته باشند . آثاریکه از یك تپهٔ قبل‌التاریخ در چند میلی شمال غربی کویتهٔ بلوچستان در قلعهٔ گل محمد یافته اند ، دلالت دارد برینکه باشندگان قدیم این سرزمین هنوز ساختن ظروف سفالین را نمیدانستند واز کاردهای سنگی ، وسوزنهای استخوانی واوزار شبیه به نیزه های نوکدارکار میگرفتند ، وساختن ابنیه و منازل نیز رواجی نداشت،ومردم دام پرور کوچی بوده‌اند ، ودرازمنهٔ مابعد ظروف سفالین وابنیه را ساخته اند، که باستا شناسان آنرا «ظروف وادی ژوب» کویند ،وبران برخی از حروف واشکال هندسی و تصاویرآهو و گاو کوهان داربنظر می‌آید، ودرمنازل ایشان استخوانهای بز فراوان دیده میشود ،که بر کثرت گوشت خواری ایشان دلالت دارد ، وهاونهای سنگی برای کوبیدن غله داشته اند ، در حالیکه اوزار آهنین در آثار مکشوفهٔ این عصر به‌نظرنمی‌آیند . واشکال‌شبیه به T-A-W-V بر برخی از ظروف سفالین دیده میشو ند که نظایر آن جای دیگری به نظرنیامده و بنابرین باستان شناسان در شناسایی آن تا کنون خاموش اندو عمر این مدنیت قدیم را در حدود شش هزار سال تخمین کرده اند .

همچنین دامنهٔ همین مدنیت قبل‌التاریخ هرپه تا جزیره نمای کچه هندوستان هم کشیده شده ودر سالهای ۱۹۵٤ ـ۱۹٦۵ م آثاری را از تپه های متعدد آنجا یافته اند ، که با آثار مدنیت هرپه شباهت تام دارند واین ساحهٔ کشفیات در جنوب شهر را جکوت وا قعست .

اما در خاك افغانستان تاکنون چند موقع مهم قبل تاریخی کشف ومطالعه شده :

۱ـ سر اورل ستین وموسیوگیر شمن و هاکن در ناد علی‌وزرنج سیستان در قلعهٔ کنگ و سروتار در سنه ۱۹۳٦ م حفریات کردند .که ازآن ظروف سنگی وانواع اسلحه و تیرها وتیگرهای مزین و ملون و گوشوار های سیمین ، واشیای استخوانی کشف شده . و علماءآنرا مشابه به آثار انو در مرو ، وآثار مکشوفه کاشان در غرب ، و آثار

(c) ketabton.com: The Digital Library

وادی سند دانسته‌اند وازان چنین نتیجه می‌گیرند ، که‌صحنهٔ بزرگ این دوره مدنیت انسانی از وادی سند تا وادی نیل ـ به شمول افغانستان ـ وسعت داشت .

موسیو گیرشمن در تپهٔ سرخ داغ که سی متر بلندی دارد .تا عمق ۱۲ متر کاوش کرد ، و آثار مدنیت یك هزار سال قبل از میلادرا یافت ، وی گوید اگر بیست‌و یك متر دیگر را هم بکاوند ممکن است آثار چهار هزار سال پیش از میلادرا که مقارن با مدنیت های قدیم‌وادی سند ـ بین‌النهرین ـ مصر باشد بدست آرند. ودرین سرزمین چنین تپه‌های باستانی فراوانند .

۲ ـ در کاوشهای قبل تاریخی که تا کنون به عمل آمده دروادی ارغنداب وپنجوائی غرب قندهار درمغارهٔ کوه بدوان وتپهٔ دمراسی نیز آثار قبل‌التاریخ کشف شده ، که ربطی با مدنیت پیش از تاریخ وادی سند و پنجاب و سرزمین بلوچ دارد ، ومجسمه های ربة النوع مادر بدست آمده است .

در تپهٔ مونهٔی گك٦٦کیلومتری شمال‌غرب قندهاردرسنه۱۳٤٤ش کاوشهای علمی بعمل آمد ، که آثار مدنیت قبل التاریخی پنجهزارسال پیش را در وادی ارغنداب نمایندگی می کند و علماء گویند که و ا دی کشك نخود غرب قندهار که حالا بایر است . در زمان سه هزار سال قبل از در یای کشك نخودکه اکنون خشك شده ، سیراب می‌شدوسر سبز بود .

این تپه که از آخرین عصر مسکون بودن آن سه هزار سال گذشته ، درنتیجه حوادث جوی اکنون‌شکل مخروطی دارد ، وبر سر راهی واقع بود ، که گذرگاه مردمان وادی هرات و فراه و ما و را ی هلمند به وادی رخد (ارغنداب) و وادی پشین و سند بود و همچنین به وادی ترنك و غزنه و حوالی جنوب هندوکش میرسید ، یعنی وادی هلمند را با وادی ارغنداب و ترنك و صل میکرد .

تپهٔ مونهٔی‌گك پانزده مرحله آبادی را از اواخر هزاره چهارم تا آغاز هزارهٔاول ق،م گذرانیده ودرمرحلهٔ آخر وبالائی آن انبار خانه ـ های غله بوده ، که دیوار های پخسه‌ئی داشت .ومحل انبار غله به‌شکل محوطه مستطیل بود ، که باوجود کوچکی با انبار خانه های آثار مکشوفه هر به شباهت تام دارد و در طبقات تحتانی آن اطاقهای حفظ چارپایان بوده است . چون ابنیهٔ انبار خانه از سه طبقهٔ مختلف تپهٔ مذکور برآمده ، بنابرین میگویند که این انبار خانه ها درازمنهٔ مختلف مورد استعمال انسانان آنوقت بود .

در طبقات فوقانی ، اطاق کوچك برای نگهبانان انبار خانه دیده

می‌شود که مقداری ظروف سفالین وپیکا نهای سنگی ومفرغی وفلاخن و گلوله های گلی فلاخن دران کشف شده وازان ظاهر است که‌نگهبانان انبار خانه ، این‌وسایل دفاعی را برای حفاظت آن به کار می‌بردند ،و عمر این آلات دفاعی در حدود سه‌هزارسال قبل ازاین تعیین‌شده‌است.

قبل از بناهای انبار خانه های غله ، خانه های سقف داراز سنگهای مکعب دران بناشده ، ودر قسمت شمالی آن ابنیه آجری موجود است .

در قسمت جلو حیاط و سیعی است که اطراف آنرا اطاق های کوچك متعدد فرا گرفته و آثار قصر بزرگ هم نمایانست که ازخشت خام به شکل نیمه مخروطی با ستونهای عظیم خشتی که نقش و نگار و رنگ آمیزی سپید هم دارد بنا یافته وامروز هم این ستونهای دورنمای خارجی آن باعظمت بنظر می‌آید ودرین بنای بزرگ چاقوی مفرغی دستهٔ استخوانی و پارچه های قشنگ تیکر و یك یك مجسمه شکسته ربةالنوع خیر وبرکت ادیتا (مادر) که شباهت تام با مجسمه های مکشوفه از بلوچستان و سند دارد ، با انواع اسلحه کشف شده‌است.

در تپه های دیگر علایم مساکن مردم موجود است که‌تپهٔ سابق‌ـ الذکر معبدایشان بود ، ودرین ابنیه آثار مطبخ با اسباب آن ، ویك‌مقدار زیاد هاون ودستهٔ آن بدست آمده که باحتمال غالب دکان ادویه فروشی باشد ، در اطاقهای دیگر تنور از خشت پخته و پیکانهای نیمه کاره دیده‌میشود .

پشت بام اغلب خانه‌ها نشیب دار بوده ودر دیوارهای خارجی پیکانهای مستعمل و سر نیزه های مسین گذاشته شده ، ودر قبرستان مربوط این بناها هفت اسکلت در یك قبر پیدا شده است .

طبقات مختلف تپهٔ مونهٔی گك از پا ئین به بالا چنین است :ازروی زمین به‌بالا تانه طبقه آثار زندگانی نیمه کوچی دیده میشود . و از روی آن توان گفت که‌مدتی ساکنان اولیهٔ آن مردمان مالدار نیمه کوچی بوده وابنیه منازل ایشان هم پخسه‌ئی بود. بعد ازین خشت های خام تاسه طبقه وسیلهٔ بناست ، که ظروف سفالین ایشان هم در طبقات پائین ساده وابتدائی بوده ، و پس ازآن ظروف تیکری زیباتر و بهتر میشود . تاکه ظروف منقوش گلی ظاهر میگردد و روی جام های‌پایه‌دار اشکال حیوانات وپرندگان وگلها واز قوچ دارای شاخهای بلند و کبك زرین و فیل مرغ و برگهای عشق پیچان دیده میشود ، این ظرو ف گلی منقوش از طبقهٔ هشتم به بعد فراوان است که با ظروف مکشوفه حدود کویته شباهت دارند . فلزات مفرغ ومس ازطبقهٔ شش آغاز میشود . وهنگامیکه زغالهای طبقهٔ پنجم را بطریقهٔ کاربن ۱۴ مورد تحقیق قرار

(c) ketabton.com Digital Library

داده‌اند . تاریخ این طبقه را در حدود ۲۶۲۵ ق.م تعیین کرده اند، وبه قول موسیو کرال متخصص ادوار قبل‌التاریخ این‌نیه از پنجهزار سال بیشتر عمر دارد . وبنابرین از موهن جودیرو سند کهن تر خواهد بود. (عکس نمبر ۳ ـ ٤) .

۳ ـ در طرف شمال افغانستان نیز آثار مدنیت قبل تاریخی کشف شده : باین معنی که درگوشهٔ غربی شمالی آن درانوی مر و آثار و علایم مدنیت قبل تاریخ بدست آمده . وهمین طور در گوشهٔ شمالی شرقی افغانستان بقایای آثار تاریخی موجود است ،که‌در اکتوبر ۱۹٦۲ م به وسیلهٔ باستان شناسان ایتالوی کشف شد .

صحرای هزارسم در نشیب های شمالی هندوکش به ارتفاع ۳۲۰۰ فت شمال غرب سمنگان به طول شانزده کیلومتر واقع است که د ر زمان قدیم هم راه هند و کابل و بغلان و قندوز و بدخشان و چین‌ازهمین وادی میگذشت ودراینجاست که مغاره های طبیعی در صخره ها ی کوه واقعست ، که مسکن انسانان قدیم بود . وازآن ادوات چقماقی سنگی وسنگهای تراشیده زیاد کشف شده و برخی ابنیهٔ آن هم به زمانی تعلق می‌گیرد ، که انسان خارج از صخره ها ومغاره‌ها به سر میبرد ، ودیوار های بی پیرایه ابتدائی را به بلندی ۱/۲۰ ساخته اند که درآن بلاکهای تعمیر ۲۰تا۳۷ متر هم به نظر می آید و تمام این تعمیرات ۳۳۵ هکتار ساحه‌را دربر میگیرد . وآثار آبرسانی از دریا ی هزار سم با دیوار ۱۲۵ متری کنارهٔ کانال آب هم نمایان است .

در مغاره های صخره های اینجا اطاقهای مثلث نما باطاقچه های کلان دیده میشود . که درون آن چوکیها از سنگ تراشیده شده وسه گوشه دارد وبرای ساختن دیوارهااز تخته‌سنگها کارگرفته‌اند ، و آثار آتشدانها هم دران نمایان است .

در مغاره های هزار سم اشکال ورسم های منقوره به نظر می‌آید که بگفتهٔ راپور نویس هیئت باستان شناسی ایتالوی چنین اشکال در آثار قبل‌التاریخ اروپای غربی هم دیده میشود . ولی اشکال آثار هزار سم چهار قسمند : اول اشکال انسانی ، دوم دستهای رسم شده،سوم اشکال حیوانات ، چهارم اختلاط اشکال مختلف که‌معانی آن‌هم فهمیده نمی‌شود . (عکس نمبر ٥ ـ٦)

علمای از منهٔ قبل‌التاریخ این اشکال مغار های هزار سم را با آنچه در هسپانیا وایتالیا وسویس وآیر لیند یافته اند ، تقارن وتشبیه میدهند و از آن نتیجه می گیرند که ترسیم چنین اشکال دراز منهٔ قبل التاریخ بین انسان های آن اوقات رواج داشته . مثلا یکی ازاشکال مغارهٔ هزار سم شکل سماروقی است که نصف دایره را تشکیل داده‌و

یك‌خط عمودی آنرا قطع کرده‌است . ومرادازان پیکرانسانیست که بازو ها وستون فقرات او نمایش داده شده و مشابه اشکالیست که در بقایای آثار قبل از تاریخ هسپانیا وایتالیا وآیرلیند هم بنظر می آیند بدین طور : (عکس نمبر ۷)

این نوع اشکال مشابه درآثار هزار سم فراوان است ، که‌نظایر آن رادر اشکال باقیه آثار باستانی قبل تاریخی اروپا نشان توان داد.

در دورهٔ قبل تاریخی کلکولی تیك واستعمال سنگ صیقلی‌اهمیت لاجورد بدخشان نیز درخور ذکراست . زیرا درآثارقدیم مکشوفه‌ازتپهٔ سیالك کاشان وسرزمین سومر وبین‌النهرین و مقبرهٔتوتن خامن فرعون مصرونیزدرعیلام‌نمونه‌های‌مختلف‌سنگ لاجوردپیداشده‌ومیرساند که ششهزار سال قبل ازین سنگ لاجورد بدخشان شهرت داشت و استعمال آن تا مصر هم رسیده بود . ومردم این سرزمین رابطهٔ مدنی قدیمی با ممالك دیگر شرقی وغربی داشتند . (جدول نمبر ۸)

افغانستان تاریخی قبل از اسلام

وقتیکه افغانستان تاریخی گفته میشود ، ما تمام سرزمینهایی را در نظر می‌گیریم ، که دروقایع تاریخی وجریان حوادث سیاسی‌ومدنی وفرهنگی با افغانستان اشتراك داشته ودر تحت عوامل مشترك‌وتاریخی اوضاع مشابهی را دارا بوده‌اند .

درین ساحه جغرافی قسمت شرقی فلات ایران از دریای سند تا آخر خراسان (دامغان) شرقاً وغرباً شامل است ، ودرشمال هم‌وادی ـ های شمال‌آموراتاسمرقندودامنه‌های کوهنارپامیر فرامیگیرد،ودرجنوب به بحیرهٔ عرب منتهی میگردد ، واین سرزمین عموماً دارای تاریخ مشترك است .

آریانیان :

در حدود ۲۵۰۰ ق ،م یك جمعیت بزرگ انسانان سفید پوست آریائی در سرزمینی که آریانا و یجه نام داشت ، ودر وادیهای شمال آمو واقع بود ،درحالت کوچی گری ورمه‌داری زندگی می کردند و چون عدد ایشان فراوان گشت ، به صفحات جنوب آمو و سر زمین باختر گذشته ، ودر دامنه های شمالی و جنوبی هندوکش ساکن شدند .

این مردم به‌سبب زیادت نفوس و قبایل ، هجرتی به شرق نموده واز دریای سند به وادیهای وسیع هند شمالی گذشتند ، ومدنیتی را دران سرزمین تشکیل دادند ، که در چهار کتاب قدیم (ویدا) منعکس

(c) ketabton.com: Digital Library

است ، وبنابرین آنرا «مدنیت ویدی» گوئیم ، که در حدود ۱۴۰۰ ق، م وجود داشت ، ودر همین کتابهاست که نامهای برخی از قبایل بزرگ افغانی مانند پکتها (پښتون) الینا (مردم شمال لغمان و نورستان)(۱) وغیره ذکر گردیده وما میتوانیم وضع مدنی وفرهنگی و زبان و حیات مردم قدیم افغانستان را ازین کتب معلوم نمائیم ،وچهار وید عبارتست از ریگ وید ـ سام ویـ اتهرواوید ـ یجـور وید که قدیم‌تر همـه ریگ ویداست . ودرآن نامهای بسا کوه‌ها ومواقع جغرافی و ر جال و پادشاهان و قبایل افغانی آمده است .

ارینه ویجه :

ارینه ویجه که درپښتو تاکنون اویجه به معنی سر زمین‌وآرامگاه مستعمل است ، به قول‌دانشمندان تاریخ یا سرزمین پامیر یاحوالـی خوارزم و کنار های دریاچه خزربود ، که متصل ساحت جغرافی مورد بحث ماست چون آثار این دوره زندگانی مردم ارین (به معنی نجیب و زارع) تاکنون کشف نشده و جزو از منهٔ قبل‌التاریخ است بنا برین دربارهٔ زبان ـ اوضاع زندگانی ـ دین وهنر ایشان معلوماتی در دست نیست ، ودکتر گوستاو لوبـون زبان باستا نی آریائـی راکه در آریـنه ویجه بدان متکلم بودند «آریك» نامیده‌است .

مدنیت ویدی :

باسرود های ویدی دورهٔ تاریخی مردم آرین آغاز میشود ، و از همین منبع تاریخی است که ما افکار ، عقاید ، روش زندگانی‌ومهاجرت ایشان از خاکهای افغانستان، و بسا مسایل مـهم تاریخی دیـگری را استنباط می‌کنیم . واز مقایسه های زبان شناسی هم پدید می آید که‌بسا مشترکات لسانی بین زبانهای افغانستان‌و زبان ویدی و سنسکریت موجود است . ترتیب سرود های و یدی به زمانه های مختلفی صورت گرفته وبه‌صورت شفاهی از نسلی به‌نسلی دیـگر منتقـل میشـد و قراریکه دانشمندان ویدشناس کنونی میگویند : علاوه بر سرود هـای ویدی که در چهار کتاب سابق الذکر فراهم آمده ، بر خـی از سرود های قدیم گم شده که به تعبیر خود وید (ریشیان قدیم = دانایان‌قدیم) آنرا می‌خواندند و یا اینکه برخی از سرود های باستانی که به لبا س جدید در آورده شده است ، نیز وجود داشت ، که غالباً به سر زمیـن

(۱) این نام درالیشنگ والی نگار نام دره های آنجا نمایانست .

افغانستان وبه زبان قبل از مهاجرت مردم آرین به وادی های وسیـع هفت دریای شمال هند متعلق بوده است .

چون بین مضامین و زبان‌وکتب ویدی و سرود های او ستـائـی که مظهرآن سرزمین وسیع غربـی مجـرای سنـد است ، شباهت تـام‌و نزدیکی کامل وجود دارد پس می‌توان گفت که منبع سرود های قدیم کم شدهٔ ویدی که برخی از سرود های موجود کنونی شکل جدید آن باشد ، همین سرزمین افغانستان و باختر بوده است . رابطهٔ بسیار محکم مدنیت‌ویدی‌باسرزمین‌افغانستان قدیم‌ازین‌آشکاراست،که‌بسا کلمات قدیم ویدی و سنسکریت ، در زبانهای پښتو و دری ریشه دارد.وباید این مواریث لسانی از اسلاف آریائی قـدیم ، باین زبانهای آریایی بـاقی مانده باشد .

مثلا برای کلمهٔ آریا دو توجیه علمی موجود است : بر خـی معنی آنرا اصیل و نجیب وبرخی زارع و کشـاورز پنداشته اند . چـون در پښتو کلمهٔ (آره) به معنی اصل و گاهی هم مفهوم کشاورزی‌وبرز گری دارد، بنابرین‌میتوان‌گفت‌که‌آرین‌به‌الحاق(ن) نسبت(مانندبلـن = پیاده وتورن = شمشیرزن و غیره) به‌معنی کشاورزباشد ، و چون کشاورزی دربین این مردم پیشهٔ شریفی بود . بعد ازآن مفهوم نجیب و شر یـف مجازا دران دخل‌یافته‌باشد .

چون مردم آرین به هند رفتند . آن سرزمین را آریه ورته یا آریه ورشه گفتند واین کلمه تا کنون در پښتو به شکل (ورشو) به معنی‌مرتع و سرزمین موجود است .

درپښتو تا کنون سند دریا را گویند ، واین کلمه در زبان ویدی سندهو است .

در ریگ‌وید درسرودد‌ریاها ازسندهو(سند) ورودخانهٔ‌کوبها(کابل) ورودگوماتی (گومل) وکرومو (کرم)و سویتی (سوات)ورکه (کنر) و سر زمین گندهاره (وادی مجرای کابل) و رود خانهٔ هره ویتی = سره سوتی (ارغنداب یا ارا کوزی که اکنون ریشهٔ نام قدیم آن در ده هراوت محفوظست) و بهالانه (درهٔ‌بولان) ذکر رفته ، ودر اتهر واوید نام بلخ به شکل بلهیکه مذکور است که بسانتر ، درکتاب مهابهار ته وادبیات سنسکریت بهلیکه شده ، از ریشه بهلی = بخدی . هکذا در اتهرواوید از کوه منجوان متصل به گنداریس (باشندگان گندهارا) ذکری رفته‌که همین کوه منجان واقع‌بین نورستان و بدخشان باشد .

در سرود های ویدی از جنگ‌ده قبیله آریایی ذکر میرود ، که پیش از انشاء کتاب ویدا ۱۴۰۰ ق،م بر کنار راوی (پنجاب) واقع‌شده

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودرین قبایل نام های بسا مردم افغانستان واطراف آن هم مـو جو د است . که‌الینا (مردم الی‌شینک والینکار) و بهالانه (مردم د رهٔ بولان) وشیوا (مردم کنار سند) و پورو (مردم حواشی گـندهارا) و پـکتهه (پښتون) باشند .

وازین جمله ذکر قبایل پکتهه و رجال و شاهان ایشان در جلد دوم ریگ وید مکرراً آمده است که یکی از شاهان پکتهه تور وینه = (تور وهونی پښتو = شمشیرباز) نامداشت ، ودر وادی دهراوت‌وارغنداب (هره‌ویتی) ذکری از قبایل پنی وپسه وپراوته وبریسه یه موجود است که اکنون در بین قبایل افغانی بریخ وپنی در جنـوب قنـدهار ووادی سیوی داریم ، و هکذا قبایل پاسو (سلیمان‌خیل) و پروت(الـکوزیـی) به همان نامهای قدیم نسبتی میرسانند .

مردم آریائی نژادیکه از آریانه ویجه به صفحات شمال و جنـوب هندوکش آمدند ، حیات شبانی و کوچی داشتند ، در سنه ۱۹۳۹ م از تل برزو نزدیك سمرقند تصویر هیکلی روی ظروف گلی پیدا شده‌که آنرا تصویر یك شاه قدیم آریایی‌گیومرث (گـومرد) یا (کوپـت‌شاه) میدانند . که نیمه انسان و نیمه نرکاو بوده ودر گویشت‌یـك قسمت اوستااو را پادشاه شبان خوانده اند ، وازین پدید می‌آید که در حیات شبانی و کوچی‌گری هم شاهانی بین این مردم بوده اند ، و خانواده = کولا (= کهول پښتو) اساس زندگی ایشان بوده ، که از آن عشایری به‌وجود می‌آمد و رئیسی به‌نام «پتی» داشت وهنگامیکه چند کولا باهم فراهم می‌آمدند . گرامه یاویسه را تشکیل میدادند و مسکن شاهی را «پور» میگفتند ، واین هر سه کلمه در تسمیه نامهای اعـلام واما کن تا کنون مشهود است مانند بگرام ـمیرویس ـ شیرپور .

مردم آریائی نژاد نخستین ، قبل از هجرت به‌هند ، کاست‌یعنی فرقه بندی اجتماعی را نمی شناختند ، ولی چون در هند با ساکنان‌قدیم سیه نژاد آن سر زمین بر خوردند ، بر چهار طبقه بر همن (روحانی) کشتریـه (جنـگ جویـان) ویسیه (شهریـان وکسبـه) وسـود را (ناملموس) تقسیم شدند ، که‌این طبقه بندی اجتماعی در اوضاع‌تاریخی واجتماعی مابعد ایشان اثر بارزی داشت .

در کتب ویدی و آثار دیگر نژاد آریائی چنین دیده میشود : که سازمان شاهی از اوایل مهاجرت در بین ایشان‌موجود بود ، و ارباب انواع مختلف را می‌پرستیدند ، و جرگه هایی بنام سبها و سمیتی‌ومیله هائی باسم «سامانه» داشتند ، ودختران و زنان با جوانان و مـر دان عشق می‌ورزیدند ، ومراسم عروسی هم موجود بود . وهمواره بـرای افزایش افراد خانواده ها ، دعاها میکردند ودر طبقهٔ زنان‌شاعراتی هم

وجود داشت که برخی‌از سرود های‌ایشان در کـتاب اول ریـگ‌ویـد مضبوطست .این مردم بازی های ورزشی ، واسـپ سـواری ، و اتـن و رقص ومیوزیك داشتند ، و به زراعت و مانداری می پرداختند والبسهٔ ایشان از پشم یا پوست حیوانات بود . رمه های گوسفند ـگاو ـ بز داشتند ، ودارائی خانواده ها داشتن رمه های چـار پایـان مخصوصاً گاو شیری بود . وهنگامیکه برای خریداری گیاه سومابه کوهسار های افغانستان می‌آمدند گاو های خودرا به طور واحد خریداری می آوردند وآ نرا «پاسو» PASU میگفتند ، که کلمهٔ پیسه (واحد پولی) هم ازآن بر آمده باشد .

از صنا یع هم چوب تراشی ـ و فلز کاری بافت تکه و بوریاـ و سـاختن ظروف گلی ـ وتزئینات فلزی ـ وساختن ارابه ها را یاداشتند و خوراك شان‌هم حبوبات ـ لبنیات ـ گوشت شکار ـ و مشـروبـات سوما وسورابود .عناصر طبیعی مانند وارونا (رب‌النوع آسمان)اند را (رب‌النوع جنگ) سوریا (مهر) اگنی (آتش) سوما (گیاه شراب) و وماروت (باد) وغیره را میپرستیدند . وبه نام هریك قربانیهـا داشتند دانشمندان دینی خودرا (زیشی) میگفتند . که درپښتو اکنون از یـن ریشه کلمهٔ رشه داریم یعنی خوی وخلق و دانش .

مدنیت اوستائی :

مدنیت دوم مردم آریائی افغانستان در بخدی (بلخ)وصفحات‌شمال هندوکش بود ، که درحدود ۱۲۰۰ق ،م آغاز شده، و کتابی ازآن‌دوره به نام اوستا باقیست که پنج باب دارد .

چون منبع معلومات ما درین باب حصهٔ باقیماندهٔ کتاب اوستاست بنابرین این مدنیت وفرهنگ را اوستائی گوئیم ،چون‌تمام این فرهنگ مولود خود سرزمین بخدی وافغانستانست ، ازین رو در تاریخ کشور اهمیت به سزائی دارد ، و کتاب اوستا اوضاع مدنی و فکری‌وفرهنگی مردم قدیم افغانستان را بخوبی‌توضیح می‌کند .

از کتاب او ستا معلوم میشود که مردم آریائی از حیات کو چی ورمه داری و خانه بدوشی به مدنیت رسیده ، ودر روستاها و شهرها ساکن شده‌اند ، و یك دورهٔ جدیدی را در مراحل حـیات اقتصـادی و اجتماعی آغاز نموده اند .

درین دوره نخستین بار سازمان شاهی دربلخ به وجود آمده و پادشاهی بنام یمه(جم) شهر بخدی بلخ را تعمیر کرده است . و هـم درین مردم دین معین که دارای قوانین و هدایات مدنی و روحی بود بنام مزده‌یسنه = مزدیسنا (ستایش خدا) که مؤسس آن زره‌ئوشتره

(c) ketabton.com: The Digital Library

(زردشت) بنام خانوادگی سپینمه یا سپیتمان (در پښتو سپین = سپید + تمه یا تمان = نژاد) بود ، که جای تبلیغ ومبعث او بخدی (بلخ) وسیستان است . (عکس نمبر ۹) .

پدر زردشت پوروشاسپه (دارندهٔ اسپ پیر) و مادرش دوغدو وجد پدریش پتیر کتراسپه نامدا شت . اسمای چهار برادرش رتوشتر رنگو شتر ـ نوتریکا ـ نی‌وتیش است .

نخستین زن او که اسمش معلوم نیست مادرایست واستردوسه دختر بود ، زن دوم زرنشت مادر دو پسر هوره چیتره واورو تت نره وزن سومین اوکه در سر زمین شرق و صفحات بخدی به عقدش درآمد دختر فره شه وشتره برادر جاماسپ (وزیر کشتاسپ)بنام «هوووی» بود .که از پسران اوایست واستره‌موبدان موبد و رئیس روحانیان واوروتت نره رهبر برزیگران ، وهوره چیتره افسر جنگیان شمرده شده و طبقات سه گانهٔ پیروان او بدست این سه پسر زردشت ایجاد شده است . وی سه‌دختر به نامهای فرینی ـ ثریتی ـ پثورو چیستی هم داشت .

زمان زندگانی زردشت به یقین معلوم نیست ولی به موجب روایات کتب زردشتی چنین است : در حدود ٦٦٠ ق.م بدنیا آمد در سن بیست سالگی یعنی ٦٤٠ ق.م منزوی گردید ودر سن سی‌سالگی یعنی ٦٣٠ ق.م مدعی رهنمائی شد . در سن ٤٢ سالگی یعنی ٦١٨ق.م کی گشتاسپ باو گروید ودر سنه ٥٨٣ ق.م بسن هفتاد و هفت‌سالگی هنگام هجوم ارجاسپ تورانی در آتشکدهٔ بلخ بدست براتر کرش تورانی کشته شد . اما محققان این سنوات را صحیح ندانند ، و تولد اورا در حدود ٥٨٨ ق.م گفته‌اند .

زردشت از قدیمترین کسانیست که در افغانستان قدیم رفرم اساسی وعمیقی را بر مبانی اقتصادی جدیدی بنا نهاده ، و به قول ژ ، دومزیل . «وی سیستم اقتصادی خودرا درعصریکه‌گروهی‌ازآرینها از حالت کوچی‌گری به روستانشینی میپرداختند ، به میان آورده‌است.» باین معنی که چریدن حیوانات را بر مراتع نامعلوم ، به چریدن‌درروی زمین های مخصوص بهر قوم و قبیله مبدل نموده اند ، وبه همین‌دلیل گاو نر وماده که یگانه وسیلهٔ ارتزاقی و کشاورزی بوده ، به نظراحترام دیده میشد ، و کود حیوانی آن در تشکیلات ده نشینی و زراعت اهمیت خاصی یافته بود .

زردشت به وحدت و عظمت بی مانند خداوند یگانه (اهوره‌مزده = سروردانا) قایل شد ، واز خدایان سابقی که آریائیان بدان‌عقیدت داشتند صرف نظرکرد . وی گوید که بعدازخدای یکتا، از آغاز جهان

دو روان و جود دارد که یکی طریق نیك ، ودیگری راه بد را می پیماید و سراسر زندگی عبارت از یك پیکار درونی است که برضد نیرو های شر ادامه دارد ، ودرین جنگ دایمی نوریا ظلمت یا خرد واهریمن مقابل یکدیگراند ، وزردشت در آئین‌خود قربانی حیوانات و خور د ن شراب مسکر سوماراکه آریائیان قدیم داشتند از بین برده است . اوگوید : «شراب مسکر کثیف (سوما) چگونه میتواند به نیکی کمك کند . کاومرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد مفید تر ازانست که قربانی شود » . درآئین زردشت عقیده بروز باز پسین و محا سبه اعمال و فتح راستی و شکست دروغ و بهشت و برزخ و پل چنوات (صراط) ووجود فرشتگان موجود است ، وآذر (آتش) را هم مقدس شمرده‌اند ، که درکمون کلیه موجودات و موالید طبیعت بودیعت‌نهاده شده و جوهر زندگانی جانوران و منبع حرارت درونی و غریزیست،وهم ازین رو همکیشان ویا پیروان زردشت‌برای تقدس آذر همواره‌آتشکده‌ها داشته‌اند .

در کیش زردشت قوای نیکی بنام امیشه سپینته (یعنی جاودان سپید و مقدس) وایزدان (در خور ستایش) و جود دارد ، که ازآنجمله شش قوهٔ عامل (فرشتهٔ موکل)اند ، که هریکی در دایرهٔ صلاحیت خود برای ادارهٔ امور عالم همکاری میکنند ،وایشانرا مظهریکی‌از صفات اهوره مزده (هرمزد) وجاویدانان پندارند :

(۱) وهومنه = بهمن (اندیشهٔ‌نیك) یافرشتهٔ نگهدارندهٔ گله ها ورمه ها و موجودات زنده .

(۲) اشه وهیشه = اردی بهشت (نظم نیکو) فرشتهٔ آتش .

(۳) خشثره وئیریه = شهر یور (تسلط) نگهدار فلزات واحجار نفیسه .

(٤) سپینته ارمئیتی = سپیدارمد (پاکی روان و فروتنی)فرشتهٔ نگهدارندهٔ زمین .

(٥) هئوروتات = خرداد (صحت) موکل تندرستی و مساکن و آب .

(٦) امیریتات = امرداد (بیمرگی وبقا) فرشتهٔ مزارع و مراتع و نباتات .

در آغاز پیدایش مزده یسنا ، در راس این شش فرشته سپینته مینیو (خرد سپید) و جود داشت که بعد از وبجایش اهوره مزده‌وگاهی هم‌سره‌اوشه (سروش = هاتف خیر)را قرار میداده اند .

در مقابل این‌قوای خیر و نیکی و نور ، قوای شر و تاریکی نیز وجود داشته اند که سر دسته تمام مفاسد وشرور انگره مینیو (اهریمن)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود ، و تمام این قوای شر وتاریکی را در اوستا «دیوه» نامیده اند ودر مقابل فرشتگان خیر ، شش موکل شر وبدی را به نام کماریکان‌تصور میکردند :

(۱)اکه‌منه در مقابل وهومنه به معنی اندیشهٔ پلید ، که مظهر شرارت ونفاق وبدی باشد .

(۲) ایندره در مقابل اردی بهشت ، روح بدعت و فریبا و گمراه کنندهٔ مردم .

(۳) سئوروه در مقابل شهریور مظهر بی‌نظمی ودیو آشوب .

(٤) نا اونك هئی ثیا در مقابل سپینه ارمذ مظهر بهتان ونافرمانی .

(٥)تئوروی در مقابل خورداد ، دیواتلاف و فساد و گرسنگی و تشنگی .

(٦) زیی ریش در مقابل امر داد ، که شزیك تئوروی است .

گاهی دیوایشمه (خشم) دربرابر سروش عدد هفتم‌دیو هارا که مظهر نا سپاسی و عصیان است تکمیل میکند .

زرتشت کیش خود را برسه اساس اخلاقی و حیاتی بنا نهاده که هو مته (پندار نیك) هوخته (گفتار نیك) هو ورشته (کردار نیك) باشد ، وبدین ترتیب پیروان زردشت ، عقیده وسخن و کردار نیك را اساس عمل خود قرار میدادند واندیشه وزبان و عمل را متساویاً از لوث کثافات معنوی و مادی نگه میداشتند . نظافت بدنی و روحانی ، راستی ودرستکاری ، مروت و سخاوت و تمام اخلاق نیکو را رعایت میکردند ، دروغ وبهتان ممنوع بود ، وهر پیرو مزدیسنا به حفاظت آتش و آب و زمین از لوث ناپاکیها مامور شمرده میشد ، وبنابرین‌زمین را از ناپاکی جسد مردگان نگهداری کرده ، ومردگان خود را دفن نمی کردند ودر بلندی‌ها پیش هوای آزاد می‌گذاشتند تا مرغان هوا آنرا خورده وناپدید شوند .

کیش زردشت که پیدایشگاه و پرورشگاه آن قدیمترین پایتخت‌های دنیا بخدی = بلخ بود به وسیلهٔ کتاب اوستا تبلیغ شد ، که تفسیر آن به‌زبان پهلوی (زند) باشد ، وزبانیکه اوستا بدان انشاد یافته ، نزدیکی زیادی با زبان ویدی دارد ، و کتاب اوستاپیش از حملهٔ اسکندر ۸۱۵ فصل و ۲۱ نسك یا کتاب داشت ، ولی اسکندر ۱۲۰۰ پوست گاوراکه برآن کتاب اوستا نوشته‌شده بود بسوزانید وهنگامیکه بعدازاسکندرباز آنرافراهم‌آوردند ،۳٤۸ فصل‌بدست آمد ، که به‌همان ۲۱نسك تقسیم شد ، وبه قرار حسابیکه عالم انگلیسی ویست کرده تمام این ۲۱ نسك ۰۰۰ ر ٤٥۷ ر۳ کلمه داشت که اکنون فقط ۰۰۰ر۸۳ کلمهٔ آن موجود است وازین شرحیکه براون مستشرق انگلیسی داده روشن می آید که اصل باختری اوستا از بین رفته ، وآنچه اکنون

باقیست فقط یك ربع آنست بدین تفصیل :

۱ـ یسنا (پرستش وجشن) که سرود های دینی و ۷۲ فصل باشد .

۲ ـ ویسپرید (سروران) مجموعهٔ ادعیه واوراد مشتمل بر ۲۳ تا ۲۷ فصل .

۳ ـ وندیدا د (دافع شیاطین) مشتمل بر ۲۲ فر گرد (با ب) دربارهٔ آداب آبدست واستغفار و توبه واحکام دینی .

٤ ـیشت (نماز ونیایش) مشتمل بر ستایش خدا و فرشتگا ن در ۲۱ باب .

٥ ـخورده اوستا (اوستای کوچك) که در حدود ۳٥۰ م آ ذر بد مهر اسپند به تالیف آن پرداخته و مشتمل بر ادعیه، نماز ها و مناجاتهاست .

در دورهٔ مدنیت اوستایی که از ۱۲۰۰ ق ، م آغاز شده،نخستین بار نظام شاهی در بخدی به وجود آمده واوستا گوید : که یمه‌به‌امر اهوره مزده یك «واره» را ساخت که طول و عرض آن به اندازهٔ یك اسپریس (میدان اسپ دوانی) بود ، ودرآن اجناس جانوران مانند گوسپند ـگاو ـ سگ ـ مرغان وغیره را نگاه داشت ، و جای آب‌را هم بدرازای یك هاتره (میل) کند ودران واره بازار ها، گذرها، خانها را به ترتیب مخصوص ساخت ، ولی مردمان علیل و دروغگو و بدخو وپیس ودیوانه را در آن شهر جای نداد .

بدین نمط نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در «وارهٔ»بخدی تاسیس یافت ، واین کلمهٔ وازه اوستایی همانست که در سنسکر یت و هاره شده ، ودر دری بهار است که نوبهار بلخ تا قرن اول اسلامی برجای آن آبادان بود .

در عصر مدنیت اوستایی که مردم آریائی در صفحات شمال هندوکش آغاز بروستا نشینی و تاسیس روستاها و بلاد نموده، واز دورهٔ کوچی‌گری به سکونت دایمی اما کن پرداختند ، این قدمی بود که‌در ارتقای منازل مدنی و تحول اقتصادی برداشته شد ، ودر ین وقت است که نظام شاهی نیز به وجود آمده و یك سلسلهٔ شاهان بخدی که در یشتهای او ستا به نام پره ذاته یاد شده اند (یعنی‌پیش دادیان) نظم ودادوعدل را در سازمان سلطنتی خود به وجود آوردند و به تعبیر اوستا این شاهان بخدی مقام رب‌النوعی هم داشتند ،وچون در سرود های ویدی نیز ذکری ازین شاهان آمده ، بنابرین زمان این خاندانهای شاهی را به عصر قبل از تاریخ که مردم آرین از صفحات شمال هندوکش هجرت نکرده بودند میتوان رسانید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما در اوستا پهلوان بزرگی که نامش هئوشینگه (از اخلاف گیومرث) است ملقب به‌پره ذاته = پیشداد می‌باشد ، یعنی نخستین قانون گذار ، واین همان هوشنگ ادبیات دریست که در کوه البرز برای ربةالنوع ناهید (اناهیتا) قربانیها می‌کرد ، وبادیوان میجنگید و بر هفت کشور سلطنت داشت .

در کتاب سوم دینکرد چنین آمده است که رسم زراعت‌ودهکانیه = دهقانی = اصل مالکیت را همین پیشدادیان به وجود آورده اند بعد ازآن دیهو پتیه (به قول البیرونی دهو فذیه) یعنی اصل حکومت و شاهی و حمایت و نگهبانی خلق را هوشنگ ایجاد کرده است ، وازین روایت میدانیم که مدنیت دورهٔ اوستایی از اوایل مدنیت و یدی و کوچی گری فرقی داشت . بدین معنی که این مردم بخدی زیبا ، اکنون به کشاورزی و آبادانی و بنای روستاها و شهر هاپرداخته واز مرحلهٔ اقتصادی حیات کوچی و بدویت به دهکانیه و ما لکیت‌زمین وحتی یك مرتبهٔ بلند تر دهیو پتیه (ایجاد حکومت و سلطنت)هم‌رسیده بودند . وهوشنگ برسرزمین وسیع حکم میراند وبادیوان و جاد وان و بدکیشان که خراب کاران مدنیت و دشمنان روستا نشینان کشاورز بوده اند می جنگید .

پس از هوشنگ پادشاه دیگر پیشدادی تهمورث است که نامش در اوستا تخمه او روپه ملقب به ازینه ونت (مسلح) آمده ، واوراپادشاه هفت کشور و پسر ویونگهان پسر اینگهت پسر هوشنگ‌شمرده اند که سی سال به مدد وزیرش شیدسپ به عدل وانصاف حکم ر ا ند واورا «دیوبند» گویند که دیوان واهریمن را مقید کرده ، و یك عدهٔ اعمال جدید مدنی را که در مرحلهٔ اقتصادی جدید ضرورت بودبعمل آورد، مانند رشتن پشم وبرش ودوخت جامه واهلی‌کردن چهار پایان واستفاده از اسپ و شتر واستر و خرو گاو ، و پدید آور دن خط و سواد . به قول کریستن سین :«بعداز تهمورث برادرش‌جمشید به سلطنت رسید ونخستین بار جشن نو روز نهاد و اوبه تعبیراوستا «دارندهٔ گله های خوب» است ، که این لقب در او ستا هوئوه(هورمگ پهلوی) باشد که وی سه خواهر به نام یمگ واری نوك و سنگهوك داشت (ارنواز ــ و شهرناز شهنامه) .

دورهٔ مدنیت اوستایی و روایات کتب قدیم قبل از اسلام و بعد ازان دربارهٔ دودمانهای شاهی و رجال و پهلوانان آریایی نژاد به مرور دهور رنگ داستانی به‌خود گرفته ، واین اساطیر باختلاف در ان کتب روایت شده است ، ولی‌ما دراینجامی‌کوشیم که حتی‌المقدور جنبه های تاریخی داستانهای مذکور را جستجو کنیم .

در ویدا پاد شاه بزرگ پیشدادی بنام یمه YAMA ودر اوستا یمه YIMA ودرپهلوی‌یم YAM ودر دری جم است که در اوستا صفت خشیته XSHAETA ودر پهلوی شیت SHET ودردری شید یا او می آید و جمشید گویند یعنی جم در خشان . پدر جم د ر اوستا و یوهونت VIVAHVANT است که بعدها ویونگهوت = ویونگهان به ویونجهان معرب گردیده ، و پسرش یمه = جم از طرف اهوره مزده حامی و پادشاه مردم تعیین شد ، تا به آبادی و آرامی مردم بکوشد ،و باو یك عصا ونگین و شمشیر و جام و گاو آهن زرین داده شد ، تا اولین نشان شاهی او باشد ، وگاو آهن را در کشت زمین و ز را عت به کار برد ، وبه افزایش نسل مردمان و حیوانات بکوشد ، و وارهٔ بخدی رابنا نهد ، و آنجارا که در اوستا «بخدی زیبا دارای پرچم های بلند» گفته شده مقر خویش و انسانهای شهر نشین دیگر سازد .

یمه پادشاه بخدی نخستین شاهیست که بنیاد مدنیت و شهر نشینی نهاده وحیات اجتماعی را ترتیب داده است . کشاورزی‌ــدام پروری ــ حرفه ــ ذوب آهن ــ بافتن لباس ــ استعمال اسلحه‌و جواهر تعیین طبقهٔ لشکری ــ و معماری واستعمال فلزات وادویه را روا ج بخشیده ودر نخستین پایتخت شاهی خود بخدی زیبابه تعمیر وبسط مدنیت پرداخته است ، واویه قول بنونیست محقق فرانسوی همان شخصیت آریائیست که در بین مردم نورستان قبل ازقبول اسلام ایمرا IMRA رب‌النوع بزرگ ومافوق همه ارباب انواع شمرده‌میشد ومجسمه های اورا در معبد مرکزی این سر زمین نصب کرده بودند ودر ان مراسم قربانیها را انجام میدادند .

در یسنا ۹ فقره ۳ تاه گوید : که درمدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ ورشك در جهان نبود . ودر یشت ۱۹ فقرا ت۳۱ــ ۳۸چنین آمده که در مدت سلطنت جم زندگانی گیتی به خوشی وخرمی می گذشت از رنج و آسیب اثری نبود .

در اوستا و متون دیگر تاریخی عرب و عجم ، داستان جم وشاهان پیشدادی به سبب قدمت عهد رنگ ا فسانوی به خود گرفته ، وچون شاهی جم را منبع هر گونه آسایش و آرامی وداد و نیکو کاری دانسته اند ، بنابرین کسی که وسیلهٔ سقوط این سازمان خیر وبهی‌و فرهی گشته او را ازی دهاکه (اژدها) گفته اند ، واین شخص بیور اسپ ن اروند اسپ از اخلاف گیومرث (گرشاه = غرشا) بوده که مادرش و ذاگ (ودك) خواهر جم بود ، وبیور اسپ به معنی دارای ده هزار سپ باشد ، وچون مرد تا زنده ودارای اسپان تا زنده بود ، او را ,تازی) گفته اند ، که برخی به همین سبب اورا تازی واز نژاد عر ب

(c) ketabton.com: The Digital Library

شمرده اند . گویند او از سرزمین بوری خروج کرد که تاکنون جایی باین نام در سرزمین ژوب سمت شرقی افغانستان موجود است .

چون مردم عربی این نام را معرب ساخته و ضحاك گفتند ،بنابرین اورا عربی نژاد پنداشته اند ،ونیز چون نژاد سامی با آریائیان رقابتی داشته اند ازین رو هر عنصریکه این مدنیت نو تشکیل و شاهی‌بخدی را به خطر می‌انداخته اند ، آنرا از نژاد بیگانه تصور می کرده اند ومانند تورانیان بادیه‌نشین آریایی نژاد . ضحاك بیور اسپ را هم از نژاد عربی شمرده اند ، در حالیکه برخی مؤرخان دقیق مانند طبری والبیرونی گویند که ضحاك را عربان عربی نژاد و عجمیان عجمی پنداشته اند .

چون دراسمای بلاد واما کن و رجال تاریخی افغان (مانندضحاك جد اعلای خاندان شاهان غوری و ضحاك شهری در بامیان) ریشهٔ این نام موجود است ، و مؤرخان هم سلسلهٔ نسب اورا به گیو مرث آریا یی نژاد میرسانند و اورا خواهر زادهٔ جم دانند ، پس تازی نژادی او بعید به نظر می آید .

بهر صورت به موجب اشارات اوستا بیور اسپ اژی دها که بر مدنیت‌بخدی‌زیبابتاخت‌و چون فرایزدی(فروغ‌سلطنت) ازجم بصورت مرغ پیروزی جدا گشته بود ، اژی‌دهاکه بروچیزه‌آمد، وکشورش را بدست آورد ، و اورا با اره دونیم کرد ، واین ضحاك تازی (تازنده)به موجب رام‌یشت فقره ۱۹ کاخی‌متین به‌نام کوی رینتا و تخت شا هی و چتر زرین داشت که او را در ادبیات دری دورهٔ اسلامی (ضحاك ماران ـ ماردوش ـاژدها) گفته اند .

به موجب او ستا فرایزدی بعد از جم بر ترایتنه (در پهلوی فریتون = فریدون) پسر پور تورا (بور گاو) از اخلاف جم بتافت که پدرش اثویه (اثفیان = آبتین) هم نامیده شده وافراد این خاندان مردم زارع بوده اند ، که با اکثر ایشان نام گاو (گئودر اوستا) آمده است .

فریدو ن صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند را بر ا ی ربةالنوع آب (اناهیتا) قربانی کرد ، تابراژی دهاکهٔ شریر غالب آمد واورا بکشت واری نوك وسنگهوك خواهران جمشید را که باسار ت ضحاك آمده بودند بدست آورد .

داستان جنبش مردم در مقابل اژی دها که در شهنامهٔ فردوسی که متکی بر روایات خدای نامه های دورهٔ قبل‌الاسلامست چنین نقل شده: که‌مردی آهنگر به‌نام کاوك (کاوه)چرم آهنگری‌خودرا به‌طوردرفش بر سر نیزه بست و خلایق‌را بدور خویش فراهم آورد و براژی دهاکه

برخاستند وبرخلاف ستمگری های او طغیان کردند ، و این همان در فش کاویان است که مدتها بعد سمبول پیروزی مردم آریایی بود. وفریدون اندرین جنبش سمت قیادت مردم را داشت واو بیاد فتح خود بر ضحاك جشن مهرگان را که نظیر جشن نو روز بود بنیاد نهاد ، ودیوان را سرکوبی نمود و جهانرا بگرفت .

در داستانهای ملل آریایی ، روایات شبیه و نظیر همدیگر موجود است که میگویند : فریدون کشور های ایرینه وتوئیرینه و سئیر یم ینه را بر سه فرزند خود ارج (ایرج) و توج (تور) و سرم (سلم) قسمت کرد ولی سلم و تور برایرج رشك بردند ، واورا به نامردی کشتند ، تاکه فرزند ایرج بنام منوش چیثره (منوچهر) زاد . و کین ایرج را بخواست ونظیر آن داستان سه فرزند ، دربین سه پسر زردشت‌وسه فرزندتارژی تانوس‌سکایی،وسه برادر ،دربین‌سه‌برادرافغانی (غرغشت ـ بیتهنی ـ سره‌بن) موجود است که به قول ژرژ دو مزیل استاد کلژ دو فرانس اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر رو حا نیون ـ جنگجویان ـومولدین ثروت تشکیل می‌یافت ، و کاستهای اسا سی هند قدیم هم بر همنان ـ نجبای جنگاور ـ کشا ور زان دام پر و ر بودند واز فرزندان سه گانهٔ زردشت نیز پسر ارشد روحانی و پسر دوم جنگجو و سومین شبان بوده است .

بهر صورت منوچهرکه از اعقاب ایرج بود ، انتقام او را گرفت و سرم وتور را بکشت ، ومردم حمله آور تورانی بادیه نشین آریایی نژاد را دفع کرد ، ودر عصر او پهلوانان بزرگ از قبیل قارن پسر کاوه ـ نریمان ـ زال ـ رستم به‌وجود آمده‌اند که سر زمین اریینه را از شر دشمنان حفظ می کردند ـ وبعد از و به قول او ستا نئوتره (نوذر) پسرش به شاهی رسید ، و عاقبت افراسیاب تورانی اوراپس از سه جنگ بگرفت و بکشت ، ولی خاندان بزرگی ازو بنام نئوتریان = نوذریان باقی ماند که داستانهای ایشان در اوستا آمده است .

بعد از کشته شدن نوذریکی ازاعقاب فریدون به نام او زوه بن توماسپه(زو = زاب = بن توهماسپ = تهماسپ) که مردی عاقل و عادل بود تا پنجسال حکم راند (ریشهٔ این نام در زابل و زوب موجود است) او به یاری پهلوانان با تورانیان جنگها کرد ، عاقبت دریای آمو را مرز فاصل قرار دادند .

پس ازین در گذشت زاب پسرش کرشاسپه KERESHASPA (یعنی دارندهٔ اسپ لاغر) بر تخت نشست که دهمین شاه پیشدادی است و نه سال حکم رانده وبا مرگ‌او افراسیاب به فرمان پشنگ‌تورانی بر کشورش تاخت و باختم داستان کرشاسپه تاریخ‌داستانی‌پیشدادیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

به پایان رسید ، وباید گفت که این گرشاسپه پسر زاب غیرازگرشاسپهٔ نریمان پهلوان معروف اوستایی پسر ثریته (ثـریت = اثـرط) از خاندان سام سیستانی است که وی در اواخر شاهی فریدون و آغا ز کار منوچهر پیرو فرتوت بود واصلا یـکی از پهلوانان اسـت نـه از شاهان پیشدادی .

خداندان کاوی = کیان :

کوی یا کاوی در لسان ویدی وهم در اوستا به معنی(دانـاشاه امیر) است که به موجب اوستاکوی = کی پهلوی ودر لقب شاهان قدیم بلخ واطراف افـغانستان کنـونی بوده ودر غرب ایـن سر ز میـن مورد استعمال نداشته است .

کلمهٔ کوی = کی را در اوایل نامهای شاهان بلخی می بینیـم که بعد از خاندان پیشدادیان به شاهی رسیده اند ، و فرشاهی این سر زمین به نام کوئنم خورنو KAVAENEM-XVARENO بدیشان تعلـق گرفته است .

در زبان دری کی را به کیان جمع کرده اند ، واین خاندان ر ا در شاهنامه ودیگر کتب کیان ـ کیانیان ، یاکیانی گفته اند

به موجب اوستانخستین پادشاه این خاندان کواته KAVATA نام داشت واورا کوی کواته (کی قباد) گفته اند . که بدرخواست پدر رسـتم پهـلوان سیسـتانـی در کـوه الـبرز (جنـوبـی بلـخ) بـر تخت نشست . واوشاه داد گر ومایهٔ سـعادت و آرامـی و آسایش مردمان بود و پانزده سال حکم راند ، که فردوسی اورا هم از تخمـهٔ فریدون شمرده است .

بـعد از کیقباد نامهای کـی اپیوه ـکی ـ ارشن ـ کی بیرشن ـکی پشین هم در اوستا آمده که از اخلاف او باشند ، ولی افسانه های منقوله در بارهٔ ایشان پریشانند ، وهم در کتب قدیم شهرت فراوان ندارند .

بعد از کیقباد پسرش کوی او سن KAVI-USAN (کیکاوس) که معنی اوسن آرزومندی یا خرسندی باشد ، بر تخت شاهـی بخـدی نشست ، وبا عناصر اجنبی غیر آریایی که بنابر روایات حما سـی در مازندران شمال ایران کنونی در جنگلها میزیستند ، ومردم وحشی مخالف فرهنگ آریایی بودند ، جنگها کرد ، وبرایشان پیروزی یافت که در اوستا (دیوان) نامیده شده اند .

اوستا گوید که کوی اوسن (کیکاوس) زورمند و توانا بر فراز کوه ارزیفیه EREZIFYA صداسپ و هزار گاو وده هزار گوسفندبه اناهیته (ربةالنوع آب) قربانی داد ، تا بزرگترین پادشاهان گـر دد

چون این کوه بنا بر تحقیق علماء در بلخ وشمال شرق خراسان بود و کیکاوس بر آن هفت کاخ بلند برآورده بود ، بنابرین داستان او تماما به خاك و تاریخ افغانستان متعلق است ،واو از پادشاهان بزرگ گشت که بر هفت کشور (دنیای مکشـوف آنوقـت) حـکم میراند ووزیری دانابنام اوشنر OSHNAR داشت که دراوسـتا اورا به صفـت پور وجیره PURU-JIRA یاد کرده اند ، یعنی بسیار دانا (در پنبستو پوره + خیر به معنی ژرف بین کامل) .

در اوستا خطاهایی به کیکاوس نسبت داده شده که ازآنجمله کشتن همین وزیر واز بین بردن گاو حافظ مرز ، ودعـوی ر فتـن به آسمان باشد ، وبدین سبب‌ها فرکیانی ازو باز گشت ، وافراسیاب تورانی برو چیره شد ، و مملکت را ویران کرد ، تاکه روت ستخمك ROT-STAXMAK (رستم = رستم) پهلوان سیستانی لشکربیاراست وافراسیاب را براند .

دیگر ازشاهان کیانی بلخ کوی سیاورشن SYAVARSHAN (سیاه‌نر) است که‌پس از کیکاوس به شاهی رسیده ، و پادشاه مقتدر بلخ بود ، ودر جنگ با قبایل مهاجم آریایی ماوراء آمو (توران) کشته شده‌است واو را فرزند کیکاوس دانند ، که نام اورا در ادبیات پهلوی و در ی سیاوخش = سیاوش شهرت دارد .

سیاوش در نزدیکی های ایرینه ویجه قلعتی بزرگ به نام‌کنگ دژ (= KANGHAاوستا) ساخت که مانند وارهٔ جمکرد مرکز دو مین آریایی بود . واو در توران زمین دخت افراسیاب شاه تورانی را که فرنگیس نامداشت بزنی گرفت وازو کوی هئوسره‌وه HAUSRAVAH (= کیخسرو) زاد که بعد از پدر تخت شاهی را گرفت ، و به خون‌خواهی پدر با تورانیان در آویـخت وافراسیـاب و بـرا درش کیریسه وزده(= کرسیوز شاهنامه) را بیاری سپه سالار نیکمرد خود هئومه HAOMA بزنجیر کشیده و بکشت .

اوستا گوید : چون فرکیانی به خسرو تعلق گرفت ، بیاری آن کارهای بزرگی بردست او رفت ، زور ونیرو ودوست کامی وزیبا یی وشکوه و جلال نصیب او بوده ، و کشور های شاهنشاهی کیانی را باهم اتصال باز داد ، وهم ازینروست که در اوستا به صفت‌خشتری هن کریمو XSHATHRAI-HANKEREMO **یعنی پیوند دهنده و متحـد** سازنده کشورها و پدید آورندهٔ شاهنشاهی خوانده شده است .

بعد از کیخسر وشاهانـی در سر زمین بخدی به شاهی رسیده اند که در آخر نامهای ایشان کلمهٔ اسپه می آید ، واین نسبتـی اسـت کاملا باختری. زیرا سر زمین بلخ پرورشگاه باستانی اسپ‌بوده‌وسوار ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاران آریایی نژاد این سرزمین در جنگ و جهانگیری و دفاع از ین جانور اهلی همواره کار میکردند . و پرورش کله های اسپ و ورزش‌های سواری از ازمنهٔ قدیم تاکنون دربین مردم این سرزمین رواج داشته است و حتی برخی از مؤرخان دانا مانند دینکر در تاریخ‌قدیم خود خاندانی را از شاهان بلخ‌به نام شاهان اسپه نام برده اند ولی در حقیقت ایشان دنبالهٔ همان کیانیانند .

کسیکه از همین دستهٔ شاهان بعد از کیخسرو بر تخت شاهی بلخ نشست در اوستا انوروت اسپه AURVAT-ASPA (= کی‌لهراسپ) ذکر شده . که معنی آن دارای اسپ تندرو باشد و نسبش به کیقباد و منوچهر می‌پیوندد .وبه قول فردوسی در روز مهراز ماه مهر (۱۶ میزان) تاج شاهی برسر نهاد ودر بلخ شار سانی بر آورد ، و آتشکده‌یی بنام (اذربرزین)ساخت ، و در روایات تازه تر عهد ساسانی گویند که او به همراهی بوخت نرسیه یکی‌از سپه‌سالاران خویش (بخت النصر معرب) بر اورشلیم تاخت وآنرا ویران کرد، وجهودان را بپراکند ،ودر آخر عمرسلطنت رابه پسرش ویشتاسپه VISHTĀSPA (= گشتاسپ دری ، به‌معنی اسپ رمنده) گذاشت وخودش به نوبهار بلخ درآمد ، وموی فروهشت ، وبه ستایش‌داور پرداخت ودین‌زردشت را پذیرفت ، و عاقبت در یکی از حملات ارجاسپ تورانی کشته شد .

ویشتاسپه (گشتاسپ) پادشاه بلند همت ودارندهٔ اسپان‌تندرو وپیرو ومؤید زردشت ومردمزدا پرست ودارای فرکیانی و راست کردار و پاك منش بود و بر دشمنان تورانی خود پیروزی یافت ، ووزیرش جاماسپه به موجب اوستا مردی شریف و ثروتمند وکشوردار و پیر وزودانا و شوی پوروچیسته دختر زردشت بود که با قبول کیش زردشتی در انتشار آن کوشیده بود و پسرش سپینتو دا ته SPENTO-DAT (= اسفندیار) موصوف به تخمه TAXMA (= تهم = دلیر) وبرادر ویشتاسپه موسوم به زئیری و ئیری ZAIRI-VAIRI (زریر) نیز کسانی اند ، که‌درقبول وانتشار آیین زردشتی کوشیده اندودرنسخهٔ اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشت میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده چنین گوید : که زردشت بامرگشتاسپه دوازده هزار نسخه از کتاب خود روی پارچه های طلا نوشت وآنرادرآتشکدهٔ ورهران نهاد ، که این معبدرا اسفندیار در نوازك بخل بامیك(بلخ بامی) بناکرده‌بود ، وهمچنین آذر فربغ (آتشکدهٔ موبدان) و آذر بر زین مهر (آتشکدهٔ کشاورزان) منسوب به گشتاسپه اند ، که

آتشکدهٔ موخرالذکر را در عهد او از خوارزم به کوه روشن ROSHN کابلستان آوردند و تا فتوحات عرب (۱۷۱هـ)هم باقی بود . و بستوئیری BASTAWAIRI پسر زریر شهر بست را تعمیر کرد ، و درآنجا قربانیهای بزرگی را بعمل آورد ، ومخالفان سلطنت را که دران نواحی بودند سرکوبی‌کرد .

پس از اسفندیار ، شاهانی را ازین دودمان نام می برند ، که ازان جمله وهومن سپیند اتان (بهمن اسفندیاری) ودخترش همای وداراب فرزند همای است ، وایشانرا در سرزمین وادی هلمند و سیستان داستانهاست ، وبرخی این شاهان را با شاهان هخامنشی پارسی خلط کرده اند .

پهلوانان اوستایی :

در دورهٔ فرهنگ اوستایی علاوه بر خاندان‌های شاهی که ذکر مختصر ایشان گذشت ، برخی ازدودمانهای پهلوانان بزرگ هم‌جزو همین زمان تاریخی اند ، که بنام های ایشان کتابهای خاصی درروایات حماسی آریائی موجود بود واکثر این دود مانها به خاك خراسان یا سرزمین کنونی افغانستان تعلق دارند . و لی به‌مرور ازمنه و تواتر نسلها واقعیت های تاریخی ایشان رنگ داستانی یافته و اعمال فوق‌العاده راباین پهلوانان نسبت داده اند ، که میتوان از بین این روایات افسانوی ، برخی واقعیت های تاریخی رانیز مانند دودمانهای شاهان جستجو کرد وبزرگترین و نامور ترین پهلوانان از خاك سیستان برخاسته‌اند که نظر به روایات اوستا و کتب دیگر پهلوی‌نژاد ایشان به همان پادشاه بخدی (یمه = جم = جمشید) می پیوست واو با دختر کورنگ شاه زابلستان تزویج کرد ، واز همین نژاد سام نریمان بوجود آمده که پسرش زال زر بسبب سپیدی موی او بدین اسم نامیده شد ، واز طرف پدر پادشاهی سیستان یافت ،وی بر رودابه دختر مهراب شاه کابل (که از نسل ضحاك سابق‌الذکر بود) عاشق شد ، واورابه زنی گرفت ، واز آندو رستم به وجود آمد ، که سر آمد زورمندان و پهلوانان عصر خود بود واوکك کوهزاد (غرزی = غلجی)راکه زال خراج گذار اوبود کشت ، ولی سر انجام درعهد بهمن به حیلهٔ شناد برادر خود به چاهی افتاد وبارخش اسپ‌خود در همان چاه جان داد .

زال غیر از رستم و شغاد پسری دیگر بنام زواره هم داشت که پهلوان بزرگ بود ، ودوفرزند او فرهاد و تخار (تخوار) مشهور اند از رستم فرامرز و سهراب و جهانگیر و گشسپ با نو وزر بانو پدید آمدند ، واز سهراب که بدست پدر کشته شده بود ، پسری بنام

(c) ketabton.com: Digital Library

(برزو)ماند که ،ز برزو هم شهریان به دنیا آمد ، که بنام این پهلوانان کتابهای بنام های فرامرز نامه ـ برزو نامه ـ شهریارنامه ـبانوگشسپ نامه ـجهانگیر نامهـ سام نامه موجود است و در شهنامهٔ فر دو سی هم داستانهای ایشان آمدهٔ است .

داستان رستم زال و تخوار درافغانستان از ازمنهٔ قبل‌ازاسلام شهرت داشت وتاکنون جایهای متعدد به نام تخت‌رستم (در سمنگان) تپهٔ رستم و قلعهٔ زال و تخارستان و قلعهٔ کك کوهزاد واخور رستم (در فراه) موجود است که برخی ازین نامها در تواریخ عرب بعد از فتوح اسلامی هم ذکر شده است ، وحتی در تواریخ ملل دیگر مانند موسی خورنی ارمنی (مربوط به قرن ۵تا۸م) هم نام رستم برده میشود

خاندان دیگر این دوره که به پهلوانی و دلاوری شهرت داشت دودمان همان کاوهٔ سابق‌الذکر است که یك حرکت دسته جمعی‌خلایق رادر مقابل ستم واحجاف ضحاك به ظهور آورده بود ، واز او پسری بنام قارن کاو گان به وجود آمد ، که در عهد فریدون وایزج ومنوچهر در جنگهای کیقباد با افراسیاب مردانگیها نموده است و این خاندا ن تا عصر اشکانیان وساسا نیان بنام (کارن) باقی بود و حتی تا قرن سوم هجری هم شکوه و قدرت خودرا حفظ کرده بودند .

دودمان دیگر پهلوانی نوذریان اند ، ازاعقاب نوتر پسر منو چهر که در اوستا این خاندان را نئو تئیریانه NAOTAIRYANA گویند و توسه (طوس) بن نوترکه نامش در شهر طوس خراسان باقی مانده از پهلوانان بزرگ عهد کیانیست که برپسران وایسه که VAESAKA (ویسه) عم افراسیاب تورانی غالب آمد ،پسردیگر نوتر در او ستا ویسته یؤرو VISTAURU (ویستخم پهلوی = گستهم دری) ا ست که بسا دشمنان کیش مزدیسنا را کشته است وزر اسپ نیز ازهمین خاندان پسر طوس شمرده شده است .

همچنین فریبرز (برزی فره پهلوی) پسر کاوس وزریر پسر لهراسپ و بستور (بسته ونیره اوستا) پسر زریر واسفند یار پسر گشتاسپ و گرامی (گرامیك کرت پهلوی) پسرجاماسپ و ز یراز شهزادگان یا نجیب زادگان این دوره در داستانهای مربوط ،بحیث پهلوانان ذکرشده اند که از خلال افسانه های روایت شده به وجود تاریخی ایشان پی توان برد و هر یکی در داستانهای تاریخی قد یم

بخدی و خراسان نامی و نشانی دارند .

سر زمین های اوستائی وافغانستان :

در کتاب سوم اوستا وندیداد از شانزده قطعه سر زمین معلوم آنوقت ذکر رفته که برخی ازان سر زمین ها در افغانستان کنونی یا خراسان واقع شده اند ، همچنین دریشتهای او ستا نامهای کوهها ورودخانه هایی آمده که همه آن در ین سر زمین اند ، مثلا اپرینه ویجو (سر زمینی در پامیر یا خوارزم در نزدیکهای آمو) سغده (سغد شمال آمو) مورو (مرو مجرای مرغاب) بخدی «بلخ» نیسایا (نسا در خراسان شمالی) هرای وه (هرات) وایکرته(کابل) اوروه (روه = ولایت پختیا وکوه سلیمان) هری ویتی (ارغنداب و ده هراوت) ای‌تومنه (هلمند) ره‌که (راغ‌بدخشان = رغه پنبتو) هپته هند و (سند) که همهٔ این سر زمین ها در افغانستان یا در جوار آن واقعند .

همچنین در اوستا از سیامگه (سیاه کوه) یو پاری سینه(کوه بلند تر از پرواز عقاب = هندوکش) سپیته گونه گیری (سپین غر) ودیگر کوهها و آبها ذکر رفته است که آشنایی مرتبین آن کتا برا با این سر زمین روشن می‌سازد .

ایزدان وارباب انواع :

باوجودیکه زردشت کیش جدید اصلاح شده‌ای را به میان آورد وطوریکه گفته شد شش فرشتهٔ خیر ونیکی را باقوای شریر مقابل ایشان قرار داد . باز هم اثر ارباب انواعیکه آریائیان قدیم و یدی داشتند به کلی منقطع نشد و به جای وارونه رب‌النوع بزرگ ویدی اهوره مزده ایستاد که معنی آن سرور داناست ، واین نام برا ی‌خدای یگانه از طرف زردشت تعیین گردید و خدایان آریایی (دیوان) که هنوز در هندوستان دارای مقام خدایی بودند در کیش زردشت متروك قرار داده شدند ، وبنابرین کلمهٔ دیو که پیش از زردشت به معنی خدا بود غول و گمراه کننده خوانده شد ، وازآن هنگام خدا پرست را (مزدیسنا) ومشرك وپیرو دین باطل را (دیویسنا) خواندند ،ولی باوجود این کلمه دیو نزد همه ملل آریایی (به استثنای زردشتیان) معنی اصلی‌خودرا محفوظ داشته ، ودیوه نزد هندوان هنوز هم‌به‌معنی خداست ، زیوس نام پرور دگار بزرگ یونانی و دیوس لاتینی ودیو فرانسوی و دیوه پنبتو (به معنی چراغ و روشنی) ازین ریشه است .

در آریائیان دورهٔ ویدی اکنی رب‌النوع آتش و پیك خدایی بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در اوستا اترو و آترش و در پهلوی آتور ـ اتـر ودر دری آذر ـ آتش ودر پښتو او راست ودر کیش زردشتی یکی از ایزدان عنصری و پسر اهوره مزده شمرده میشود که شعله اش را نمایندهٔ فـر و غ خدائی پنداشتند ، و آتشدانهای فروزان را در پر ستشگاها به منزلهٔ محراب قرار دادند .

رب‌النوع دیگر اوستایی آب است که در دورهٔ ویدی هم اپـا م نپات (به‌معنی پسرآب) یادشده و چون آریایی نژادان بخدی جریان عظیم آمورا در قلب کشور خویش مورد استفاده های بزرگی قرارداده بودند ، ربةالنوعی را برای آن به نام انا هیته می شناختند و خود این دریاراردوی‌ـسوره ARDVI-SURA می گفتند که ابان یشت‌اوستا عبارت از ستایش این ربةالنوعست و محققان آنرا به ربـةالنـو ع مادر = ادیتا که مجسمه های او را در آثار قبل التاریخ هم دیدیـم ربط میدهند . ودر از منهٔ ما بعد ازین نام جزو اخیر آن اناهیته = ناهید به صورت مجرد باقی مانده که در آبان یشت اوستا به شـکل دختر زیبای جوانیکه پیراهن زرین پوشیده ، وقد رسا و زیور های دلکش و تاج طلایی دارد در آمده است ، و به‌قول راولنسن در کتاب با ختر معبد مشهور اناهیته در شهرباختر و جودداشت کـه‌دریشـت پنجـم اوستا ایـن ربـة النوع زیبای مونث تصفیـه کنندهٔ نطفهٔ مردان و رحـم زنان ومربی زایش و بخشایندهٔ شیر خوب به زنان ستوده شده است.

(عکس نمبر ۱۰)

از ایزدان عنصری دیگر او ستایی واته ملقب به توانا وتندرو است واین کلمه در دری و پښتو (باد) ودر دورهٔ ویدی وایو VAYU باشد که در جوش و خروش جنگ با سپاهیان دشمن یا هنگام نفوذ ستمگران سفاك وحمله آوران اجنبی بر تهذیب وکیش و یـا گرفتـاری شخصی که به غدرو خیانت بدست دشمن بیفتد ، ازین رب النـوع عنصری استمدادنمایند واومقتدر وجنگی و ثابت‌قدم ووسیـع‌الصد ر ودارای نظر صایب بود ، واین رب‌النوع تا عصـر کـنیشکا (حدود ۱۲۵م) هم بر مسکوکات این پادشاه کوشانی به شکل مرد ریشدار در حال دویدن نقش می‌شد ، که آنرا در زبان دری کوشانی (واد) گفته اند .

گیگر محقق آلمانی یکدسته ارباب انواع اوستایی رایز تهـای اختری نامیده که از آن جمله میثره MITHRA منبع نور و روشنایی وبه منزلهٔ چشم رب‌النوع وارونه بـوده ، ومتفقاً نظام عـالم و قانـون راستی را حفظ می‌کنند ، و به قول دومزیل :« این میثره = مهـر = میردری قدیم و پښتورا خدای پیمان و مالك چراگاه های و سیـع و

نگهبان و حامی درستکاران گفته‌اند که نسبت به شریران و پیمـا ن‌شکنان بیرحم و برستایندگان مهربان اسـت . افـزایش احـشام و محصول زراعت وباران وبرکت ازاوست .»

مهرکه حامل نوراست رقیب مخصوص اهریمنان و چراغ‌آسمان وچشم اهوره مزده است که‌بقرار اوستا: اهوره مزده بالای کوه هرمـ برزتی (البرز یا پـامیر) برای او قرار گاهـی ساخته بود کـه هـرروز بر بالای گردونهٔ روشن و تابانی که چهار توسن سپید بهشتی آنـرا می‌کشد از مشرق برمی‌آید ، واین تصویر اوستایی عیناً با رب‌الـنوع مهر وعراده واسپهای سپیدش بر سقف طاق بت سی‌وپنج متری‌بامیان منقوش و تاکنون موجود است واثر های این عقاید قدیم آریایی‌درازمنهٔ بعد تا نهایت آسیای غربی پهن گردیده و پرستش مهر وناهید وغیره از کانون ثقافت‌اوستایی ـ صفحات بخدی ـ بهر طرف نشرشده‌است. علاوه از مهر (هور) ماه (ماوگه) هم چراغ شب و نـمو دهنده نباتات شمرده می‌شد ، که اورابه‌سبب پرورندگی مواشی گئو چیتره GAO-CHITRA میگفتند .

ودر جملهٔ این یزتهای عنصری واختران ستارهٔ تیشتریه (تیر) موزع باران وکشایندهٔ چشمه های آسمانیست که افزایندهٔ‌چشمه‌سارها وانهار و دریاها باشد .

در آیین اوستایی جز ازشش امشاسپندان روحانی که قبلاذکر کردیم ، دیگر فرشتگان موکل راهم نام می برند که از آنجمله انـد: ارشتات = رشن (فرشتهٔ عدل وداد) ورتره‌غنه (بهرام = فـر شتهٔ پیروزی) سره اوشه SRAOSHA (سروش = فرشتهٔ اطاعت‌وفرمان‌ـ برداری وقـانون) اشی وگهوی (حـامیهٔ نظم اخلاقی وپرهیزگاری) .

ادبیات و زبانها ورابطهٔ آن با السنهٔ افغانی :

در صفحات گذشته توضیح بسیار مختصری بر سه دورهٔ مدنیت قدیم افغانستان قبل از تاریخ دورهٔ ویدی ـ عصر او ستایی. نوشتیم و گفتیم که از آغاز دورهٔ تاریخی فقط دواثر مکـتوب ویـدا ـاو ستـا باقیست .

از نظر زبانشناسی مقایسوی آثار این هر دو زبان در کلما ت السنهٔ افغانی واعلام واماکن افغانستان مشهود است . وبسا کلمات قدیم اکنون هم به‌همان معانی تاریخی خود مستعـمل و زنـده انـد ، ومخصوصاً زبان پښتو و برخی از لهجات کوهسار شمال شرقی،چنین مواد تاریخی را فراوانتر حفظ کرده اند . برای مثال فقط چند کـلمه شرح داده میشود :

آرین : از ریشهٔ آرکه معنی اصیل و نجیب یازارع داشت وکلمهٔ

(c) ketabton.com: Digital Library

آره در ادب پښتو به معنی اصل و بنیاد یا کشاورزی است ، پس به الحاق (ن) پسوند نسبت پښتو آرین اصیل یا کشاورز شریف است .

ایرینه ویجه : سرزمین قدیم آرین قبل از هجرت به صفحات‌شمال هندوکش ، که معنی آن آرامگاه و سر زمین شریفانست و کلمهٔ اویجه تا کنون در پښتوی قندهار به معنی سر زمین و جایگاه مستعمل‌است .

آریه ورشه : آریائیان مهاجر هندی همان سر زمین اصلی قدیم خودرا آریه ورشه (ورته) گفتند ، و در قندهار تاکنون‌مرتع و چراگاه وسیع را (ورشو) گویند که با حیات کوچی ودام پروری آریائیا ن قدیم کمال پیوستگی دارد .

واته : او ستارب النوع باد بود که شرح آ ن گذشت این‌کلمه در لهجهٔ یغنوبی وات و د ر پښتو ودری (باد = واد) است . حال آنکه در لهجهٔ تائینی وسیونـدی ایران به شکل و یدی خود نزدیکست (وا = باد) ودر سمنانی: ویه ودرزازا : وایه .

ریشی : ویدی به معنی ستایندهٔ سخن گوی ، در پښتو ریشهٔ وراشه (سخن) رشه (اخلاق) دارد . سیند هو و یدی تا کنون سیند (دریا)است . سومه = هومه کیاه معروف در پښتو اومه ، و چهند واشلوك (نظم) در ادب قدیم پښتو عیناً به همان معانی ویدی خو د است ، برهمن در پښتو برمن (صاحب برم = جلال) کشتری (کښ + توری) که درخیر البیان پیرروشان تور + کښ است به معنی (شمشیر یاز)ویسیه (در پښتو و یسابه معنی اعتماد)شود ره (در پښتو سوړ به معنی بی تهذیب و نادان و حشی) و بسا کلما ت ویدی مستعمل وزنده در پښتو داریم ، و هکذا در مباحث‌دورهٔ اوستایی خواندید که این زبانرا با پښتو را بطهٔ محکم وقویست و بنابرین ما زبان پښتو را خواهر سنسکریت و اوستا در سر زمین ملتقای این دو زبان آریایی میدانیم که دراصوات وقواعد و کلمات با هر دومشترکست اما زبان دری قدیم شاید از اوستا در خود سرزمین افغانستان‌بوجود آمده باشد که مااین موضوع را در مباحث آینده تفصیل خواهیم داد.

در سرود های ویدی که یگانه اثر قدیم ادبی آن عصر است ، از زبان ریشیان دانا و سخنگویان عصر سخنها و سرود ها منقو لست که درآن جمله جمعی زنان سخنگوی آریایی هم شاملند مثلا در کتاب اول ریگ‌وید ، سرود ۱۱۷و در کتاب ششم سرود ۳۹ـ۴۰ از شهزاده خانم گهوچه GHOCHA سرود هائی منقول بوده وازشاعرات لوپامودره LOPAMUDRA وماماته MAMATA اواپاله واندانی وساسی وویشوره نیز سرود هایی در ریگ وید دیده میشود ، که

مادراینجا برای‌روشن‌ساختن طرزتخیل وشیوهٔ بیان و سخنوری‌آنعصر سرود ۱۱۷کتاب اول راازجلد اول ریگ‌وید ترجمهٔ گریفت می آوریم (۱) که سرودهٔ همان شهزاده خانم گهوچه است .

«ای ستارگان صبح! گردونهٔ شما که تند روتر از خیال است واسپان دلیر و تند آنرا می‌کشند بسوی مردمان می‌شتابد تا منزلگهٔ پاکان را جستجو کند ، کجا میروید ؟ ای دلاوران و پهلوانان! اینجا به قرار گاه ما بیائید! شما ای ارباب کارنامه های شگفت!و نده نه را برون آوردید تا مالك پیروزی و شکوه گردد ، مانند زرصافی که مدفون باشد ، چون کسیکه در سینهٔ تباهی و فنا خسپیده باشد،مانند آفتابیکه در حجلهٔ ظلمت پنهان‌باشد .

ای ستارگان صبح ! شما به دستیاری نیرو های بزرگ‌تان آن مرد باستانی شیه‌وانه‌را به آغوش‌جوانی سپردید ! شما ای ناستیه‌ها! گردونه های نان را بگمارید تا دختر آفتاب را باهمه شکوهی که دارد بردارد .

شما ای کسانیکه همواره جوانید ! بتاسی شیوهٔ قدیم خویش تورگارا بیاد آوردید ، وباسپ های گندمگون خویش که با بالهای چابك پرواز میکنند بهوجیور ا ازبین امواج دریا بیرون کردید !

ای ارباب کارنامه های شگفت ! زمین را شیار کردید و جو کاشتید ، برای انسان شیرهٔ غذا دادید ، دشمنان‌را باکرنای خو یش از میان برداشته دور افگندید ! وبه اریه روشنی و سیع ورخشندگی دادید ، که به آفاق بخش شد .

ای بزرگان ! من از شمایاری میخواهم ای ستارگان صبح! به نیازهای من بدیدهٔ مهربانی بنگرید ای ناستیه ها به من ثروت‌فراوان و توانگری با اطفال دهید ! کارنامه های بزرگ و دلاورانهٔ شمارا که درازمنهٔ باستانی کرده اید مردم میدانند . نیاز میکنم ای خداوندا ن نیرو ! ادعیهٔ من هنگامی بشما گفته خواهد شد که فرزندان دلیر و شجاع در اطراف من ایستاده باشند .

من به‌سوما خطاب میکنم که از همه بمن نزدیکتر است، جا ی او در روان ماست ، ازو می‌خواهم که گناهان مرا یکسره عفو کند .»

* * *

در ستایش‌اگنی (رب‌النوع آتش)سرودی از مد و چندس پسر وشوه متره در بحر گایتری درنه بیت موجود است که اینك چند بیت آن :

---

(۱) این سرود را دانشمند گرامی عبدالرحمن پژواك در سنه ۱۳۲۲ش از انگلیسی ترجمه نموده‌اند ، و در شمارهٔ(٦) مجلهٔ آریانا نشر شده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

«من می‌ستانم اکنی راکه نمایندهٔ روحانی است . وی هنگام پرستش روشن است . ودر هنگام معین می پرستد ودر پاداش پرستش ثروت می بخشد .

اکنی شایستهٔ ستایش دانشمندان باستانی و کنونیست ، زیرا او دیوان را اینجا بیاورد .

ای اکنی ! تنها آن ستایش که درآن مانعی پیش نیاید وتوازهمه سو آنرانگهداری ! چنین ستایش مقبول خداست .

ای اکنی ! آسان رس باش ، مانند پدر به پسر وبا ما بمان برای بهبودی ما !»

• • •

اکنون درپهلوی این سرود های ویدی چند سرود اوستا را که از سخنان و خشور زردشت است می‌آوریم ، دریسنای ۳۰ گوید :

«به سخنان مهین گوش فرادهید ! بااندیشهٔ روشن به‌آن بنگرید ! میان این دو آیین (دروغ وراستی) خود تمیز دهید ! پیش از آنکه روز واپسین فراز سد . هر کسی بشخصه دین خودرا اختیارکند بشود که در سر انجام کامروا گردیم . آن دو گوهر همزادیکه‌در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه‌وگفتار و کردار ودیگری ازآن بدیست .از میان این دو مرد دانا باید نیك را بر گزیند نه زشت را . هنگامیکه این دوگوهر بهم رسیدند زندگانی و مرگ پدید آوردند ،ازین جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان(دوزخ) و پیروان‌راستی از نیکوترین‌محل(بهشت) برخوردار گردند .»

دریسنای ۵۳ گویند :

«ای دختران شوی کننده ! وای دامادان! اینك بیاموزم وآگاه‌تان سازم . پندم را به‌خاطر خویش سپرید ! باغیرت‌ازپی زندگانی پاك منشی بکوشید هریك از شما باید در کردار نیك بدیگری سبقت‌جوید وازینرو زندگانی خود را خوش وخرم سازد .»

• • •

سلطهٔ بیگانگان هخامنشی

آنچه تاکنون نوشتیم تمام آن واقعیت های داخلی تاریخ کشور ماست که بمرور دهوربا افسانها خلط شده ولی جزو فرهنگ این سر زمین بوده وبه زمانه‌هایی تعلق دارد که کاوشهای زیر زمینی تاکنون به تحقق آن موفق نشده است ، ولی در کتب دینی مانندو یدا واوستا و دیگر خدای نامه ها و روایات ملی بتواتر نقل گردیده است.

درمیان ملل آریایی نژادیکه از باختر به شرق و غرب هجرت کرده‌اند ، ودر خارج خاك آریانه (افغانستان قدیم)به‌تشکیل مدنیتها وحکومت‌ها پرداختند برخی از ایشان از نظر تاریخ و سیاست

با افغانستان تعلقی دارند . باین معنی که نفوذ سیاسی و فرهنگی ایشان آنقدر انبساط یافته که اثرآن به سر زمین افغانستان‌هم‌میرسیده است.

مثلا مردم آریایی نژاد ایلام که مدنیت ایشان به آسیای غربی قبل از تاریخ تعلق دارد و در آخر با نژاد سامی در آمیخته اند، اثر مستقیمی در فرهنگ قدیم ما ندارند . و هم اقوام میتانی که آثار مدنیت ایشان در بوغاز کوی آسیای صغیر در پایتخت هیتی (پتریوم) یافته شده ومتعلق به ۱۴۰۰ ق ، م آریائیان غربیست ، مستقیمانفوذی بر آریائیان مقیم‌افغانستان نداشته اند ،ولی در قرن هفت‌ق م ماد ها که قومی آریایی نژاد و آریایی زبان بودند ، ودر کتیبه های اسوری کشور ایشان بنام اما دای ذکر شده، در شمال خاك ایران کنونی‌ظهور یافتند ، که‌مرکز شهنشاهی ایشان هگمتان (اگماتان هیرودوت = همدان) بود ، وبه‌قول هیرودوت از سال ۷۰۱ ق ، م تا ۱۵۰ سال، چهار نفر از شاهان مادی حکمرانده اند :

(۱) دیوکس DEIOCES = دهیاکو = دهکان ۷۰۸ـ۶۵۵ق،م پسر فرورتس F RAVARTIS در حدود ۵۰ سال .

(۲) فره اورتس پسر دیوکس ۶۵۵ ـ ۶۳۳ ق، م ۲۲سال(کتیبه داریوش : فرور تیش) .

(۳) هووخ شتر (= کواکزار = سیاکزار یونانی) ۶۳۳ ۵۸۵ ق ، م ۴۸ سال .

(۴) آستیاگس ASTEYAGES (اژدهاك) پسر هو وخشتر (۵۸۵ـ ۵۵۰ ق ، م) که بعد از سی‌وپنجسال سلطنت در زمان او دولت ماد منقرض شد ، وجای آنرا هخامنشیان گرفتند .

درتاریخ افغانستان دورهٔ شاهان مادی و مدنیت ایشان بدین جهت اهمیت دارد که به‌قول هیرودوت پادشاه دوم ماد فرور تیش‌تمام سرزمین های شرقی آرین نشین را تا باختر و کنار جیحون گرفته‌بود ، و بنابرین آثار تمدن و تشکیلات ومعماری و زبان و حجاری‌ومجسمه سازی ومهر وروشنایی پرستی ایشان چنانچه درتمدن دورهٔ هخا منشی اثر داشته ، درین قسمت شرقی آریانه هم اثری راباقی گذاشته‌باشد وحتی دار مستتر دانشمند بزرگ فرانسه ، زبان پښتو را هم با زبان مادی نزدیك داند ، وهیرو دوت گوید که مادها سگ ماده را سپاکو

(c) ketabton.com: Digital Library

می گفتند و این کلـمه در پښتوی کنونی سپی است که با تصغیرتانیثی- آنرا سپیکوتوان خواند . وهم یکدستهٔ محققان گویندکه زردشت‌از ماد به با ختر رفته بود ، و چون طائـفهٔ مغ روحانـیون مادیها مذهب مهـر پرستی رابا سحر و جادویی آلوده بودند ، زردشت خواست اصلاحاتی کند و به‌باختر رفت ودرینجا بهره مندی یافت .

ناگفته نماند که شاهان هخامنشی چیز های زیاد ازماد اقتباس کردند، وبسا از ترتیبات دورهٔ هخامنشی شبیه و تکمیل دورهٔ مادی بود ، وباانقراض دولت ماد تغییر اساسی در سیاست و معیشت روی نداد . و حتی در برخی از موارد با صراحت توان گفت که اقتبـا س پارسیان هخامنشی از مادیها بوده است .

مثلا هیرودوت و سترابو نوشته اند که مردم پارسه شکل‌لباس را از ما دیها اقتباس کردند ، و بـنابریـن کلاه نمدین وقبای آستین دار ولباس های ارغوانی سیاه وسرخ پر رنگ وتنزیب چرمی تنگ آستـین دار تا زانو و شلوار بلند چرمی و کفش‌بند دار با نوك بر جسته وکلاه گرد سادهٔ نمدی ، وپیراهن تازانو وکمر بند وخنجـر بـا نیام وکماندان وانواع اسلحه وخود وزره چیز هاییست که از مادیها اقتباس شد ه است .

بهر صورت دولـت ماد در عصر هو وخشتر باوج خود رسیده بود و بادول غربی روابطی داشت‌ودختر آلیات پادشاه لیدی ملکهٔ ماد بود همچنین خواهر ازدهاك ملکهٔ بابل بشمار میرفت . ودر عصرمادیهـا قبیله یی از مردم آریایی کـه «پارسوا» نامداشت ازشمال به جنوب رفته ودر سر زمینی ساکن شدند که بعد ازآن به مناسبت نام این مردم موسوم به «پارس» گردیـد و از کتیبه های آسوری معلوم است کـه در حدود ۷۰۰ تا ٦۰۰ ق ، م امراء پارسوا تابع اسور بودند، وازخانوادهٔ شاهان مادی فرورتیش (٦٥٥-٦٣٣ ق ، م)پارس را تابع ماد کرده بود .

در میان شش قبیله شهر نشین پارسی یکی «پارسا گاد» بودکه رئیسی بنام هخامنش (۷۰۰-٦۷٥ق،م) داشت و از نسل او پادشاهانی بنام هخا منشیان بر آمدند بدین تفصیل :

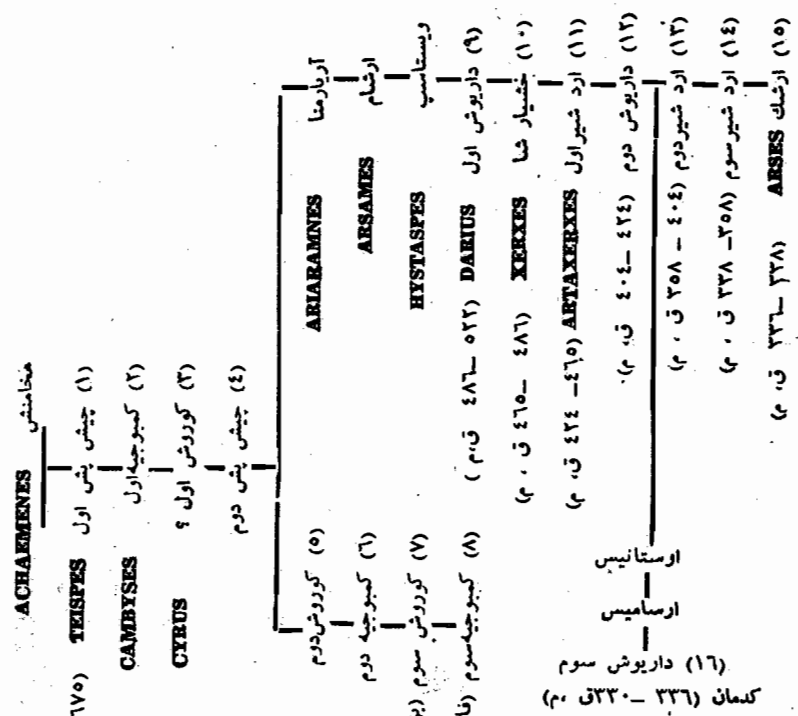

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ترتیب این تابلو اختلاف نظر مؤرخان موجود است که‌برخی از رجال آنرا حذف کرده اند ، ولی آنچه مؤلف ایران باستان ترتیب داده معقولتر به نظر می آید ، که درینجا با بر خی تشریحات اضافی آورده شد .

شاهان هخامنشی از حدود ۷۰۰ ق ، م بطور ملوك مقامی‌درتحت ادارهٔ شا هان مادی در ایلام حکم میراندند ، و پا د شاه آخرین ما د ستیاکس که مرد لایقی نبود ، دختر خود ماندانه MANDANE رابه کمبوجیه دوم هخامنشی داده بود ، که ازبطن او کوروش بزرگ (سیروس) بوجود آمد و او براستیاکس شورید و او را از بین برد ، ودر سال ۵۵۹ ق ، م بنیاد شاهنشاهی و سیعی را گذاشت که شا مل تمام اراضی فلات ایران بود .

هر چند کوروش بادشاه هفتم هخامنشی به شمار می آید ،ولی اولین فاتح بزرگ این خاندانست که بعد از کشور کشاییها خود در غرب تا سواحل مدیترانه، بسرزمین شرق پارس هم متوجه‌گشت وورنه کانه (گرگان) وپر ثوه (پارت) واریا (هریو = هرات)که پایتخت آن ارته کنه ARTACANA بود، وزرنکه (= درنگه = درنگیانه = سیستان کنونی)بر کنار رود اتیماندروس (= هیتومنت = هلمند) و هاوروتیش (= هرووتی = اراکوزی = ارغنداب) و وادی رود کوفن (= کوبهه = کابل)و کوهسار او پیری سینه (= پارو پامیزاد = هندوکش) وگزکه (غزنه) وولایات‌گندهاره (ازننگرهارتاکنارسند) وباختریش (بکتریه = بلخ)تاجبال سکاهومه ورکا(پامیر) و همچنا ن در ماوراء آمو سوگودو (سغد) تااور کسارتس (سیر دریا) وواحه‌های خیوه و هوارزمه (خوارزم) ومرگیانا (مرو) را ضمیمهٔ کشورهخامنشی ساخت .

از آثار سیروس در وادی گنداهارای شرقی درهٔ خیبر ، بقایای آتشکده‌ییست که به‌قول کزیتیر پشاور طبع ۱۹۳۱ در قریهٔ اسوته ۱۲ میلی شمال شرقی شهر کرهی ضلع مردان در سوابی به‌ارتفاع یازده فت در دایره دارای قطر شصت فت واقع است ،و شالودهٔآنرا برسی پایهٔ سنگی گذ اشته اند ، که بین هر دو سنگ آن یك خالیگاهی است وعلما گویند که این معبد آتش پرستان سی در داشته و درهر روز یك ماه از یك دروازهٔ آن د اخل می شدند ، که جمله سی‌دروازه بین‌ا ین سنگ پایه ها باشد .

سیروس (کوروش) در ۵۲۹ق ، م در جنگی کشته ویا به مرگ طبیعی در گذشت ، وجانشین او کمبوجیه سوم فتوحات او رادنبال کرد، و حین مرگ او کشورش وسیع ترین کشور های آنوقت بود .

وبعد ازو داریوش اول پادشاه نهم این دود مان در ۵۲۲ق، م‌بر تخت نشست ودر مدت یك سال بر تمام کشور کمبوجیه دست یافت و از یونان تا هند بر سر زمین پهناوری حکم راند ،وبه بسط مدنیت‌وتعمیر کاخهای بزرگ ووضع اصول مملکت داری واحداث راها و تشکیل لشکر کوشید ، ودر سال ۴۸۶ ق ،م در گذشت ودرین هنگام بود که آثار مدنیت و فرهنگ سلطنت هخامنشی در افغانستان هم بسط یافته بود . از داریوش کتیبه های متعددی در پا رس وشوش ومصرو کو ه الوند وغیره باقی مانده ، که برسم الخط میخی به زبان های فرس قدیم وایلامی و آسوری و مصری و بابلی و شوشی نو شته شده ، و خط میخی فرس قدیم ۴۲ علامت داشت ، واز مهم ترین‌این آثار باستانی نوشته هاییست از داریوش در نقش رستم‌و بیستون پارس ، که درآن نامهای کشورهای تحت تسلط خود را نوشته است وآنچه به تاریخ کشورما تعلق دارد اینست : برثوه PARTHAVA (خراسان و گرگان) باختریش BĀXTRISH (بلخ که در شمال‌آ ن آمو ودر غرب مرگویا (مرو) ودر شرق ماسارت نام یکی از اقوام‌سیتی و پایتخت آن زری اسپه (بلخ امروزه؟) بود . سوغوده SUGHUDA (سغد) کرمانیه KARMANIA (کرمان بین پارسه و گد رزی وپر ثوه) گد زری GEDROSIE زرنکه ZARANKA (زرنج = سیستان)هره‌یوه HARAIVA (هرات)او ارز میه UVĀRAZMIY (خوارزم) گد ار ه GADĀRA (کابل وپشاور) هیندوش HINDUSH (سند) ته‌ته گوش THATTAGUSH (سته گید هیرودوت = قبایل شیتك و ختك کوهات وبنون) سکه هومه ورکه SĀKA-HOMAVARKA (ساکه های‌فراورندهٔ هومه غالباً در حدود پامیر) سکه تیگر خنوده (ساکه های تیزخود) سکه تیه تردریا (ساکه‌های آنطرف دریا) مکه (مکران) هراو و تیش HARAUVATISH (اراکوزی) .

مملکت پهناور داریوش تماماً(۳۱) ساتراپی (ولایت)دا شت که ازآنجمله به قرار شرح فوق تمام افغانستان کنونی و سر زمین های مجاور شامل آن بوده است ، وولایت گنداره را در کتیبه بابلی وایلامی «پاره‌اوپره ازانه » یعنی ایالت ماورای جبال (افغانستان) گفته‌اند ، ولی جزویات وضع آنروزه تاکنون به تفصیل معلوم نیست و همین قدر توان گفت که از سال ۵۵۰ ق، م یعنی خروج داریو ش تا ۳۳۱ ق،م هنگامیکه شاهنشهی هخامنشی بدست اسکندر از بین میرفت ، خاك افغانستان جزو شاهنشهی وسیع هخامنشی بود،وحتی در عصر داریوش برخی از پنجاب ماورای سند هم به آن پیوسته‌بود، وبنابرین‌درین‌ملتقای‌مدنیت‌هخامنشی‌وهندی‌رسم‌الخط‌خروشتهی‌ازخط‌آرامی

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسمی هخامنشیان در زبان مردم وادی سند از اختلاط کلتور فاتح و مفتوح به وجود آمد ، و شاهان خاندان موریهٔ هند (۳۲۳ـ۱۹۰ق،م) صنعت و سبك معماری هخامنشی را پیروی نموده‌اند .

هیرودوت (متوفی در حدود ٤٢٥ ق،م) اطلاعات مغتنمی‌ازدورهٔ شاهی داریوش در سرزمین شرقی افغانستان داده که از آنجمله در کتاب ٤٤٤می‌نویسد :« داریوش برای کشف مصب‌رود سند به دریا امیرالبحر یونانی سکیلاکس SKYLAX از اهل کاریاندارا باعده‌یی از اشخاص معتمد در کشتی نشاند و به‌این ماموریت فرستاد ، این هیئت‌از شهر کسپاتورس و سرزمین پکتویك PAKTUIKE حرکت کرده و به‌دریا رسیدند.» همچنین همین مؤلف قدیم در کتاب ۳ ـ ۱۰۲ کسپاتورس را در کشور پکتویك واقع دانسته و گوید که‌این‌مردم در رسوم و طرز زندگی به باکتریان شبیه و جنگی ترین خلایق اند . واکثریت محققان کسپاتورس وپکتویك هیرو دوت ر ا با پشاو ر و پښتون امروزه تطبیق کرده اند . زیرا قبل از هیرودوت هم‌جغرافیا‌دان معروف هیکاتایوس HECATAEUS در حدود ۵۰۰ ق ،م کسپا‌توروس را در گندهاره واقع دانسته بود که همین پشاور و کندهارا باشد .

هیرودوت در کتاب هفتم ٦٦ ـ٦٧ـ٨٥ فهرست لشکریان خشیار شا را داده و درآن از گنداریو ی GANDARIOI ودادیکا ی DADIKAI دارای اسلحهٔ باکتری وپکتویس (پوستین پوش کمان بردار خنجر دار) و قبا یل کو چی سا گار تیوی SAGARTIOI که زبان ایشان پارسی ودارای لباس نیمه پارسی و نیمه پکتوان PAKTUAN بوده وتاهشت هزار سواربه لشکر میداده اند ذکرکرده‌ومورخان‌گنداریوی را مردم گند هارا ودادیکای را تاجیك وپکتویس و پکتوان را پښتون دانسته اند ومن ساگارتیوی هیرودوت را همان ساگارتی کتیبه بهستون داریوش میدانم که با ساخر = ساغر (جنوبی غور) تطبیق می شو د و برخی آنرا باحتمال ضعیف شرخبون (= خرشبون = خرشوا نی مطلع سعدین ـیکی از قبایل پښتون قندهار) دانسته اند .

از کتیبهٔ بهستون داریوش معلومات خوبی راجع به اوضاع این سرزمین در عصر او بدست می آید ، وازینکه در کتیبهٔ بهستون‌ولایات کشور او ۲۳ ودر کتیبه های دیگر تا ۳۱ میرسد معلوم است که گا هی ممالك زیردست هخامنشی می شوریدند و در جمع کشور های متبوعه نمی آمدند ، چنانچه نام ولایت ساگار تیوی تنها در کتیبهٔ بهستو ن پارس مذکور است ودر دیگر کتیبه هانیست .

در کتیبهٔ بهستون (ستون ۲ ـ بند۲) گوید : هنگامیکه داریوش در بابل بود پارت (خراسان) مرو و تته گوش‌و سکائیه برو باغی‌شده

بودند ، پدر داریوش ویشتاسپ این شورش پارت را فرو نشاند ،وبا فرور تیش درمحل ویش پااوزات‌جنگید ، و او را شکست داد،درساگارتی (اگر محل آن‌به‌طرف خراسان تعیین شود) نیز شورشی به قیادت چیتره تخم CHITRATAXM روی داده بود ، داریوش لشکری رابه سالاری تخمسپاده TAXMASPĀDA فرستاد و چیتره تخم‌را بگرفت،و چون نزد داریوش آورد ، گوش و بینی اورا برید و چشمانش ر ا بر آورد ومصلوبش کرد (ستون ۲ بند ١٤) .

در مرو خراسان نیز مردی از آنجا بنام فراده FRADA شورید داریوش داد رشیش والی باختر را بدفع او گماشت واو مرو یا نسرا مطیع گردانید ، و تمام باختر تصفیه شد (ستون ۳ بند ۳) .

هنگامیکه وهی یزدات در پارس باغی شده بود ، او لشکری را به هره خواتیش رخج = وادی‌ارغنداب) فرستادتا ویوانه VIVĀNA والی رخج را براند ، ولی این والی با سپاه داریوش مقیم قندهار به مقابلت لشکر وهی یزدات برآمد، وجنگی‌که در قلعهٔ کاپیش (کاپیشکانه) روز ۱۳ ماه اتامکه روی داد لشکریان باغی را بشکست و بعد از آن در ناحیهٔ گندوم GANDUM (قندهار) باز همین‌لشکر شورشی را روز۷ ماه ویخن شکست داد. وسردار شورشیان با سواران کمی گریخت ، و در قلعهٔ ارشاده (قندهار) بدست ویوانه افتاده و کشته شد ، و بدین‌صورت رخج ایالت مربوط کشور داریوش شمرده شد (ستون۳بند۱۳) واین وقایع‌از۲۹ سپتامبر ۵۲۲ تادهم مارچ ۵۲۰ق،م روی داده بود .

دربارهٔ سفرجنگی داریوش به تسخیر هند چنین نوشته‌اند که اودر ۵۱۲ق م‌از رود سند گذشته و پنجاب و سندرا گرفت وسکیلاکس‌یونانی را بدریای عمان روانه کرد ، و طلای زیادی از هند هر سال به‌پارس میرسید ، وروابط‌تجارتی بین هند و سرزمین های غربی قائم گشت واز همین ایالت بیستمین ، سالیانه ۳٦۰ تالان طلا(تخمینا ۲۵ ملیون افغانی) باج بدربار هخامنشی میرسید .

در تخت‌جمشید پارس د رمقبرهٔ داریوش تصاویر مردم تابع‌شده دولت هخامنشی را نوشته‌اند که در آن نام پارتی (خراسانی) هراتی ـ باختری ـ سغدی ـ خوازمی ـزرنگی (سیستانی) رخجی (قند هار ی) ته‌ته گوشی (مربوط به پختیا تاکنار سند) گنداری ـ هندی ـ ساگارتی‌در جمله ۳۰ ملت دیگر موجوداست واین سخن هم‌میرساندکه مردم‌افغانستان کنونی ، در حدود قرن‌پنجم ق، م بنامهای اماکن وولایات خود شهرت داشتند . (عکس نمبر ۱۲)

داریوش در شوش پایتخت خود کاخی ساخته بودکه کتیبهٔ آن‌بسه

(c) ketabton.com: Digital Library

زبان پارسی ـ ایلامی ـ بابلی کشف شده و دران هم از مردم ولایات افغانستان ذکر رفته است .

وی گوید : چوب صندل این کاخ از گنداره و طلا از باختر وسنگ لاجورد از سغد وفیروزه از خوارزم وعاج از هند ورخج وچوب بلوط از گنداره آورده شده که تمام این سر زمین ها درحوالی افغانستان واقعند.

داریوش مملکت وسیع خود راکه در آن ٤٨ نوع مردم از نژاد های مختلف باادیان وزبانهاواخلاق گوناگون میزیستند به سی ستراپی(ولایت) تقسیم کرده بود ، که در آن حکمرانان محلی هم باآزادی عقاید خود می زیستند . و هر ولایت را یکنفر حاکم اعلی بنام خشترپاون (یعنی نگهبان ولایت) که ازدربار هخامنشی مقرر می شد بکمك یکنفر دبیر و یکنفر سالار لشکری اداره میکرد ،سردبیر همواره مستقیماً به مرکز اطلاع میداد، مسئول امنیت ارگ بت بود . چاپار خانه ها ـ راه ها ـ مهمان خانه ها ـ وجود داشت . در هر ولایت خشترپاون آن مالیات راجمع می کرد،ولشکریان پیاده وسوار میگرفت ، و لشکر قوی دولتی بنام«جاویدان»ده هزارنفر بودند ،هیرودوت اندازهٔ مالیات هر ولایت را هم نوشته که از آنجمله این ولایات افغانیست و یا متصل به آن:

١ـ ایالت هفتم هخامنشی مشتمل برستاگیدی ـ گندهاره ـ داد یك ـ اپریدی ـ ١٧٠ تالان(در حدود ده ملیون افغانی)

٢ـ ایالت دوازدهم باختر و مربوطات آن ٣٠٠ تالان در حدود ١٨ ملیون افغانی .

٣ـ ایالت چهاردهم سا گارتی ـ زرنگی (سیستانی) تا مردم کنار بحر جزایر عمان ٦٠٠ تالان (در حدود سی ملیون افغانی) اکنون نزدیك خط سرحدی سیستان افغانی آثار شهر قدیمی را کشف کرده اندکه مربوط به مدنیت دورهٔ هخامنشی است. و ازین هم بر می آید ،که سیستان در کشور هخا منشی داخل بود . (عکس ١٣)

٤ـ پارت ـ خوارزم ـ سغد ـ هرات ٣٠٠ تالان (در حدود ١٨ ملیون افغانی).

٥ـ هندو سند ٤٦٨٠ تالان (در حدود یکصد وشصت ملیون افغانی)

این مقدار مالیات ولایات شرقی بود ، و تمام مالیات دولت را در عصر داریوش (١٤،٥٦٠) تالان = نود ملیون فرنك طلا یی = ٤٥٠ ملیون افغانی) گفته اند .

بقول اولف کرو : از خاندان هخامنشی کوروش ـ داریوش اول ـ خشیارشا ـ داریوش دوم در گندهارامستقیماً حکم رانده اند ، که پایتخت

ایالات شرقی ایشان کسپاتورس (پشاور) وپیوکیلاوتس (چارسده) بوده است. و طوریکه سرداوید هوگرث در کتاب اسکندر گوید :«در جنگ گوگمل که بین داریوش سوم و اسکندر واقع شد ، مطابق فهرست اریان مورخ یونانی ، مردم پنجتانه و کوهسار هندوکش در لشکریان داریوش شامل بوده اند ،»که این هم رابطهٔ هخامنشیان را با این سرزمین میرساند.

لشکر کشی های اسکندر

در تسلسل جریانهای بزرگ تاریخی که در تشکیل فرهنگ افغانی و هنرو صبغهٔ فکری قدیم ما بعد از فرهنگ و یدی ـ اوستایی ـ واثر های مدنیت هخامنشی ،اثر بسیار بارز و بزرگی داشته ، لشکر کشی های اسکندر مقدونیست در خاك افغانستان، که جریان قدیم فرهنگ وزندگانی و فکر و مدنیت این سرزمین را تحول و رنگ جدید برازنده یی داده است. و بنا برین در تاریخ افغانستان این حادثهٔ موثر دارای اهمیت خاص و اثر های بسیار عمیق شمرده می شود . زیرا بر سیاست وسنخ زندگانی و فکر وادب وهنر وتمام مجموعهٔ فرهنگ ما دران زمان آنقدر تاثیر ژرف و تغییر دهنده یی نمود که مسیر قدیم را بکلی تبدیل داد .

اسکندر پسر فلیپ دوم پادشاه مقدونیه در شمال یونان بود ، که در شهر پلادرسال ٣٥٦ق،م بدنیا آمده و پدرش فلیپ پسر امین تاس سوم، و مادرش المپیاس دخترنی اوپ تولم بادشاه مولوس بود ، که بنا بر اساطیر یونانی ، اسکندر از طرف پدر به هرکولس و از طرف مادر به اشیل پهلوانان افسانوی یونان میرسید وچون پدرش در سنه ٣٣٦ ق،م در جشنی بدست یکنفر یونانی کشته شد ، اسکندر در همین سال بر تخت شاهی یونان بعمر ٢٠ سالگی نشست .

درینوقت تخت دودمان هخامنشی به کدمان مشهور به داریوش سوم رسیده بود که وزیری فتنه انگیز بنام باگواس امور مملکت را در دست داشت ، وکدمان نیزمرد سهل انگار وآرام طلبی بود ، و بنا برین برای اسکندر ـ آن پادشاهی که ارادهٔ جهانگیری داشت ـ گرفتن مملکت وسیع هخا منشی کار آسانی می نمود. وباوبا ٨٠ هزار لشکر وناو های جنگی از ابنای دار دانل گذشت وبر قارهٔ آسیا حمله نمود .

داریوش سوم نیز ٨٠ هزار سپاهی داشت که یك عدهٔ آن سپاهیان اجیر یونانی به سالاری میمنین قوماندان یونانی بودند، ولی در سه جنگ گرانیك ـ ایسوس ـ گوگمل شکست های فاحش خوردند واسکندر پایتخت زیبای هخامنشی تخت جمشید را آتش زد ، و داریوش بطرف پارت

(c) ketabton.com Digital Library

(خراسان) گریخت و نزدیك دامغان بعمر ۵۰ سالگی در ماه جولائی سال ۳۳۰ ق،م از طـرف بسوس والی باختر وبـرسنتس حـکمر ان ر خـج و در نگیانا (قندهار وسیستان) کشته شد .

سکندر جهت دستگیری داریوش بخراسان شتافت ، و چون او را کشته یافت کشندگان او را بدار آویخت و بفتح اراضی شرقی توجه کرد. درینوقت بسوس وارد باختر شد ، و تهیهٔ مقابلهٔ سکندر را می دید ودر آنجا اعلان شاهی داد ، و برسنتس هم خود را به سیستان رسانیدوساتی بارزانس از هرات (آریا) درین اتحادیهٔ دفاعی شرکت کرد، ولی چون اسکندر به سوزیان (طوس) رسید و حکمران هرات اوراستقبال کرد، پس برای سرکوبی بسوس به باختر حرکت نمود ، که درین مدت غیاب او مردم هرات بقیادت همان ساتی بارزانس قیام کرده و سردارلشکریونانی اناکسیپ را در هرات بکشتند . و چون اسکندرازین قیام ملی هراتیان اطلاع یافت ، بعجلت بشهر ارتاکوانا برگشت و مقاومت ساتی بارزانس را که بالشکریان فداکار خود در جنگلی سنگر گرفته بود ، بسبب آتش زدن جنگل ازبین برد ، و برای پناه گاه لشکریان یونانی شهر اسکندریه آریارا بنا نهاد کـه همین هـرات کنونی باشد . و از طرف اسکندر به حکمرانی آن ارزاسس (ارشك) گماشته شد .

چون هرات بدست اسکندرآمد، از راه فراه برزرنگ (سیستان) تاخت و در ماه اکتوبر ۳۳۰ ق ،م درسیستان قوماندان بزرگ لشکر خود فیلوتاس پسر پارمن یورا که ازو هراسی داشت و نیز دیمتریوس سردار گارد خودرااعدام نمود ،و از آنجا بطرف شرق به فتح کشور اورگیتی (گرمسیر) کنار های ایتی ماندر (هلمند) که تحت حکمرانی تیری داتس بود شتافت ، واین سرزمین را با گذروزیه(بلوچستان) بگرفت و پایتخت آنرا که آریاسپ نامیده می شد بکشاد .

اسکندر ازوادی هلمند به وادی اراکوزی (ارغنداب) پا نهاد ، و شهر اسکندریه اراکوزی را درتابستان ۳۲۹ق،م در نواحی قندهار کنونی بناکرد ، و این حصار عسکری را قرار گاه نظامیان یونانی گردانید ، وهم از مردم بومی عسکر گرفت وممنن راوالی این ایالت مقرر نمود.

هر چند درین وقت اسکندر سه ولایت بزرگ آریا (هرات) درنگیانه (سیستان) واراکوزی (قندهار) را بدست آورده بود ، ولی ساتی بارزانس سردار ملی هراتیان از بسوس شاه باختر دو هزار لشکر امداد گرفت

و در آریا (هرات) علم آزادگی افراشت . اسکندر قوهٔ بزرگ نظامی خود را به سالاری ارته بازیوس وایری ژیوس و کارانوس بدفع ملیون هرات فرستاد ، و والی پارت که فراتا فرون نامداشت ، نیز باایـن سالاران اسکندر ملحق گردید ، و قوای ملی هرات را از هر طرف محاصره کردند، تاکه در جنگ شدیدی ساتی بارزانس بدست ایری ژیوس کشته شد ، و مقاومت هرات خاتمه یافت .

بعدازین اسکندربه فتح وادی کابل وجبال پاروپا میزادی روی نهاد، و در اوایل زمستان و ماه نومبر ۳۲۹ ق،م بکابل آمد ، و عازم کاپیسای شمال کابل شد،وشهر اسکندریهٔ قفقازرا در هوپیان حوالی چاریکاربنانهاد.

در اواخر بهار ۳۲۹ ق،م اسکندر بالشکریان خویش از اسکندریه قفقاز حرکت کرده و از راه اندراب بر کوه هندوکش (کوهای قفقازیونانی) گذشت و بر قوای بسوس حکمران باختر تاخت که عبارت از هشت هزار باختری مسلح بودند .ولی بسوس که در قوای خود توان مقاومت راندید، صفحات باختر را تخریب و مواد خوراکه را تلف نموده و از رود آموبطرف سغد گذشت و باختر بدست اسکندر افتاد ، که در آن آرته بازیوس را حکمرانی داد ،و ازچیلاس راباعساکرمحافظ دران جـاگذاشت .وخـود در حدود کیلیف از در یای آمو عبور کردودر حدودقرشی یا شهرسبزکنونی بسوس را بدست آورد ، و ما راکنده (سمرقند) را بـگرفت و شهـر اسکندریهٔ تا نائیس را در آن سرزمین بنانهاد که خجند کنونی باشد .

درسغد یانه نیز بر لشکریان سکندر جمله های شدیدی کردند ، واوپر کولائوس مقـدونی رادرآنجابا سه هزارسپاهی گذاشته عازم باختر گردید ، و چون به آنجا رسید ، ستازانوروالی هرات بدربارش آمد و ارزامس والی هرات وبرانس والی پارت را که از طرف بسوس مقرر شده بودند در غل وزنجر کشیده آورد ، و بسوس را در مجلس محاکمه کرد تا او رابکشتند(۳۲۸ق،م)

درینوقت نوزده هزار لشکر تازه دم از یونان به قوای اسکندرپیوست و او دروادی مرگیان (مرغاب)قوای اریمیازیس حکمران بومی آنجا را از بین برده و اورا بدارکشید، و در صفحات مرو قلاع سرخس ومروچاق را بنا کرد و ببلخ برگشت و در راه چهار حصار نظامی را در میمنه ـ انه خود ـ شبرغان ـ سرپل بساخت و بازاز آمو گذشته و باقوای خود در مرا کنده(سمرقند) پیوست .

سپیتامنش مرد دلیر ونبرد آزمای باختری کـه دران صفـحات بـا

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسکندر مصاف داده و موقتاً از میدان رفته بود ، باز در باختر ظهور کرد و درمرکز عسکری یونان زریاسپه سردار لشکر سکندر پیتون PETTON را اسیر گرفت ، ولی ازطرف اسکندر کراتیروس باسپیتامنش درآویخت و اورا از آنجا بیرون کشید . اما کمی بعد چون اسکندر از سغدیانه برگشت ، همین سپیتامنش باسه هزار سوار سغدی وباختری در مقابلش ایستاد، اسکندرازین مردانه بستوه آمد ،ورتبه بازس والی باختر را که به همکاری سپیتامنش متهم بود عزل کرد ، وبجایش امینتاس AMYNTAS مقدونی گماشته شد ، تا بمدد کوانوس جنرال عسکری ، باختر را حفظ نماید ، ولی سپیتامنش باختری برایشان زد، و عاقبت بخیانت همراهان خود کشته شد (۳۲۷ق،م)و بدین صورت مقاومت باختریان وطندوست خاتمه یافت ، واکثر سرداران ملی بدست اسکندر محو شدند و از آنجمله هوخیار OXYARTES یکی از اشراف باختر نجات یافت ، این سردار با خانوادهٔ خود بکوهی پناه برده بود ، ولی لشکریان مقدونی برآن تاختند و او را با دختر زیبای دلکشش روشانه ROXANA که یونانیان به تلفظ خویش رکسانه گفته‌اند پیش اسکندر آوردند ، و او این دختر باختری را در بهار ۳۲۷ق،م بزنی گرفت ، در حالیکه سرداران لشکری او بدین مواصلت شاه یونان با دختر باختری راضی نبودند ، و ازین جمله یکی از سرداران بزرگ نظامی کلیتوس درباختر در مجلس مستی بدست اسکندر در بهار ۳۲۷ق،م کشته شد ، وچون جنگهای دوسالهٔ او در صفحات باختری و سغد یانه انجام یافت، بفکر سفر هند افتاد ، و سی هزارجوان باختری رادر لشکر خودگرفت و در بهار ۳۲۷ق،م، بالشکر ۱۲۰ هزار پیاده و ۱۵ هزار سوار خود که ۷۰ هزار آن مردم آسیایی بودند ،از راه هندوکش بسوی هند روی آورد . وامینتاس راباده هزارپیاده وسه هزار و پنجصدسوار در باختر گذاشت .

اسکندر از درهٔ خاواك پاروپامیزاد به کاپیسا گذشت ،و نیکاتوررابه حکمرانی آنجا گماشت و بروادی کابل تیریاسپ TYRIASPES راحکمران گردانید . و از راه درونته و وادی کنرواسماربه باجوروجندول فرود آمد ، و در هر مرحله از طرف مردم نبردها رفت و مقاومتها کردند ،و درجنگی که با اسپیزی (غالباً یوسف زی کنون)دروادی کنرروی داد ، چهل هزاراسیر و دو صد وسی هزار گاو به یغما گرفت ،و قوایی را که بقیادت هفستیون وپردیکاس از راه مجرای دریای کابل براهنمایی امبهی شاه تکسیلا به تصفیه صفحات پشناور و چارسده و اوهند فرستاده بودند

آن نواحی را تا مجرای دریای سند کشودند .

اسکندر در صفحات کنرتاباجور با مقاومت عنیف افغانان مواجه آمد ، ودر جنگهای آنجا دو بار زخم بر داشت ، و او هم بعدازفتح شهرها رامسمارکرد و اسراء را ته تیغ کشید ، و چون امیراسپیزی در شهری از وادی سواست (سوات) مقاومت میکرد ، از طرف سرکانی و چمرکند و ناوگی گذشت ، و از راه کوری (پنجگوره)به چکدره ووادی سوات رسید ، وچندین شهروقبیله را مطیع گردانید، و درینجا بقول اریان مورخ یونانی (حدود ۱۷۵م) مردمی بنام اساکی نوس ASSAKENOS سکونت داشتند ، و شهر مرکزی آن مساگه MASSAGA بود که در نواحی بین درهٔ کنگله ووچ خور بقایای مخروبه آن بنظر می‌آید. چون درینجا ۷۵هزار لشکر تازه دم بمدد مدافعین بومی رسیدند،جنگ شدیدی واقع شد ، واسکندرایشانرا در شهر مساگه چهار روز محاصره کرد ، و عاقبت همهٔ ایشانرااز بین برد ،وپس ازین شهر های اوروبازیرا (بریکوت کنونی)را هم کشود ، و تا دامنه های کوه مهابن (اورنوس) بالا رفت که درسی میلی شمال اتك واقع است وبرین سر زمین سی سی کوستوس را والی گردانید ، ونیکاتور مقدونی حکمران غرب وادی اندوس شد .

اسکندر بریلی که غالباً در حدود اتك بر دریای سند بسته بودند گذشت (فروری ۳۲۶ق ، م) وتاتکسیلا شهر بزرگ ودارالعلم این سرزمین که در دامنهٔ کوتل مرکله و ده میلی شمال غرب راولپندی واقع است پیش رفت وامپهی OMPHIS شاه تکسیلا راکه با اسکندر از در مسالمت آمده بودواپس بحیث ستراپ خود در آن شهر مقرر داشت وازو پنج هزارمرد جنگی گرفت ،وتاماه می ۳۲۶ ق،م بکنار جیلم رسید ، و در جولائی همین سال با بوروس(فور)شاه هند درآویخت ، او تسلیم شد ، و اسکندر هم واپس او را بجایش گذاشت و خود وی تاکنار بیاس پیش رفت ولی لشکریانش شوریدند ، واز پیشرفت مزید در خاك هند و هوای گرم آن سر کشیدند و اسکندر را بمراجعت واداشتند و او هم لشکریان خود را سه بخش کرد :بخش اول رابا کراتیروس و مریضان لشکر ازراه بولان و قندهارو سیستان فرستاد . بخش دوم که ۱۲ هزار سپاهی و دو هزار ملاح بود بانیارکس و صد کشتی از راه بحر فرستاده شدند . اما دستهٔ سوم از راه کنار غربی دریای سندبه ملتان رسیدند که خود اسکندر با ایشان بود ، ومردم اینجا دفاع شدیدکردند، حتی درجنگی اسکندر را مجروح ساختند ، که همه ایشان در نتیجه قتل عام شدند ، و هم دروادی پایان دریای سند درحدودهشتاد هزار مرد بقتل رسیدند ، و درجولای

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳۲۵ ق،م بود که اسکندر با همراهان خود به حدود کراچی کنونـی(دیبل دورهٔ اسلامی) رسیده و یك اسکندریه بحری را در آنجا اساس نهاد ، و ازینجا حرکت کرده‌ازراه گدروزیا (بلوچستان جنوب افغانستان) به‌پارس رفت ، وچون به بابل‌رسید ،شب ۱۳جون ۳۲۳،م بعمر ۳۲ سالگی بمرض ملاریا از جهان رفت ،مدت لشکرکشی های او در خاك‌آریانه‌ومقاومت‌های مردانهٔ مردم این جااز ۳۳۰تا ۳۲۶ق،م مدت چهار سال‌بود . (عکس ۱٤)

در قسمت شرق آریانه یعنی غرب اندوس بعد از نیکاتورشخصی بنام فیلیپس والی گشت‌وچون او د رسال ۳۲٤ق،م بدست‌عساکر یونانی مقتول شد ،بعد ازوایوداموس به همکاری مردم تکسیلا رشتهٔ اتحاد خود را از غرب اندوس گسستند وچون اسکندر بمرد پوروس (فور) شاه هند وادی سفلای اندوس را گرفت ، و عـاقبت در سنهٔ ۳۱۷ق،م از طـرف ایوداموس کشته شد ،وخودایوداموس نیز هند را ترك کرد و بارفتنش بساطسلطهٔ یونانی از هند شرقی چیده شد .

سلطهٔ سیاسی موقت موریا درآریانه ونفوذ بزرگ‌بودایی

امپراتوری وسیع سکندر با مرگ او از هم پاشید ، وافسران بزرگش در طرابلس شام مجلسی تشکیل داده، و مملکت او را بین خود تقسیم نمودند . از آن‌جمله‌ولایات جنوبی آریانه یعنی‌اراکوزی(وادی ـ ارغنداب) و گدروزی (مکران) به سیبیر تیاس SIBYRTIAS سپرده شد ودراریا(وادی‌هریرود)ودرنگیانه(وادی‌هلمند)ستساندار STASANDAR قبرسی حکمران گشت و بکتریانه (باختر)وسغدیانه(سغد)به ستاسانور STASANOR قبرسی‌داده‌شد وهوخیارسی OXYARTES پدرروبانه‌زوجه سکندربر سر زمین مرکزی آریانه یعنی پاروپا میزادولایت کابل حکمران گشت .

اما ولایات شرقی آریانه که حدود آن تاتکسیلا کشیده می شد ، در دست شهزادگان‌هندی وجنرالان یونانی در حالت کشمکش باقی‌ماندند و چون آمدن لشکریان یونانی باین سرزمین و دوام‌سلطنت‌بازماندگان ایشان در باختر نفوذفرهنگ و هنرو فکر و عقاید یونانی رادرینجاباقی گذاشته بود ، این پدیده های فرهنگی یونانی که‌بابقایای فرهنگی مردم بومی این سرزمین آمیخته بودند ، از طرف شرق با حادثهٔ بسیار مهم دیگر بر خوردند وآن ظهور سلطنت بزرگ موریا در هند بود .

اگر چه از نظر سیاسی سلطهٔ موریا در قسمت های شرقی آریانه دوام زیادی نداشت ،ودرینجاسلطنت مستقل یونانوباختری تاسیس‌شد، ولی‌در همین عصر کوتاه شاهان موریا و مبلغان‌دین بودا این دیانت را در شرق آریانه انتشار دادند، که درینجاباز دریك‌آیندوگلاس فرهنگی‌وملتقای ثقافت وعقیده سه عنصر مهم بیکدیگر آمیخت وباب مهمی را در تـاریـخ فرهنگ این کشور کـه بنـام گریکو بودیك مشهور است کشود . وایـن دیانت وهنر تامدت هزار سال دیگر و نفوذ اسلام در افغانستاز باقی‌ماند که عناصر مهم آن‌چنین بود :

۱ـعناصر فرهنگی و هنری و عقیدوی باختری یا داخلی‌خود این سرزمین.

۲ـصنعت و عقیده و فکر یونانی که با اسکندر در حدود ۳۳۰ق،م آغاز یافته بود .

۳ـهنروفرهنگ و دین بودایی با آثار هندی خود که باسلطهٔموریا یکجاآمد .

موسس سلطنت موریادر هند چند راگوپتا(سندروکتس‌یونانی)است که منسوبست به یکی‌ازشهزاده بانوهای خاندان شاهی نندا‌که میور (طاوس) نـامـداشت و او از طبقهٔ کشتریـان وطـایفـه را جپوت (شهزادگان) بود که د رسال ۳۲٤ق،م بشاهی رسید ، و بعد از ۲٤سال سلطنت در ۳۰۰ق،م بمرد ، و پسرش بند و ساره BINDUSARA که از بطن ملکه دوردهرا بود بجایش‌نشست و پایتخت موریـان شهرپتالی پترا (پتنه)هند بود .

چندراگوپتا سپه‌سالاری نندارا داشت ،واو یکنفر رئیس‌برهمنان تکسیلاچانه‌کیه CHANAKYA مولف کتاب ار تهه شاستره (در سیاست‌و اجتماعیات و اقتصادیات) را که پسان وزیر او شد با خود متفق ساخته وسلطنت مگده وشاه آنرا از بین برد ، وسلطنت وسیعی رابین‌گنگاوسند بنیادنهاد ،که دارای تشکیلات منظم اداری و مدنی بود وبنابرین‌او را تنها یکنفرسپاهی فاتح‌نشمارند ، بلکه سیاست مدار هوشیاروفکوری‌بود، چند راگوپتا حدود کشور خود را در غرب تا کنار های سندپهنائی داد، و یونانیان جانشین اسکندر درنظر داشتند ، تا اراضی مفتوح‌اسکندر را بدست بازآرند ، چون سیلیوکوس ملقب به نیکاتور یعنی فاتح‌حکمران بابل شد ، پارس و پارت را کشوده و درسنه ۳۱۱ق،م آریا و بکتریا را هم فتح‌کر د،ودرسنه۳۰۵ق،م از راه کابل بطرف شرق رفت ، و از رود

(c) ketabton.com: Digital Library

سند گذشت ودرسواحل شرقی‌آن رودخانه با لشکریان چندراگوپتامقابل شد ولی چون حریف را در غایت قوت دید با اوصلح نمود ، و دختر خود را بزنی‌او داد،ودر مقابل ۵۰۰ فیل‌ولایات گندهاره‌ـاراکوزیه ـگدروزیه‌ـ پاروپامیزاد را به چند راگوپتا بازگذاشت و در باختر نیز دیودوتس‌را حکمران مقرر کرد .

بعد از صلح چند راگوپتاوسیلیوکوس روابط هند و باختر وسعت یافت و امتعهٔ تجارتی هند فراوانتر از راه کابل و بلخ به بندر های بحیرهٔ خزرنقل‌داده‌شد،وسیلیوکوس‌یك نفرجنرال‌بصیر خودمیگاستینیس MEGASTENESرا بحیث سفیر بدربار موریافرستاد ، او کتابی را در شرح احوال هند و سلطنت موریا نوشته بود ، که اکنون در دست‌نیست، ولی سترابوودیگر مورخان یونان ،برخی از مطالب آنرا در کتب خودحفظ کرده‌اند ، وبقول این سفیر چند راگو پتا شش صد هزار پیاده وسی هزار سوار و نه هزارفیل قوه‌داشت ، و در کمپ شاهی او چهار صد هزارنفر بود ،وبدینصورت نیمهٔ خاك آریانه تا دامنه های جنوبی هندوکش باو تعلق گرفت ، و این نخستین بار است که نفوذ فرهنگی وسیاسی‌آریائیان هندی از شرق بخاك غربی اندوس تاکوه هندوکش رسیده است .

چون در سنه ۳۰۰ق.م چندراگوپتا در گذشت، پسرش بیند و ساره BINDUSARA به لقب امیتره‌گهاته AMITRAGHATA (دشمن‌کش) بر تخت نشست . و اوسیاست دوستانه را با امرای یونانی پیش گرفت وروابط فراوان تجارتی از راه گندهاره وپاروپا میزاد واراکوزی باقلمروسیلوکیدها برقرار داشت . وچون سیلیو کوس نیکاتور در ۲۸۰ق.م بعمر۷۸ سالگی بمردوپسراوانتیاکوس سوتر ANTIACHOS-SOTER بجایش نشست وی‌در حدود ۳۰۱ ق.م دی ماکوس را بسفارت بدربارپتنه پیش بیندوساره ارسال داشت .

روابط فرهنگی سلطنت موریا و یونانیان از همین اوقات بسط و فزونی گرفته بود که این حرکت مبدا تاسیس مدنیت مخلوط هندویونان گردید . و علاوه برین ازراه بحرهم آمد و شدی با هندموجود بودچنانچه پتروکلیس PATROKLES افسر سیلیوکوس و پسرش از راه بحرهند سفر کرده و معلومات جغرافی خوبی فراهم آورد که بعد ها مورد استفاده پلینی واسترابوبود .

شاهان موریا با سیلیوکیدیان یونانی آنقدر رابطهٔ دوستانه داشتند، که مؤلف تاریخ قدیم سیاسی هند گوید : بیندوساره به انتیاکوس‌نوشت

که برای من یك نفر حکیم و شراب شیرین و انجیر خشکیده خریده و بفرست.انتیاکوس در پاسخش نوشت : من انجیر و شراب را خواهم فرستاد ولی‌در قانون‌یونان فروش دانشمندان ممنوع است (!) این شاه موریایی با علوم و ادب یونان‌ولعی داشت و در عصرش هندیان اشعار هومریونانی را بزبان خود ترجمه کرده ومی‌خواندند وراهه میهیرا VARAHAMIHARA در کتاب خود بریهت سمهیته BRIHAT-SAMHITA معلومات آسمان شناسی یونانی را بنظر قدمی بیند وچون این اوضاع بر مطلع مدنیت گریکو ـ بودیك روشنی می‌اندازد ماآنرا باختصار آوردیم. واین‌شاه یونانی دوست هندیعنی‌بیند وساره در ۲۷۳ق.م پس‌از ۲۷ سال شهی درگذشت .وپسرش که اشوکا نامداشت بکمك‌رادهاگوپتا وزیر خود بربرادران دیگرغالب آمده‌وبرتخت سلطنت‌موریانشست‌واو بلاشبهت‌پادشاه بزرگ هند است که بر تمام آن برعظیم و یك قسمت افغانستان‌تامجاری ارغنداب سلطنت کرده است .

اشوکادرآغاز کار مرد جنگی و خونریزی بود که در نبرد کالنگه سواحل خلیج بنگال یك لك نفوس رابکشت و ۱۵۰ هزار را اسیر گرفت، و فجایعی که او درین پیکار خونین بچشم سردید و تا صد هزار انسان از گرسنگی مردند برروحیه وشخصیت او شدیداً اثر کرد ، و او را به فلسفهٔ صلح و سلام دین بودا متمایل گردانید ،تا که درسنه ۲٦۰ق.م رسماً دین بودا را پذیرفت و به نشرو تبلیغ آن همت گماشت. وازین تاریخ ببعد عهد سلطنتش دورهٔ امن و سلام و تعمیرات دینی و بسط‌امور خیریه و بنای معابد بودایی و راها و مسافر خانه ها وانتشاردساتیر مذهبی بود . و او در مملکت وسیع خویش بهر جایی که رسیده نصایح نوع پروری و حتی نیازردن جانوران را بر سنگها بزبانها و رسم‌الخطهای مختلف نقرکرده که تا این عصر هم باقیمانده است و این‌فرامین‌سنگی‌بر اوضاع آن دوره روشنی فراوان می اندازد .

دروادی گندهار او قسمت شرقی افغانستان که جنوباًتا قندهار میرسد ، آثار فراوان ستوپه های بودایی موجود است که تاکنون برخی از آن ابنیهٔ تاریخی شناخته شده است ، و احصاء تمام آ نمشکل باشد . گویند اشوکا درشمال کشور خویش چهار ستوپهٔ بزرگ ساخته که یکی از آن فراز تپهٔ بالا حصار پشاور واقع و تا عصر هیون تسنگ (سال۹هـ) هم‌باهمان شکوه خودباقی بود ، و بقول او این بنا را از سنگهای زیبا و چوبهای کنده کاری ساخته بودند که بگفتهٔ فاهیان مرصع به سیم‌وزربود، و موسیوفوشه گویدکه این همان ستوپه باشد که بنام ارمغان چشم‌موسوم

(c) ketabton.com: Digital Library

بود ، وبودائیان عقیده داشتند که بودا درینجا چشم خـود را قر بانی کرده بود .

همچنین برتپهٔ کنیزکه شرقی چارسدهٔ کنونی ستوپهٔ بنا کردهٔاشوکا واقع بود که تا عصر هیون تسنگ هم بهمین نام شهرت داشت ، واوگوید که در عصور متمادی محل تبلیغ قوانین چهار بودا بوده است .

دین بودا ونشر آن در افغانستان :

مردم افغانستان باوجود بقایای عقاید کهن ویدی و برهمنی قدیم که در شرق مملکت رواج داشت ، آیین زردشت و مزدیسنای اوستایی را هم در شمال و غرب مملکت داشته‌اند ، ولی هنگامیکه در ۲٦۰ ق،م اشوکابه تبلیغ و نشر آیین بوداکمر بست در مدت هزار سال ما بعد این عقایدودین نیز در شرق و شمال کشورروواج تام یافت ، و کانون نشو و نمای این دیانت گردیدکه از نظر حیاتی وفکری و هنری و فرهنگی تاثیرات عمیقی را در زندگانی مردم این‌سر زمین نمود .

موسس این دین ،بودهٔ شهزاده‌یی بود از طبقه کشتریه و جنگجویان قبیله ساکیاکه بنام ساکیا مونی (دانشمند طایفه ساکیا)معروفست ، و در ٥٦٣ق،م در شهر کپی لاواستونیپال بدنیا آمد وبسن ۲۹ سالگی حیات شهزادگی و خانوادهٔ خود را پدرودگفت،و بعد از انزوای ٥ـ٦ساله‌درشبی که روشن بود (بدهم) یعنی منوروبیدار شده نامیده شد ، و به‌تبلیغ‌دین‌خود کوشید و شاهان هند را به آیین خود خواند ،و بعد ازنکه‌اکثر مـردم هند را بودایی ساخته بود،بعمر ۸۰سالگی‌درسال ٤۸۳ق،م‌در کوچی‌نگره وفات نمود . (عکس ۱۳)

چون دین بودا فلسفهٔ منضبطی نداشت در سال وفاتش درباجاگره محفل مذهبی پیروان بودا تشکیل یافت و سه نفر از حواریون عمدهٔ او انانده ـیوپالی ـ کاسیاپه سخنان او را فراهم آورده ، و از آن‌مجموعه قوانین بودایی را بنام‌تری‌پیتکه TRIPITAKA (سه سبدگل) تدویـن نمودند .

دیانت بودایی بانفوذ سلطهٔ اشوکا از جنوب هندوکش‌تا قندهار انتشار یافت ، و جرگهٔ بزرگ سوم آیین بودائی بقیادت آشوکا وریاست عالم بزرگ «موگالی پوتاتیسا» دایر گشت‌که دران علاوه برترتیب‌وتدوین دساتیر مذهبی‌چنین فیصله شد که یك دسته مبلغان بودایی را به ممالك دوردست بفرستند ، و نامهای اشخاص و کشور هائی را که این مبلغان بدانجافرستاده شده‌اند ، آشوکا در سال ١٤ جلوس خود (۲٥٦ق،م) در فرمان سنگی نمبر ۱۳ خود نقر کرده است ، و ازان پدید می آید که

چند نفرمبلغ بودایی‌رابنام های مجهان تیکه‌ـمدهیان‌تیکه‌ـ دهه‌مراکهیه‌ته‌ـ مهارکهیته به گندهاره وصفحات شرقی‌آریانه فرستاده‌اند. واین‌مبلغان‌که دوتا DOUTA نام داشتند در حدود (۲٥۸ق،م) مشغول تبلیغ دین بودایی بوده‌اند ، و همدرین اوقات درباخترانتیاکوس پسر سیلیوکوس‌سلطنت داشت که نام او را در فرامین سنگی اشوکاانتیاکه نوشته‌اند .

آخر ترین حکمران موریا که درین وقت‌بروادی‌کابل حکم میراند سوفاگازنس است و اوتااوایل دورهٔزمامداری ایوتیدیموس شاه باخترهم در سرزمین گندهاره و قسمت غربی وادی کـابل نفوذ داشت و چـون ایوتیدیموس درباخترپادشاه مستقل‌شناخته شد، اوبطرف‌جنوب‌هندوکش لشکر کشید و نفوذ موریا را در کابل خاتمه داد و بعد ازین‌صفحات جنوب هندوکش هم جزوقلمرو سلطنت مستقل یونانیان باختری گردید .

نفوذ سیاسی موریا در خاك افغانستان نهایت کوتاه بود .آشوکا در سال (۲۳۲ق،م) بعد از چهل سال‌سلطنت در تکسیلابمرد،و درخاندانش پادشاه مقتدری نبود که جانشین او شود و حدود سلطنت وسیع او را نگهدارد ، و بنا برین در خاك‌افغانستان‌هم سلسله نفوذ ایشان گسیخته شد . ولی دینی که‌آشوکا با خودآورده بود،باآثار فکری و هنری وفرهنگی آن تا مدت یکهزار سال باقی ماند.

گفتیم که بودا در مسایل فلسفی نه پیچیده بود ، ولی پیروانش گفتار های او را بشکل آلهیات در آوردند و بمرور زمان‌در دومذهب‌بزرگ تقسیم شدند :

اول مهایانه: یعنی مذهب بزرگ (یانه درپښتورفتار و مذهب‌است) که در شمال هند و تبت و چین تا ژاپون‌منتشر شد . و بسبب‌وسعت‌مکان واقوام ،تاویل بسیار دران روی داد ، و پیروان این مذهب بزرگ بـه تبلیغ همت گمارند و گویند که هر فرد جزویست از کل‌که انسان‌نامیده میشود و باز همین انسان جزویست از کل بزرگ تر ، که زیر قـانون دهرمه (کیش)وعمل آمده است ،پس شخصی که میخواهد از دام شرنجات یابد ، از دیگران جدانشود وسعی باید مجموعی باشد نه انفرادی ، واین نوع جهد است که انسان رابه مقام بودی ستوه BODHISATTVA میرساند و معنی این کلمه حالت دانشمندانه زندگـانی است که‌دیگران‌را خـدمت کند .پس انسان دومرام دارد یکی تحصیل دانش. ددیگر خدمت ومهربانی به غیر از خود .

اما مذهب دوم هینه یانه HINA-YANA (مذهب کوچك) نامیده می شود که تابعان آن در هند جنوبی‌اند. ایشان بر سعی فردی تکیه کنند و کتب

(c) ketabton.com: Digital Library

ایشان اکثر بزبان‌پالی‌است.درحالیکه‌کتب‌مذهب بزرگ بزبان‌سانسکریت نوشته شده و قراریکه‌زایران چینی بعد ازآغاز عصر مسیحی‌درافغانستان مشاهده کرده‌اند ،در شهر ها و معابد بودایی اینجا تبعهٔ هر دو مذهب بودائی بودند .

بوداآیین خود را بر هفت اصل : عقیدهٔ پاك- ارادهٔ پاك -سخن پاك -رفتار پاك -روزی‌پاك - کوشش پاك -توجه پاك- قرار دادو گفت : هرکه‌برین هفت‌طریق عمل کرد از قیود منزه‌گرددو فکر خود را در نقطهٔ مخصوصی که رهایی کامل از زنجیر خواهش هاست تمرکز دهد آنگاه چهار مقام دیگر را طی میکند :

۱- بحث در طریق دانستن راستی .
۲- تفکر در دانستن حقایق.
۳- تفکر عمیق و سکون.
٤-سکون و توازن کامل که «نروانه»نامیده میشود یعنی فنا.

فوشه محقق معرو ف‌فرانسوی در علل نشردین بودا گوید : مردم شرق آریانا که دایماً زیر پای مهاجمان بیرحم لگد مال می شدند (بعد از دیدن تهاجمات هخامنشی واسکندر و چندراگوپتا) این دین را که از خونریزی بیزاربود وطریقهٔ از خود گذشتگی و خوش نیتی راتوصیه‌میکرد مطابق سلیقهٔ خود یافته و مردم زارع یا کاسب آنرا با سهولت‌پذیرفتند.

توسعه دیانت بودا بتوجه آشوکا بدرجه‌یی بود ، که این پادشاه ۸٤۰۰۰بنای مذهبی یعنی ستوپه (توپ کلمه مقامی افغانی) را ساخته‌بود، که شکل این ستوپه ها در کابل و کاپیسا فرق کرده و بلند شده است ، یعنی سکوی استوپه بشکل مربع درامده و برارتفاع آن افزوده و بین گنبد و سکویك قسمت استوانه‌یی اضافه شده است و در روی بلندترین نقطه گنبد یك بام شیروانی شکل دیده می شود . ولی استوپه های عصر آشوکا که خصایص‌هندی داشتند بسر زمین آریانه کمتر سرایت کرده است .

از بقایای نوشته شده عصر آشوکاکه مجموعهٔ نصایح بودایی است، بعد از کتیبه های تکسیلا دو سنگ نبشته یکی از ما نسهره (۱۰) میلی شمال ایبت آباد در مدخل وادی پکهلی و دیگر در شهبازگرهی هشت میلی شرق هوتی مردان بر شهراه سوابی واقعست‌که‌هر دو به رسم‌الخط خروشتهی و زبان پراکریت است ، در حالیکه تمام کتیبه های‌دیگراشوکا

در هند برسم الخطبراهمو است که مبدأ دیگر رسم الخط های مقامی هند قدیم باشد .

کتیبه دیگر همین فرامین اخلاقی آشوکا درگذرگاه درونته‌بین لغمان و ننگرهار منصوب بودو بزبان آرامی است که برسنگ مثلث نمایی‌اکنون در موزهٔ‌کابل موجود است ، و خیلی آسیب دیده و چند سطر آن باقی‌است مشتمل بر احتراز از قتل‌حیوانات.

اما کتیبه مهم دیگر همین‌پادشاه در ۱۳۳۷ش از زیر خاك برامده و برصخرهٔ کوهی در شهر کهنهٔ قندهار نزدیك چهل زینه بدوزبان‌و دو رسم‌الخط یونانی و آرامی کشف شده که قسمت بالایی آن بزبان‌یونانی ۱۳ و نیم سطر و قسمت پایین آرامی هفت و نیم‌سطر است و طول‌تمام کتیبه ۵۵سانتی و عرضش ٤۵ تا ۵۰ سانتی است ، که دران نام اشوکا را مانندبرخی از کتیبه های دیگرش پیوداسس نوشته‌شده‌اند. (عکس۱٦)

از مطالعهٔ این کتیبه می فهمیم که‌د ر سال دهم بودایی شدن‌اشوکا یعنی ۲۵۰ق،م نوشته شده باشد،و درینوقت نفوذ موریا و دیانت بودایی تا قندهار وسعت داشت ، واکثر مبادی اخلاقی او تطبیق شده بود . در حالیکه‌در کتیبه های دیگر به تعمیل همین مبادی توصیه مینماید.ترجمه قسمت یونانی کتیبهٔ قندهار چنین است :

«پیوداسس شاه در پایان ده سال مجاهدت ، اصول اخلاقی را به انسان آموخت. وازانوقت مردمان را در سرتا سر روی زمین متدین ترو مسعودترساخت و پادشاه از کشتن جانوران احتراز کرد و سایر مردمان وشکاریان و ماهیگیران ازشکار و ماهیگیری محترز شدند . و با احترام والدین و پیران پرداختند و بعدازین با چنین رفتار زندگانی بهتری خواهند داشت.»

ازین کتیبه روشن می آید که در اواسط قرن سوم قبل از میلاد زبان و رسم الخط یونانی و آرامی هر دو در افغانستان رواج‌داشت ، نفوذ ثقافت یونانی آنقدر قوی بود که در کتیبه جای اول را برسم‌الخط و زبان یونانی داده‌اند ، و این مقارن عصریست که دولت‌مستقل‌یونان‌وباختری‌در باختر ساخته می شد ، درحالیکه اثر دین بوداوفرهنگ‌یونانی تااسکندریهٔ اراکوزی (قندهارکهنه) رسیده بود. ولی در عین همین اوقات رسم‌الخط آرامی هم از بقایای هخامنشیان درین سرزمین وجود داشت .

(c) ketabton.com: Digital Library

سلطنت مستقل یونان و باختری

اسکندر د رزمان‌حیات خود هنگامیکه باختر را گرفت آرته بازیوس پارسی را حکمران این سرزمین مقرر داشت وی بعد از مدت کوتاهی درگذشت ، وآمین تاس پسر نیکولاوس جای او راگرفت ، بقول آریان بعد از مرگ اسکندرحکمرانی باختر و سغد را ستاسانورقبرسی داشت ، و چون سیلیوکوس در هند با چند راگوپته صلح کرد (۳۰۲ق،م) حکمران باختر هم باو اطاعت‌نمود،و هنگامیکه‌سیلیوکوس به بابل برگشت ،باختر تا مدت ۵۰ سال در تحت تسلطخاندانش ماند ، چنانچه مسکوکات فراوانش در باختر و بخارا کشف شده و هم او مردم بومی باختر را در لشکر خودگرفته‌بود.

در عصر پادشاه سوم خاندان سیلیوکی که انتیوکوس دوم‌نامداشت حکمرانان اطراف از مشغولی او به‌جنگهای مصر استفاده کرده‌وازاطاعتش برامدند ،و از ان جمله مردمان باختر بایونانیانی که درین‌سرزمین‌باآداب وفرهنگ‌باختری‌آشناگردیده‌بودندهمدست‌شدندواعلان‌استقلال‌دادند.درین وقت درباختر دیودوتوس = **تهیودوتوس** DIODOTOS حکمرانی‌داشت و او در حددو۲۵٦ ق،م بمدد باختریان آزادی خواه اعلان شاهی مستقل را در باختر داد و حدود سلطنت اوتاسغد و مرووسلسلهٔ کوه هندوکش میرسید ، و چون اوباختریان را از تسلط دیگران نجات داده وحکومت آزاد داخلی را تشکیل کرده بود بنا برین لقب «منجی» یافت .

ازدیودوتوس سکه‌یی در دست‌است‌که بریکطرف‌آن چهره‌انتیوکوس دوم و برروی دیگر آن رب‌النوع‌زیوس حامی خاندانش با دوبال نقش است وازین برمی آید که وی‌پیش از اعلان استقلال باختر، سکهٔ‌سیمین‌را بنام انتیوکوس سیلیوکی نشر داده ، و بعد از استقلال خود دردارالضرب باختر مسکوك طلایی را بحیث پادشاه زده است . این مسکوك طلایی که در پاریس است بریك روی خود چهرهٔ دیودوتوس و برروی دیگرشکل برهنه جوپیتر (رب‌النوع رومی آسمان وصاعقه ورعد و برق) دارد که یك عقاب هم پیش پای او نقش و برحاشیهٔ سکه بازیلیوز دیودوتوس نوشته شده یعنی شاه دیودوتوس (عکس۱۷)

ازدودمان‌دیودوتوس اول فقط یك پسر او بنام دیودوتوس دوم بعد از درگذشت پدر در باختر (حدود ۲۵۰تا ۲۳۰ق،م) حکم‌رانده‌که‌وی‌بادولت پارت‌برخلاف سلطهٔ سیلیوکی های شامی هم آهنگی و روابطخوبی‌داشت‌و

چون ارساس موسس دولت پارت‌هم ازمردم باختر بود دیودوتوس دوم‌با اوروابط حسنه و پیمان دوستی داشته است . و در عصر شاهی او وادی هریرود و شهر هرات نیز در قلمروباختر‌شامل‌گردید و به سغد یانه نیز از طرف باختر حکمرانی فرستاده می شد .

شاهی دودمان دیودوتوس اول دیری دوام نکرد، ویکی از امرای دیودوتوس دوم که ایوتیدیموس EUTHYDEMUS نامداشت وحکمران سغدیانه بود شورش کرد ، و پادشاه باختررا‌کشت و خودوی بحیث پادشاه مستقل باختر شناخته شد (حدود ۲۲۰ق،م) (عکس نمبر۱۷)

در عصر ایوتیدیموس باختری پادشاه یونانی شام انتیوکوس سوم از طرف غرب بردولت‌پارت حمله آورد،وتیری دادشاه پارتی را مغلوب ساخت ، و در حدود ۲۰۸ق،م بسوی باختر روی آورد ازین طرف ایوتیدیموس باده هزار سوار باختری برکنار روداریوس (هریرود) با او درآویخت و چون‌توان مقاومت نداشت،به‌باختر‌پس آمد ودرشهرزریاسپ پایتخت باختر تا دو سال در محاصره‌ماند . (موقع این شهر را بین مرو واندخودشمرده‌اند) انتیوکوس سوم درین مدت در نگیانه‌وارا کوزیه را هم کشود ولی چون زریاسپ را کشوده نتوانست وطرفین‌خسته شده بودند ، هنگامیکه دیمتریوس شهزادهٔ باختر برای مذاکرات صلح نزد او آمد ، دختر خود رابدو داد، و بعد از مصالحه ازراه کابل واراکوزیه به سمت غرب و قلمرو سلطنت خود شتافت (۲۰۵ق،م)

ایوتیدیموس بعدازین به توحید ادارهٔ مملکت کوشید ، و حکمران وادی کابل سوفاگازتوس را مطیع گردانید ، و از طرف شمال تاماورای پامیروترکستان چینی و ختن پیش رفت ,و درغرب مرورودو هرات وطوس را کشود ، و پسر خود انتی ماکوس را حکمران آن گردانید ،وجنوباً تاراکوزیه و در نگیانه یعنی تمام خاك آریانه در قلمرو شاهی او آمد . و پسر دیگرش دیمتریوس حکمران این ولایت بود . که تمام‌این‌مملکت وسیع باصطلاح جغرافیون یونانی هزار شهر داشت ، و درین‌عصرروابط فرهنگی و تجارتی دولت یونانیان باختری باهند و چین غربی بر قرار بود ، وایوتیدیموس اولین شاهی است که در عصر او هنرمندان وصنعت کاران باختری هنر و صنعت اینجا را به هند ارمغان بردند . و بقول راولنسن از یك‌کتیبهٔ خروشتهی پیداست که هنروران یونانی باختری‌درین عصر بهند رفته و تاثیر هنری خود را درآثار هنرهند نفوذ داده‌اند .دورهٔ

(c) ketabton.com: Digital Library

شاهی ایوتیدیموس باختری را از ۲۲۰ تا ۱۹۰ق،م شمرده‌اند ، که پس از درگذشت او پسرش دیمیتریوس DEMETRIUS در ۱۹۰ق،م بشاهی رسید (عکس ۱۸) و او بعد از فتح تکسیلا در خاك هند تا سواحل گجرات و کاتیاوار و پایتخت موریاپته پیش رفت که این فتوحاتش در نتیجه فعالیت دوجنرال بزرگ او اپولو دوتوس و منندر صورت گرفت ، و منانده

کله در اوپیان شمال

کابل تولد یافته بود ، واولادش تا حدود ۱۰۰ق،م در هندشاهی داشته‌اند.

دیمتریوس در حدود ۱۷۵ق،م ازفتوحات هند به باختر بازگشت ، و پانتالئون PANTALEON پسر سوم خود را به حکمرانی اراکوزی و سیستان گماشت ، و دیمتریوس دوم پسر دیگرش حکمران باختر بود . و چون پانتالئون حکمدار اراکوزی درگذشت جای او را برادر چهارمش اگاتوکلیس AGATHOCLES گرفت . (عکس نمبر ۱۹)

دیمتریوس و جانشینان او سکه های فراوان در سرتا سر قلمرو خود زده‌اند، و همین پادشاه شهرهای دیمتریاس اراکوزی (کلات) وایوتیدمیا (سیالکوت) و دیمترپاس سند (پتیاله) وتهوفیلیا (دردلتای سند) را بنانهاده بود، که شهر دوم بنام پدر او و شهر چارم بنام مادرش تسمیه شده است.

چون دیمتریوس دراواخر عمر در هند بانیروی لشکری خویش مشغول ماند ، بنابرین شخصی از یونانیان باختر که ایوکراتیدیس EUKRATIDES نامداشت در سال ۱۸۱ق،م در باختر برخاست واعلان شاهی داد ، و سکه‌زد ، که برآن خود را بازیلوزمیگالیوس (پادشاه بزرگ ـ مهاراجه هندی) خواند (عکس ۲۰) و چون دیمتر یوس برای بازیابی تاج وتخت خویش کوشید بجایی نرسید و درگذشت ، وایوکراتیدیس سلسلهٔ سوم پادشاهان یونانی را در باختر بنیاد نهاد و تا ۱۸۶ق،م بامنانده حکمران شرقی آریانه جنگید تا که تمام خاك آریانه را بدست آورد ، ولی از طرف غرب مهرداد اول پادشاه پارت ایالات غربی کشوراو را گرفت واختلافی که بین خاندان دیمتریوس وایوکراتیدیس پدید آمده بود، سلطنت باختر را ضعیف ساخت ، و در حوالی ۱۳۵ق،م مرکز این سلطنت از شمال هندوکش به کاپیسا انتقال یافت . وپسر ایوکراتیدیس هیلیوکلیس HELIOKLES که در حدود ۱۴۷ق،م به تخت شاهی رسیده بود ، آخرین پادشاه یونانی باختر شمرده می شود که بعد از ترك صفحات شمال هندوکش قلمرو شاهی خود را تا نهایت ولایت گندهارا یعنی تکسیلا وجیلم

بسط داده بو د. (عکس ۲۱)

بعد از هیلیوکلیس ده نفر جانشینان او در کابل و گندهاراو پنجاب حکم رانده‌اند ، که از آن جمله انتیال کیداس ـ آمین تاس ـ هرمایوس در حوالی ۳۰ ق،م پادشاه آخرین یونانی کابل مشهور تراند. (عکس های نمبر ۲۲ـ۲۳ـ۲۴) و علت سقوط شاهان یونانی باختر ظهور قبایل ساکاوسیتی است که این شاهی را در نصف اول قرن اول ق،م خاتمه دادند ، وبدین ترتیب سلطه ایشان بعد از دونیم صد سال بپایان رسید ، ودرین مدت از عصر دیودوتوس تا حدود ۱۰۰ق،م ۳۶ پادشاه و یك ملکه ازیشان در افغانستان و هند حکم رانده و به بسط فرهنگ و هنر یونانی در آریانه و هند پرداخته‌اند ، که پرستش ارباب انواع و صنعت و افکار وفلسفه و زبان و رسم الخط ودیگر مظاهر فرهنگ یونانی درین مدت در سرتاسر خاك آریانه با عناصر فرهنگی محلی وبودایی مزج یافته و فرهنگ خاص یونانو باختری وگریکوبودیك را بوجودآورده است که نفوذ آن تادور ۵اسلام دوام داشت .

بقول دانیل شلوم برژه (رئیس باستان شناسی فرانسوی درافغانستان) نفوذ هیلنسم تا قرن هفتم در افغانستان دوام کرد که آنرا از دوناحیه تعبیر میتوان کرد : اول مربوط به هنرودیگر مربوط برسم الخط است که درقرن هفتم قبل از فتح اسلامی هنراین سرزمین هنوز یك شاخهٔ متاخر هنر معروف گریکوبودیك بود. اما راجع برسم الخط باید گفت. هنگامیکه زایر مشهور چینی هیون تسنگ درسال ۶۳۰م یعنی هنگام ظهوراسلام درعرب، از باختر عبور میکرد ، درینجا الفبائی مرکب از ۲۵ حرف وجود داشت که بدون تردید الفبای یونانی مرکب از ۲۴ حرف بود ، وبران یك صوتی راکه دردری قدیم وجود داشت (صوت بن) و در زبان یونانی نبود ، افزوده بودند (این حرف همان pX یعنی مجموعهٔ صوت ش + خ = بن است)

دوکتیبه یونانی و آرامی که در قندهار در سالهای ۱۹۵۸و۱۹۶۳م کشف شده عبارتند از موعظه های اخلاقی اشوکا که بزبانهای هند در سرتا سر هند کنده شده ، ولی اهمیت این کتیبه ها درین است که وجود زبان ورسم الخط آرامی را دران سرزمین تاعصر اشوکا (حدود ۲۵۰،م) ثابت می سازد ، و طوریکه علمای یونانی شناس اظهار نموده‌اند ، متون یونانی این دو کتیبه قطعات ممتاز ادبی یونانی اندوازنگاه ساختمان

(c) ketabton.com: Digital Library

زبان همپایه زبان فلاسفه و خطیبان یونانی از قبیل افلاطون وارسطو شناخته می شوند ، و می‌بینیم که زبان تفکر و تحریر د رقندهار قرن سوم ق.م همان زبانیست که در آتن یاشهر میلیت معمول بود، و حتی طرز کندن کتیبه‌ها هم وحدت کلتور یونانی را تایید میکند ،و معلوم است که

ایـــنـجا بقول یك مورخ یونانی مقارن آغاز عصر مسیحی شهر یونانی بوده است(رجوع به عکس نمبر ۱۵ کتیبهٔ قندهار) و علاوه برین بعد از سال ۱۹٦۱م هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در بقایای شهر یونانی (اکنون مشهور به آی خانم ـ مه بانو) آثاربسیار مغتنم همین مدنیت یونانی باختری یافته‌اند . واین شهر درملتقای دریای آموو کوکچه درنقطهٔ سرحدی افغانستان واتحاد شوروی افتاده و خرابه زاروسیعی دارد که درزاویهٔ ملتقای دو دریا دو قسمت مشخص دارد ، به یکطرف تپهٔ بلندیست که از سمت جنوب بر دریای کوکچه حاکم می باشد ، و بطرف دیگر این تپهٔ ۲۰ متری مجرای دریای آموست ، و بالای آن استحکامات عظیمی قرار دارد، که بالاحصار همین شهر باشد ،و حصاری بابرج و بارو بشکل قوسی داشت، و در بین شهر جاده مرکزی به‌درازای ۱٦۰۰ متر از دروازه شمالی به دروازهٔ جنوبی کشیده شده که کوچه های آن هم بنظر می‌آید.(نقشهٔ شهر عکس نمبر ۲۵)

علایم مدنیت را که درین شهر قدیم یافته‌اند ، باید بنام خاص مدنیت «گریکوباختری» یاد کرد ، که در اثر حمله بادیه نشینان آسیای مرکزی از بین رفته وبقایای آن هم سبك معماری عالی را باخشت پخته و ستونهای سنگی وعمارات بزرگ قصر مرکزی دارای صحن مستطیل و آثار رنگ آمیزی سبز و زرد و سرخ و سیاه نشان میدهد وخشت‌هایی که در آن بکار برده‌اند ، هر ضلع آن به ٤۵ سانتی باضخامت ۱۲ تا ۱۵ سانتی است وآب این شهر درجویی به قسمت های بالای کوچه ها و حتی بالاحصار می رسید ، که ازفاصلهٔ ۲۰ کیلو متری مجرای کوکچه جریان می‌یافت ، واین شهر سه حصه داشت که بالاحصار ـ پایان حصار ـ وارگ باشد. در حصص جنوبی غربی ،محل سکونت مردم و عمارات ورزشگاه و بازار ها بوده وازین ورزشگاه مجسمهٔ هر مس(رب النوع پهلوانی) بدست آمده که آنرا قرار کتیبهٔ مکشوفه تر یباه کوس ولداستراستون یونانی به هرمس و هرکول وقف کرده بود.

نوشتهٔ دیگری که مظهر فکر و فلسفهٔ مردم این شهر تواند بود ، کتیبهٔ صندوق مستطیل قبر یکنفر یونانی کی‌نه‌آس است که آنراکلارك پسراپی‌فرادیوس درآی خانم بر آرامگاه او نقر و نصب کرده ومفهوم آن چنین است :

«درطفولت خوب تربیه بگیر! در جوانی خواهش های خود را اداره کن ـ درپخته سالی درست کارباش! در پیری ناصح خوب باش ـ و در روز های بازپسین زندگانی بدان که چگونه بدون افسوس بمیری!» و این وجیزهٔ گرانبها سیر فکر و اخلاق آن مردم را نمایندگی میکند .

ساکه‌هاوپارتها و پهلواها

در کتیبه های شاهان هخامنشی دیده شد ،که قبایل ساکه درماورای آموازحدود پامیر بنامهای فراورندهٔ هومه یاساکه های تیز خود در تحت اداره این شاهان میزیستند، و از راه پارت(خراسان) به سرزمین زرنگه = درنگیانه گذشته ونام خود را به سکستان = سیستان داده بودند . و هم در صفحات شمال هندوکش و باختر میزیستند که ازین سرزمین به شرق وغرب پراگنده شده و وقایع ایشان جزو تاریخ آریانه بشمار میرود .

موسیوهاکن در کتاب نتیجه حفریات د. سالهٔ فرانسه درافغانستان گوید: «ساکه های بادیه نشین پیش از مهاجرت عمومی خود درباختر نزدیونانیان آمده و به قسم سرباز نوکرمیشدند ، و برخی ازسرداران ایشان بمقامات بلند ملکی و عسکری رسیده بودند . که ازآنجمله هرایوس HERAIUS به تقلید شاهان آخرین یونانوباختری سکه زده ، واین سکهٔ اوراهاکن در تاشقرغان یافته بود . این قبایل از باختربه وادی هریرودو از آنجا بوادیهای هلمند و ارغنداب سرازیر شده و به تشکیل سلطنت پرداخته‌اند . که سر حد کشورایشان شرقاً تاوادی سندو ماوراء بولان هم رسیده، و آنرا کی ـ پن KI-PIN گفته‌اند . و ازین قبایل ساکه که در وادی ارغنداب و سندسفلی بوده‌اند. مردی بنام مایوس MAYOS درحدود ۷۲ق.م بعنوان (بازیلیوزبازیلیون میگالیوس مایوس) یعـنی (شاهنشاه بزرگ مایوس) سکه زده و حدود کشور خود را تا تکسیلا رسانیده است، چنانچه یك کتیبهٔ اوبر قاب مسی درتکسیلا کشف شده که تاریخ(۷۸ق.م) دارد، و معلوم است که نفوذ شاهان یونانی پنجاب شرقی بدست مایوس قطع گردیده ، و هفت نوع مسکوکاتش بخطوط یونانی و خروشتهی کشف شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد ازمایوس‌نام دو نفر اخلاف او هم از روی مسکوکات شناخته شده که یکی ازیس AZES(حـددو ۵۰ق،م) است و دیگـر ازیلیسیس AZILISES باشد که معاصر همدیگر بودند ، و برسکه هر دوعنوانهای شاهنشاه کبیر بخط یونانی ثبت است ، سکه هائی هم دیده شده که نام هر دوپادشاه یکی بخط یونانی ودیگری‌خروشتهی نوشته‌اند(عکس‌نمبر۲۶ دیده شود).

هنکامیکه این قبایل کوچی صحرانشین گردنده در صفحات باختر و جنوب مجرای اموبا پکهت = پنبت و پنبتونها آمیختند . نام ساکه در این قبایل باقی ماند ،چنانچه قبیله پنبتون سهاك در زابل و کابل و ساکزی (سگزی) دروادی هلمند تاکنون حامل این نامند. و قبایل دیگر ایشان در خراسان ازوادی هریرود تا سواحل بحیرهٔ خزر بنام پارت ساکن شدند . که آن سرزمین‌بنام ایشان نامیده شد ، و چون‌ایشان از مسکن اصلی خود باختربوادی‌هریرودتا سرزمین دامغان ،(یك قسمت خراسان) رفته بودند ، بنا براین بقول ژوستن بنام پارت مشهور شدند و معنی آن به زبان‌سکائی‌تبعید شده باشد . که از باختر هجرت‌نموده‌اند. سراولف کروافغان شناس‌انگلیسی‌در نامهای ساکه‌های حکمران کندهاره شباهت فراوان را با پنبتو یافته و می نویسد که این نامهای حکمرانان ساکه‌به‌پنبتو نزدیکند:سپالـه‌که‌دمـه SPALAG-DAMA (سپاله = سپاه) + (گه‌علامت تصغیر تجلیل) + (دمه = جلال)که جمعاً سپاهی‌مجلل باشد .

نام دیگر سپاله هوره SPALA-HURA است :(سپاله = سپاه + هوره = اوریاهور) بمعنی سپاهی آتش یاآفتاب‌یا سپاهی روشنی .همچنین نام چستنه CHASTANAهمین خبنتن پنبتو بمعنی مالك و خداوند است. و اگر ماپـارت = پارثهوه را بقول ژوستن تبعید شده و مهجوربدانیم ، شکل کنونی آن در پنبتوپردی PRADIAباشدیعنی بیگانه و هجرت‌کننده.

چنین بنظر می آید که مهاجرت های‌نخستین قبایل ساکه به‌سرزمین سیستان بسیار قبل ازین عصر ها روی داده ، و بقول موسیوفـوشه کوروش بزرگ (حدود ۵۴۰ق،م) در حین فتح سیستان این ساکه هارا بپاس خدمات ایشان «نیکوکردار»نامید (دریونانی ایویرگت EVERGETES و همین مردم در حدود۳۳۰ق،م همدرین سرزمین ساکن بودند ، کـه اسکندر هم با ایشان نرمی و نوازش کرده بود (رجوع به کتاب‌تـمدن ایرانی)

در حدود ۲۵۰ق،م ارساس = ارشك = اشك بلخی با برادرش تیرداد (پسران فری‌یاپت) بطرف غرب رفته و حکمران یونانی پـارت فیریکلیس را کشت واساس سلطنت اشکانی را گذاشت ، و به دو زبان یونانی و خروشتهی سکه زد . و خود را بازیلیوز بازیلیون (شهنشاه) خواند که خروج وی درحدود ۲۴۹ق،م و پایتخت او در حوالی دامغان کنونی بود ، و سلسلهٔ شاهان اشکانی باو منسوب‌اند و او به قول‌سترابو بعد از دو سال‌جنگهای داخلی‌ازدست نیزه دارش زخمی برداشت ،وبراثر آن د رسال ۲۴۷ق،م درگذشت ، و پسرش تیرداد بعنوان اشك دوم در ۲۴۸ق،م بر تخت نشست که پادشاهی مدبروقوی بود . و تا بابل فتح کرد و شرقاً هم تاحدود باختر رسید ، ولی باشاه‌یونانی باختردیودوتوس دوم در مقابل دولت سیلیوکـی صلح‌و اتحاد کـرد، وی در سن پیری درگذشت که سلطنتش از۲۴۸ تا ۲۱۴ق،م بود .

شاهان معروف دیگر اشکانی ازین قراراند:

۳ـارتبان ـ اردوان (۲۱۴ تا ۱۹۶ق،م) پسر تیرداد که در عصر اوانتیوکوس سوم برپارت حمله کرده و به باختر گذشته بود .

۴ـفری یاپت پسراردوان (۱۹۶ تا ۱۸۱ق،م)

۵ـ فرهاد اول پسر فری یاپت (۱۸۱ـ۱۷۴ق،م) معاصردیمتریوس باختری .

۶ـمهرداد برادر فرهاد اول (۱۷۴ـ ۱۳۶ق،م) پادشاه‌بزرگ و عاقل بود که‌ولایات غربی یونانیان‌باختری ومرورا گرفت‌واراکوزی‌وکابل وسند را هم تسخیر نمود وسر حد کشور پارت را تادریای سندرسانید. ولی باوجوداین‌حکومت‌اومشروط‌بود ،دومجلس شورا داشت‌که‌برای‌ایشان کار میکرد.

۷ـ فرهاد دوم پسرمهرداد(۳۱۶ـ۱۲۷ق،م) او قبایل ساکه رابمدد طلبید تادرجنگ بادولت یونانی انتیوکوس با او معاونت کنند ولی ساکه ها دست بغارت بردند ، و فرهاد باایشان جنگید تاکه فرهاد کشته شد وپارتها شکست خوردند .

۸ـارتبان (اردوان دوم) (۱۲۷ ـ۱۲۴ق،م)اوعم فرهاد دوم و پسر فری یاپت بود ، که بعد از مرگ فرهاددوم‌بر تخت پارت نشست ,او با مردم تخاری که جزوباختر بودند درآویخت و در جنگی زخمی را ببازو برداشت که ازان بمرد ، و پارتیان عقب نشستند ،ودرهمین اوقاتست که

(c) ketabton.com: Digital Library

ساکه‌هادر نگیانه (سیستان)راگرفته‌وآنرابنام خودسکستان(= سجستان معرب) خواندند و حتی بعد از تصرف کابل بطرف هند هم گذشته ودولت هند وساکه یا هندوسیتهین را در آنجا تشکیل داده‌اند . همچنین یك عدهٔ قبایل سپید پوست آریائی صحرا گرد (هون) از طرف شمال هجوم‌آورده و در حدود (۱۲۷ق،م) باختر و تخار را گرفته‌اند، ویونانیان آنجا رابطرف جنوب شرق بوادی کابل و سند عقب رانده‌اند ،و تمام این قبایل بادیه نشین ساکه ،تخار ،هون از مردم آریایی شمالی‌اند ، که از عرق‌زردپوست نبودند ،بلکه زبان ـقیافتـ چهرهٔ ایشان تماماً آریایی‌است کـه آثار مکشوفهٔ تورفان این مطلب را روشن می سازد .

۹ـ مهرداد دوم پسرارتبان (۱۲٤ـ۷٦ق،م) پادشاه بزرگ بود که در مدت٤۸ سال سلطنت خود برساکه ها و دیگر قبایل سرکش غالب آمد و قسمتی ازباختر و سیستان را بگرفت و سرحد سلطنت خود را تاکوهای همالیه رسانید .

اما مهر داد بزرگ پایتخت دولت پارت را از خراسان به کنار دجله انتقال داد ،و باارمنستان و دولت روم به جنگها مشغول ماند ، و بنابرین بعد ازین ،وقایع‌دولت‌پارت به آریانه تعلق ندارد ،و جزوتاریخ مانیست ، و از سلسلهٔ اشکانیان تا اوایل قرن پنجم میلادی‌در ایران و ارمنستان و قسمت های مختلف‌آسیای غربی شاهان زیاد بـه سلطنت رسیده‌اند ،ولی با سرزمین و مردم‌کشور ما تعلقی نداشته‌اند،الااینکه‌چون اشك چهاردهم (فرهاد چهارم) درسنه ۳۳ق،م بنای ظلم و تعدی‌راگذاشت و مردم بروشوریدند ، وی بطرف شرق گریخت و نزد ساکه ها آمدکه‌در باختر وسیستان و رخج‌و غیره ساکن‌شده بودند ، و ازینجا واپس‌بمملکت خود رفت .

دیگرازشاخه‌های مخلوط ساکها وپارتهاکه در افغانستان جنوبی و هند غربی به تشکیل‌سلطنت پرداختند پرتهوا = پهلواند ، که مرکز پیدایش نخستین اداره و تشکیلات سیاسی ایشان سرزمین سکستان واراکوزی یعنی وادی هلمند وارغندابست، وسلطهٔ ایشان‌در قرن اول میلادی تاتکسیلا میرسید ، وهنگامیکه اپولونیوس APOLLONIOS درسنه ٤۳ـ ٤٤م به دیدن تکسیلا آمد ، در انجا پادشاه ۲۱ ساله بنام فراوتیس PHRAOTES (فرهاد) حکم میراند که ازین مردم بود .

اما موسس سلسلهٔ شاهان مستقل سیستان واراکوزی‌پهلواشخصی

است که ونونیس VONONES نامداشت و د رمسکوکات بعنوان شهنشاه بزرگ یاد شده و او در حدود ۱۲۰ق،م به تاسیس سلطنت پرداخته و مسکوکاتش بخط یونانی وخروشتهی است ، و چون بر بعضی‌مسکوکات خویش اسمای‌خویشاوندان‌و تابعین اوسپه له‌هوره SPALAHORA (برادر) وسپه له‌گادمه SPALAGAMA پسربرادرش،و همچنین برادرش‌سپه‌لی ریـزا SPALIRISA نیز نوشته شده پس توان گفت که این افراد دودمان **ساکه پهلوادر عصری نزدیك یکدیگر** درین سرزمین بالاشتراك حکـم رانده‌اند، واین خویشاوندان و نونیس درنقاط مختلف مملکت درحدود ۱۱۰ق،م نایب السلطنهٔ او بوده‌اند . (عکس ۲۷)

پادشاه بزرگ دیگر این سلسله گندوفاریس GANDOPHARES یااندوفیریس است (۱۹ـ٤۸م)وی در مسکوکات شهنشاه ـ نجات‌دهنده مغلوب نشدنی ـمتدین معرفی شده‌و در کتیبه های تخت بایی‌شمال‌شرقی پشاور (۱۰۳م) گودوهره GUDUVHARA راعبارت‌ازین‌شاه‌شمرده‌اند. که ازسیستان‌تاسند و پنجاب اقتدار داشته و برخی از مورخان نام قندهار کنونی‌را گندوفارو منسوب باودانسته‌اند ، که درین نام کلمهٔ «فر»تاریخی بمعنی شکوه و جلال دخیل بوده و معنی آن «بدست آورندهٔ جلال»باشد. واگر ما این نام را به‌پښتو برگردانیم «گونده‌فر»معنی جلال اساسی را میدهد . و ما می بینیم‌که برمسکوکات شاهان کوشانی آریانه کلمه «فر» راهم‌نوشته‌اند.

مولف تاریخ سیاسی هند قدیم از روی کتیبهٔ تخت بایی سنه٤۷م را عصرشاهی گندوفاریس‌تعیین کرده‌و گویدکه این سنه باروایات‌مسیحی هم مطابقت دارد، و بموجب آن همین پادشاه‌دیانت‌مزدی(زردشتی)داشت، ولی سنت توماس شاگرد حضرت مسیح، و مبلغ دین او در هندبدربارش فرستاده شد و شاه دین‌مسیح را پذیرفت که در روایات مسیحی بنام گندوفوروس ضبط است .و بنا برین او در برخی مسکوکات ، بانام خود صفت دیوه‌ورته DEVA-VRATA یعنی دین دار را هم نوشته است .

در تاریخ سیاسی هند قدیم می نویسد : که باگندوفاریس هم برخی از خویشاوندانش در حکمرانی شرکت‌داشتند، که ازانجمله‌برادرزاده‌اش ابداگاسیس ABDAGASES در جنوب افغانستان و جنرالهایش‌اسپاورمن HSPAVARMAN وسسه(چچ) وحکمرانانش‌سپیدنه SPEDANA وستا

(c) ketabton.com: Digital Library

وستره SATAVASTRA در تکسیلا باشند .
پس از مرگ گندو فاریس مملکت وسیع او بین جانشینانش به حصص کوچك تقسیم شد (حدود ۵۰ م) که ازانجمله سنه‌بار یس SANABARES در سیستان و پاکوریس PAKORSE وسسه درگندهاره وپنجاب غربی حکم رانده، ومسکوکات ایشان برسم‌الخط یونانی‌وخروشتهی از تکسیلا بدست آمده است ، ویکی از همین شهزادگان پهلوااور تاگنس هم از روی مسکوکات شناخته شد ، که او را همان گودا = کاد برادر گندو فاریس دانسته اند . که در نیمه دوم قرن نخستین میلادی حکمرانی داشت ودر کتیبه‌های خرو شتهی چارسده نامش «گادسا» ست.که‌برخی این نامرا اسم قبیله گندو فاریس هم گفته اند ودرین صورت نام قبیله گدون پنبتونهای دامنهای مهابن را بیاد میدهد ، که در شمال سرزمین چچ (همان سسه) واقعست‌ومؤرخان عرب این‌نامرا به «صصه» معرب‌کرده بودند .(رجوع به عکس نمبر ۲۸)

کوشانیان

در حدود ۱۶۵ ق، م قبایلی که باساکه ها وسیتی های آریایی‌هم‌عرق وهم نژاد بوده از روی قیافت وچهره وبینی های دراز وسایر خصایص ظاهری ولسانی ازنژاد آریایی شمال شرقی شمرده میشود ، وچینیان ایشانرا یوچی YUEH—CHI گفته‌اند ازمسکن‌قدیم‌خود در چین‌شرقی برامده وبه وادی سیر دریا شمال آمو رسیدند . ایشان ساکه های ساکن این جا رابه طرف شرقی وصفحات‌آریانه در باختر وجنوب‌هندوکش راندند تاحدیکه به سرزمین هند هم بعد از ۱۲۷ق ، م‌عقب نشسته اند. و جای ایشان را یوچیان گرفته اند .

در سنه ۱۳۸ق، م‌چون‌امپراطورچین وو-تی WOU—TI (۸۷-۱۴۰ ق،م)زحمات قبایل هیوانگ نوبستوه آمد، سفیری رابنام چانگ -کین TCHANG—KIEN نزد یوچیان فرستاد ، تا با او یاوری نمایند . ولی ایشان کمك ندادند ، وبقول این سفیر در سر زمین های جنوب آمو یعنی باختر وبدخشان مردم تا هیا(تخار)سکونت داشتند.واز نوشتهٔ مورخ دیگر چینی سیو - ماتسین SEU—MATSIEN (حدود۹۰ق،م) هم‌برمی‌آید که یوچیان تا (۱۲۵ق،م)هنوز در وادیهای شمال آمو زندگی میکردند وبجنوب آن سرازیر نشده بود ند.

مردم یوچی درحدود (۷۰ق.م)ازآموگذشته وبکمك تخاریان (تاهیا)

باختر را گرفتند وبعد ازین بین یوچی وتخار آمیزشی بعمل آمده، ویك عرق قوی وممتازی را بوجود آوردند که قبیلهٔ معروف کوشی KUSHI کوی شانگ = کوشان یکی از قبایل پنجگانهٔ این مردم بود ، وکلمهٔ کوچی (پونده پښتو) اکنون درهر دوزبان پښتو ودری این ریشه رانمایند گی میکند وبموجب تذکار یکی از مور خان‌چین ، رئیس‌کوشیان مسمی‌به کیو تسیو-کیو KIEU—TSIU—KIU روسای چهار قبیله دیگر را مطیع ساخته وخو دش بعنوان « شاه‌کوی شانگ » شناخته‌شد ، وازهمین وقت است که کلمهٔ کوشان جای یوچی را در تاریخ گرفت . ونخستین پادشاه‌مشهور این طایفه‌بگفتهٔ نویسندگان‌چینی‌همین کیو-تسیو-کیو(= کوجوله‌کره‌کد فیزیس) KUJULA—KARA—KADPHISES (حدود۴۰م) است‌که‌پارتیا (خراسان) وکابل وکاپیسا رافتح کرده ودر حواله غزنه مردم پوتا PAUTA راهم مطیع نمودکه بقول واله دو پوسن‌فرانسوی‌همین‌مردم پښتون باشند .

این کوشان شاه در مدت دراز سلطنت خویش توانست که بقایای شاهان یونانی وپارتی را مستاصل ساخته ونفوذ خودرا در تمام خاك آریانه قایم سازد وشالودهٔ بزرگترین امپراتوری افغانستانرا بگذارد، و او بعمر ۸۰ سالگی در حدود ۷۸م بعد از سلطنت ۳۸ سال از جهان رفته‌است‌وتنها مسکوکات مسی او را بانواع مختلف تاکنون یافته اند ، که خطوط یونانی وخروشتهی دارد ، ودر یونانی نام اوکو زولاکده فیس است ، که القاب او را دیندار وشاهنشاه پسرآسمان نوشته اند(عکس نمبر ۲۹ دیده شود .)

بعد از در گذشت کوشانشاه بزرگ کد فیزیس اول ، پسرش ویمه کد فیزیس دوم WEMA—KADPHISES تا حدود ۱۱۰م حکم راند و بعمر ۸۰ سالگی فوت کرده است . (عکس ۳۰) واو نخستین شهنشاه کوشانیست که حدود کشور خود را شرقاً تا مجاری گنگار سانیده بود ولی چون سفیری را بدربار شاه چین فرستاد ودخترش را بزنی خواست واین تقاضا ردشد ، وی درسال ۹۰م هفتاد هزار سوار را بقیادت نایب خود (سی S I) از راه پامیر برچین شرقی سوق داد ، که از دست جنرال پان- چاو چینی‌شکست خورد، وبه‌امپراتورچین HO—TI هو-تی‌باج داد. ولی بعد ازین روابط خود را با امپراتوری رومن قایم داشت، ودرسال ۹۹ م نمایندگان خود را بدربار ،تراجان» امپراتور رومافرستاده‌بود وروابط

(c) ketabton.com: Digital Library

تجارتی وفرهنگی باآن کشور داشت ، که تقلید هنرسکه سازی رو من د رمسکوکات عصر او نمایان است ، وبران القاب شاه بزرگ کوشانشاه دیوه‌پوتره DEVA—PUTRA یعنی (خداوند زاده) دیده می شود ، که معنی‌لقب فغ پور (فغفور) است. وفات او را در حدود سال ۱۱۰ م شمرده اند . وبعدازو مدت ۲۰ سال خلایی در تاریخ موجود است که درین مدت وجود یك پادشاه تاکنون از آثار ومسکوکات هویدا نشده وبر خی مسکوکات سوتر میگاس (منجی کبیر) را درین جا قرار میدهند، ولی اغلب ظن چنین است که‌این شخص نایب السلطنة ویمه در هند بوده است.

بهرصورت شهنشاهی کوشانیان بزرگ ، درحدود۱۲۵م‌یا۱٤٤ م به مردی رسید که کنیشکه KANISHKA نامداشت‌وشاید روابط‌خویشاوندی راهم باخاندان کدفیزیس داشته باشد . ولی‌اومؤسس خاندان بزرگیست که تا اواسط سوم میلادی در کشور ما سلطنت کرده وسلطهٔ خودرا برهند نیز مبسوط داشته اند .

مرکز شهنشاهی کنیشکه در زمستان پورو شاپوره (پشاور) ودر تابستان بگرام کاپیسه بود که شر قاً حدودکشورش تابنارس هندمیرسید وغر باًباپارت اتصال داشت ودر شمال هم کاشغرویارکند وختن‌را فتح کرد واز امپراتور چین یرغمل گرفت ودین بودایی راپذیرفت و مانند اشوکا به نشر وتبلیغ آن کمر بست وجرگه چهارم بزرگ دینی بودائیان را مرکب از ۵۰۰ نفر عالم درسرینگر کشمیر برای رفع اختلافاتی که در طبقات روحانی این آیین روی داده بود تشکیل داد، وچون‌دردین بودایی بدعت ها وفساد ها آمده وبراصالت خود باقی نمانده ود ر هرسو فرقه های جداگانه آمده بودند ، درین جرگه دینی که بشمول علمای گندهاره ودانشمندان دربار کنیشکه بر یاست پیشوای هفتم بودایی واسو میتره VASUMITRA عالم گندهاری تشکیل شده بود چنین تصمیم بعمل آمد، که‌مذهب‌قدیم‌هینه‌یانه HINA—YANA (عراده‌کوچك = مذهب کوچك) راکه بعد از وفات بودا مدت ۵ قرن معمول بود، موردتعدیل واصلاح قرار دهند ، واین مذهب که تقوای ساده وتهذیب نفس را سپارش‌می‌نمود، به‌مذهب‌جدیدمهایانه MAHA—YANA تعدیل یافت‌که از طرف عالمی بنام ناگار جونه NAGARJUNA ترتیب شده بود. درمذهب کبیر بودایی که بعد ها در آریانهٔ شرقی هم رواج یافت ، بجای دساتیر سادهٔ اخلاقی مذهب کوچك ، چنین تلقین می‌شد، که شخص با یست

بمقام بودای آینده روشن شدهٔ بود یستوه BODHISATTVA ارتقاء نماید. وهم باید بجای نمایش پای یا علایم دیگر بودا مجسمه های تمام وکامل او را مانندارباب انواع دیگر آریانه که در صنعت یونانو با ختری رواج‌داشت بپرستند وزبان سنسکریت را بجای زبان پالی جنوب هند زبان مذهبی قرار دهند . وبنا برین مذهب کوچك قدیم مذهب جنوبی ، و مهایانه مذهب‌شمال شمرده میشود . وهنگامیکه کو شانشاه بزرگ دیانت‌بودایی را پذیرفت بر مسکوکات خود که قبلا ارباب انواع دیگر آریانه را نقش میکرد ، صورت کامل بودارا منقوش نمود . وبچنین صورت طرفداران مذهب بزرگ توانستند خود را از مذهب کوچك جدا ساخته وعقایدخود را در مسایل ماوراء الطبیعه ودساتیر زندگانی در عالم بودائیت انتشار دهند وتفاسیر عقاید جدید خود را ترتیب نمایند .

دران زمان در باری را که بوجود علمای متبحر مملو باشد مجهزتراز در بار کنیشکه نتوان یافت‌که دران علاوه برناگارجونه‌موسس مذهب‌کبیر دانشمندان دیگر هم وجود داشتند مانند اسوه کهوشا ASVAGHOSHA نویسندهٔ حماسیات و درامهای عالی ومولف بود هه چرینه وساری پوتره پره کره‌نه .ونویسندهٔبزرگتر علوم‌طبی‌چر ه‌که .وپارسوامشاوردینی‌دربار وسنگهه رکشه . وسدره سنه مبلغی که کنیشکه رابدیانت بودایی گرویده ساخت .

در عهد کنیشکه معابد فراوان بودایی وسنگهارامه ها درسرتاسر کشور وسیعش آباد شده که ازانجمله بقول هیون تسنگ معبدشالوکیا بناکرد ۵ یرغل های‌چینی بود،که دران خزینه یی‌راهم درپای بت بزرگ مهاکاله د فن‌کرده بودند ،که اگر این‌سنگها رامه ویران‌گرددبدان بول آنرا باز تعمیر نمایند . وآثار این معبد بزرگ بودایی اکنون‌در (پوزهٔ شترك) دوکیلو متری بگرام پدید ومجسمه های زیبا وابنیهٔ منقوش ازان بر آمده است .

پرستش گاه دوم بزرگی که کنیشکه در نزدیکی پایتخت زمستانی خود بشاور بنانهاده آثار آن‌درجنوب شرق شهر شاهی موجود بود، که بقایای معبد بلند ۱۵۰ فت باشد ، وآنرا برای حفظ کشکول بودا—PATRA CHITYA در کمال عظمت ساخته بود، و در حدود هفت صد را هب بودایی در ابنیهٔ مربوط آن میزیستند ، واین کشکول بقول هیون تسنگ بعد ها به قند هار نقل داده شده بود (که درسنه۱۳۰٤ش به موزیم کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتقال یافت) و گویند که‌این کشکول بودا در قرن ششم میلادی‌هنگامیکه گندهاره را شاه کیپین (کابل) گرفت بقندهار منتقل گردید .

در نزدیکی این معبد درخت صدفت بلند پیپل هم وجود داشت که بعقیدهٔ مردم آنوقت بودادرسایهٔآن آرمیده،ودرینجا تولدکنیشکه‌شهنشاه پرورندهٔ آیین بودایی را پیشکویی کرده بود. همچنین یك ستوپهٔ بزرگ راهمین کنیشکه درجنوب این درخت مقدس ساخت که بـقول فـاهیان در حدود ٤٧٠فت بلندی داشت ، و به جواهر کرانبها آراسته شده‌بود. که اکنون‌آثارآنرادر «شاه‌جی‌دهیری» نیم میلی جنوب پشاوردر ساحه‌شش گزی‌یافته‌اند . و دکتور سپونر در سنه ١٩٠٩ م‌از بین خرابهٔ آن جعبهٔ منقش فلزی‌را کشف کرد ، که بران تصویر ایستادهٔ کنیشکه نقش شده، و در بین جعبه، آثار مقدس بودا موجود بود ، که از طرف لارد کرزن به بودائیان‌برمادادهشد. ویکی از کتیبه های مهم جعبهٔ مذکور چنین ترجمه شده است .

«خادم آگیسله AGISALA نگران کارویهارهٔ کنیشکه در سنگهارامهٔ مهاسینه».

بهر صورت کنیشکه یکی از کوشانشاهان بزرگ افغانستان است (رجوع به عکس نمبر ٣١) که با خروج او درین سرزمین یك قدرت‌مرکزی اداره و تخلیق‌مدنیت و فکر بوجود آمده است ، و چون مدت شهنشاهی وی ٢٢سال دانسته شده ، پس درگذشت او را در حدود ١٥١م تخمین باید کرد که درین‌وقت‌دراراضی ختن و کوهسار بین چین وسغد مرده باشد .

بعد ازمردن‌کنیشکه‌کشوراودربین پسرانش تقسیم شد ،وواسیشکه VASISHKA پسرش که در ماتوره هند نائب‌السلطنه بود ،جـانشین‌او گردید ، اگر چه ازوسکه‌یی بدست نیامده‌ولی در کتیبهٔ قریب ماتوره که‌در سال ٢٤ سلطنت کنیشکه نوشته شده ، و نیز در دو نوشتهٔ دیگرمربوط سال ٢٦ـ٢٩ جلوس ،نام او را نوشته‌اند ، وازین‌بر آید که او در حدود ١٥٤تا ١٦٠م در هندحکمرانی داشته است ، و پسرش هم بنام‌کنیشکه موسوم بود ، که او راکنیشکهٔ دوم نامیده‌اند ،و در کتیبه آرا نزدیك‌دریای سند نامش را واضحاً برسم الخط خروشتهی «واجشکه‌پوتره‌کنیشکه»یعنی واسیشکه‌پسرکنیشکه نوشته‌اند .

همچنین کنیشکه پسری بنام هوویشکه HUVISHKA داشت که در حدود سنه ٣٣جلوس کنیشکه ، حکمران ولایت شرقی شهنشاهی بود ، ولی در حدود ٤٠ جلوس(= ١٦٩م) بنام مهاراجه دیوه پوتره (شهنشاه خداوند زاده)نامیده شده و پدیدار است که قبل ازیـن استقلال تـام نداشته، و بعدآسکه زده است ,و چنین بنظر می آید که وی در هند و برادرزاده‌اش کنیشکه دوم در آریانه شاهی داشته‌اند ، ولی در سال٥١ سلطنت (= حدود ١٨٠م) نفوذ هوویشکه تا کابل‌میرسیده ، چنانچـه در کتیبهٔ خروشتهی که در خوات وردگ بدست آمده ، بعنوان‌مهاراجه (شهنشاه) خوانده شده ، و از بگرام هم مسکوکات فراوان او کشف گردیده‌است .وبدینصورت حدود کشور او شرقاً از کشمیر تا ماتورهٔ هندمیرسیده است ،و هم وی در ماتوره معبد مجللی را بنام خویش‌ساخته بود ، و هم بر مسکوکات او برسم الخطیونانی «شانن‌شاوویشکی‌کوشان» یعنی شاهنشاه هویشکه کوشان نوشته شده ، و شهر هوشکه پوره در کشمیر آباد کردهٔ اوست . و سال فوت او را در حدود١٨٢م‌نوشته‌اند .

شهزادهٔدیگر این خاندان واسوشکه VASUSHKA است که درآثار هندی او را واسودیوه VASU-DIVA گفته‌اند, و او در هند درحدود١٨٢م شاهی داشته و نفوذش به آریانه‌نمیرسیده، و برسکهٔاو برسم‌الخطیونانی عنوان «شاناناشا- یاشانن‌شا = شاهنشاه» موجود است و بعد ازوشاهی را ازین خاندان نشناخته‌ایم .

دورهٔ شاهنشاهی کوشانیان‌بزرگ از جلوس کنیشکه درحدود١٢٥م آغاز و در حدود ٢٥٠باواسوشکه ختم میشود ،که تخمیناًیك‌قرن وربعی باشد .درین دوره مبادی فکری و فرهنگی قدیم ویدی‌واوستایی کشورما، با آثار مدنیت‌های هخامنشی -یونانی -هندی-بودایی آمیزش یافته ، و عناصر تهذیبی ساکها وسیتی آریائیان تورانی شمالی هم در آن‌دخیل گشت ، و فرهنگ بسیارقوی‌افغانی را بوجود آورد ، که از نظر دین و پرستش ، آزادی تام‌دران مراعات می شد ، آتشکده های مزدیسنایی‌آتش مقدس باستوپه های بودائی که در آن آثار مقدس‌و متبرکات بودایی حفظ و پرستیده میشد ، و ارباب‌انواع‌یونانی و هندی در معابد و برمسکوکات وجود داشت . و باوجودیکه کنیشکه و پسرانش پرورندگان جدی‌بودایی بوده‌اند ، باز هم معابد کیش های دیگر با پرستندگان آن ، در سرتاسر کشوروسیع کوشانی وجودداشتند. مثلا در معبد مهادژبغلان که بموجب

(c) ketabton.com Digital Library

کتیبهٔ مکشوفه ازان در عهد کنیشکه ساخته شده ، و باز در حدود۱٦۰م یعنی بهار سال ۳۱ جلوس کنیشکه، آنرا ترمیم کرده‌اند آثار آتش‌مقدس و معبد زردشتی را یافته‌اند .و ترمیم کنندهٔ آن از خاندان ماریگMARIG ونامش توکونزیکی بود ، و بقول‌محقق فرانسوی مریك این اسم فامیلی با نام دو برادر در کتیبهٔخروشتهی‌خوات وردك هم آمده است‌در حالیکه در معبد مهادژبغلان آثار آتش پرستی و درکتیبهٔ خوات علایم کیش بودایی نمایانست واین معبد در سال ٥۱ جلوس کنیشکه (حدود ۱۸۰م) تعمیر شده که‌دربین هر دو فقط۲۰سال فاصله بوده است . دیگر از مظاهر آزادی عقایددینی درین عصر اینست: درتکسیلاکه‌مرکز تهذیب بودایی بود،دیوارهای بنای آتشکده‌یی موجود است که ۱٥۸فت‌درازی و ۸٥ فت پهنائی دارد وستونهاو سلیقهٔ معماری آن یونانیست ،وفعلومست‌که بعد از بسط مدنیت‌یونانو باختری تعمیر شده است‌وعلاوه برین آتشکده، معابد بودایی و بتکدهٔ برهمنی نیزدرانجا بوده که لابد پیروان هر کیش درآن‌به آزادی ، مناسك دینی خود را بعمل می آوردند.

از نظرزبان‌ورسم الخط نیز فرهنگ کوشانی بدین معنی غنی بود ، که رسم‌الخط یونانی و برهمنی وخروشتهی را در کتیبه‌های معابد و مسکوکات استعمال میکردند و مطالب را در کتیبهٔ مهادژ بغلان بزبان دری‌تخاری قدیم نوشته‌اند ، که با پښتوهم قرابت تام دارد ، ولی‌دررسم‌الخط خروشتهی زبان سنسکریت و پراکریت ها را هم استعمال‌میکردند، وهمچنین آثار خط برهمنی‌هم در افغانستان آنوقت بنظر می‌آید ،ورسم الخطی را که ازتغییرالفبای‌یونانی‌درعصر کوشانیان بوجود آمده برخی از محققان آنرا خط «یونانو کوشانی»هم‌گفته‌اند،که‌تا عصر سفر هیون‌تسنگ وقرن ۷میلادی وجود داشت ،و از چپ‌براست نوشته میشدو دارای(۲٥) شکل حروف بوده (به عکس نمبر ۳۲ رجوع‌شود).

در اسنادیکه از حفریات معبد کوشانی و کنیشکه (حدود ۱۳۰م)از سرخ کوتل بغلان بدست آمده چنین‌بنظر می آید که کوشانیان‌در تخلیق افکارو فرهنگ وصنعت این سرزمین که آنرا بعد از دورهٔگریکوبودیك یك دورهٔ خاص «فرهنگ افغانی» توان گفت کارنامه‌های نمایانی انجام داده‌اند، و از آن جمله تخلیق آیین مخصوص شاه پرستی است که با عناصر بقایای افکار بودائی وزردشتی (وجود آتش مقدس) مجسمه ها و بتان شاهان را هم در معابد خود قرارداده‌اند و مابقایای این آیین رادر

اوایل دورهٔ اسلامی در مزکت درب بامیان غزنه مشاهده میکنیم که شاه آخرین دودمان لویك ، مجسمه لویك جد بزرگ‌خود را از ترس مسلمانان بت شکن ، در تابوت سیمین گذاشته و دران مزکت که قبلامعبد خاص شاه پرستی بود ،زیرزمین‌دفن‌کرده واین‌مطلب در تاریخ غزنه نقل‌شده‌بود.

موسیوفوشه فرانسوی گوید : که صنعت کوشانی را از ابتکار های این دوره توان گفت زیرا نوعیت ستوپه‌های این دوره بسهولت‌از ابنیه زمان‌اشوکا متمایز است ، و ستوپه های اشوکا به بالای‌فلات ایران نیامده ولی ستوپه های کنیشکه و جانشینانش به آسانی به‌جلگهٔ هندراه یافته است و حتی در حومهٔ جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشا پوره (پشاور)امپراتور کوشان بزرگترین بتخانه را بنا نموده است .

دکتور هرمان کویتز المانی که استاد تحقیقات در بارهٔ هند است راجع به هنر دورهٔ کوشانی گوید: «هنر یونانی شروع‌به‌تغییرفرم‌هنرهای هندی نموده و بصورت آرت مدرسهٔ گندهارادرامد ولی این هنر را باید کمتر توسعهٔ شیوهٔ یونانی و بودایی توان گفت بلکه یك توسعهٔ شیوهٔ شرق ایران (آریانه)است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل ساکه های جنوب شرقی وکوشانیان بسط یافته‌است ، و حتی‌تا قرن۳ـ٤م طوریکه درمعابد هروان کشمیر دیده میشود ، یك هنر کاملا خالص پایدار مانده و هجوم این مردم دولت‌های‌یونان‌وبلخ‌و هندرا منقرض ساخته‌است، و هنری‌را آفریده‌اند که مربوط به شمال شرقی فلات ایرانست ومأخوذ از هنر ایران غربی وهخامنشی نیست.»

بدینصورت مدنیت دورهٔ کوشانی افغانستان یك تمدن خاص و فرهنگ پیداوار این سرزمین‌است که ازنظرهنر بنا سازی‌و هیکل‌تراشی ومجسمه سازی وزبان وضرب سکه واستعمال‌البسه خصوصیت تام‌افغانی دارد ،مثلا بر مسکوکات این شاهان باوجود استعمال زبان و رسم‌الخط یونانی یا السنه و رسم الخطهندی و خروشتهی ، کلمات زبان تخاری‌دری که مادر همین زبان‌کنونی‌باشد از قبیل‌شا (= شاه)وشاناناشا(شهنشاه) و(فر = عظمت)هم دیده‌میشود که کلمات زبان دری قدیمست ,و بهترین مظهر این مدنیت و هنر کوشانی بقایای مندر (معبد) مهادژ نو شاد بغلان است که آثارآن در سرخ کوتل از زیرزمین‌برآمده‌وبزرگترین‌پرستش‌گاه

(c) ketabton.com: Digital Library

آتش مقدس زردشتی بود، وازان نوشته ها و مجسمه ها و مسکوکات وآثار ابنیهٔ قدیم وآتشگاه کشف شده است .

درین معبد قدیم سه نسخه از یك مضمون‌سنگ نبشته‌بدست‌آمده، که نسخهٔ اصیل و متقن آن در خرابه های بالایی معبد از زیر خاك‌کشیده شد ,و عبارت‌از تخته سنگی است با سطح هموارکه ضلع چپ آن۱۲۷ سانتی متر وضلع‌راست۱۱۰ـ وضلع بالا۱۳۲ـوضلع تحتانی ۱۲۵سانتی متر است و بران ۲۵ سطر دارای ۹٤۷ حرف یونانی شکسته و (۱٦۰) کلمه نوشته شده‌است (به عکس نمبر ۳۳رجوع‌شود).

در طبقهٔ پایین معبد بقایای چاه بزرگی را یافته‌اند ، که دیوار های آن سنگ کاری منظمی‌داشت ودربین این سنگهای دیوار ، پارچه های سنگهای مسطح‌رایافتند ، که هر یکی به همان‌رسم الخط یونانی‌شکسته نوشته‌هایی داشت ، و چون این سنگهای متعدد را پهلوی هم قرار دادند معلوم شد که همان مضمون سنگ سابق‌الذکر باختلاف جزوی‌املای برخی کلمات ، بـریـن سنگها هـم منقور بود ، که ازین پارچه های سنگی ۲۱ پارچه بطول و عرض‌مختلف نسخهٔ دوم کتیبه را تشکیل میدهد ،و۲۷ سطر دارد ، که از نظر زیبایی خط و املا بدرجهٔ دوم قرار میگیرد .

اما نسخهٔ سوم عبارت از ۳۲ قطعه سنگ و ۲۷ سطر است که رسم‌الخط آن بسیار بی تناسب‌ونازیباست ،ودر املای برخی‌از کلمات‌هم با نسختین اختلافی دارد. واینکه چرا این پارچه های سنگ نبشته (۵۳عدد) را در سنگ کاری چاه بکار برده‌اند؟ جواب این سوال روشن‌نیست . و اصل‌هر سه نسخه در موزهٔ کابل موجود است .

از مضمون کتیبه پدیدار است که بانی اصلی بـگ‌لنگ(بغـلان) کنیشکه بود (حدود ۱۳۰م) واین بگ‌شا (شاه‌بزرگ) نامور و بهره‌ور ، مالیز (مهادز)و مندر (معبد) بغلان را ساخته بود ،که آنرا نوشاد هـم میگفتند ، ولی بعداز درگذشت کنیشکه (در حدود ۱۵۱م) آب این معبد خشك شد ، و بنابرین پرستندگان آتش مقدس ازینجا رفتند و معبد را پدرود گفتند ، تا که‌درماه‌نیسان‌بهارسال ۳۱ عهد کنیشکه(حدود۱٦۰ م) هنگامیکه شاه بغپور لویك بوسربن شیزو گرگ اروابنباد (مرحوم)درتحت شهنشاهی کوشانی درین سرزمین حکم میراند ، یکی از رجال این عهد نوکونزوك که بفرمان خداوند وایومن نوبخت(شاه‌و وزیـرش) منصب کنارنگی خاندان ماریگ را داشت ، و از طرف لویك بوسرمذکورفریستار

آب (مامورآب‌رسانی) بود، به بگ‌لنگ‌آمد ، و بغرض‌عمران مجدد این نوشادو مندر،چاهی کند ، و آنرا به خشت سنگی پی ریزی کرد ، و یك صحن و سیع‌را نیز به آن‌الحاق نمود . تا بعد از پیدایش آب ، معبدنوشاد باز مسکون و معمور گردید ، و پرستندگان آتش در آن فراهم‌آمدند .

در پایان کتیبه چندین نفر که درین تعمیر مجدد مندرسهم‌داشتند امضاکرده‌اندکه‌نامهای‌ایشان‌چنین‌است:

بورزومهر ـ کوزکاشکی‌پور ـ نوکونزیکی‌کنارنگ‌ماریگ ـ ایمن‌نوبخت مهره من ـ بورزو مهر پورامهره‌من .

زبانی‌که برسم الخط یونانی درین سنگ نبشتهٔ مهم تاریخی بکار برده‌شده ،بلاشك شکل قدیم همین دری کنونی‌است که از روی‌استعمال الفاظ و کرامرمشترك با پښتونهایت قرابت دارد ،مثلا : آب ـ فریستاراب (مامور آبیاری) شا (شاه)بـگ لنگ (بغلان) بـگ‌شاه (شاه بـزرگ) مالیز (مهادز) انند (درپښتو بمعنی بهره‌ور)ساد (چاه)نامو برگ (نامور) کرد (بکسرهٔ کاف از مصدر کردن بمعنی تعمیر)فروگرد (تمام کرد)تادی (در پښتو عجلت)ستاد (به سکون اول ایستاد) ایر (بمعنی آتشگاه که در پښتوی وزیری هم تاکنون ایربمعنی آتش است = اور)فری (فرا) خودی (خدای) بگ پوهر (فغفور) الو (اروا در پښتو و دری) ایوگ اودوهیرس (= یو دیرش‌پښتو ۳۱) نیسان (حمل) ما (ماه) مال (مهال‌پښتو بمعنی وقت) کند (ماضی مطلق ازکندن) نوشال (نوشاد) فرومان (بسکون‌اول = فرمان.)

علمای حفریات‌هیئت فرانسوی گویند:که این معبد عظیم باشکوه در ازمنهٔ بعدی مورد آتش سوزی بسیار مدهش‌واقع‌ومنهدم گردیده است ، چنانچه در شبستان مرکزی و دهلیزها و برندهٔ‌عمارت ، طبقات ضخیم خاکستر موجود بوده و شواهد آتش سوزی هم درهر دوآتشکدهٔ اصلی و فرعی نوشاد مشهود است ،وباید این آتش سوزی قصدی و عمدی‌در عصر فتوحات شاپور اول ساسانی در حوالی ۲٤۰م روی داده باشد.

از مطالعه و تحلیل کتیبهٔ مذکور باین نتیجه میرسیم که زبان‌دری در قرن اول و دوم‌میلادی با همان شکل‌قدیم در تخارستان‌و دربارکوشانی زبان نوشته‌و دفتر بود . در حالیکه‌در همین اوقات درایران‌غربی وشمالی بزبان پهلوی کپ میزدند ، و زبان درباری و دینی بود . پس ازین‌تقارن لسانین ، دریك زمان ودو دربار شرق و غرب می فهمیم ، که زبان دری

(c) ketabton.com: The Digital Library

از زبان پهلوی نزاده واز طرف غرب به‌شرق سرایت نکرده ، بلکه زبان بومی مردم‌افغانستان وهمریشه ونزدیك باپښتو بوده‌است .

چون مراحل پیدایش یك زبان بصورت آنی وارتجالی نیست پس باید گفت که زبان قدیم دری در تخارستان قبل از مهاجرت ساکه ها و کوشانیان‌هم‌موجودبود،ولی باتسلط یونانیان زبان یونانی بران‌تقدم‌جسته وزبان سکه ودفتر ودربار اخلاف اسکندر بود ، وهنگامیکه قبایل آریایی نژاد شمالی از دریای آمو گذشته ودر تخارستان وباختر ساکن گشتند ، وپسانتر بر تمام آریانه استیلا نمودند ، پس زبان دری زبان نوشته ودر بار گشته باشد ، که همین کتیبه موقعیت رسمی‌وشهرت آنرا ثابت می سازد .

بقایای کوشانیان وظهور هپتالیان

اخلاف کنیشکه تا حدود ۲۲۵ م حکم راندند وآیین بودایی هم درین دو قرن در نهایت رواج وانتشار بود . ولی روحیهٔ منفی وفنایی این آیین با روش‌عسکری کوشانیان ونیرویی که بر قدرت لشکر وفتوح اتکاء داشت ساز گار نیامد . وعلت شکست کوشانیان در مقابل قوای‌ساسانی گردید . بنابرین مردم از ین دین برگشتند وو اپس به آیین بر همنی گرویدند. وحتی بقول اگنی پورانه ، مفکران هند و پذیرفتن کیش‌بودایی را برای کوشانیان موجب زوال سلطنت دانسته بودند .

درسنه ۲۲۶ م اردشیر بابکان نواسه ساسان سلطنت بسیار قوی‌رادر پارس بنیاد نهاد، و بعد از درگذشت او درسنه ۲۴۰م پسرش شا پو ر جانشینش گردید ، وچنین بنظر می آید که حدود سلطنت سا سانی تا پشاور رسیده واین شهر ارد شیر در حدود ۲۳۰م فتح‌کرده باشد .

در کتیبهٔ شاپور که بین ۲۶۰ـ۲۷۳م در نقش رستم‌پارس‌کنده شده است ، شهر پسکی باوره (پشاور) نهایت مرز شرقی شاهنشاهی‌ساسانی وکلمه **ابگان** ABGAN ذکرشده‌که جز همین‌افغان‌کنونی چیز دیگری نخواهد بود . چون کتیبه واسودیوه ازسنه ۲۲۶ م هم بدست آمده، واین نام دلالت بربر همنی او میکندپس معلو مست که بقایای کوشانیان پس بدین برهمنی برگشته بودند ، و در همین اوقات نفوذ ساسانی تا پشاور رسیده بود ، که‌به تعبیر ایشان درانوقت‌سرزمین تحت نفوذ ساسانی افغانستان را «کوشان شهر»گفته اند. واین سلطهٔ ساسانی در حدود ۳۶۵م‌تا هنگامی دوام داشت‌که هونان سپیدازتخارستان

فتوحات خود را به جنوب هندوکش تازابل ووادی سندوکشمیرتو سیع داده اند .

اما شهزادگانی‌که به بقایای نسل کوشانی منسوبند ، بعد از عصر واسودیوه (۱۴۵ـ ۱۷۶م) در کوهساران ووادیهای دور دست آریانه حکمرانی داشتند ، که‌برخی تا اوایل دورهٔ اسلامی نیز موجودیت خود را درین سرزمین حفظ کرده‌اند ، ویکی ازیشان دختر خود را به هر مزد دوم‌ساسانی (۳۰۱ـ۳۰۹م) بزنی داده بود. ومطابق منابع هندی دیوه پوتره ،شاه شاهانو شاهی کوشانی تحایف نفیسی رابه سمودره‌گوپتای هندی فرستاده بود (حدود ۳۲۵ م) یکی ازین شهزادگان بقایای کوشانی بنام کیداره KIDARA در اواسط قرن چهارم میلادی برگندهاره‌تاکشمیر حکم میراند (عکس‌نمبر۳۴)که‌بهمین نام‌چندنفردیگر هم‌شناخته‌شده‌اند. وبنابر منابع چینی پایتخت‌ایشان هم‌پشاور بود که‌به‌نام چینی کی‌ـتوـلو خوانده می‌شدند ،وباقبایل ژوان ژوان جنگ داشتند، وازبا ختر بر آمده درکابل وگندهار ه سلطنتی راتشکیل داده اند، وصنعت‌شیشه سازی درعصر ایشان بوسیلهٔ سوداگر آریانه در چین ترقی‌کرده بود. از مسکوکات‌کیداره چنین معلوم می شود ، که در آغاز تحت اثر ساسانی بوده و پسانتر مستقل شده‌اند ، و پادشاه دوم کلسلهٔ‌را بنام پیروزخوانده‌اند.

وکپسر کیداره است ، که‌درتحت‌اقتدار ساسانی سکه‌میزد، ومسکو کات اوبه خط برهمی وپهلوی هردو موجوداست ، وازین‌برمی‌آید، که‌نفوذ مدنیت ساسانی هم‌درین اوقات پهن شده بودو خط پهلو ی عصر ساسانی رواج داشت .

مارکوارت محقق‌المانی به حوالهٔ یك صاحب منصب رومن گوید : که‌شاپور دوم ساسانی بین ۳۵۰و۳۵۸م‌باخیونیان‌وکوشانیان که‌درکا بل و زابل وتخار وباختر بودند ، جنگها و آویز شها داشت ، رهبرداربزرگ این قبایل گرومیاتس GRUMBATES بود ، که شاپور در ۳۵۸م با اوصلح کرد ، و این قبایل‌باشاپور در جنگ‌بارومن‌ها کمك‌میکردند ،وچنین‌تخمین میتوان کرد ، که در حدود ۳۵۶ م کابل در تصرف شاپور آمده بود ،زیرا درهمین سال «سلوك» قاضی القضاة کابل در تخت جمشید کتبه‌یی را نوشته و در آن دعا میکند که شاپور بسلامتی بکابل برگردد .

و ازین برمی آید ، که درین سال شاپور ساسانی با کیداریان‌درولا یت

(c) ketabton.com: Digital Library

گندهاره می جنگید ، که قبل از ۳۵۶م این سرزمین را گرفته‌بودند ،و کیداره در گندهاره سکه زده‌است،که درسال ۲۳۹ عهد کنیشکه مقارن حدود ۳۶۷ م باشد .

نفوذ کیدارن تا تالقان وادی مرورود رسیده بود ، که درینجا با شاه ساسانی یزد گرد دوم پسر بهرام ـ۴۳۹ـ۴۵۷م) جنگ کردند واو راعقب راندند ، و این پادشاه تا ایام آخر عمر خویش‌درین پیکارگرفتار ماند . و پس از وپسرش پیروز (۴۵۹ـ۴۸۴م) کوشید تا کیداریان را مطیع گرداند ، ولی ایشان مقاومت کردند ، درین وقت شاهی به‌کنگ‌خاس KUNGKHAS پسر کیداره‌رسیده بود ، که شاه ساسانی ازدواج خواهر خود را باصلح باو پیشنهاد کرد ،ولی‌موفق‌نشد.وکنگخاس هم به گندهاره مراجعت کرد، و پایتخت کیداریان در اوایل کاپیسا بود، که بعداً بسبب فشار قبایل دیگر به پشاور منتقل گشت ، و مسکوکات‌سیمین و مسی ایشان بدست آمده است ، که بر تاج کیداره ماه نو دیده می‌شود ، وریش ندارد ، گوشواره‌در گوش های اوست ، و برسم الخطبرهمی بران «کیداره کوشان شاه» نوشته است ، و طرف دیگر سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر بدست دارد .

شاه دیگرکیداری که در پشاور بر تخت‌شاهی نشست (حدود ۳۷۵م) همان [illegible] که در سکهٔ او تصویر نیم تنه و فیته علامهٔ شاهی بادو شاخ‌کج براست‌و چپ دیده می‌شود،بروتهای‌خورددارد،و بموی ریش او مرواریدآویزانست گوشواره وگلوبند وسرشانه هم پوشیده، و برسم‌الخط برهمی (پیرو شا) بران نوشته‌اند . و بر پشت سکه‌آتشکده‌با دو محافظ شمشیر دارمنقوش است . و از تمام مسکوکات مکشوف کیداریان بر می آید ، که‌ایشان بودایی نبودند،بلکه کیش‌آتش پرستی‌داشته‌اند .وهم‌از کلمات(پیرو ـشا) پیداست که زبان ایشان همان دری قدیم کتیبهٔ مکشوفه از معبد بغلان بود (تصاویر نمبر ۳۵ دیده شود).

بعداز پیرو پادشاه دیگر کیداری ورهران VARAHRAN (بهرام) هم‌حکم رانده که مسکوکات اوعیناً باسلفش شباهت دارد . و احتمال قوی میرود که شیران بامیان و شاران غرستان که تاعصراسلامی درقلب افغانستان حکم رانده‌اند ، از بقایای همین‌خاندان کیداری باشند ، آنجا که ناصر خسرو قبادیانی هم در عصر غزنویان گفت :

[illegible]ده بد به **بامیان شیری** ـ بنشسته بعز در بشین **شاری**

هپتالیان

در آغاز قرن پنجم میلادی بقایای کوشانیان و کیداریان بین دو امپراتوری بزرگ گوپتاهای هندی در شرق، و شاهنشاهی ساسانی پارس در غرب نیروی خود را باختند ، ولی برای حفظ آزادی و موقعیت ملی خود در کوهساران،بین این دو نیروی‌بزرگ‌موجودیت‌خود رانگهداری میکردند .

درحدود۴۲۵ م‌قبایل‌سپیدرنگ‌آریایی‌نژادیکه چینیان‌یی‌ـنی‌ـلی‌ـدو و یونانیان ورومیان افتهالیت EPHTHALITES یاخیونیت CHIONITES و پارسیان خیون یاهون HION یا HUNودر زبان پهلوی و عربی‌ودری هیتال یاهیطل یا هیفتال یا هیاطله و منابع هندی سنسکریت شوته هونه (هونان‌سپید) یاد کرده‌اند ، از اراضی آسیای مرکزی و دریای‌آمو بطرف وادیهای شمال هندوکش تخار و باختر گذشتند ، که چینیان ایشانرا از هونان هیونگ ـنو بکلی جدا دانند ، و نیز پروکوپیوس مورخ‌بیزانسی‌که معاصر هپتالیانست ودرسنه ۵۶۲م‌مرده ، ایشانرابدین سبب ازوحشیان زردپوست جدا داند ، که رنگ ایشان سپید و هم مهذب تر بوده‌اند ،و حتی بقول مورخان چینی زبان ایشان هم مغولی یا ترکی نبود ، و شاید مخلوطی از لجهه‌های ترکی و آریانه باشد که نام خان = هون را درین اختلاط گرفته باشند و اصلاهمان یوـ چی‌اند .

این مردم هپتالی درسنه ۳۶۰ م‌از شمال بجنوب حرکت کرده‌بودند، و چون کیداریان کوشانی خطر حمله ایشانرا دانستند ، از ساسانیان کمك خواستند ، ولی مقاومت کرده نتوانستند و چنانچه گفته شد ، به وادیهای گندهاره پس‌نشستند. اما هپتالیان که نام ایشان‌در یفتل‌بدخشان تاکنون باقیست تا۴۲۵م باختر را کاملابدست آوردند ، وازینجا بطرف غرب‌دولت ساسانی را به خطر انداختند ، و بسوی جنوب شرق‌وادیهای کابل و گندهار ،و زابل را گرفتند ، و دولت مقتدر هپتالی‌افغانستان را تشکیل دادند .

هپتالیان هم مانند کوشانیان و کیداریان وساکیان با مردم بومی آریایی نژاد و پښتونهای این سرزمین در آمیختند ، و چون خود هم آریائیان سپید نژاد آریایی زبان و دارای فرهنگ آریایی‌بودند ، در افغانستان نژاد قوی و مقتدری را بوجود آوردند ، که بینی های‌کشیده و چهره های شاهان ایشان عیناً به جوانان قبایل غلجی وابدالی افغانی‌می

(c) ketabton.com: Digital Library

ماند ، ونام قبیلهٔ ابدالی وغلجی افغانی هم ازین ریشه بنظر می‌آیدچنین:

هپتل

هبتل = ابدل (پښتو) — غرزی (پښتو) = کوهزاد «دری»

هوتل = اودل (پښتو) — غلجی (پښتو) = خلجی «عربی‌ودری»

هیتل = هیتال (دری) — غلزایی (دری) — غرج وغرش«معرب»

= اتل(پښتو) — = غلچه وغرچه (دری)

هیطل (معرب) = هیطال

هیاطله (جمع معرب)

یفتلیان در سرتاسر خـاك افغانستان از مرو تا کشمیر کسترش یافتند ، و ما می بینیم که این نام بشکل اودال ODAL تا اوایل قرن۱۹هم در قبایل کافر سیاه پوش (نورستان کنونی)باقی بود ، و این مردم‌تازمانی که بردین قدیم خود بوده و مسلمان نشده بودند ، تمام مردم وادیهای پایین آن کوهساران‌یعنی مردم مسلمان افغانستان رااودال میگفتند ، و این مقصد را میسن انگلیسی‌که در عصرامیردوست‌محمدخان درکابل‌بود، از مردم کافر سیاه پوش شنیده بود ، که در یادداشت های سیاحت خود نوشته است .

نخستین تصادم قوای هپتالی درسنه ٤٢٧م بابهرام گـور پادشاه ساسانی پارس روی داد ،و خاقان هپتالی بقـوت دوصدوپنجاه هـزار لشکر خویش در وادی مرغاب و مرورود با او جنگید ، که‌درین جنگ شکست خورد و کشته گردید ، و تاج مرصع و زرین او را بهرام گور به آتشکدهٔ آذربایجان اهداء کرد، و نرسی برادر خود را بر سر زمین‌غربی آریانه نائب السلطنه ساخت .

در سنه ٤٣٨م یزدگرد دوم پسربهرام‌گوربر تخت ساسانی نشست اوبارها باهپتالیانی که در سرزمین چول شمال گرگان و طالقان‌میزیستند

درآویخت ، ولی درآخر شکست خورد و درسنه ٤٥٧م درگذشت ، و بعد ازو چون فیروز اول (٤٥٧ـ ٤٨٤م) بشاهی رسید ، قیادت هیاطله بـه پادشاهی رسیده بود ، که اخشونوار (خشنواز)یا اخشوان نامداشت ،و این کلمهٔ اخیر در متون سغدی بمعنی پادشاهست ، دولت هپتالی (یفتلی) وساسانی‌در شمال خراسان بهم آویختند که درنتیجه پیروز شکست‌خورد و سرزمین طالقان را بدیشان گذاشت و با اخشوان معاهده کرد ، که ازین خط سرحدی خراسان‌ودولت پارس تجاوز نکند و خراج گزافی را تا دو سال به هپتالیان بپردازد ، و پسر خود کواذ(قباد) را هم به‌یرغمل‌دهد.

ولی پیروز بر خلاف این تعهد، بعد از مدتی بر هپتالیان‌لشکر کشید ودرین حرکت سپهبد بهرام با او موافق نبود .سپاهیان پارس درصحاری شما ل‌خراسان تباه شدند ، و خودپیروز نیز کشته شد(٤٨٤م) ودخترش بدست اخشوان افتاد ، که او را بزنی گرفت . وسلطهٔهپتالیان برمرورود تا هرات گسترش یافت و دولت ساسانی باج گذارایشان گردید .

بدینصورت اخشوان توانست وحدت خاك‌آریانه را ازمجرای‌هریرود تاوادی کابل و هلمند تحکیم بخشد ، و دولتی قوی را بوجود آورد ، که ساسانیان پارس خراج گذار او باشند .

در عصریکه شاهی هپتالیان د رسرتاسر آریانه استقرار یافت ، قبایل ایشان در زابل تمرکز یافتند ، و در کتیبهٔ شاهان زابلی هپتالی خود را جابوله JABULA یا جیوولهJAUVLA یعنی زابلی گفته‌اند .

بعد از کشته شدن پیروز ، برادرش‌ولاش (بلاش) پادشاه شد ،ولی بعد از چهار سال بسعی زر مهر وزیر از تخت شاهی خلع وکورگردید،و درسنه ٤٨٨م کواذ (قباد) پسر پیروز که‌در دورهٔ شهزادگی نزد هپتالیان یرغمل بود ، و با ایشان روابط دوستانه داشت برتخت ساسانیان‌نشست و دولت ایران خراج گذاردولت هپتالی بود ، چنانچه مسکوکات‌طلایی از ولاش و کواذ و خسرو اول کشف شده ، که برسم الخط کوشانی‌هپتالی خطوطی بران موجود است ، و بقول مارکوارت در (ایران شهر ٦٢) این مسکوکات را مخصوصاً برای ادای خراج به هپتالیان ضرب‌میکرده‌اند.

روابط هپتالیان با کواذ دوستانه بود ، و حتی دختریکه ازصلب اخشوان هپتالی وبطن دختر پیروز بوجودآمده‌بود، بزنی‌کواذ درآمد ، وچون سلطنت کواذ از طرف عناصر مخالف بخطر افتاد ،و او را بسبب قبول آیین مزدکی خلع کردند و برادرش زمیاسپ را بشاهی برداشتند،

(c) ketabton.com: Digital Library

کواذ بدولت هپتالی افغانستان پناه آورد ، و بمدد عساکر هپتالی درسنه ۴۹۹ م واپس بتخت پارس رسید .

اخشوان هپتالی بزرگ در حدود نیم قرن سلطنت خویش بعداز ۴۶۰م که شامل (۴۰)ایالت بود و از مرز های پارس تاختن‌وچین‌و هند پهنائی داشت ،در غرب سلطنت قـوی ساسانیان را مطیـع و درشرق گوپتاهای هند را فرو کوفته بود ، و شاهان ساسانی بلاش- کواذ وغیره زیر دست و باج گذار او بوده‌اند .

پس از اخشوان پادشاه مشهور هپتالی توره‌منه TURAMANA نامداشت (توره در پشتو شمشیر + من ادات فاعلیت بمعنی شمشیری) که توجه خود را بفتح هند مبذول داشت‌ودولت‌گوپتای هندی را به تزلزل انداخت، و پایتخت هندی خود را در سکله SAKALA (سیالکوت کنونی پنجاب) قرار داد .

د رهند دو کتیبهٔ ازین توره من هپتالی (زاولی) اسم برده که یکی در سکهر و دیگری درکوراست که نام‌او را «مهاراجه‌توره منه‌ساه‌جاوله»یعنی «شهنشاه توره من شاه زاولی » نوشته اند . وازین کتیبه‌درك می‌شود، که در حدود ۵۰۰م درسال‌اول سلطنت‌توره من سلطهٔ او درهندبسطیافته بود .

وفات توره‌من در حدود ۵۰۲م تخمین میشود که بعدازو میهره‌کوله MIHIRAKULA پسرش برتخت شنهشاهی هپتالی زابلی نشسته ، و در کتیبهٔ گوالیار هند درسال ۱۵ سلطنت‌او(حدود۵۱۷م) نامش مذکوراست، و اوفتوح خود را تا وسط هند رسانیده ، و نامش پشتوی خالص‌است :

میر (آفتاب) + کول (خاندان) یعنی از خاندان آفتاب و مهرزاد ،که در یك تذکرهٔ دری خطی بدخشان نام او به ترجمهٔ دری مهرپور است و او شهزادگان محلی هند و بقایای خاندان گوپتاراباج‌گذار خود نمود و کشمیر رافتح کـرد ، وی هـمان شاهیست کـه در کتاب کـاسماس COSMAS (حدود ۵۴۷م) بنام کولاس GOLLOSS ذکرش‌آمده که‌عساکراو با دو هزار فیل جنگی بر هند تاخته وبلخ وبامیان وبادغیس مراکزنظامی او بود .

سلطنت میهیره کوله تا حدود ۵۴۲م با جنگها و خـون ریـزیـهای هولناك دوام داشت ،و در آثار بودائیان هندی‌و چینی وراهب‌بیزانتی‌که هند شمالی را درین عصر دیده ، ازین دهشت و خون‌ریزیهای‌اوذکررفته است تا جایی که شهزادگان هندی مانند بهانه گوپتا امیر محلی بنگال با کوپه‌راجه و دیگر امرا متفق گردیده و درسنه ۵۱۰م‌در جنگی شدیدمیهیره

کوله را شکست داده و به کشمیر عقب نشانده‌اند ، وپس ازین‌درحدود ۵۲۸م‌واسودهارمن راجه هندمرکزی به اتفاق راجگان دیگر قوای هپتالی را از هند کشیده‌اند ، تا که درسنه۵۴۲م میهیره کوله مرده و داستانهای او در کشمیر تا مدت‌های‌ما بعد باقی بود .

در موزهٔ پشاورسه‌کتیبهٔ هپتالی موجود است‌که در توچی‌وزیرستان بدست آمده و بران برسم الخط یونانی و منگولی نوشته هایی موجوداست که تاکنون خوانده نشده، و کتیبهٔ‌نمبر ۴۱ موزهٔ پشاور علاوه برخطیونانی ومنگولی کلمات الله و محمد بخط‌کوفی هم دارد . و نیز دو کتیبهٔ‌هپتالی در درهٔ شالی روزکان شمالی قندهار برخرسنگهایی دیده می‌شود ، که بر یکی ازان بخطیونانی‌کلمات«بگوس شاه زاول‌مهرزی»یعنی «بزرگ‌شاه زاول‌مهرزی» نوشته شده است . و این شاه را هم همین میهیره‌کوله = مهرزی = مهرپور باید شمرد . که کلمات کتیبه ریشه های دری‌وپشتو دارد .

بعد از درگذشت میهیره کوله دولت هپتالی ناتوان‌گردید ،و درعصر خسروانـوشروان (۵۳۱-۵۷۹م) قـوای ساسانی ازغرب ونیروهـای قبایل ترکی از شمال برهپتالیان تاخته ودر جنگی که این قوای متحد در سغد با هپتالیان کردند ، در سنه ۵۶۸م ایشانرا مضمحل ساختند ،که فردوسی‌هم در شاهنامهٔ خویش شکست هپتال را شرح میدهد ، ومراد همین هپتالیان‌اند، ودرین وقت بود که دولت هپتالی رسماًسقوط‌نمود ، ودر افغانستان امارت های محلی مرکب از عناصر کوشانی ، هپتالی و خاندانهای ترکی تا عصر اسلامی باقی ماندند .

آثار زبان و فرهنگ هپتالیان در السنهٔ افغانی پښتو-دری و غیره باقی مانده ، که ازان جمله لقب «خان» تاکنون هم جزونام هر افغان بود، وهر فرد افغان در هند بدین نام شهرت دارد ، و تورخان و مهرگل‌هم نامهای بسیار مروج‌افغانیست .همچنین لغات اولس (ملت)وجرگه(مجلس شورا) و یرغل(ایلغار) در پښتوو دری و نامهای سهاك (= ساکه)وخلجی (= غلجی)وابدالی(= هپتالی)وکشا نی(= کوشانی) ومیرویس (= مهر ویسه = مهره کوله = از خاندان آفتاب) وغیره درافغانستان از همان عصر ساکه ها و کوشانیان و هپتالیان باقیست .

چنین بنظرمی آید که‌هپتالیان پیرو آیین بودایی نبودند ، و د ر فتوحات خود بسامعابدبودایی راویران کرده‌اند ، و پیروان این آیین را

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشته‌اند ، و هنگامیکه هیون تسنگ در سنه ۹هـ به افغانستان‌آمد ، در ولایت گندهاره بسا مردم‌وشهزادگانی‌رادید، که به ترمیم‌معابد خودمشغول بودند .واین تخریبات معابد بودائی قبل ازو روی داده بود ، زیرا درسنه ۵۲۰م چون سانگ ـیون زایر چینی به ماوراءالنهر رسید ، در انجا دید که شاه هپتالی زیر غژدی نمدی خود روی تخت طلا نشسته وهدایای‌چهل کشور مطیع خود را می‌پذیرفت، و در جنوب هندوکش مهره‌کوله دشمن مخرب دین بودا بود .

برمسکوکات هپتالیان که از هده ـ کابل ـ غوربند و دیگر جایها کشف شده ، اشکال شاهان مشابه قیافت افغانان کوچی غلجی‌بابینی های کشیده وتاجهاو حمایل و گوشوارهای گوهرین وخطوط یونانی‌ـپهلوی‌ـ سنسکریت ـ منگولی بنظر می آید ، که‌بر یك روی سکه شکل آتشکده بادو محافظ نیزه‌دار هم موجود است ، و این خود میرساند که ایشان احترامی به آتشکده وروشنی داشته‌اند . و چون در همین اوقات آثار معابد سوریا (آفتاب) هم در کوتل خیرخانه کشف شده ونیز معبد بزرگ زور (سور) وزون دران سوی هلمند در زمین داورتاعصر فتوح اسلامی‌هم وجود داشت ،پس میتوان گفت که هپتالیان مبدأ نور و روشنی را چه‌در آتش و چه در آفتاب می پرستیده‌اند ، و بودائیت‌را ازبین می‌برده‌اند.
(عکس نمبر۱۱دیده شود)

افغانستان‌مقارن ظهور اسلام

درنیمهٔ اول قرن هفتم میلادی که آفتاب اسلام از افق بطحا طلوع میکرد ، مملکت افغانستان در تحت نفوذ حکمداران محلی‌وادیان‌شرقی و غربی‌افتاده‌بود .سمت‌غربی‌کشور که‌عبارت‌ازسیستان‌وهرات‌وتوابع‌آن‌باشد درتحت نفوذ سیاسی وادبی ودینی دورهٔ ساسانیان بود، که آیین‌زردشتی و زبان پهلوی داشتند . ولی در کوهسارمرکزی وزابلستان و وادی‌دریای کابل بنام گندهارا، و وادی ارغنداب و ترنک تاسلسلهٔ جبال هندوکش و درشمال آن و کرانه ها ی‌سند دودمانهای حکمرانان داخلی که ازبقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این‌سرزمین بودند ، ودیانت های‌بودایی وبرهمنی داشتند حکم میراندند ، که ثقافت و دین و آیین ایشان بکلی صبغهٔ محلی را گرفته بود ، و چنین بنظر می آید که ازاوایل قرون‌میلادی آزادی عقیده وپرستش‌درین‌سرزمین حکمفرما بوده ، و معابد کیش های متعدد بهر طرف کاین بودند .و در پنج قرن اول میلادی صنعت و مدنیت

گریکو بودیك وادیان وتمدن‌مخلوط در محل تقاطع خود یعنی‌سرزمین‌بین تکسیلا و مجاری هلمند و شمالا تابلخ و تخارستان موجود بوده و مردم افغانستان در پدید آوردن این مدنیت مخلوط دستی داشته اند ، وتاقرن هفتم‌وحلول دین اسلام دیانت های بودائی ـزردشتی ـ مهر پرستی ـ شیوایی‌ـ نسطوری‌مسیحی و پرستش برخی از ارباب انواع و معبودان محلی درین سرزمین رواج داشت .

ازرسم الخطهای‌مروج‌این‌زمان خروشتهی ـپهلوی ـسره داناگری سنسکریت‌ـ یونانی ـمنگولی است ، که آثار هر یك از زیر زمین برآمده است .

از زبانهای این عصر دری (تخاری)ـپښتو ـپهلوی‌ـپراکریت‌است که‌از روی مطالعهٔ آثار و روایات تاریخی سراغ آنها را درافغانستان‌یافته میتوانیم .

هیون‌تسنگ جهانگرد وزایربودایی‌چینی که‌درسنه۹هـ به‌افغانستان وارد گردید ، اوضاع اجتماعی‌و سیاسی‌و فکری‌مردم سرزمین های‌شرقی و شمالی کشور را به تفصیل مینویسد ، و گوید : که پیروان دو مذهب کبیر وصغیربودایی‌درین‌سرزمین‌فراوان بودند. و در اکثر بلاد معابداین دومذهب وجود داشت ، که در آن‌هزاران نفر زاهدان و تارکان بودایی پرستش میکردند ، و در هرسرزمین‌حکمرانی وجود داشت ، که روی همرفته اوضاع اجتماعی ـ سیاسی ـ اقتصادی‌ـفکری بسبب‌تشتت‌وعدم مرکزیت و تسلط ملوك طوایف خوب نبود ، و اوهام و خرافات در اوضاع دینی خلط یافته‌بود.

هیون تسنگ‌از معابد بودایی پشاور ـ هده ـ لغمان ـکاپیسا‌ـ بامیان‌ـغزنه‌ـ بلخ‌و دیگر بلادشمالی هندوکش به تفصیل نام می برد ، درحالیکه درسنه ۲٤ هـ حین بازگشت از هند در ۲۳ میلی جنوب‌کاپیسا درکوه‌ارونا معبد روح آسمانی (سونا) رادیده وگوید این معبد به‌سوناگیر زابلستان انتقال یافته بود . و این‌همان پرستش‌گاه جبل‌زور (زون)زمین داور است ،که‌بقول البلاذری درسنه ۳۰هـ ازطرف فاتح‌اسلامی عبدالرحمن بن‌سمره تسخیروبت طلایی آن با چشمان یاقوتی شکستانده شده بود .

پرستش گاه دیگر مشهوراین دوره شاه‌بهار کابل است ،که هیون تسنگ از چندین معبد شاهی شمال کابل ذکرهادارد ، و یك معبدبزرگ شاهی کابلستان غالباً در حدود شیبر کنونی هندوکش واقع‌بود(شیبرهم مخفف شابهار است)که یعقوبی مورخ عرب آنرا در سلسله غوربند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرخ‌بد بامیان (سارخود) ذکر کرده و گوید که در سنهٔ ۱۷۶ بدست فضل‌بن‌یحیی برمکی مفتوح وبت آن سوختانده شد . .

از منابع مهم معلومات این‌دوره‌نوشته های‌زایران بودایی چینی‌است که برای زیارت، معابدبودایی می آمدند ،و ازانجمله شی‌فاهیان درسنه ۳۹۹م وسونگ‌ین در ۵۱۷ـ ۵۱۸م و هیون تسنگ (۶۲۹تا ۶۴۵م)وانك هیون‌ـ تسوـسفیر در ۶۶۰م و هیون تچاو در ۶۶۴م‌ـوـووکنگ در۷۵۱م سرزمین افغانستان را دیده‌اند، و معلومات خوبی‌را فراهم‌آورده‌نوشته‌اند.

هیون تسنگ که اوضاع شهر های افغانستان را در نیمهٔ اول‌قرن نخستین هجری با دقت‌و بصیرت نوشته، در هرولایت شاهی را ازملوك طوایف وطبقه کشتریان لشکری یادآوری مینماید ، وطوریکه‌بعد ازین مورخان و جغرافیانویسان عرب هم گویند، در هرسرزمین حکمرانی بنام جداگانه وجود داشت ، که ازآن جمله است :

سجستان شاه ـمرو شاه ـقفص شاه ـ مکران شاه ـکابلان‌شاه‌ـ قیقان شاه ـداوران شاه‌ـ قشمیران شاه ـ نخشبان شاه ـ کنارنشاپور‌ـ ماهویه مرو ـ راذویه سرخس ـبهمنه ابیورد ـ ابراز نسا ـ براز بنده غرجستان ـکیلان مرورود‌ـفیروز زابلستان ـترمز شاه ـ شیر بامیان‌ـ فیروزسغد ـ اخشید فرغانه ـریوشار ـگوزگان خذاه ـختلان شاه یا شیر ختلان ـبخار اخداه‌ـ طرخان سمرقند‌ـرتبیل سیستان و رخج‌و داور برازان هرات و پوشنگ و بادغیس ـ کوشان شاه ماوراءالنهر ـ شار غرجستان ـ نیزك بادغیس‌و تخار ـ یبغوتخار ـ جهان‌پهلوان سوروغور‌ـ لویك غزنه وگردیز ـ ک فردوسی از دودمان مهراب کابلی و سام‌وزال زابلی داستانهای لطیف دارد .

لویکان غزنه دودمان قدیم بودند ، که نام یکی از اجداد ایشان در سنگ نبشتهٔ بغلان لویك بوسر آمده ، و در حدود ۱۶۰م فریستار آب (وزیر آبرسانی)کوشانیان بود و بقایای این خاندان تا عصر یعقوب‌لیث‌و سلطان مسعود در گردیز و دربار غزنه‌موجود بودند . (۱)

دودمان‌مشهور دیگر رتبیلان‌زابلیست ،که با کابلشاهان‌خویشی داشته و برزابل از غزنه‌تاسیستان‌حکم میراندند ، وبقول‌بیهقی‌شهرستان

(۱)برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱ / ۳۱ و رساله‌لویکان غزنه طبع کابل.

رتبیل در کوهك کنار ارغنداب بود . واز روی ذکر مورخان عرب نه نفر ازین خاندان شناخته شده‌اند .

این خاندان از آغاز ورود لشکریان اسلامی بافغانستان با اعراب مقاومت و نبرد ها کردند ،تاکه در حدود ۲۵۸ه بدست‌یعقوب‌لیث صفاری ازبین رفتند .

دودمان مقتدر ونامورديگرکابل شاهانند ،که درقرن اول اسلامی‌و فتوح عرب از کابل تا پنجاب حکم میراندند ، و بقول البیرونی ازسلالهٔ برهتگین‌اند ، که در عصر شاهی لکتورمان پادشاه آخرین این دودمان کلروزیرش تاج و تخت بگرفت ، و سامند و کملو وبهیم و جیپال و انندپال و تروجنپال از سلالهٔ اوشاهان برهمنی‌اند .

علاوه بر روایت البیرونی ، نامهای برخی از کابل شاهان بوسیلهٔ مسکوکاتیکه ازیشان بدست آمده معلومست مانند خودویه‌که‌ـسپاله‌پتی‌ـ پدمه ـ ونکه دیوا .

مولف تاریخ سیستان در حدود ۳۶ه از دو نفر کابلشاه‌دیگر هم‌نام می برد ، که کابلشاه عظمی بعداز شکست کابلشاه کوچك درمقابل عبدالرحمن ابن سمره مقاوت میکرد و ۲۸ هزار لشکر مجهز وفیلداری داشت .

الیعقوبی مورخ عربی کابلشاهی را بنام خنچل نام می برد ، که معاصر المهدی بن منصور عباسی در حدود ۱۶۴ ه بود .

این کابلشاهان بعد از تخلیه کابل و فتوح اسلامی به پشاور ـ ویهند‌ـتکسیلا و پنجاب پس نشستند ، و سلطان محمود ایشانرا از ویهند کنار دریای سند پس‌راند ، و در حدود ۲۹۰ ه پادشاه کشمیر گوپاله ورمن هم اراضی سوات و مردان شمال پشاور را از یشان‌گرفت، وبقایای‌ایشان‌تا ۴۹۰ ه درکشمیربنام شاهی پوتره(شهزاده)می‌زیستند(۱)

در همین دوره خاندانی از امرای محلی افغانی بنام نیکی ملکا = نیکی شاهان هم از روی مسکوکاتی که از غزنه بدست آمده شناخته شده‌اند ، که از بقایای امرای محلی یفتلی وکوشانی باشند .

در شمال هندوکش هم شاهانی بنام تگینان وجودداشتند ،که‌نیزك‌و

(۱) راجه ترنگینی ۸ـ۳۳۳۰برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱ـ۷۱ ببعد .

(c) ketabton.com: Digital Library

شاد و جبغویه از تخارستان‌تا بادغیس حکم میراندند و مورخان عرب مقاومت شدید نیزك را در مقابل قتیبه فاتح عربی در سنه ۹۱ ﻫ به‌تفصیل می‌آورند .

شیران با میان نیز خاندان حکمران همین عصراند ، که در اوقات سفر هیون تسنگ پس از ۹ ﻫ و بعد از آن درسنه ۱٦٤ﻫهم حکمرانی داشتند ، و نخستین شیر بامیان در عهد منصور عباسی (۱۳٦ـ۱۵۸ﻫ) مسلمان شده بود ،که پسرش حسن در حدود ۱۷٦ ﻫ زندگی داشت.

در غور نیز دودمان سوریان از مردم بومی آن سرزمین‌حکم میراندند که ماهوی سوری در حدود ۳۵ﻫ معاصر حضرت علی بودو شنسپ‌بن خرنك حدود ۳٦ ﻫ وامیر پولاد حدود ۱۳۰ﻫ و جهان پهلوان امیرکروربن امیر پولاد (۱۳۹ تا ۱۵٤ﻫ)وامیرناه ربن امیرکرور(حدود ۱٦۰ﻫ) وامیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰ﻫ) وامیر سوری بن محمد (حدود ۲۵۳ﻫ)از قدماء این خاندان شناخته شده‌اند (۱) و دودمان شاهان‌غور هم بهمین سلاله نسبت دارند .

باین طور مردم افغانستان در حین ظهور اسلام در تحت حکمرانی شاهان متعدد با تفرقه و تشتت در بین ادیان ـ افکار ـفرهنگهای‌مخلوط میزیستند . اگر چه زندگانی دینی ایشان خرافت آلود و فرسوده بود ، ولی باهویت ملی و آزادی و فرهنگ خویش علاقمندی داشتند .

مبادی تاریخی فرهنگ افغانی در عصر قبل از اسلام وبعد از آن

این عنوان‌از نظر تاریخ تحلیلی لطیف و شرحی دلچسپ دارد باین معنی که ما تمام حرکات فکری‌ومدنی را که درطول تاریخ‌درخاك‌افغانستان بوجود آمده «فرهنگ افغانی»گوئیم و این فرهنگ از قدیمترین عهدتاریخ افغانستان یعنی دورهٔ ویدی در حدود ۱٤۰۰ق.م آغاز یافته و بعد از آن در دورهٔ اوستایعنی در حدود ۱۲۰۰ق.م دوام میکند . ودرین دوره‌است که مردم آریائی در بلخ از حیات بدوی و کوچی گری به شهر نشینی و مدنیت میرسند و زره تشتره (زردشت) درهمین سر زمین به تبلیغ کیش مزد یسنا و سه اساس زنـدگی : «پندارنیك، کردار نیك ، گفتار نیك» می‌پردازد و خانواده های شاهی پیشدادیان و کیان در مهد مدنیت انسانی

(۱) تفصیل این خاندانها را در افغانستان بعد از اسلام ۱/ ۱۰۹ ببعد بخوانید .

بخدی زیبا به تمهید مبادی سلطنت و فر[illegible]عی خویش می پردازند .

بعد ازین در غرب سرزمین کشور مامدنیت های مـردم آریـایـی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بوجود می آیند و مبادی خاص و فرهنگی خود را درین‌سرزمین‌هم‌می‌پراگنند تا که دراواخر عصرهخامنشی اسکندر کبیر یونانی ازسنه ۳۳۱ تا ۳۲۳ق.م از راه ایران بر افغانستان می‌تازد و این فتح اثر زبان و دساتیر اداری و سیاسی وهنر و رسم‌الخط و دیگر مظاهر فرهنگی یونانی رابافغانستان واردمینمایدو درسنه۲۵۰ق،م دیودوت درباختر سلطنت یونانی باختری را اساس میگذارد که‌تا اوایل عصر میلادی دوام کرد و در ساختمان مدنیت و فرهنگ خاص یونانی و باختری افغانستان که ریشه های باستانی ویدی‌اوستایی قدیم داشت تاثیر بارزی کرد .

در اوایل قرن دوم میلادی، کنشکا پادشاه‌بزرگ کوشانی‌افغانستان سلسله کوشانیان بزرگ را بنیاد نهاد و مدنیت و فرهنگ افغانستان‌را باقبول دیانت بودایی ونشر و تبلیغ آن رنگ خاص مقامی‌افغانی بخشید.

پایتخت کانیشکا در تابستان کاپیسای شمالی کابل ، ودر زمستان پشاور بود ،و اومذهب‌بزرگ‌بودایی مهایانه‌را در تمام‌افغانستان‌وصفحات شمال آمووهند رواج داد و شاهنشاهی کوشانی بزرگی را تشکیل کرد .

در عصر کوشانیان که تااواخر قرن چهارم میلادی دوام کردصبغه خاص‌مدنیت و فرهنگ داخلی افغانستان مرکب از عناصر قدیم بومی زردشتی ـ آثارهندی‌بودایی‌ومواریث یونانی بود.

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی از سرخ‌کوتل بغلان اخیراً بدست آمده چنین‌بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ خاص این سرزمین که آنرا بعدآدوره‌گریکو- بود یك یکدورهٔ خاص افغانی توان گفت کارنامه های نمایانی را انجام داده‌اند .

موسیو فوشه محقق باستان شناس فرانسه صنعت کوشانی رااز ابتکارات دورهٔ کوشانی دانسته و گوید :نوعیت ستوپه های این دوره بسهولت از ابنیهٔ زمان آشوکا متمایز است اگر بخواهیم این سبك جدید را با ابنیهٔ مذهبی اروپا بیان نماییم باید بگوییم که سبك اشوکا سبك رومی ستوپها (قرن ۱۰تا ۱۲ در فرانسه) و سبك کانیشکا سبك‌گوتیك آنست که از قرن ۱۲ تا ۱۵ میلادی در فرانسه موجود بود. ستوپهای آشوکا هیچگاه به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپهای کانیشکا و

(c) ketabton.com: Digital Library

جانشینانش به آسانی به جلگه هند راه یافته است . و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشاپوره (پشاور کنونی)امپراتور کوشان، بزرگترین معبد را بنا نموده است . این معبد چندین بار طعمه حریق‌شده و امروز خرابی‌یی بیش نیست . ولی ما در نتیجهٔ خواندن یاد داشتهای مسافران‌چینی توانسته‌ایم خطوط اصلی آنرا بشناسیم که در آثارویرانه آن بصورت معجز آسا یکی‌از اشیای مقدس بودایی که امضا و تصویر کانیشکا روی آن دیده می شود ,کشف گردیده است .

دکتر هرمان گویتز آلمانی که‌استاذتحقیقات دربارهٔ هنداست راجع‌به هنر دورهٔ کوشانی گوید : هنر یونانی شروع به‌تغییر فرم هنرهای‌هندی نموده و بصورت گندهارا درآمد ، ولی بسیاری از محققین برین عقیده‌اند که سبك مذکور را باید کمتر توسعهٔ شیوه یونانی و بودایی دانست بلکه یك توسعه شیوهٔ شرق آریانا «یعنی افغانستان» است که بموازات‌آن در تحت حکمفرمایی قبایل سکاهای جنوب شرقی و کوشان بسطیافته‌است وباین حال در کشمیر تا دورهٔ گوپتا(قرن۳ر٤م) بطوریکه‌ازویرانه هـای معابد بودایی هروان استنباط می شود یك‌هنر کاملا خالص پایدار ماند و هجوم این مردم دولت های یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض‌ساخت و عناصرتازه‌یی وارد هند کرد که‌دیگرمربوط بایران غربی ونفوذهخامنشی نبوده و وابسته بشمال فلات ایرانند (میراث ایران ۱۵۳)

باری کلتور و تمدن و هنردورهٔ کوشانی مراتب‌تکامل وانحطاطراطی کرده و تا اوایل عصر اسلامی و نفوذ لشکریان عرب رسید که جای‌خود را در قرن نخستین اسلامی‌و حدود ٦٥٠م بیك مدنیت و فرهنگ‌مخلوط دیگری داد که‌آنرا فرهنگ دورهٔ نخستین اسلامی افغانستان گوییم .

عناصر اسلامی و عربی که در مدنیت و فرهنگ قدیم قبل الاسلام خلط ومزج شدند ، به آن رنگ‌بکلی نووتازه‌یی‌دادند که بعد ها از همین سرزمین خراسان و افغانستان بشمال و شرق تاچین وهند انتشاریافتند.

درینجاست که باید خاك‌افغانستان را از نظر وضع واقلیم جغرافی پیدایش گاه فرهنگ‌های مختلط و ممزوج در طی قرون واعصار قدیمه دانست . و از همین روست که فیلسوف تاریخ مستر تاینبی‌انگلیسی‌در کتاب جدید خود «بین‌اکسوس‌وجمنا» بدین نتیجه رسیده که‌سرزمین افغانستان یك ROUND-ABOUT یعنی خطهٔ انشعاب وکانون‌تشعشع و چهار راه فرهنگها بوده و در طی هزاران سال آنچه از خود داشته‌و آنچه

از افق خارجی‌بدان رسیده است به‌ماحول خودبه هند ، ایران,ماوراءالنهر وآسیای مرکزی منتشر ساخته است .

در ربع اول قرن نخستین اسلامی (حدود ٢٤هـ.) فتوح لشکریان فاتح عربی تا اواسط خراسان و مرو و ازسیستان تا وادی ارغنداب رسیده بود و در همین اوقاتست‌که افغانستان مخصوصا در جبههٔ جنوب گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه فرهنگی باصبغهٔ تهذیبی و ثقافی باستانی درمدت دو قرن در افغانستان تاکرانهای مهران «سند»توام پیش رفته است . و این مطلب از یك سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توچی (وزیرستان شمالی)بدست آمده و تاریخ آن جمادی‌الاولی (٢٤٣هـ٨٥٧م) است بخوبی ثابت می آید .

وادی‌توچی معبر فاتحان و کاروانهای بازرگان از غزنی و گردیز بطرف هند بوده و معلومست که‌زبان وثقافت‌اسلامی در حدود٢٠٠هـ٨١٥م بدانجا رسیده بود .

فرهنگ اسلامی عناصر عربی خاصی داشت که در عصر خلفاء راشدین وامویان برهمان مبادی خالص عربی بنایافته بود واجزای مهم‌آن عبارتست از : عادات و رسوم و عنعنات‌خالص عربی ـو تعالیم قرآن و حضرت پیامبر اسلام که‌توحید واخلاق نیکو و فرایض اجتماعی افراد و جماعت را توضیح میکرد . سوم عناصر جدیدیکه مسلمانان از مدنیت‌های مصر و روم و پارس و خراسان در ضمن لشکر کشی هاو بازرگانی و روابط ادبی و فرهنگی گرفتند . و مخصوصاً بعد از سال ۱۳۲هـ که بساط اقتدار امویان برچیده شد وخراسانیان خلافت آل‌عباس را در بغداد تاسیس کردند . وباین حرکت انقلابی فرهنگ اسلامی رنگ جدیدی‌بخود گرفت و عناصر فراوان خراسانی در مدنیت و فرهنگ دورهٔ عباسیان داخل گردیدند وباقوت وسرعت تمام‌مبادی فرهنگی‌وفکری وعقلی خراسانی را در ثقافت عرب جای دادند .

درینوقت‌درافغانستان یك فرهنگ خاص افغانی اسلامی تشکیل‌شد یعنی بر مبادی قدیم فرهنگی دوره های قبل‌الاسلام اکنون یك مبداجدید افزون شد و آن اثر قرآن و اسلام بود که از سرزمین افغانستان بطوریك

(c) ketabton.com: Digital Library

گذرگاه مدنیت ها به‌هندو ماوراءالنهر و چین هم گذشت .

فرهنگ اسلامی خراسانی اکنون صبغهٔ خاصی یافته بود باین‌معنی که خراسانیان باعنعنات قدیم فرهنگی خویش مجهز بوده مبادی مدنیت اسلامی را هم پذیرفته بودنداین خراسانیان به مراکز سیاسی و اجتماعی و اداری و علمی خراسان و سرزمین خلافت عباسی مخصوصاً بغداد روی آوردند و در تمام شقوق فرهنگی کار های‌نمایان‌کردند.دودمان نامی برمکیان بلخ که در کانون فرهنگ خراسانی و افغانی پرورده شده بودند زمام اداره و علم‌و فرهنگ را در کشور عباسی بدست گرفتند.علوم نقلی و عقلی اسلامی باهتمام این مردم رونق گرفت بلاد معروف‌خراسان از نشاپور و مرو گرفته تا هرات و زرنج و بلخ و بست‌و بغشور وغیره پرورشگاه علوم اسلامی و افکار و فرهنگ گردید موالی فراوان‌خراسانی در خاندانهای عربی داخل گردیده و افکار و روایات ثقافی خود رابدنیای عرب انتقال دادند . و نفوذفرهنگ خراسانی وعجمی در دربار عباسیان بغداد و دیگر بلاد کشور وسیع عباسی بدرجه‌یی بود که برخی‌از خلفا با زنان خراسانی ازدواج کردندومادران‌چندتن از خلفای مقتدر بغدادازین مردم بودند .

باری فرهنگ خراسانی اسلامی که پرورشگاه آن همین‌بلاد افغانی و خراسان بود آنقدر نمو وارتقا یافت که حتی شعرای عربی زبان هم مضامین و افکار و کلمات خراسانی در زبان خود دخیل کردند . و چون خراسان بر چهار راه آسیای وسطی‌افتاده بود محل انتقال افکار از غرب بشرق و از شرق بغرب گردید . مثلا ابن ندیم دراحوال سمنیه(بودائیان) وپیشوای ایشان بوذاسف از کتابی نقل می نماید که آنرا یکنفرخراسانی نوشته بود . وازین هم‌برمی‌آید که خراسانیان ومردم افغانستان‌وسرزمین های‌همجوار آن وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده‌اند. پس به طور مختصر باید گفت که فرهنگ افغانی د رهمین سرزمین ما همواره وجود داشته و با مرور زمان رنگ وصبغه خود را تغییر داده و درین پیدایشگاه وگذرگاه افکار و اندیشه و مدنیت همواره هویت و تشخص افغانی خود را نگهداشته است .(به نقشهٔ مربوطه این صفحه رجوع شود نمبر ۳۶)

مآخذ: افغانستان بعد از اسلام جلد اول- آریانا انتیکوا - تاریخ افغانستان جلد اول و دوم - تاریخ افغانستان از سر پرسی سایکس - پشهانها از اولف‌کیرو-کتیبهٔ های‌خروشتهی ازستین‌کونو- مادرزبان‌دری.

بخش دوم
ظهور اسلام در افغانستان
و دورهٔ‌خلفاء

هنوز ربع قرن از طلوع اسلام نگذشته بود ، و خلیفهٔ بزرگ‌حضرت عمر بر مسند خلافت اسلامی مستقر بود ، که لشکر جهانگیر و دلاور عرب ، شاهنشاهی کهن سال‌ساسانیان پارس را از پای درآورد ، و یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی بعد ازنبرد جلولا (سنه ۱۶هـ)و جنگ نهاوند (سنه ۲۰هـ) بخراسان آمد و از خاقان ماوراءالنهرامدادجست.ولی مساعدتی ندید .

خلیفهٔ اسلام حضرت عمر ، احنف‌بن قیس را به تعاقب یزدگرد گماشت ، واحنف سرزمین خراسان را بصلح کشاد. درینوقت مرزبان حصص غربی افغانستان و غور در مرو ماهوی سوری بود ، که بقول فردوسی و طبری حکمدار خراسان شمرده میشد . چون حکمدار عرب احنف ، یزدگرد را تعاقب‌کرد ، و او در مرو به ماهوی سوری پناه برد . ماهوی که از تحکیم روابط یزدگرد باحکمداران ماورای آمویه میترسید ، یزدگرد را بدست آسیابانی در مرو بکشت (۳۱هـ = ۶۵۱ع) و حکمرانی خود را بقول فردوسی تا بلخ و هراةو بخارا وسعت داد ، و سپه‌سالار لشکروی کرسیون‌بخارا بگرفت،و این‌خانوادهٔ سوری مشهورترین‌دودمان‌های امرای محلی است . اما احنف ماهوی سوری را نیز از خراسان ومرو به ماورای جیحون عقب راند،و تااواخر عمرش در چهار فرسنگی‌مروالرود بریکحصهٔ خراسان از طرف خلافت حکمداری میکرد ولی دودمان امرای سوری بشکست ماهوی از بین نرفت ، که بعد ازین هم ذکر شان مفصلا می‌آید .

از طرف جنوب نیز لشکر فاتح عرب بقول البلاذری تا دروازهای خراسان طبسین (قلعهٔ طبس و قلعهٔ کرین) رسیده بودند ، که بسر حد غربی کنونی گرمسیر افغانستان پیوسته‌اند ، وفرمانده این لشکر«عبدالله بن بدیل خزاعی»بود .

در اواخر عهد فاروقی سال ۲۲- ۲۳ هـ یکدسته لشکر عرب بقیادت عبدالله‌بن عامر بعد از فتح کرمان بر سجستان (سیستان) نیز حمله کردند ، مرزبان سیستان در شهر زرنگ (معرب آن زرنج) که مرکز سیستان بود تحصن جست ، ولی چون لشکر اسلام تا حدودقندهار وهند

(c) ketabton.com: Digital Library

(سند) پیش رفت ، بنابران مرزبان زرنگ صلح کرد ، و زرنگ بدست مسلمانان افتاد ، و لشکریکه از سیستان بسوی شرق پیش رفته بود ، دروادی ارغنداب بالشکر رتبیل سابق الذکر مصاف داد و او را کشت که البلاذری وسعت کشورش را بنام «هیاطله» تا هرات ذکر میکند(۲٤هـ = ٦۳۳م)

عهد عثمانی
(۲۵ـ۳۵هـ)

در عهد عثمانی بعد ازسال (۲۵هـ)فتوحات اسلامی درخاك افغانستان پیش رفت ،و عبدالله بن عامر سردار لشکر عرب تا کابل رسید ، و آن شهر را محاصره کرد،وبعد از جنگ شدید بتصرف آورد ولی مردم کابل بعداز رفتن لشکر عرب ، باز علم آزادی را افراختند ، و تا مدت پنج سال دیگر درتحت حکمداری شاهان محلی آزادزیستند .

ازطرف حضرت عثمان (رض) احنف بن قیس به مرو تا هرات ، و خبیب بن قرة الیربوعی به بلخ وطخارستان ، و عبدالله بن عمیر لیثی در سیستان حکمران بودند ، که در تمام افغانستان برخلاف لشکرعرب بغاوت بعمل آمد ، ولی حکمران سیستان درکابل سرکشان را ازبین برد ، و باز کابل را تسخیر کرد ، ومجاشع بن مسعود که حکمدار کرمان بود ، باقبایل قفص (قبایل کوچ = کفچ وکوچی کنونی) و بلوچ گرمسیر جنوب افغانستان درآویخت ،بعد از جنگهای خونین آنهارامطیع نمود(حدود۲۹هـ = ٦٤۹ع) ازطرف شمال نیز احنف بن قیس و همراهان او تاسال (۳۲هـ = ٦۵۲ع) تمام بلخ و طخارستان را تا سمنگان از شورشیان پاك کرد ، و مدتها در بلخ و مروالرود و گوزگانان و تالقان (ولایات شمالی افغانستان) جنگها نمود ، و د رهمین سال با بازان شهزادهٔ محلی مروالرود ، که بمددسی هزار لشکرمی جنگید، در قصراحنف جنگی کرد ، و او را از بین برد ،و نیز خالدبن عبدالله هرات و بادغیس و غور و خراسان را درتصرف آورد، وراذویه مرزبان بومی سرخس پناه خواست ، و باحکمدار اسلامی هرات و بادغیس و فوشنج بعد از قبول جزیه و یك ملیون درهم صلح کرد و هم درسال (۳۲هـ) قارن هراتی با چهل هزار نفر بر خلاف عرب قیام کرد، ولی این شخص نیز از طرف حکمران عربی نشاپور عبدالله بن خازم بعد از جنگهای شدید کوفته شد .

در حدود سال(۳۰هـ = ٦۵۰ع)از طرف خلیفه،ربیع بن زیادبسیستان آمد،و بعد از فتح پهره (فهرج) زالق (جالق) از هلمند گذشته و در

(زوشت) سه میلی زرنج جنگ شدیدی کرد ، و اپرویز(یا ایران بن رستم) مرزبان یادهقان سیستان بمصالحت پیش آمد ، و زرنج را به مسلمانان سپرد ،ولی ربیع پیش رفته و تا سنارود و قرنین که آخور رخش رستم بود بتصرف آورد ،و هکذا تا خواش (خاشرود) و بست رسید ، ولی سیستانیان تا وقتی خاضع بودند که ربیع در انجا بود ، دوسال بعد که ازانجا برامد ، مردم سیستان باز شورش کردند ، ونایب ربیع را که در زرنج بودازانجا بیرون راندند ، بنابران از حضرت خلافت درین باریکی از اصحاب برگزیده پیغمبر (ص) که عبدالرحمن (رض) بن سمره نامداشت باحسن بصری و بسی از فقها به زرنج فرستاده شد ،وی در سال(۳۳هـ = ٦۵۳ع) این شهر را محاصره کرد ، و مرزبان آنجااپرویز (ایران)اطاعت نمود ، ودوملیون درهم و دو هزار غلام نابالغ را قبول کرد ،عبدالرحمن بمددفقهای اسلامی به نشراسلام پرداخت،ولی درینوقت خبرشهادت حضرت عثمان بسیستان رسید ، و عبدالرحمن ازطرف خود امیربن احمر را در زرنج گذاشت ، و خود وی عازم بصره شد ، مردم سیستان بازازغیاب عبدالرحمن استفاده کرده برامیر شوریدند ، و او را از آنجا راندند ،و بدینطورباز سیستانیان توانستند ربقهٔ اطاعت حکام عربی را از گردن بگسلانند .

عصر خلافت علی (رض)
(۳۵ـ٤۰هـ)

حضرت علی د رخلافت خود ، عبدالرحمن بن جروالطایی را به حکمداری سیستان فرستاد (سنه ۳٦هـ ٦۵٦م) که این شخص در جنگی که با حسکه بن عتاب کردکشته گردید، و عبدالله بن عباس که والی بصره بود ، چهار هزار لشکر را بقیادت ربعی بن کاس عنبری ، بسر کوبی ابن عتاب فرستاد .

ربعی ابن عتاب را بکشت و سیستانرا گرفت، و بقیادت ثاغربن دعور از حارث بن مره تاقیقان (کلات کنونی بلوچ) پیش رفت .

بیست هزار قیقانی بشدت نبرد کردند ، و بعد از جنگهای خونین و محاصره در حالیکه هزاران نفرشان دردست مسلمانان اسیر افتادند پراگنده شدند (سنه ۳۸هـ ٦۵۸م)

یك لشکر عرب درسنه۳٦ هـ بقیادت عبدالرحمن بن سمره ازراه سیستان و وادی ارغنداب پیش رفته و کابل را گرفت ، دریـن جنگ

(c) ketabton.com: Digital Library

کابلشاه خودش شرکت داشت ولی اخیراً د رمقابل لشکریان عرب‌تسلیم شده بود.

همچنان‌ماهوی مرزبان مرودر عهد خلافت حضرت علی بکوفه رفت، واظهار اطاعت نمود . حضرت علی باوفرمانی‌داد : تا دهقانان و ده‌سالاران خراسان جزیه‌را باو دهند،ولی خراسانیان شوریدند ، تا که جـ ده‌بـن هبیره مخزومی (مادرش‌ام هانی بنت ابوطالب) بسر کوبی ایشان آمد ،ولی این شخص نیز خراسان را فتح کرده نتوانست.

عصر اموی
(۴۱-۱۳۲هـ)

در سال (۴۰هـ = ۶۶۰ع) چون حضرت معاویه‌بن‌ابوسفیان از بنی امیه حجاز بر مملکت اسلامی تسلط یافت ، وی لشکراسلامی را بـدوجبهۀ شمالی و جنوبی‌خراسان سوق داد ، در جبهۀ شمالی بطرف هرات قیس بن‌الهیثم سلمی ، بادغیس و فوشنج را تسخیر کرده به بلخ رسید، و معبد نو بهار آنجا را ویران کرد ، و عامل زیر دست وی‌عطاءخشک‌برسه رودبلخ سه پل بست ، که مشهور بودند به پلهای عطا، بعد ازان‌تاسال (۴۵هـ ۶۶۵ع)عبدالله بن خازم در حدود بلخ، و نافع بن خالد در هراة و بادغیس‌وفوشنج‌وقادس،وقیس بن‌الهیثم در طالقان و فاریاب و مروالرود وامیربن‌احمردر مرو و حکم بن عمر الغفاری در حصص دیگر خراسان از طرف دربار اموی امارت داشتند، و در سال (۵۱هـ = ۶۷۱ع) که ربیع‌بن زیاد حارثی والی خراسان شد ، پنجاه هزار نفر عرب را به اینطرف‌آمو سکونت داد ، و بعدازآن‌سعیدبن عثمان (رض) بولایت خراسان‌گماشته شد، که لشکر عرب را بار اول‌به ماورای آمونیز سوق کرد ، و پس از سعید،عبدالرحمن‌بن‌زیادحکمدار خراسان شد ،که تامردن معاویه درینجا ماند .

بعد از مرگ معاویه از طرف یزید ، سلم‌بن زیادبامیری‌خراسان‌آمد، وی بعد از مرگ یزید ، مهلب را بر خراسان امیر کرد ، چون ازانجـا برآمد ،مردم‌برمهلب شوریدند ، بنابران سلیمان بن یزید به مرو وتالقان و گوزگان ، و عبدالله بن خازم بدیگر حصص خراسان امیری یافتند .ولی درینوقت بین سرداران‌عرب‌منازعتی پدید آمد ، و عبدالله پسر خودموسی را بجای خود نشانده ، و خودوی‌درهرات‌بنی‌ربیعه و بنی تمیم را بحصار گرفت ، و بعد از یکسال‌درجنگی که‌هشت هزار نفر کشته شده بودند، هرات را به قهر گرفت و به پسر خود سپرد (بعد ۶۴هـ = ۶۸۳م)

عبدالله‌بن خازم تا عصر عبدالملک اموی در خراسان ماند ،بسال

(۷۲هـ = ۶۹۱ع) وکیع بن عمیره از طرف خلیفه گماشته شد ، که‌عبدالله را بکشد ، او سر عبدالله رابریده و بر خراسان مسلط گشت ، ولی‌بسال (۷۸هـ۶۹۷ع)ازطرف حجاج والی عراق، خراسان به مهلب سپرده شد ، مهلب ازمروالرود گذشته تا بلخ‌پیش رفت ، و از آنجا آمویه راعبورنموده تا دوسال جنگ خود را بماوراءالنهر ادامه داد ، و باز ببلخ‌برگشت .

چون مهلب درزاغول مروالرود در سنه ۸۲هـ از جهان در گذشت ، حجاج پسر اویزیدبن مهلب‌را به حکمرانی خراسان گماشت ، و بعدازو برادرش مفضل بن‌ابی صفره امیر خراسان گشت و وی در حدود(۸۵هـ = ۷۰۳ع)بادغیس را بکشود ، و بسال (۸۶هـ = ۷۰۵ع)فاتح معروف عـرب قتیبه بن مسلم از سیستان برگشت ، و حجاج در حضرت خلیفه عبدالملک وساطت نمود تا قتیبه را بخراسان حکمران کرد ، قتیبه بمرو آمد ، و از آنجا بلخ و تالقان و طخارستان را فتح کرد ، و از بلخ‌بردگان‌زیادگرفت. و بعد از آن به‌فتوحات‌خوددر ماوراءالنهر پرداخت. قتیبه خراسان و طخارستان و بلخ‌را مبدأ سوقیات عظیم لشکری خود قرار داد ، و هروقتی که از تاختهای مکرر خود از ماوراء النهر بر میگشت ، در بلخ و مرو و خراسان تجدید قوت می نمود (از ۸۶تا ۹۶هـ) قتیبه مرد آهنینی بـود، که درولایت خراسان تااقاصی طخارستان تمام عناصر مخالف را بوسیله ۵۳ هزار لشکر خود فرو کوفت ، یکی ازمدافعین‌این‌سرزمین که‌افغانستان شمالی باشد ،نیزک بادغیسی است ، که از طرف یبغو ملک طخارستان مقام حکمرانی داشت (۸۴هـ) وی مدتی در فتوحات دو طرف نهر آمویـه باقتیبه همراه بود ، چون به نوبهار بلخ رسید ، لوای استقلال افراشت، و مردم بلخ‌و مروالرود و طالقان و پاریاب (میمنۀ کنونی) وگوزگانان (سرپل‌حالیه)را بر خلاف قتیبه‌بدورخود فراهم آورد ، و از کابلشاه هم وعدۀامداد گرفت . قتیبه دربهارسال دیگر ۹۱هـاز بلخ‌برطخارستان‌تاخت، و باقوای نیزک در تالقان پیکار کرد ، نیزک هزیمت یافت ،وقتیبه قوای او را تارو مارنمود،وتاچهارفرسخ همراهان نیزک را بردار کرد ،ودو پسر نیزک را بکشت ، خود نیزک به مرکز خود در بغلان آمد ،وقتیبه‌سمنگان‌را گرفته و تا دو ماه‌در «دژکزر» نیزک را حصار داد ، ولی نتوانست آن را تسخیر کند ، عاقبت‌سلیم نام‌رابغرض مصالحه پیش نیزک فرستاد، ونیزک را به وعدۀ زینهار پیش قتیبه برد ، ولی قتیبه‌نیزک و دو برادرزاده‌اش هبول و عثمان رابا۱۲هزارنفرهمراهان او بکشت ،وباینصورت تمام‌ولایات

(c) ketabton.com: Digital Library

شمالی افغانستان امروزه را از اغتشاش پاك نمود (۹۱هـ = ۷۰۹ع) ول
قتیبه را با مرکز سلطنت اموی ، و ولید بن‌عبدالملك خلاف افتاد ، و د
خراسان بنای بغاوت‌را نهاد ، در باراموی بعد از جهدزیاد او را بذریعه
وکیع نام قایدلشکری‌خود بکشت (۹٦هـ = ۷۱٤ع) بعد ازقتیبه‌درخراسان
مدتی وقایع مهم بظهور نرسید ، ولی مردم همواره مخالف‌بنی‌امیه‌بودند
و میخواستند خلافت را بآل رسالت باز گردانند ، چون بنی‌امیه را با بنی
هاشم‌وخاندان‌امامت مکاوحتی بود ،بنا بران حضرت یحیی بن‌زید(از آ
علی رض) از کوفه آهنگ بلخ کرد ، امیر بلخ که گماشتهٔ دربار اموی
و نامش عقیل‌بن مفضل‌بود ، او را بگرفت و بزندان انداخت ، ول
درینوقت (۱۰۵هـ = ۷۲۳ع) هشام اموی بمرد ، و ولیدبن یزید به نصر
سیار امیر خراسان نامه نوشت که یحیی را رها کند ، اما یحیی بعد
رهائی‌درگوزگانان‌با۷۰نفربجنگ گماشتگان اموی‌افتاد،وبعد ازنبرد شدید
شهادت یافت (شعبان ۱۲۵هـ) وجسد او در گوزگانان تا خروج‌ابومسلم
بردار بود .

از وقایع‌دیگر حدود (۱۰۷هـ = ۷۲۵ع) پیشرفت اسدبن عبدالله
حکمران عربی خراسانست در غور و غرجستان و جنگ با حکمدار بومی
غرجستان «نمرون»و مردم غور ، که درین رزم شورش این حدود را فرو
نشانده و نمرون را بدین اسلام داخل نمود .

امادر جبههٔ‌جنوبی:

بسال (٤۳هـ = ٦٦۳ع)از حضور معاویه باز عبدالرحمن بن سمره
مکررابه حکمداری سیستان فرستاده‌شد ، و مشارالیه تاسال ٤٤هـ تما
شورشهای آن سرزمین را فرو نشاند ، بعد ازان بطرف بست و کش
(کشک نخود قندهار) و داور (زمینداور کنار هیرمند) و رخج (اراخوزیا
وادی ارغنداب) پیش رفته و بکوه زور (واقع بین‌زمینداور و غور) ومعب
بزرگ آنجا رسید ، وبت طلائی بزرگی که‌چشم آن از یاقوت بود ،بدست
عبدالرحمن‌شکسته شد، بعد از آن عبدالرحمن به زابل و وادی ترنک
تاغزنه و کابل رفت ، و این‌شهر را بعد از محاصره بزدن سنگ‌منجنیق
فتح کرد ، و تا مدتی در آن‌ماند، درین جنگها درسنه ٤٤هـ، یکی از فضلا
صحابه ابورفاعه عبدالله عدوی تمیم بن‌اسید (وبقولی ابو قتادة‌العدوی
در کابل بشهادت رسید که قبروی در کابل مشهور است .

در همین سال ابن سمره لشکری را بقیادت فارس الفرسان‌مهلب‌بن
ابی‌صفره بفتح ولایات شرقی گماشت ، مهلب از کابل به وادی پشاور
پیش رفت ، و کابلشاه را که در راه بقوت هفت ژنده پیل (باهرپیلی چها

هزار سوار) ،شخصاً دفاع میکرد ، شکست داد و بنه و لاهور کنار راست دریای سند در وادی مردان کشوده شد پس عبدالرحمن، مهلب را به منصب سپه سالاری نواخت ، ووی بماورای سند قدم گذاشت ، و ازملتان گذشته ، قندابیل (گندها بهیل‌واقع‌پنج فرسخی قصدار در حدود قلات بلوچستان)وقیقان (قلات)را فتح کرد و این لشکر کشی نخستین عرب بود بر سرزمین ماوراء خیبرکه از راه کابل صورت گرفت .

بسال (٤٦هـ) ربیع الحارثی بسیستان والی شد ، و در (٤۷هـ)بر بست‌و رخج(رخذ)تاخت،و بارتبیل (شاه زابلستان) درآویخت و او را بشکست .ربیع در زابلستان و وادی ارغنداب و سیستان دیوان خراج‌و محاسبه و استیفاقایم کرد ، و این‌سرزمین را بمددحسن بصری در تحت قوانین وادارهٔ اسلامی در آورد ، بعدازان در (٥۱هـ = ٦۷۱ع) عبیدالله بن ابی بکره بسیستان آمد ، و باگبرگان (زردشتیان)آنجا درآویخت، وباز تابست و رخج و کابل پیش رفت ، و بارتبیل حرب کرد و به دو ملیون درهم‌صلح افتاد،ورتبیل باوتسلیم شد،وی پس به سیستان آمد .

بسال (٥۹هـ = ٦۷۹ع) ازحضور معاویه ، عبادبن زیاد به حکمرانی سیستان گماشته شد ، وی نیز از هلمند گذشته تاقندهار و کابل‌رسید، و با سپاه مقامی که پیش آمده بودند حربی صعب کرد وظفر یافت ، عباد تا آخرعصر معاویه در سیستان حکمدار بود ، وقتیکه‌یزیدبرتخت شاهی نشست ، عباد با (۲۰) ملیون درهم و دیگر اموال که از غنایم‌کابل در خزینهٔ سیستان اندوخته بودببصره رفت،ودراوایل سال (٦۲هـ٦۸۱ع) بود ، که یزیدبن زیاد به امیری و بوعبیده بن‌زیاد به سپاه‌سالاری‌سیستان آمدند، درینوقت باز مردم افغانستان بقیادت شاه کابل‌برگماشتگان‌عربی شوریدند ،و برای عود آزادی قیام کردند ، یزید و بوعبیده بر کابل تاختند ، ولی مقاومتی‌دیدندصعب‌وشدیدوخودیزیدبا بسی از مسلمانان کشته شدند ، و سپه سالار بوعبیده در کابل اسیر شد . بنابران از دربار اموی طلحة الطلحات و عمر برادرش به تنظیم سیستان آمدند ، و هر یکی از سرداران عرب یکی ازناحیت های غربی افغانستان رابدست گرفتند ،وقتیکه‌مروان‌الحکم درشام بر تخت سلطنت اموی نشست ،عبدالعزیزبن عبدالله‌عامر را که ابآعنجدتجربهٔ امورسیستان را داشت ، درسیستان والی گردانید ، وی بعد از (٦٤هـ) سپاه طلحه‌را در سیستان فراهم آورد،وچون‌مردم افغانستان ازاطاعت‌حکمرانان‌عرب‌سر تافته بودند ، بسوی بست و کابل روی آورد ، و بارتبیل شاه زابل باز

(c) ketabton.com: Digital Library

درآویخت ، و اورا بشکست ،و بعد از تصفیه کابل و زابل باغنایم عظیم‌و بردگان بسیار بسیستان برگشت وی تا سال (۷۲هـ = ۶۹۲ع)و روزگار عبدالملك اموی درسیستان بامیری ماند ، تا که در همین سال عبدالملك حجاج را به امیری خراسان‌گماشت،وحجاج ازطرف خود امیه‌بن‌عبدالله‌را بسیستان فرستاد ،وی بسال (۷۴هـ) بربست بتاخت و بارتبیل شاه‌زابل حرب کرد ، و او را بدادن یکخروار زر، و دو ملیون‌درهم مجبور نمود ، و هم شخصاًازو سیصد هزار درهم بستدبسال (۷۵هـ = ۶۹۴ع)عبدالملك اموی ، عبدالله را از امیری سیستان معزول داشت ، و عوض وی‌موسی بن طلحه را فرستاد،ولی چون امور سیستان آشفته گردید ،باز همان عبیدالله بن‌ابی بکره (عبیده بن‌بکره)که در امورسیستان بصیرتی‌داشت‌به نیمروز گماشته شد ، وی بسال (۷۸هـ) سپاهی بزرگ به سپه سالاری حریش بن‌بسطام به سیستان آورد ، وشهر زرنج را بگرفت ، و از راه بیابان (بکوا) بربست و بلاد زابل و کابل بتاخت ، ولی رتبیل‌این‌سپاه را از بین‌برد که جیش الفنانامیده شد ، و عبیدالله‌را بدادن (۷۰۰)هزاردرهم مجبورکرد ، و باوی صلح نمود (۷۹هـ) . چون عبیدالله در ماتم‌این‌شکست دربست بمرد، بوبردعه پسراو بارتبیل درآویخت ،وازو (۷۰۰)هزار درهم بستد و بسیستان آمد . و ازانطرف حجاج ده هزار سوار آراسته(جیش الطواویس) رابامیری عبدالرحمن بن اشعث‌بسال (۸۰هـ۷۰۰م)برسیستان سوق کرد .

چون عبدالرحمن‌بسیستان رسید ،همیان‌بن عدی‌سالاربزرگ‌خوارج باسپاه قوی در سیستان باوی حرب کرد ،ولی همیان هزیمت یافت ، عبدالرحمن بسی از سران خوارج را بکشت ، و بعد ازان بر بست‌حمله آورد ، و باز بارتبیل زابل حربی سخت کرد ، و باغنایم فراوان‌بسیستان باز آمد ،چون عبدالرحمن را در سیستان و زابل و کابل و سند قدرتی بزرگ دست داد، باغی شد و بحرب حجاج بعراق رفت (۸۲هـ) ولی‌چون از انجا شکست خورد ،پس به زرنج سیستان‌باز آمد ،درینوقت حجاج ، مهلب‌امیر خراسا نشمالی را نامه کرد ، و وی مفضل را بالشکر فراوان بسرکوبی عبدالرحمن گماشت ،عبدالرحمن از سیستان به بست عقب نشست و لشکر مفضل تعقیبش کردند ، و اندرمیان بست‌ورخدحربی سخت کردند ،که عبدالرحمن هزیمت یافت و بزابلستان به رتبیل پناه برد ، ولی حجاج ، عماره‌بن تمیم‌را برسولی‌نزد رتبیل فرستاد ، و تمام تکالیف مالی را باو ببخشودبا وعدهٔ دوستی‌دائمی . رتبیل عبدالرحمن و

ابوالعنبر همراه‌او را بگرفت‌و خواست‌به‌سفیرحجاج‌بسپارد ،ولی‌هردوخود را ازبام فروانداختند وجان بدادند، این وقایع در رخج(رخد) وادی ارغنداب قندهار تاسال (۸۴ـ۸۵هـ) روی داد.

بعدازین‌بسال (۸۶هـ = ۷۰۵ع) مسمع بن مالك بسیستان گماشته شد ، وی با ابوخلده خارجی نبردها بکرد ، و او را بگرفت ، ولی‌چون مسمع در همین سال بمرد ،بجای وی قتیبه‌بن مسلم آمد ، چون قتیبه به خراسان شمالی روی آورد ، اشعث‌بن بشر را بسیستان گذاشت ، وی بسال (۸۸هـ = ۷۰۶ع) در بست بارتبیل مصاف داد ،و بعدازو عمروبن مسلم (برادر قتیبه) همین کار را تکرار کرد ، و به هشتصد هزار درم صلح نمود ، چند سال بعد در (۹۴هـ) خود قتیبه بن مسلم از خراسان به سیستان روی آورد ،ورتبیل ازو بترسید ، و یك ملیون درهم سالیانه خراج پذیرفت.

بعدازین تا (۱۰۸هـ = ۷۲۶ع) اشخاص متعددی بامیری سیستان آمدند ، ولی از سیستان پیش نرفتند ، در عصر هشام اموی ،اصفح‌بن عبدالله به سپه سالاری محمد بن جحش باینجا آمد ، وی بسال(۱۰۹هـ) از سیستان برامد ، وبارتبیل زابلی نبرد های سخت کرد ، که دران بسی از مسلمانان وخود اصفح کشته شدند ، و پس ازین‌درسیستان‌بین قبایل عربی نزاع‌افتاد و تا(۱۳۰هـ ۷۴۷ع) دوام کرد ، و از مرکز دولت اموی نیز اشخاص‌زیادی بامیری اینجا آمدند ،واین دوره تا سقوط دولت اموی به خانه جنگی‌درسیستان گذشت ولی لشکر های اسلامی از راه بحر بر سرزمین سند تصرف کرده و شهر های معروف آن‌مانندارمابیل دیبل، نیرون ،سیوستان ،اشیهار ،برهمن‌آباد ،ارور (روهری) بابیه،ملتان وغیره را تا سال (۹۶هـ = ۷۱۴ع)در عصر اموی ، بقیادت فاتح‌بزرگ محمدبن‌قاسم بدست آوردند ، و بعد از آن هم سرزمین سند تااقاصی ملتان‌وحدود پشاوردرتحت امیری‌سالاران اسلامی باقیماند باینصورت مسلمانان در عقب جبههٔ افغانستان نیزفتوحات خود را دوام داده بودند ، ولی طوریکه در بالا دیدید ، مردم افغانستان ا زمرو وسیستان گرفته تا کابل و پشاور درمدت‌یکصدواندسال بالشکرهای‌فاتح‌عرب مقاومت کردند، واین کوهسار همواره میدان نبرد و خونریزی بود ، ووقتی که رتابله و کابلشاهان در زابل‌وکابل‌ازفاتحان عرب شکست میخوردند ، به‌عقب‌جبهه یعنی گردیز و پشاور و ویهند پناه می‌بردند ، وبعداز تجدید قواء باز بر کابل و زابل تاخته،وساخلوهای عرب رانا بود می‌ساختند، یك‌قرن‌باین

(c) ketabton.com Digital Library

گیرودار گذشت ، و مردم افغانستان درین مقاومتهای عنیف ، بمردانگی‌از استقلال خود دفاع کردند ، ولی دین‌اسلام را هم بتدریج پذیرفتند .درین اوقات ولایت گندهاراز کابل تا پشاورو ویهند کندر دریای‌سندوتکسیلا کانون مدنیت‌وصنعت گریکوبود یك بود،و معابد بزرگ بودائی و برهمنی اندرین سرزمین وجود داشت.

مآخذ: فتوح البلدان البلاذری- طبری - چچ‌نامه -تاریخ سیستان- الاصابه - افغانستان بیك نظر -جغرافیای تاریخی ایران- دائرةالمعارف اسلامی -فتوحات عرب در آسیای میانه-خلافت از قلم میور-معجم‌الانساب زمباور - تاریخ یعقوبی - الکامل ابن‌اثیر - البلدان یعقوبی - زین‌الاخبار گردیزی - مجمل فصیحی -سی -یو -کی‌هیون تسنگ -راجه‌ترنگینی کلهنه -تاریخ هند ایلیت -تاریخ افغانستان ۱-۲- کتاب الهند -مروج الذهب -مادر زبان دری - طبقات ناصری -تاریخ‌سندندوی .

عصر عباسیان
(۱۳۲-۲۰۵ه)

یکصد وسی سال‌دورهٔ‌اسلامی‌خلافت راشده‌وامارت اموی باکشمکش و جنگ در افغانستان سپری شد ، و مردم این سرزمین‌اولامخالف بسط اقتدار سیاسی و لشکری دولت عربی بودند ، و ثانیاً در اختلاف بنی‌هاشم و بنی‌امیه ، طرفداران‌آل هاشم بودند ، و بعدازانکه اسلام‌را قبول‌کردند، و سلاح از دست‌گذا شتند ، همواره فرصت می طلبیدند ، تا خلافت را به بنی هاشم انتقال‌دهند،و در ضمن این انقلاب ، استقلال واقتدار خود را نیز باز قایم‌سازند.

چنانچه یکی از رجال معروف خراسان‌عبدالرحمن مشهوربابومسلم‌مروزی (متولد ۱۰۰ه) بن بندادهرمزد از مردم ماخان سه فرسخی مرو ،پیشوای این دعوت گردید ، وبسال (۱۲٤ه = ۷٤۱ع) بعمر ۲۳ سالگی بکوفه‌سفرو با امام ابراهیم عباسی‌درمکه دیدار کرد، و مردم را به تائیددعوت آل‌عباس بخواند ، بعداز بازگشت‌این‌سفر به (۱۲۹ه۷٤۹ع) در ولایات شمالی افغانستان از مروتا طخارستان مردم را بدور خود فراهم آورد ، و خلافت آل‌عباس‌را اعلان کرد ، و بیرق سیاه را که آیت این دعوت بودبرافراخت، ودر لشگرگاه خود آتشی عظیم‌برافروخت ، وخودرا بلقب«شهنشاه» نامید.

حکمران اموی خراسان نصربن سیار را بابومسلم مکاوحتی شدید روی داد ،ومروان‌اموی بسال (۱۳۱ه ۷٤۸ع) سر ابراهیم امام را در انبان چونه پیچیده و او را بکشت،وبرادرش عبدالله سفاح بکوفه بگریخت ،

ولی ابومسلم از خراسان پیش رفت،وبالشکریان خراسانی بکوفه داخل گردید ، و بسال (۱۳۲ه) در مسجد جامع کوفه‌خطبه را بنام عبدالله‌سفاح عباسی فرو خواند ، و انقراض دولت امویان را اعلان‌کرد ،و بعد ازانجام این امرمهم وبنیادگذاری خلافت آل عباس به مروبازگشت ، وی تا(۱۳۵ه ۷۵۲ع) خراسان را تنظیم داد ، و ماوراءالنهررا نیز تسخیر کرد ، وبسال (۱۳٦ه)باجلال و جبروت شاهانه عازم مکه گردید ، ولی خلیفه منصور دوانیقی برادر سفاح از شخصیت عظیم ابومسلم بترسید ، و او را در سال (۱۳۷ه -۷۵۵م) بعمر ۳۷سالگی بکشت و خراسان را اندر امپراطوری عباسیان نگهداشت ، ولی‌در همین سال کانون برافروخته ابومسلم‌باز به اشتعال آمد ، و فیروز سنباد زردشتی از قریه اهروانه غرب هرات‌باصد هزار لشکر به خونخواهی بومسلم و تحصیل استقلال، بر ضد عباسیان قیام کرد ،و بطرف غرب‌تاری و طبرستان پیش رفت ، خلیفهٔ عباسی ، منصور ، جهوربن مرار عجلی را بجنگ وی با قوای عظیم سوق کرد وسنباد اندرین نبرد گاه با شصت هزار پیروان خود کشته شد ، حرکت دیگر خراسانیان درسنه ۱٤۱ ه بقیادت برازبنده در تحت شعار رایت سپید بود ، که خلیفه منصور پسر خود المهدی را بدفع آن گماشت ، و قوای برازبنده را ازبین برد وخودش را در میدان پیکار بکشت واین هزیمت روز دوشنبه ٦ربیع الاول ۱٤۲ه‌بود ..

بسال (۱٤٤ه = ۷٦۱ع)مردم بست‌و قندهار نیز بر خلاف منصور شورش کردند و بازهیربن محمد ازدی حکمران سیستان جنگ سختی نمودند ،و باز درر ۱۰ه = ۷٦۷ع) استاد سیس هروی از بادغیس‌باتفاق حریش سیستانی برخاست ، خلیفه ۲٤ هزار لشکر را با خازم بن خزیمه بدفع او فرستاد ، رعمرو ، وابی عون پسران قتیبه نیز بحکم خلیفه از طخارستان برو بتاختند و در حدود ۷۰ هزار پیروان سیس رابکشتند وخود اورا اسیر گرفتند که در بغداد کشته شد و مرجیله دخترش را هارون بزنی گرفت ، که مادر مامون بود ، بسال (۱۵۱ه) شهر زرنج نیز شورش کرد ، و مردم سیستان بقیادت پیشوایان محلی خود محمدبن شداد و آذرویه بن‌مرزبان زردشتی برضد خلیفه منصور جنگیدند ، ووالی سیستان یزیدبن منصور خلیفه را مغلوب‌کردند ، بعدازین بسال (۱٦۱ه ۷۷۷م)مرد دیگری مشهور به مقنع بنام هاشم بن حکیم ازدیه کازه مرو برخاست ، وجماعتی‌رابنام سپید جامگان در هرات و بادغیس و مروبدور خود فراهم آورد ، و به ماورای آمو گذشت ، و همدرانجا با ۳۰ هزارنفر

(c) ketabton.com: Digital Library

پیروان خود از طرف قوای عباسیان محو گردید ، (۱۶۳هـ) و هم درحدود (۱۶۰هـ ۷۷۶م) یوسف البرم در خراسان برخاست و در میمنه و مرغاب و پوشنج علم شورش افراشت ، ولی در جنگی بدست یزیدبن مزید حکمدار خراسان اسیر گشت و در بغداد کشته شد.

درجبهۀ سیستان در عصرسفاح یکنفر بستی که بوعاصم‌نامداشت امیری سیستان را بدست گرفت ، از طرف دربار عباسی ،سلیمان‌کندی از خراسان آمد و بوعاصم را از بین برد ، و در بست هم با رتبیل جنگ کرده و او را بشکست(۱۳۸هـ۷۷۵ع) ولی بازمردم سیستان‌بقیادت‌حضین بن رقاد بسال (۱۴۱هـ ۷۵۸ع) شورش کردند ،از طرف منصور عباسی اولا هنادی السری و بعدازآن در (۱۴۶هـ = ۷۶۳ع) خال‌المهدی یزیدبن منصور بحکومت سیستان آمد ، ولی پس‌ازچندی واپس باز رفت ،و عوض وی معن بن زایده بسال (۱۵۱هـ = ۷۶۸ع) بسیستان آمد و تارخج (وادی ارغنداب)پیش رفت ، و درجنگی که بارتبیل کرد ، داماد او را که (ماوند ـیا ماوید)نامداشت باسی هزار لشکرش اسیر گرفت و به‌بغداد فرستاد، ولی بسال (۱۵۲هـ) مردم سیستان شکم معن رادریدند ،درینوقت شورش خوارج درسیستان شدت داشت و بسال(۱۵۹هـ = ۷۷۵ع)حمزه بن‌مالك از طرف خلیفه مهدی به سیستان آمد ، و نوح‌خارجی سیستانی را مستاصل کرد ، دیگر از وقایع مهمه سیستان امیری‌تمیم‌بن‌سعیداست، که ازدربار مهدی بسال (۱۶۹هـ = ۷۸۵ع) بسیستان‌آمد ،وبربست‌ورخج لشکر کشید ، و بارتبیل حرب کرد ، و برادر او را اسیر گرفت و بعراق فرستاد .

اما در عصر هارون الرشید از سال (۱۷۱هـ ۷۸۷ع) جعفربن‌محمد طوسی و بعدازو عباس‌بن‌جعفر درسال (۱۷۳هـ) حکمرانان خراسان‌بودند، وبازدر سال (۱۷۴هـ) خالد الغطریف‌و بسال (۱۷۶هـ) حمزه‌بن‌مالك‌بامیری خراسان مقرر شدند، و بسال (۱۷۷هـ)فضل بن یحیی برمکی بلخی ازدربار بغداد حکمران خراسان شد ، و درینجا لشکری قوی را به نام لشکر خراسان تشکیل داد ، که عدد آن به نیم ملیون میرسید ، و نفوذ بزرگی را کسب کرد ، و بسال (۱۷۹هـ۷۹۵ع) از خراسان به‌بغدادبرگشت وی بقوت مردم خراسان یکی از صنادید دربار عباسی گردید ، و همین خانوادۀ معروف بر مکیان بلخی از اولاد یحیی‌بن خالد برمکی‌بودند ،که در عصر هارون الرشید دو نفر پسران او فضل و جعفر به وزیری دربار عباسی رسیدند ،ولی بالاخر در بار خلافت از نفوذ عظیم شان

بترسید ، و چون خراسانیان همواره برای تحصیل استقلال قیامها می کردند ، بنا بران هارون الرشید این خانوادۀ بزرگ را که زمام اقتدار تمام دولت‌عباسی بکف گرفته بودند ، به کشتار عام مستاصل‌ساخت ، (۱۸۷هـ = ۸۰۳ع) .

بعد از امارت فضل برمکی ، علی‌بن عیسی بن ماهان بسال(۱۸۰هـ) وباز هرثمه‌بن اعین بسال (۱۹۱هـ)و عباس بن جعفر بسال (۱۹۳هـ)امیران خراسان بودند ، اما در سیستان به سال جلوس هارون شورش افتاد ، و کثیربن سالم حکمران عربی به بغداد گریخت ، بعد ازو عثمان‌بن عماره سیستانرا مطیع کرد ،و با رتبیل دررخج جنگ نمود ،و با بشربن‌فرقد و حصین سیستانی که باسواران خود دربست و سیستان سربرداشته بودند ، جنگهای سخت کرد ، و بعد ازو بسال (۱۷۶هـ = ۷۹۲ع) داؤدبن بشر سیستانی امیر سیستان شد ، و دربار خلافت مجبور گشت ، برای فرونشاندن نوایرفتن ، از لیاقت خود سیستانی کاربگیرد ، داؤدنخست‌حصین را از بین برد، وسیستانرا رام کرد ، ولی برای اینکه داؤد در نیمروز کسب نفوذ ننماید ، بزودی او را موقوف داشتند ، و عوض وی بسال(۱۷۸هـ) یزیدبن جریر بحکمرانی سیستان گماشته‌شد، این شخص برزابل و کابل بتاخت ، و بعدازوبسال (۱۸۲هـ)عیسی نام حکمران سیستان تا کابل پیش رفت .

دیگر ا زحوادث بسیار مهم این عصر اینست که بسال(۱۸۲هـ)در سیستان پهلوان ناموریکه امیرحمزه‌بن عبدالله سیستانی (از نسل‌زو طهماسپ) باشد ظهور کرد ، این شخصیت نابغ به پیروی رجال‌استقلال طلب سابق خراسان ، ولولۀ آزادی درین سرزمین افکند ، و عیسی‌بن‌علی حکمران هارون الرشید را براند،وبرزرنج تصرف جست ،و به تعقیب عیسی تا هرات و پوشنج‌پیش‌رفت ، ولی عیسی او را واپس به سیستان عقب راند ، حمزه در نیمروز قوای تازه دم فراهم آورد ، و باز برنشاپور حمله کرد ، و جنگهای‌صعب‌بنمود و بسال (۱۸۸هـ)بسیستان‌بازگشت، چون ظهور این پهلوان نیمروزی تزلزلی در بنیان اقتدار عباسیان افگند، وباز خراسانیان و نیمروزیان صداهای فلك شگاف استقلال طلبی رابلند کردند ، بنا بران بسال (۱۹۳هـ = ۸۰۸ع) خود خلیفه هارون‌الرشید به خراسان آمد ، و حمزه باسی هزارلشکر جرار بطرف نشاپور حرکت کرد، ولی چون در ربیع الاخرسال (۱۹۳هـ) خلیفه در طوس خراسان از جهان رفت ، حمزه با بازماندگان عزادار عباسیان جنگی نکرد ،و بسیستان

(c) ketabton.com: Digital Library

بازگشت ، و بطرف بلوچستان و سندمارش کرد ، و بفتوح زیاد نایل آمد، و بسال (۹۹هـ = ۸۱٤ع) ازین سفر بازآمد ، و بسال (۲۱۳هـ) کشته شد، در حالیکه داستان رادی و پهلوانی او تا قرن ها زبانزد مردم بود ، و بحیث پهلوان ملی شناخته میشد ، و به پیروی او حرب بن عبیده از بست خروج کرد ، وی از اهالی خاش سیستان بود ، و تا (۱۹۹هـ) با حکمداران عباسی نبردها کرد ، و کانون آزادیخواهی را گرم داشت ، وبعد ازآن حکام عباسی بسیستان می آمدند ولی اقتدار حقیقی بدست آل طاهر افتاده بود .

اما از خاندانهای مقتدر افغانستان که با ابومسلم خراسانی در تشکیل خلافت آل عباس همراهی کردند ، سوریان غور بودند ، که بقایای همان خاندان ماهوی سابق الذکراند ، ازین دودمان شنسب بن خرنک در اواخر امویان در جبال غورامارت داشت، وپسرش امیرپولاد در حدود (۱۳۰هـ ۷٤۷ع) بابومسلم در حرکات خراسان همنوابود ، که تفصیل آن درشرح حال غوریان داده خواهد شد .

مآخذ: طبری ـ البلاذری ـ تاریخ سیستان ـ طبقات ناصری ـ پته خزانه ـ یعقوبی ـ تاریخ برامکه ـ البرامکه ـ انسکلوپیدی اسلامی ـ ابن اثیر ـ مروج الذهب ـ معجم الانساب ـ زین الاخبار گردیزی ـ افغانستان بعد از اسلام ج۱ ـ الکامل ابن اثیر ـ مجمل فصیحی ـ ابن خلدون .

احوال اجتماعی و مدنی افغانستان در دورهٔ اموی و عباسی

چنانچه در فصول گذشته خواندید ، در عصر خلفای راشدین و امویان مکرراً مردم خراسان از هرات و مروو سیستان تا زابل و کابل و تخارستان بارها برخلاف بسط اقتدار سیاسی عربی شوریدند کابلشاهان برهمنی و رتابله تا حدود (۱۸۰) سال بعد از هجرت نیز کابل وزابل مقاومت میکردند، و اثر مدنیت بودائی و برهمنی در کابل و زابل و تخارستان و بلخ باقی بود ، و در ناحیت های غرب مملکت افغانستان مانند سیستان و هرات و گوزگانان و مرو نیز آثار ثقافت زردشتی مشاهد میشد .

اما مقاومت مردم چه بودائی و چه زردشتی ، صعب و عنیف بود ، و مردم این کشور نمی خواستند ، ربقهٔ اطاعت دیگران را بگردن کشند، در عصر امویان پیشوایان خراسان ، این مقاومت را رنگ اسلامی دادند ، بمعنی که بر خلاف امپراطوری امویان بطرفدار آل هاشم دست بسلاح

بردند ، و خراسان مأوای پناهندگان آل هاشم گردید . ولی این نکته را فراموش نباید کرد ، که این مقاومت اگر چه صبغهٔ طرفداری هاشمیان را گرفت ، اما در حقیقت مبنی بر حس نهفتهٔ استقلال خواهی این مردم بود ، ودلیل آن اینست که همین مردم بنیان امپراطوری امویان را ازریشه برآوردند ، و امپراطوری عباسیان هم بدست خراسانیان شالوده ریزی شد، وبومسلم خراسانی ابراهیم امام و سفاح را بمنبر و تخت بغداد برد ، ولی چنانچه دیدیم ، شورشها و اضطرابات متمادی د رخراسان فرو ننشست، و خراسانیان همانطوریکه با امویان جنگیده بودند ، با آل عباس نیز نبرد کردند ، و پهلوانان ملی اندرین سرزمین برای تحصیل استقلال پیداشدند، واگر نبرد های خراسانیان با امویان صرف مبنی بر طرفداری آل هاشم بودی، هر آینه باید بعد از استقرار آل هاشم و عباسیان بغداد ، این نوایر خونین و جانکاه فرو نشستی!

اما خراسانیان و مردم افغانستان مدتی بنام دفاع از ادیان قدیمه ، و زمانی بنام شعوبیه و وقتی بنام دوستداری آل هاشم ، و گاهی بنام خوارج و غیره یك مقصد را پیش می بردند ، که عبارت از تحصیل استقلال، و اضمحلال سلطهٔ اجنبی بود ، چنانچه بعد ها به ظهور آل طاهر و آل سامان و غیره فرمانروایان محلی ، این مقصد عظیم را بدست آوردند.

این نبرد دو صد ساله برای مردم افغانستان مفید بود ، باین معنی که دین اسلام را با روح جدید ترقی پسند آن قبول کردند ، ولی درنتیجه جهاد متوالی دارای حکومتهای محلی نیزشدند ، وثقافت خراسانی را با روایات اسلامی و عربی بیامیختند ، و در آینده برای دفاع و نشر اسلام عناصر قوی و برگزیده بار آمدند ، در حالیکه ادیان گذشته شان فرسوده شده و پر از خرافات و اوهام بودند ، و د رآن عصر استفاده از ان ممکن نبود .

در دو صد سال اول هجری دیانت اسلام جای دین زردشتی وبودائی وبرهمنی را در افغانستان گرفت ، وزبان عربی نیز با رسم الخط خود ، در تمام افغانستان نشر گردید ، و تا دونیم صد سال هم در قسمت های شرقی افغانستان زبان ورسم الخط سنسکریت (سرداو ناگری مخلوط) توأم با خط کوفی عربی موجود بود ، چنانچه قدیمترین کتیبهٔ عربی که در وادی توچی (شرقی افغانستان) بدست آمده (جمادی الاولی ۲٤۳هـ = ۸۵۷ع) بعربی و سنسکریت است، واکنون برسنگی در موزیم پشاور محفوظ است.

در خراسان و هرات و سیستان نیز زبان پهلوی درهمین وقت، جای

(c) ketabton.com Digital Library

خود را بزبان دری گذاشت ، و علوم اسلامی تفسیر ، حدیث ، رجال ، سیرنیز در افغانستان رواج یافت ، و مدارس بزرگ اسلامی درزرنج و بلخ و هرات و مرووغیره بوجود آمد،و علمای بزرگ‌و زهادمشهوراسلامی مانند امام اعظم ابوحنیفه بن ثابت بن زوطی (شمال کابل) ابن المبارك مروزی و محمدبن کرام سیستانی موسس مذهب کرامی ، و ابراهیم‌بن طهمان محدث‌باشانی (هراتی) ،و ابواسحق ابراهیم بن یعقوب محدث جوزجانی ، وابراهیم ادهم صوفی بلخی ، و ابوسلیمان موسی‌جوزجانی فقیه حنفی ، و ابراهیم بن رستم مروی از اصحاب بوحنیفه ، و ابوداود سجستانی صاحب سنن معروف ، وابوحاتم‌سهل بن محمدمحدث‌سیستانی و ابوجعفر منجم بلخی ، وابو قتیبه مورخ مروزی ، و بشاربن‌بردشاعر عربی تخارستانی ، و علی بن‌الجهم شاعر عربی خراسانی و غیره ازمردم این سرزمین برامدند ، و مدنیت و آدا ب‌واصول ادارهٔ عجمی نیزبذریعهٔ مردم خراسان مانند برمکیان و غیره بدربار خلافت عباسی نقل داده‌شد،و کلمات زبان عربی به زبان دری مخلوط شده و زبان کنونی فارسی‌بوجود آمد ، و مدنیت مخلوط عربی و خراسانی درین سرزمین پیداگردید، و عربهای فاتح در شهر های بزرگ‌مانند هراةو زرنج‌و بلخ و مرو و غیره بتعداد زیاد سکونت گزیدند . وازینرو اختلاط نسل عربی (سامی)بانژاد آریائی افغانستان و نشر آداب و رسوم عربی درین سرزمین آغاز شد ، علاوه بر عربهای ساکن و شهر نشین ، عساکر مسلح عربی نیز بتعداد زیاد در خراسان بحرب و ضرب مشغول بودند ، چنانچه بقول ابن اثیر در تحت قوماندانی قتیبه در عصر اموی نه هزار اهل بصره ،وهفت‌هزار از قبیلهٔ بکر، و ده هزار از تمیم و چهار هزار از عبدقیس ، و ده هزار از ازد، و هفت هزار کوفی بودند ، که جمله (٤٧) هزار لشکر عربی نژاد خالص ، و هفت هزار هم موالی در تحت قیادت حیان بنطی بودند .قتیبه همواره از مردم بومی نیزلشکری را می آراست ، چنانچه از مردم‌خراسان نیزده‌تا بیست هزار نفر لشکر گرفته بود ، که‌بالشکر عربی‌خدمت‌میکرد. وازین بر می آید ، که عساکر تحت السلاح دولت عربی در خراسان بیش از صد هزار نفر نبودند ، و همین عده لشکر فتوحات اسلامی را در ماوراءالنهر تا حدود چین توسیع میدادند .

در عصر اموی‌و عباسی فتوحات اسلامی باکثر بلادسندو هند غربی رسید ، بنابران اکثر پیداوار هنداز قبیل ادویه و عقاقیر ومنسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجارتی ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و

ارور(رهری)وقندابیل (کنداوی) و قزدار (خضدارکنونی)وغیره‌شهرهای معمور طوران و وادی سند از کشمیر تا مصب دریای مهران (سند) براه زابل و سیستان و هراةبایران و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق و غیره بطور تجارت برده میشدند ، و بقول اصطخری‌وابن‌حوقل فانیذ (شکرسپید) قزدارومکران و طوران (بلوچستان کنونی) در تمام خراسان و عراق تجارت‌میشد، و طوریکه‌البشاری مقدسی گوید‌کارخانهای بزرگ نوع اعلی و سفید دانه دار شکر در طوران بود . هکذا قوافل تجارتی پنجاب از راههای پشتونستان کنونی بکابل و غزنه وخراسان به بخارا و ماوراء النهر نیز میگذشتند ، و از آنجا اموال چینی رابهند انتقال میدادند ، از امتعهٔ معروف تجارتی ، منسوجات ابریشمی‌خراسان و مرو بودند ، که قوافل آن بچین نیز می‌رفتند، و بقول هید این‌تجارت‌در عصر عباسی وسعت تمام یافت که ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر ،وعودومشك و دارچینی از چین ، و عودوقرنفل ونارگیل والبسهٔ نخی و فیل‌از هندوسند از راه افغانستان باراضی غربی کشور عربی برده میشدند چون باثر استقرار حکومت اسلامی در خراسان امنیت‌روی داد ، لهذا د ربلاد سامانیان تجارت چین اندر زیادت شد ، وهم چون فتوحات سلطان محمود کشور وسیع هندرابامالك عربی‌وصل‌کرد، لهذا اوضاع تجارتی تمام خراسان‌و ممالك آسیای وسطی‌پیشرفت‌نمایانی کرد .

ابوزید سیرافی گوید :که از هندوستان قوافل متواتر بخراسان‌و ازانجابهند می‌آیند ، راه این قوافل بزرگ : زابلستان‌است که ازهمین جابراه قزدار و کیزکان (قلات) ومکران میرفتند و براه شال (کویت) و درهٔبولان وسیبی (سیوی)باسند تجارت میکردند . و منسوجات‌ساخت هرات بقول ابن اثیر شهرت بسزایی داشت چنانچه در زبان‌عربی تاجر البسهٔ هروی را هراء میگفتند ، و مقریزی هنگامیکه از انواع منسوجات معروف مصری نام می برد ، در آن پارچه‌یی را بنام خراسانی نیز درردیف نفایس زربفت و مخمل و غیره میشمارد وازین پدیدمی آید : که‌صنعتگران عربی در مصر نیز انواع منسوجات خراسانی را بهمان نام وجنسیت‌تقلید میکردند .

بقول جوزجانی : بلهاری نیز از مراکز تجارتی هند بود ، که دران تجارهند و خراسان بودند ، و تجارت مشك آن مشهور بود همچنان جلوت و بلوت و لمغان و دینور و ویهند مراکز تجارتی هند و خراسان

(c) ketabton.com: Digital Library

بودند، که امتعهٔ تجارتی شهر اول الذکر، نیشکر و گاوو گوسپند و از آخر الذکر مشک و گوهر و جامهای گرانبها بود .

اما خراسان بقول جوزجانی مولف حدودالعالم سرزمینی بود آبادان و با نعمت و دارای معادن زر و سیم و جواهر ، و پیدایشگاه اسپ و جامها و پیروزه و داروها و ابریشم و پنبه ، که مرکز بزرگ تجارتی آن نشاپور بود ، اما امتعهٔ مشهور پیداوار شهر های خراسان عبارت بود : از هرات کرباس و شیر خشت و دوشاب ، ازمالن مویزطایفی ، از کروخ کشمش، از مروپنبهٔ اعلی و جامهای قزین و سرکه، از گوزگانان اسپان خوب و نمد و تنگ اسپ وزیلو و پلاس ، از تالقان نبیدونمد ، از کندرم نمد، از بلخ ترنج ونارنج ونیشکر ونیلوفر، از تخارستان گوسفند و غلـه و میوهـای گوناگون ، از سمنگان (ایبك موجوده) نبید و میوه ، از بنجهیر (پنجشیر کنونی) سیم و نقره ، از غور پرده و زره وجوشن و اسلحهٔ نیکو، ازسیستان فرشها وزیلو وخرما وانگوزه ، از بست (مرکز بزرگ تجارت هند) میوهای خشك و کرباس و صابون، ازدرغش (زمینداور) زعفران ، ا زبدخشان سیم وزرو بیجاده و لاجورد .

فـون کریمر المانـی گوید : که شمشیرهای شبرقـان (شبورغـان کنونی) در کشورعباسیان خیلی شهرت داشت ، و شمشیر های هندی (مهند) نیزازین راه تجارت میشد . نمدو مفروشات پشمی طالقان و قالین آنجا شهرتی داشت ، و از منسوجات گرم آن رداء وعباء مخصوصاً مستعمل بود.

شهر های معظم که درخراسان وسیستان وزابل مراکز تجارت بودند بر ترقی زراعت و تجارت وصنعت این سرزمین دلالت دارند .

تاجاییکه از اوراق تاریخ مستفاد میشود : دولت اموی و آل عباس بغداد ، عایدات ذیل را بصور خراج ـ جزیه ـ زکاة ـ خمس غنایم و عشور و عایـدات زمین های دولتی ، ازیـن سرزمین ها داشت :

بقول جهشیاری وابن خلدون :

از خراسان : (۲۸،۰۰۰،۰۰۰) درهم (۲،۰۰۰) قطعه نقره (۴،۰۰۰) ستور (۱،۰۰۰) غلام (۲۰،۰۰۰) لباس (۳۰،۰۰۰) رطل هلیله.

از سیستان : (۴،۰۰۰،۰۰۰) درهم (۳۰۰) لباس (۲۰) هزار رطل فانید (شکرسپید)

از طوران و مکران : (۴۰۰،۰۰۰) درهم.

اما بقول قدامه بن جعفر در حالت صلح عایدات دولت عباسی چنین بوده:

از خراسان : (۳۷،۰۰۰،۰۰۰) درهم

ازسیستان : (۱،۰۰۰،۰۰۰) درهم

از طوران و مکران: (۱،۰۰۰،۰۰۰) درهم .

اما مولف تاریخ سیستان ، عمل سیستان را پس از اسلام بقزار صلح قدیم چنین مینویسد:

از کورتهای سیستان : بست ـ رخد ـ کابل ـ زابل ـ نوزاد ـ زمینداور اسفزار ـ خجستان : الف الف درهم (یك ملیون)

عمل خراسان تاغایت حد اسلام در حدود ۲۰۰هـ: سی و هشت ملیون درهم

بازهمین مولف درشرح خراج سیستان گوید : که تمام مالیات سیستان (۵،۳۹۷،۰۰۰) در همست، که ازان جمله (۸۵،۰۰۰) درهم عایدات خالصه و جزیه و باقی (۵،۳۱۲،۰۰۰) درهم انواع خراجست .

اما ابن خرداذبه در حدود (۲۳۲هـ) از روی اسنادمعتبر رسمی معلومات مهمی را فراهم آورده ، که سازمان اداری و مالیاتی خلافت همان بوده ، که قبل از اسلام در خراسان رواج داشت . پول طلا دینار بود ، که ۴،۲۵ طلا داشت، و پول نقره درهم بود که ۲،۹۷ نقره داشت ، درمالیات جنسی کیلی معمول بود ، که کر (بضمهٔ اول) میگفتند معادل ٦ خروار.

ابن خرداذ به درامد سرزمین های شرقی خلافت را چنین مینگارد:

سیستان : (٦،۷۷٦،۰۰۰) درهم .

رخج وزابلستان وزمینداورتا تخارستان : (۱۴۷،۰۰۰) درهم.

سرخس : (۳۰۷،۴۰۰) درهم .

مروشاهجان: (۱،۱۴۷،۰۰۰) درهم .

مرورود : (۴۲۰،۴۰۰) درهم .

بادغیس: (۴۴۰،۰۰۰) درهم .

هرات واسفزار و کنج رستاق : (۱،۱۵۹،۰۰۰) درهم

پوشنگ: (۵۵۹،۳۵۰) درهم .

طالقان بین مروالرودو بلخ (۲۱،۳۰۰) درهم

غرجستان میان هرات و مرو رود و غزنه (۱۰۰،۰۰۰) درهم و دوهزار گوسپند .

نواحی تخارستان بین بلخ و جیحون : زم (۱۰٦،٦۰۰) درهم .

فاریاب (۵۵،۰۰۰) درهم ـ قبروغن (قته غن؟) ۴،۰۰۰ درهم .

گوزگانان (۱۵۴،۰۰۰) درهم ـ بونده ۲۰۰۰ درهم ـ برمخان و بنجار ۲۰٦،۵۰۰ درهم ـ

(c) ketabton.com: Library

ختلان و بلخ وکوهستان آن (۱۹۳،۳۰۰)درهم- مندجان ۲۰۰۰درهم
خلم (۱۲،۳۰۰)درهم روب و سمنگان (۱۲،۶۰۰)درهم .
بامیان (۵،۰۰۰)درهم ، کابل:(۲،۰۰۰۵۰۰) درهم نقد ودو هزار کنیز بقیمت شش صد هزار درهم . ریوشاران ۱۰،۰۰۰ درهم

مکران (۱،۰۰۰،۰۰۰درهم، شغنان (۴۰،۰۰۰)درهم وخان(۲۰،۰۰۰) درهم ، کست (خوست) (۱۰،۰۰۰) درهم ،اخرون (۳۲،۰۰۰)درهم.
درین عایدات مبالغی که از جزیه بدست می آید ، از اهل ذمه‌وارباب ادیان دیگر سماوی غیر از اسلام گرفته میشد، و بقول امام ابو یوسف‌در خراسان‌فی نفر سه دینار معین بود ، که فقراء و نیازمندان ازان‌مستثنی بودند ،واین مبلغ در عصر عبدالملک اموی مقرر شده بود . اما در قسم خراج بقول مقریزی در عصر اموی از یکجریب تاکستان ده درهم‌و از نخلستان هشت درهم واز نیشکر زارشش درهم ، واز میوه زارپنج‌درهم‌و ازگندم زار چاردرهم و از زمین جودودرهم اخذ میشد.

حالاماز مطالعات تاریخی‌فوق یك نتیجه‌میکشیم ،مجموعهٔ‌عواید مالی‌دولت عربی از اراضی خراسان از نشاپور تامجاری‌سندواز جیحون تابحیرهٔ‌عرب بقول‌قدامه ومؤلف نامعلوم تاریخ سیستان در حدود۴۴ملیون درهم ،وبقول جهشیاری وابن خلدون‌در حدود ۴۵ملیون ،وبقول ابن‌خرداد به‌درحدود۴۵ ملیون درهم بود ، واگر بقول‌مقریزی وزن هرده‌درهم را ۶ تا۷ مثقال‌نقره بشماریم، و هر مثقال (۵)افغانی‌بهاداشته‌باشد ،مجموعاً در حدود ۲۲۵ ملیون افغانی خواهد بود .

راجع به‌درامد مالی‌دولتهای عربی معلومات متفرق در دست‌است،اما از مصارف آن اطلاعی نداریم . تنها مؤلف‌نامعلوم تاریخ سیستان،فهرست دقیقی از مصارف دولت در سیستان داده است ، که میتوان‌ازان انواع واندازهٔ مصارف حکومت را دران‌عصر فهمید ، وما آنرامی آوریم ؛ تافی الجمله موازنهٔ کوچکی از عوایدو مصارف دولتی در یکی‌ازولایات‌حکومت عربی براساس بودجه های مروجهٔ عصر حاضر بدست آید:

مولف مذکور عمل خراج سیستان را در حدود (۵،۳۹۷،۰۰۰)درهم

بقلم داده و مصارف آنرا چنین شرح‌میدهد :

خاص برای سلطان (۲،۰۰۰،۰۰۰)درهم
راست کردن تیموق ؟(۲،۰۰۰،۰۰۰) درهم (شاید بند دریای‌هلمند باشد) .
راست کردن باره (۱۲،۰۰۰) درهم (مزاد ساختن قلعهٔ‌شهر است)
راست کردن کورها (۴،۰۰۰)درهم (اصلاح اراضی سیلاب‌برده)
راست کردن قلاع پراگنده (۵۰،۰۰۰)درهم
برای محبوسان (۳۰،۰۰۰)درهم
مصارف رمضان در مسجد جامع (۳۰،۰۰۰) درهم (بهرقاری و خادم مسجددر ماه رمضان ۲۰درهم)
برای موذنان (۲۰،۰۰۰)درهم
آزاد کردن صد بنده در هر سال(۵۰۰) درهم
برای بیمارستان (۱۰،۰۰۰)درهم
بستن بند ها (۲۵،۰۰۰)درهم
شرطه (پولیس) (۳۰،۰۰۰)درهم
بندار خراج و دبیران او (رئیس مالیه) (۵۰،۰۰۰) درهم
صاحب مظالم (عدلیه) (۲۰،۰۰۰)درهم
ریگ بستنها (۳۰،۰۰۰)درهم
پرت (سد خاکی رُودها) (۵۰،۰۰۰) درهم
پلها و جویها و معبر کشتها هلمند (۳۰،۰۰۰) درهم
غیر از مصارف معین مذکور ،مولف تاریخ سیستان اشاره میکند ، که بقیهٔ عایدات را برجای نهادندی و ذخیره کردندی برای ابناء سبیل و ضعفا ونفقات و جامهٔ غربا و مصارف دیگریکه باختیار والی بودی .
علاوه ازمسکوکاتیکه د ردولت اموی و عباسی بنام خلفا ، در تمام ولایات اسلامی ضرب شده ، در خراسان تا مجاری سند برخی‌مسکوکات سابقه‌دولتهای غیر اسلامی نیز رایج بود ، و گاهی بر مسکوکات‌سابقهٔ شاهان ساسانی یا شاهان بودایی گندهاراو پنجاب و باختر، نام خلیفه‌و کلمه طیبه را هم ضرب میکردند .
والیان دربار خلافت هنگامیکه بخراسان می آمدند ، حق ضرب‌سکه را هم بنام خود داشتند . چنانچه حمیدبن قحطبه (حدود ۱۵۱ه)و عبدالملك بن‌یزید (حدود ۱۵۹ه) جعفربن محمد (حدود ۱۷۱ه) و علی‌بن عیسی (حدود ۱۸۰ه) و هرثمه بن اعین (حدود ۱۹۱ه) و غسان بن‌عباد (حدود ۲۰۲ه)از والیان عصر عباسیان بغداد در نشاپور بنام‌خودسکه

(c) ketabton.com: Digital Library

زده‌اند ، که نمونهای آن موجود است . و هم ابومسلم خراسانی در حدود (۱۳۳هـ) در مرو بنام ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم سکه زده که تاکنون موجود است .

بافتوحات لشکر اسلامی طبعاً مسکوکات دولت عربی در تمام ممالك مفتوحه رواج یافته است و طوریکه مقریزی‌شرح میدهد ، در عصراسلامی حضرت عمر فاروق اولین بارمسکوکاتی‌را به پیروی صورت و شکل‌ووزن دراهم کسروی (ساسانی) نشر کرد ، و بران لااله‌الاالله وحده و محمد رسول‌الله را نوشت ، وزن این دراهم هرده درهم شش مثقال نقره بود ، و حضرت عثمان بران الله اکبر را نوشت ، در عصر امیر معاویه ، زیادبن ابوسفیان در بصره و کوفه دراهمی را رواج داد که‌هرده درهم آن هفت مثقال نقره وزن داشت ، و سکه‌یی که در دمشق از طرف‌امیر معاویه ضرب گردیده ، شکل انسانی داشت که در گردن وی شمشیر حمایل‌بود درعصر اموی مصعب‌بن زبیرنیز در عراق براساس دراهم اموی سکه زد، و عبدالملك اموی نیز بذریعهٔ حجاج در عراق دراهم مصوری را بوزن‌هر درهم شش دانگ (دوانیق) رواج داد ، و بران قل‌هوالله احد نیز نوشت.

بعد از ۲۰۰ هـ در خراسان سلسله های شاهان داخلی اینجا بوجود آمدند ، وهریکی از شاهان خراسان مانند طاهریان‌وسامانیان‌وصفاریان وغزنویان‌که‌معاصر خلفای عباسی بودند ، در نشاپور ـطوس ـ هراقـ زرنجـ بست ـغزنه ـبخارا ـ سمرقندـ مرو ـبلخـ ری‌ـو دیگر بلاد ممالك خود دارالضرب داشته و مسکوکات طلائی و نقره در رسم الخط کوفی رواج داده بودند ، که نام شاه و خلیفه هر دوبران ضرب‌میشد، برخی از مسکوکات سلطان محمودبرسم‌الخط سنسکریت هم ضرب‌شده است ، و شاید این مسکوکات در بلاد مفتوحهٔ محمودی در هند ضرب‌شده باشد .

بقول اصطخری وابن حوقل از مسکوکـات رایـج در سمت‌شرقی افغانستان تا مجاری سند سکه‌یی بود بنام قنهری‌یا قنهریات (گندهاری) که منسوب بوده به (گندهارا) سرزمین بین کابل و راولپندی ، واز ملتان حکمرانان اسمعیلیه و لودیه ضرب کرده‌بودند، مساوی پنج درهم‌عراقی، و کذلك مسکوك خالص طلائی مساوی ۳ درهم هندی بود .

قراریکه مقدسی اشاره میکند، معیار وزن «من» در منصوره و ملتان و قندهار و طوران مساوی من مکی بود ، و پیمانهٔ دیگررا «کیجی»میگفتند، مساوی (٤٠) من‌که در کیج و طوران رواج داشت.

اما تقسیمات سیاسی مملکت‌اموی‌این بود :کـه تمام اراضی مفتوحـهٔ خراسان و ماوراءالنهر تا کابـل وپنجاب و سندمربـوط ولایت عـراق عجم بودند ، و از طرف والی عراق‌دونفر عامل فـرستاده میشدنـد کـه مرکز یکی مرو بود برای خراسان،ودیگری هم برای اراضی کابل‌و پنجاب وسندگماشته میشد ولی این تقسیمات دردورهٔ عباسی باوسعت فتوحات اسلامی در افغانستان تغییر کرد ، و بر چند ولایت مهم واساسی دیگر تقسیم شد :

اولا ولایت خراسان که از مرو و هرات تا بلخ و طخارستان وسعت داشت (رجوع به نقشه خراسان ۳۹) .

دوم ولایت سجستان که وسعت آن تا کابل میرسید . سوم‌طوران تامکران و مجاری سند که درین ولایات نظام مالی و دفاتر اخذ مالیات با اصطلاحات خاص اداری آنوقت وجود داشت و خوارزمی‌شرح مفیدی‌راجع به‌آن نوشته است ، و خراج اراضی را هم بیکی از سه صورت :

اول محاسبه (نقدی یاجنسی) دوم مقاسمه (مالیه بر پیداوار) و سوم مقاطعه (مالیه‌ایکه بین حکومت و جاگیردار تعیین میشد) بحکومت میدادند ، و دو اوین خراج (مالیات) و برید (پوسته) وجیوش(عسکر) و نفقات و رسایل (مکاتبات) و صدقـات و مصادرات و اوقـاف‌و رواتب (تنخـواه) شرطه (پولیس) قضا (عدلیه)و غیره د رتمام ولایات و بلاد وجود داشت، و بقول ابن خلدون کاتب عهدهٔ مهمی داشت که‌در نزد حکمداران عربی صاحب السرومعتمد خاص بود ، و چندین نفر را در یك وقت‌بدین کار می‌گماشتند ، فرامین واسناد رسمی تماماًاز طرف کاتبان نوشته و فرستاده میشد ، و کاریکه امروز وزیر و سکرتری دارد ، در آنوقت به کاتبان محول بود ، بعد از کاتب حاجب تقریباً وظایف وزیـر دربار کنونی را داشت ، که اکثر امور بذریعهٔ حاجب اجرا شدی ، و عساکریکه از طرف دیوان الجند یا دیوان الجیش اداره میشدند ، عموماً به صنوف الفرسان (سوار)الرجاله (پیاده) تقسیم شده و باسلحهٔشمشیر وزره و خودو نیزه وتیروکمان‌و منجنیق و دبابه و ضبور(نوعی از تانك) مسلح بودند . لباس عساکرشان قمیص‌و تنبان کوتاه و چپلی (مثل‌لباس افغانان کوهسار) بود ودستهای جیوش بر پنج قسم بودند : اول قلب‌که در آن قاید عمومی بودی . دوم طرف راست (میمنه) سوم طـرف چپ (میسره) چـهارم طرف پیش (کتیبه یا مقدمه) از سواران غالب. پنجم بعد از جیش ساقه قرار داشت و قایدان بزرگ لشکری هم غالباً عرب بودند .

(c) ketabton.com: Digital Library

اما نظام قضا:

در عصر اموی‌چنین بود : که علماوصلحای صحابه‌وتابعین‌ازحضرت خلیفه و یا از طرف حکمرانان ولایات بحیث‌قاضی در مراکز وبلادمهمه مقرر میشدند ، واین‌قضات بر حسب قرآن وسنت واجماع و قیاس یعنی ادلهٔ اربعه‌حل منازعات مردم‌را میکردند ،و در اجتهاد خود آزاد و در تنفیذاحکام شریعت ازتاثیر سیاست امراء مستقل بودند و بقول خلیفه عمربن عبدالعزیز (رض) صفات خمسه (علم‌ـبی طمعی‌ـحلم‌ـاقتداء بائمه ومشارکت بااهل علم‌ورای) را داشتند و برسجل های مدون فیصلهای قضارا می نوشتند ، و برخی از قضات تنخواه را از حکومت نمیگرفتند و آنهائی که‌میگرفتند سالیانه تا هزار دینار و ماهوار تا ده دینار میرسید، کذلك محتسبان شرعی برای امر معروف و نهی منکر و نگرانی اکیال واوزان و معاملات بازار و تبلیغ‌احکام دینی مقرر بودند و مخصوصاًعلمای عربی و صلحای امت برای تبلیغ دین‌اسلام بممالك مفتوحهٔ‌خراسان و مضافات آن می آمدند ، چنانچه در حدود (٤٧هـ)ربیع‌الحارثی حکمران‌عرب در سیستان و زابلستان بمدد حسن بصری (عالم بزرگ عصر) قوانین اسلامی را نفاذ داده بود .

مآخذ: حدود العالم ـتاریخ الاسلام السیاسی۳جلد عربی‌ـالبشاری اصطخری ـفتوح البلاذری ـکتاب الوزراء و الکتاب ـ مقدمه ابن خلدون سفر نامه سیرافی ـتاریخ تجارت عصراموی ـ ابن حوقل‌ـحضارةالاسلام کتاب الخراج ابن قدامه ـکتاب الهند والسندـ مختصر تاریخ عرب امیر علی ـفتوحات عرب در آسیای میانهـ الکامل ابن اثیر ـ تاریخ ادبیات فارسی از صفا ـ الفهرست ابن ندیم ـکتیبه های موزیم پشاور ـتاریخ سیستانـ تاریخ تمدن ایران ساسانی از نفیسی ـ کتاب الخراج امام ابویوسف ـ تهذیب مشرق در عصر خلفاء (اردو) معجم‌الانساب‌زمباورـ طبقات ناصری ـمفاتیح‌العلوم ـتاریخ التمدن‌الاسلامی از جرجی زید ان تهذیب و تمدن اسلامی ۳ جلد اردو ـ نقودالاسلامیه مقریزیـ شرق در تحت‌ادارهٔ خلافت ـ تاریخ‌عرب‌از هتی ـتاریخ‌تمدن‌عرب ازگوستاولوبون.

بخش سوم

دورهٔ مستقل اسلامی

طاهریان

(۲۰۵ـ۲۵۹هـ)

سر سلسلهٔ این دودمان طاهر فرزند حسین بن مصعب بن‌رزیق‌بن ماهان است که یکی از خاندانهای مقتدر پوشنگ (زنده جان‌امروز غرب هرات)اند، مصعب بن رزیق از مشاهیر بلاغت وادب بود که‌در عصر عباسیان شغل حکومت پوشنج داشت ، و بعد ازوحسین پسر او درحدود (۱۸۰هـ‌ـ۷۹٦ع) بحکومت پوشنج منصوب بود ، حسین که در پوشنج بسال (۱۵۹)بدنیا آمده بود ، و ازدربار آل‌عباس حکمرانی‌شام و بغداد نیز داشت ، در (۱۹۹هـ) بمرد ، و طاهر فرزند او یکی از دلاوران وآزادی خواهان خراسان بار آمد ،و بدست وی اساس اولین حکومت ملی در خراسان اسلامی گذاشته شد ، و آمال گذشتگان فداکار راه استقلال که مدت دوصد سال برای این مقصد بزرگ کوشیده بودند بهمت این رادِ مرد تحقق پیدا کرد باین تفصیل :

بعد از درگذشت هارون الرشید بین فرزندانش امین و مأمون اختلاف پیدا آمد و امین که در بغداد خلیفه شده بود ، علی بن‌ماهان را با (٦۰)هزار لشکر بجنگ برادر فرستاد (۱۹۸هـ) ولی مامون که درخراسان بود، چهار لشکر خراسانی را به قیادت همین طاهر پوشنجی‌ارسال‌کرد، وعلی سردار لشکر بغداد بدست طاهر کشته و لشکریان امین‌شکسته شدند.طاهر بر بغداد بتاخت و سرامین را ببرید ، و مامون‌را بر تخت بغداد نشاند و شوکتی عظیم بدست آورد ، که در ازای این خدمات اولا به حکومت شام و شحنگی بغداد و بعد از آن بحکمرانی خراسان‌و لقب ذوالیمینین ملقب گردید. (۱۹۹هـ۸۱٤م)

طاهر بعد از وصول بخراسان‌اولادرتوحیداداره و استقرارمرکزیت خراسان کوشید ودر مدت دوسه سال کرمان ـسیستان ـ هرات ـ نشاپور ـمرو ـجوزجانـ بلخ ـطخارستان را بمرکز خود وصل کرد ،و تا (۲۰۵هـ‌ـ۸۲۰هـ) ازین فتوحات مهم فارغ گشت و نقشهٔ استقلال را طرح‌نمود ،و بخراسانیان داستان فرکهن را یاد آوری کرد ، بعد ازانکه از تمرکز ولایات مطمئن شد و مردم خراسان را بدور خود فراهم آورد ، روز جمعه ۲٤ جمادی الاخری سنه (۲۰۷هـ‌ـ۸۲۲ع) بود که طاهر اعلان

(c) ketabton.com: Digital Library

استقلال خراسان بداد ، و در خطبهٔ جمعه نام مأمون را ذکر نکرد . این روز تاریخی در تاریخ خراسان اولین روزیست که مساعی دو قرن این مردم در راه تحصیل آزادی بار داد ، و نخستین اساس‌حکومت ملی در خراسان بدست طاهر فوشنجی گذاشته شد . اما بدبختانه طاهر رادمرد دلاور وآزادیخواه ، در همین شب از جهان درگذشت ، و پسر اوطلحه که مرد دانشمندی بودو از طرف‌پدرامیری‌سیستان‌داشت برمسنداستقلال پدری نشست و شش سال بعدالت و مردم پروری حکم راند ، و دربار خلافت بغداد نیز حکومت او را برسمیت شناخت ، و از هیجان مردم استقلال طلب خراسان بترسید . طلحه در سنه (۲۱۳هـ۸۲۸ع) در سیستان با حمزه خارجی در آویخت ، اما در همین‌سال این‌امیر فاضل‌و متدین و عادل درگذشت ، و برادرش عبدالله بن طاهر (متولد ۱۸۲هـ) که مدتی درشام و مصرحکمران و بعد ازان از طرف دربار بغدادبرخلاف بابك خرمی در پارس جنگ میکرد امیر گشت ، و در بار بغداد او رارسماً بامارت خراسان بشناخت ، روابط عبدالله بادربار بغداد خیلی صمیمانه بود و همواره با دشمنان بزرگ خلافت‌میجنگید ، وعناصر خطرناك‌دولت عربی را مقهور میکرد . چنانچه در (۲۱۹هـ۸۳٤ع) امام زاده محمدبن‌قاسم را در طالقان اسیر کرده وبنزد خلیفه فرستاد ، ودر (۲۲٤هـ۸۳۵ع) مازیار بن قارن حکمران طبرستان‌رابطرفداری خلافت‌بشکست،وحکمداران او در سیستان چندین بار شورشهای آن ولایت را فرو نشاندند.عبدالله مدت۱۷سال برتمام خراسان وحصص‌غربی افغانستان حکم راند وبسال (۲۳۰هـ۸٤٤ع)از جهان رفت، وی نیز شاه ادیب و عمران‌پسند وعالمی‌بود و در ایام او بسال (۲۲٤هـ۸۳۸ع)در خراسان زلزله مدهش ودرسیستان بسال (۲۲۰هـ۸۳۵ع) خشکسالی صعب روی داده بود و آب هیرمند خشك شده بود.

بعد از عبدالله پسرش طاهر دوم تا مدت ۱۸ سال حکم راند درزمان اوقیام‌مردم سیستان بقیادت صالح بن نضر و یعقوب لیث روی داد ، و شالودهٔ امارت آل صفار ریخته شد ، بدین معنی که ازطرف‌طاهر ابراهیم بن حضین حکمران سیستان بود ، ابراهیم پسرنااهل خود احمد نامی‌را بر بست والی گردانید ، احمد باعثمان بن‌نصرواحمد بستی و بشاربستی که‌از صنادید آن ولایت بودند در آویخت ، و مردم بست و سیستان از طاهریان روی برتافتند و در (۲۳۸هـ) دربست باصالح بیعت کردند ، و درین بحران و فتور یعقوب لیث صفاری قوت گرفت و در (۲٤٦هـ۸٦۰ع)

سیستان را از حوزهٔ اقتدار طاهر بیرون کشید و خود طاهر در (۲٤۸هـ۸٦۲ع)از جهان رفت .

محمد پسر و جانشین طاهر دوم شخصی بی کفایت و عیاش و تنبل‌بود ، و یعقوب لیث صفاری از سیستان برو چیره شد ، و او را در (۲۵۹هـ۸۷۲ع) بزندان افگند ازین خاندان ابراهیم بن محمد بن طلحه‌بن عبدالله بن طاهر تا ۲٦۸هـ در مرو بود ، که در ۲۷۸ خجستانی او را بشکست و احمد بن محمد در ۲٦۷هـ در خوارزم و طاهر سوم بن محمد درنشاپور از ۲۵۹ تا ۲۸۲هـ حکمران بود ،ولی ۵نفر شاهان این‌سلسله فقط برافغانستان غربی و شمالی دست داشتند ، و در ولایات جنوبی وشرقی افغانستان‌رتبیلان و کابلشاهان سلطنت میکردند . دودمان طاهریان با مرکز خلافت بغداد روابط دوستانه را حفظ میکردند و زبان درباری‌وادبی‌شان‌عربی بود،وبرخلاف بقایای‌دین‌زردشتی‌درافغانستان‌سعی میکردند ، چنانچه در (۲۱۳هـ۸۲۸ع) عبدالله کتب زردشتی را بسوخت.

اینك لست طاهریان افغانستان:

* ۱ـطاهربن حسین فوشنجی (۲۰۵ـ۲۰۷هـ)
* ۲ـطلحه بن طاهر (۲۰۷ـ۲۱۳هـ)
* ۳ـ عبدالله بن طاهر (۲۱۳ـ۲۳۰هـ)
* ٤ـطاهر دوم‌بن عبدالله (۲۳۰ـ۲٤۸هـ)
۵ـمحمد بن طاهر دوم (۲٤۸ـ۲۵۹هـ)
٦ـطاهر سوم محمد (۲۹۵هـ)

شجره تمام خاندان طاهریان مقابل این صفحه است نمبر ٤۰

مآخذ: طبری ـ زین‌الاخبارـ تاریخ سیستان‌ـروضة الصفا ـ ابن اثیرـ طبقات ناصری ـتاریخ ایران دورهٔ طاهریان ـ طبقات سلاطین اسلام ـمعجم الانساب زمباورـ تاریخ ادبیات ایران از دکتور صفا ـ تاریخ اجتماعی ایران ـتاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی .

(*علامت اینست که مسکوك این پادشاه موجود است)

(c) ketabton.com: The Digital Library

صفاریان

(۲٤۷ـ۳۹۳هـ)

در عصر امویان و عباسیان سیستان همواره‌مرکز هیجانهای‌سیاسی بود و فرقهٔ‌خارجیان مخصوصاً درین ولایت مرکز گرفته بودند ,وجمعیت عیاران (اهل فتوت)که جمعیتی بود نظیرپارتی های سیاسی و اجتماعی امروزه نیز درسیستان قوت یافتند ، ازین جمعیت یك مرد سیستانی که یعقوب فرزند لیث رویگر باشد ، و در قریهٔ قرنین سیستان متولد شده بودبرامد ، و بابرادر خود عمرولیث بخدمت صالح بن نضر حکمران سیستان پیوست و برتبهٔ سپه سالاری درهم بن نضر(بقول ابن خلکان درهم بن حسین زعیم مطوعه)که از طرف صالح حکمدار سیستان بود رسید ، یعقوب مرد دلیروداعیه طلبی بود و میخواست حکومت مقتدری را در خراسان و سیستان تشکیل دهد زیرا درین وقت‌طاهریان ضعیف شده بودند ، و توان مقاومت را باخلافت مقتدر بغداد نداشتند . همان بود که یعقوب بسال (۲٤۷هـ۸٦۱ع) روز دوشنبه۲۵ محرم بمدد عیاران سلحشور خود درهم نضر و خوارج را هزیمت داد, و از مردم سیستان بیعت ستد ، صالح از زاول شاه رتبیل مدد خواست , ولی یعقوب رتبیل را بکشت و بست را تصرف کرد، درین جنگ شش هزار نفر کشته شدند ,و سی هزار اسیر و بسی از پیلان و اموال غنیمت‌بدست یعقوب افتاد . صالح بن نضربه‌والشتان (شمال قندهار)عقب نشست و بزابل پناه برد ، ولی عاقبت بدست یعقوب افتاد و در زندان کشته‌شد . درین نبرد برادر و اقارب رتبیل بطور اسیر بسیستان آورده شدند (۲۵۱هـ ۸٦۵ع)و نیز در همین سال عمار خارجی‌را در نیشك‌سیستان قلع‌نموده‌و در (۲۵۲هـ) صالح بن حجر عمو زادهٔ رتبیل در کوهز (کوهك)رخج عاصی شد ، یعقوب او را تا (۲۵۳هـ) بکشت و د رهمین سال والشتان وزمین داور و بست را نیز تصفیه کرد ،وامیرتگین آباد (نزدیك قندهارکنونی) را بزد ، و بعد از آن در هرات با حکمران طاهریان درآویخت و هرات را نیز بگرفت ، و درحدود (۲۵٤هـ)کرمان را نیز بدست آورد, و درسال (۲۵۷هـ) بازباپسر رتبیل که از زندان بست گریخته بود , در رخج جنگ کرد ، ولی پسر رتبیل بکابل گریخت ، تاکه بسال(۲۵۸هـ) یعقوب

رخج وزابل و پنجوای (قندهار)و غزنه‌و کابل را بگرفت و برقلعهٔ‌گردیز که در تصرف ابومنصور افلح بن محمد بن‌خاقان لویکی بود حمله کرد ، افلح سالی ده‌هزار درم خراج قبول کرد ، و یعقوب ازانجا بامیان و تخارستان و بلخ‌را بکشود و کابلشاه‌را قهر کرد و پیروزوند .(حدود قندهار)و بست را کشوده بسیستان آمد . و از سکه‌یی که به(۲٦۰هـ ۸۷۲ع) در بنج هیر (پنجشیر کنونی شمال کابل) زده‌معلوم‌میشود که کابلستان‌را تماماً تسخیر کرده بود.

یعقوب بسال (۲۵۹هـ)جهت سرکوبی عبدالرحمن خارجی به کروخ هرات رفت و آن ولایت را تصفیه کرد ، در همین سال عبدالله بن محمد بن صالح سگزی (اکنون هم ساگزی نام طایفه افغانیست در حدود سیستان) بر خلاف یعقوب در سیستان برخاست ، ولی از دست‌یعقوب شکست خورد و به نیشاپور نزد آل طاهر گریخت ، یعقوب او را تعقیب کرد ، آل طاهر و سگزی را از بین برد (۲۵۹هـ تا ۲٦۳هـ) و طوریکه ابن خلکان گوید : تمام ملوك اطراف از قبیل ملك ملتان , ملك رخج ملك طبسین ، ملك زابلستان ، ملك سند و مکران را مطیع‌نمود .

بعد ازین یعقوب در فارس جنگها نمود , و روز دوشنبه ۱٤شوال (۲٦۵هـ۸۷۸ع)بعد از شاهی ۱۷سال بمرض قولنج از جهان رفت . در دورهٔ اسلامی ، یعقوب اولین حکمران‌عادل و بخشاینده مقتدری بود که تمام مملکت افغانستان را ازدریای آمو تا سیستان و مکران و از بادغیس‌و مروو هرات تا کابل و گردیز و زابلستان بگرفت و درتنظیم جیوش و تسلیحات و آبادانی خزاین جهد نمود ، چنانچه مسعودی وی را از بزرگترین شاهان جهان شمرده و فصل مشبعی را در حسن سیاست وتدبیر او نویسد و گوید : که در لشکر او پنج هزار اشتر بختی و ده هزار استرصفاری بودی ، وبعد از مرگ وی در خزانهٔ سیستان پنجاه ملیون درهم و هشتاد ملیون دینار وجود داشت ،وی‌بنژاد عجمی خود مباهات میکرد و در نامهٔ منظومیکه به المعتمد خلیفه بغداد فرستاد , به دودمان عباسیان بغداد اخطار داد ، که ازین کشور برایند , والا به نیروی شمشیر و قلم کشیده خواهند شد .

خلاصه بعد از مرگ یعقوب ، عمرولیث‌برادرش‌جانشین او شدو، دربار خلافت هم او را به پادشاهی خراسان و سیستان و فارس‌و کرمان و هند و سندو ماوراء النهربشناخت وروابط سیاسی او باعباسیان در اوایل دوستانه بود , ولی بعداز مدت کمی المعتمد خلیفه عزل او را اعلان

(c) ketabton.com: Digital Library

وقلع و لعن او را درپیشگاه‌جماعتی از حجاج خراسان اظهار کرد .

حدود سال (۲٦٦هـ۸۷۹ع) بود که در خراسان یکی از بقایای امرای شاهان طاهری احمد بن عبدالله خجستانی شورش کرد ، و تا هرات و حدود سیستان پیش‌آمد ، ولی عمرولیث‌او را بشکست(۲٦۷هـ ۸۸۰ع)و بعد ازین رافع بن هرثمه که بقول ابن خلکان از طرف خلیفه معتمد تحریك میشد ، در خراسان بر خلاف عمرو بشورید و هرات و فراه‌را بگرفت ،واز دوری عمرو که در فارس و عراق میجنگید استفاده کرد، ولی عمروبروغلبه یافت ، و رافع به ماوراء النهر رفته از پادشاه سامانی نصربن احمد یاری خواست و بسی از شورشیان خراسان نیزبه رافع پیوستند ، مگر عمرو او را از خراسان تا خوارزم عقب راند ، ودر آنجا بدست محمدبن عمرو خوارزمی حکمران عمرولیث درسال (۲۸۳هـ ۸۹٦ع) کشته شد . بعد از تصفیهٔ خراسان محمد بن حمدان از طرف عمرولیث والی زابلستان شد ، و برد عالی عامل غزنه بود درینوقت دو نفرشاهان محلی وادی گندهاراناسد و المان (کذادر تاریخ سیستان)بر غزنه حمله کردند ، در حالیکه عمرولیث در بلخ‌با لشکر اسماعیل‌بن‌احمد سامانی بمدد (۷۰)هزار سوار نیزه‌دار مشغول مقابله بود ، و در جنگی بسال (۲۸۷هـ ۹۰۰ع)گرفتار آمد ، و به بغداد فرستاده شد ، تا در آنجا در حدود (۲۸۹هـ۹۰۱ع) کشته شد. عمرونیز پادشاه عمران دوست و عادلی بود ، که هزار رباط و پنجصد مسجد آدینه و پل ها و راههای زیاد ساخت ، و بقول ابن خلکان در حسن سیاست و تدبیر مملکت داری نظیر نداشت ، و طوریکه ابن اثیر تصریح کرده باحوال کشور و جیوش وافسران‌لشکر خود خیلی آگاه‌بودی واحدی نتوانستی که کسی را بدون اجازت عمرو مجازات کند .

بعد از عمرولیث دولت صفاریان ضعیف گشت ، و سامانیان بلخی بر افغانستان شمالی و هرات تا حدود سیستان قابض گشتند ، واخلاف صفاریان تا مدتی حکمران سیستان بودند ، چنانچه بسال(۲۸۹هـ۹۰۱ع) تواسه های عمرو که طاهر بن محمد و برادر وی یعقوب باشدامارت را بدست گرفتند ، و مدتی‌درفارس‌بجنگ پرداختند، و بسال (۲۹۱هـ۹۰۳ع) تابست و رخج پیش رفتند تا که بسال (۲۹٦هـ۹۰۸ع) لیث‌بن علی‌بن لیث ازین دودمان برامد ، و طاهر و یعقوب را بمددسبکری غلام عمرولیث بگرفت و به بغداد فرستاد ،وخودش بنام (شیر لباده) برسیستان‌امیرشد و تابست وکش‌وفراه خطبهٔ او را خواندند ، لیث برادر خود معدل را به

زابلستان فرستاد ، و بسال (۲۹۷هـ۹۰۹ع)تابست ورخج (رخد) و کابل مال ستد ، و به سال (۲۹۸هـ) دربست به نام خود سکه زد .

ولی لیث عاقبت بسال (۲۹۸هـ۹۱۰ع) در جنگی بدست سبکری‌که از طرف خلیفه المقتدر تقویه شده بود گرفتار آمد و به بغداد زندانی‌شد، ومردم سیستان ازین خاندان علی یاابوعلی محمد بن محمد بن لیث اول را در سال (۲۹۸هـ) بیعت کردند و تا بست و غزنه و کابل نیز خطبه بنام اوخواندند، ولی محمد از دست حکمران سامانی سیستان شکست خورد ، و به بست رفت تا که لشکریان احمدبن اسمعیل‌سامانی او را بسال (۲۹۸هـ) در رخج‌گرفتار ساختند ، و به بست آوردند و او را با سبکری مذکور به بغداد فرستادند، و در آخر همین سال خطبهٔ‌سیستان برآل سامان خوانده و خاندان صفاریان منقطع‌شد .

اما در سال (۲۹۹هـ) مردم سیستان بر منصور اسحق حکمران سامانی شوریده و ابوحفص عمروبن یعقوب بن محمد بن عمرولیث طفل‌ده سالهٔ خاندان صفاری را کشیده ، بقیادت مولی‌سندلی که‌از موالی‌صفاریان بود، حکمران سامانی را بگرفتند، و بمدد عیاران سیستان بنام ابو حفص مذکور خطبه خواندند . ولی در بارسامانی حسین بن علی مروزی را به سیستان فرستاد و بازبومنصور جیهانی وزیر سامانیان ، سیستان را تا زمینداور وزابلستان تصفیه کرد (۳۰۳هـ۹۱۵ع) بدینطور امرای دربار سامانی تارخج و وادی ارغنداب بدست آوردند ، و بقایای زمامداران‌سابق (طرابیل شاید مصحف رتابیل باشد) را از زابلستان برانداختند ، بسال (۳۱۰هـ۹۲۲ع) احمد بن قدام و عزیزبن عبدالله برسیستان امیر بودند ، که باز مردم سیستان‌در (۳۱۱هـ) بشوریدندو امیر ابوجعفر احمدبن‌محمد بن خلف بن لیث را از خاندان صفاریان بیرون آورده وبامیری سیستان بنشاندند و در رخدهم خطبه بنام او خوانده شد ،از طرف اوحمك‌حکمران رخج و محمد به بست گماشته شد ، و مملکت را تا رخج و حدود هرات بدست آورد، وتا سال (۳۵۲هـ۹٦۳ع) باستقلال حکم راند ، و مردی پسندیده اخلاق و مدبر بود ، ایام حکومت او تا چهل سال در سیستان بخوبی گذشت وعاقبت‌بسال(۳۵۲هـ) در سیستان کشته شد . و بعد از وی امیر خلف بانو پسرش بجایش نشست ولی او را برامارت‌سیستان باامیر طاهر بوعلی از اخلاف برادر جد یعقوب لیث مکاوحت پیدا گشت و چون طاهر مذکور بسال (۳۵۹هـ۹٦۹ع) در گذشت ، پسرش امیر حسین باامیر خلف بانو می جنگید ، و بسال (۳۷۳هـ) از امیر سبکتگین

(c) ketabton.com: Digital Library

که بر غزنه تا بست متصرف شده بود امداد خواست .ولی امیر سبکتگین به خلف یاوری داد و در همین سال بین شان صلح شد . چون حسین از جهان رفت امارت سیستان برامیر خلف قرار گرفت وی بخوبی واستقلال تا(۳۹۰هـ۹۹۹ع)حکم راند ، چون در همین اوقات سلطان محمود ازغزنه امارت سیستان را تهدید میکرد ،بنا بران خلف اطاعت او را قبول کرد که سالانه صد هزار دینار را بخزانهٔ غزنی بپردازد .

اما سلطان محمود سیستان را ازمملکت مجزا نگذاشت، و بسال (۳۹۳هـ۱۰۰۲ع) بران سرزمین بتاخت و خلف را در حصار طاق سپهبد محاصره کرد . وی پیش سلطان رفت ، ولی سلطان او رابگوزگانان خراسان تبعید کرد و سیستان جزوسلطنت آل سبکتگین شد ، از نسل همین خلف بانو امرای محلی همواره در سیستان بنام ملوك تا حدود (۸۸۵هـ۱۴۸۰ع) و حتی تا عصر صفویان موجود بودند که باطاعت غزنویان و غیره نیز سیستان حکمداری میکردند .

ملوك صفاری در افغانستان اولین پادشاهان علم دوست و عمران پرورو عادل اسلامی بودند که مملکت را وحدت سیاسی و دینی دادند، در زمان صفاریان بود که زبان دری زبان درباری وادبی گردید ، و محمد بن وصیف سگزی او لین قصیدهٔ دری را در مدح شاه صفاری سرود و هم درین زمان حصص شرقی افغانستان مانند کابل و گردیز از نفوذ کابل شاهان رستند و بساط رتبیلان و کابلشاهان از افغانستان برچیده شد .

(شجرهٔ مکمل صفاریان و ملوك سیستان مقابل این صفحه است نمبر ۴۱)

* ۱ـیعقوب بن لیث (۲۴۷ـ۲۶۵هـ)
* ۲ـعمروبن لیث (۲۶۵ـ۲۸۷هـ)قتلش در بغداد ۲۸۹هـ
* ۳ـطاهر بن محمد بن عمرولیث و برادرش یعقوب (۲۸۹ـ۲۹۶هـ)
* ۴ـ لیث بن علی بن لیث اول(مشهور به شیر لباده) (۲۹۶ـ۲۹۸هـ)
۵ ـ ابوعلی معدل بن علی بن لیث اول (۲۹۹هـ)
۶ـابوحفص عمروبن یعقوب بن محمدبن عمرولیث (۳۰۰هـ)
* ۷ـامیر ابو جعفر احمدبن محمد بن خلف بن لیث (۳۱۱ـ۳۵۲هـ)
*۸ـابو احمد خلف بن احمد (حدود ۳۴۴هـمتوفی۳۹۹هـ) ابن بانو
۹ـ امیر طاهر بوعلی بن محمد بن طاهر (از طرف مادر صفاری) (۳۵۲ـ۳۵۹هـ)
۱۰ـامیر حسین ولد طاهر (۳۵۹ـ۳۷۳هـ)

۱۱ـبهاءالدین طاهر بن نصربن احمد ۴۸۰هـ
* ۱۲ـتاج الدین نصربن طاهربن محمد در حدود۴۸۲هـ(متوفی۵۵۹هـ)
۱۳ـ شمس الدین ابوالفتح احمد بن نصر ۵۵۹هـ
۱۴ـعزالملوك محمد بن نصر ؟
* ۱۵ـ تاج الدین حرب بن محمد ۵۶۲هـ متوفی ۶۱۲هـ
۱۶ـ شمس الدین یمین الدوله بهرامشاه بن عثمان ۶۱۲هـ
* ۱۷ـتاج الدین نصربن بهرامشاه ۶۱۸هـ
* ۱۸ـ رکن الدین ابو منصور بن بهرام شاه ۶۱۸هـ
۱۹ ـشهاب الدین محمود بن عثمان۶۱۹هـ
۲۰ـعلی بن عثمان ۶۲۲هـ
۲۱ـ شمس الدین علی بن مسعود بن خلف بن مهربان بن طاهر۶۲۶هـ
*۲۲ـنصرالدین بن ابوالفتح بن مسعود ۶۵۲هـ
۲۳ـ شاه نصرت بن نصرالدین ۷۲۸هـ
* ۲۴ـ ـقطب الدین محمد بن رکن الدین محمود ۷۳۱هـ
۲۵ـتاج الدین بن محمد ۷۴۷هـ
۲۶ـ سلطان محمود بن شاه علی ۷۵۱هـ
* ۲۷ـعزالدین بن رکن الدین محمود ۷۳۳هـ
۲۸ـقطب الدین بن عزالدین ۷۸۴هـ
۲۹ـشاه شاهان تاج الدین بن قطب الدین ۷۸۸هـ
* ۳۰ ـقطب الدین بن تاج الدین ۸۰۵هـ
* ۳۱ـ شاه‌شاهان شمس الدین بن قطب الدین ۸۲۲هـ
۳۲ـ نظام الدین یحیی بن شمس الدین ۸۴۲هـ
۳۳ـشمس الدین محمد بن یحیی ۸۸۵هـ
۳۴ـ سلطان محمود ؟
۳۵ـ امیر محمد مبارز الدین حدود ۸۴۵هـ
۳۶ـ قطب الدین علی ۸۲۲ـ۸۴۲هـ
۳۷ـ شاه حسین بن ملك غیاث الدین محمد مولف احیاء الملوك در ۱۰۲۷هـ

مآخذ: گردیزی ـ تاریخ سیستان ـ تاریخ ادبیات از براون ـطبقات سلاطین اسلام ـابن‌اثیر ـ طبری ـ طبقات ناصری ـابن خلکان ـتاریخ الاسلام السیاسی ـ مروج‌الذهب ـتاریخ عرب ر و ضة ا لصفا لب

(c) ketabton.com: Library

التواریخ ـ گزیده ـ معجم البلدان ـ معجم الادبا ـ تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ـ احیاءالملوك طبع تهران ـ تاریخ ادبیات ازدکتورصفا ـ تاریخ ادبیات فارسی ازسعید نفیسی ـ (منظری از بقایای خرابه های قصور صفاریان در سیستان عکس نمبر ٤٢)

سامانیان

(۲۷۹ـ ۳۸۹هـ)

خاندانیست ازاولاد (سامان خداه) مرد نجیبی که در روستای سامان بلخ حکمرانی و کیش زردشتی داشت ، وی بقول گردیزی بردست مامون الرشید در حدود (۱۹۷هـ ۸۱۲ع) مسلمان شد ،واسد فرزندسامان بحضرت مامون راه یافت ،این اسد چهار پسر داشت : نوح ـ احمد ـ یحیی ـ الیاس که ازطرف غسان بن عباد حکمران خراسان ، سمر قندو سغد به نوح و فرغانه باحمدوچاچ واسروشنه به یحیی ، و هرات به الیاس سپرده شد ، و ابراهیم پسرالیاس به سپه سالاری دودمان طاهریان رسید . فرزند احمدبن سامان که امیر نصر نامداشت از طرف خلیفه معتمد بسال (۲٦۱هـ۸۷٤ع) بامارت ماوراء النهر شناخته شد ، وی حکومت بخارا را ببرادرش اسمعیل بن احمد گذاشت ، تا که بسال (۲۷۵هـ۸۸۸ع) در بخارا بین دو برادر جنگی سخت روی داد ، و نصر بدست اسمعیل افتاد ،و به سمرقند فرستاده شد ، و بسال (۲۷۹هـ ۸۹۲ع) از جهان رفت و تمام ماوراء النهر و خراسان بدست اسمعیل افتاد ، ودربار خلیفه معتضد و مکتفی نیز رسماً او را به پادشاهی شناخت وی مؤسس سلسلهٔ آل سامان است که بسال (۲۸۷هـ۹۰۰ع) قوت گرفت و در بار خلافت بغداد نیزاو را در مقابل آل صفارسیستان که دم از استقلال میزدند تقویت کرد وهمدرین سال در بلخ عمر ولیث صفاری رااسیر نمود وافغانستان شمالی وغربی را از تخارستان تامرو و هرات و شمال ایران و ممالك ماوراءالنهر را ضمیمهٔ مملکت سامانی گردانید . و بقول مجمل فصیحی اسمعیل بر برخی از ناحیت های غربی هند نیز دست یافته بود که شاید مقصد آن گندهارا باشد محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی مترجم تاریخ طبری بزبان دری وزیر فاضل این پادشاه بود ،اسمعیل بسال (۲۹۵هـ ۹۰۷ع) از جهان رفت . (عکس مقبره اسمعیل سامانی نمبر ٤٣)

بعد از مرگ اسمعیل فرزندش احمد بجای او نشست ، وی در سال (۲۹۷هـ ۹۰۹ع) بهرات آمد ، وحسین بن علی مروزی رابسیستان فرستاد،

تا حکمرانان صفاری معدل وابوعلی را که تا بست و رخج دست یافته بودند از بین برد ،و سیستان رابمنصوربن اسحاق سامانی داد، ولی مردم سیستان چنانچه گذشت بقیادت سندلی اورا گرفتند (۳۰۰هـ ۹۱۲ع) احمدبسال (۳۰۱هـ) بدست غلامانش کشته شد ، و مردم پسر هشت سالهٔ او نصربن احمد را بتخت برداشتند ، و ابوعبدالله محمدبن احمد الجیهانی وزیر دانشمند او امور مملکت را اداره می کرد . بسال (۳۰۲هـ ـ ۹۱٤ع) منصوربن اسحاق سامانی در خراسان سر برداشت و حسین علی مروزی نیز از سیستان و هرات بدو پیوست . ولی از دربار سامانی احمدبن سهل سپه سالار بهرات آمد ، چون منصور در نیشاپور مرد ، حسین درسال (۳۰٦هـ ۹۱۸ع) بعداز نبرد های صعب تسلیم و عفو شد . در عهد نصر چنانچه گذشت ولایت سیستان بین حکمرانان محلی وامرای سامانی دست بدست میگشت ، دیگر از وقایع این عصربه تاریخ افغانستان ربطی ندارد . نصر بسال (۳۳۱هـ ۹٤۲ع) بعد از شاهی سی سال در گذشت ، و نوح اول پسرش برتخت سامانی نشست .

ازوقایع مهم عهد وی در صفحات افغانستان شمالی و خراسان شورش بوعلی چغانی بن محتاج است که حکمران این نقاط بود ، و بمدد امیر ختلان در بلخ و گوزگانان و سمنگان و تخارستان لشکر فراهم آورد ،ولی ازلشکر امیر نوح شکست خورد،وبسال (۳٤۱هـ ۹٥۲ع) بازاز طرف دربار سامانی بامارت خراسان شناخته آمد . نوح بسال (۳٤۳هـ ۹٥٤ع) مرد ، و فرزندش عبدالملك اول بر تخت نشست . در عصر وی ابوالحسن سیمجور بسال (۳٤٥هـ ۹٦۰ع) بسپه سالاری خراسان مقرر شد ، ولی مردم از وی شکایت کردند ، وعوض او ابومنصور عبدالرزاق بخراسان آمد (۳٤۹هـ ۹٦۰ع) و بعدازوهم البتگین حاجب الحجاب به سپه سالاری خراسان گماشته شد ، و ابوعلی محمد بلعمی حکمران آنجا بود ،و بکربن مالك بقول ابن مسکویه برای قلع وقمع بوعلی محتاج مقرر شد ، تا او را از خراسان برکند ، بکراو را با قاصی خراسان دوانید ، تا که عبدالملك اول بسال (۳٥۰هـ ۹٦۱ع) درگذشت، و برادرش منصوربن نوح اول جانشین اوشد ،وی ابو منصور عبدالرزاق را به حکمداری خراسان و دفع البتگین گماشت، این شخص بسال (۳٥۰هـ ۹٦۱ع) از نشاپور عقب نشسته ببلخ و خلم و تخارستان و غزنه آمد و اساس دولت غزنوی رانهاد . به سال (۳٥۳هـ ۹٦٤ع) سرهنگ ابوعلی محمد بن عباس در حصار تولك هرات عاصی شد . از طرف ابوالحسن سیمجور حکمران خراسان ، بوجعفرنامی

(c) ketabton.com: Digital Library

بدفع‌او گماشته شد ، که بعد از تسخیر حصارتولك برخی از قلاع غور را نیز کشود . در عصرمنصورخلف بن احمد حکمران سیستان نیز از طرف دولت سامانی تقویه شد ، ولی بعد ازین خلف مذکور در سیستان سر از اطاعت سامانیان برداشت، و منصور را با او هفت سال جنگ روی داد ، که در نتیجه بصلح انجامید (۳۷۳هـ)ولی همین وقایع‌بقول ابن اثیر سبب وهن دولت سامانی شد ، و حکمرانان‌اطراف راطمع خام بمرکز آنان پیداگشت .منصور بسال (۳٦٦هـ-۹۷٦ع) از جهان رفت ، و بجای او نوح دوم بن منصور بنشست ، در عصر او حکمرانی خراسان تا موقع مرگش (۳۷۸ هـ ۹۸۸ع) به ابوالحسن سیمجور تعلق داشت ، والپتگین از جهان رفته و عوض او داماد وی سبکتگین امور غزنی را بدست گرفته بود . وابوعلی سیمجور که بعد از مرگ پدرش ابوالحسن خراسانرا در دست داشت ، با فایق خاصه حکمران بلخ‌همدست‌شد ، و خود سری‌آغاز نهادند ، نوح برای سرکوبی آنها واصلاح امور خراسان یکی از رجال دربار ابوالعباس تاش‌رابخراسان‌فرستاد ، و از سبکتگین‌امدادخواست ، سبکتگین با پسرش‌محمود بکمك نوح دوم بیامد ، و در نزدیکی‌هرات در سال (۳۸٤هـ۹۹٤ع) ابوعلی را بشکست و آنها بدربار‌دیلمیان پناه‌بردند، وامیرنوح‌دوم ، سبکتگین را بلقب«ناصر الدین» به حکمداری خراسان تا غزنه و کابل و بلخ‌بشناخت، و محمود پسرش را بلقب «سیف الدوله»به حکمداری نشاپورنواخت . امیر نوح دوم و سبکتگین بسال (۳۸۷هـ) درگذشتند، و منصور دوم فرزند نابالغ نوح دوم بر تخت سامانی نشانده شد ، ولی نظام دودمان آل سامان از هم گسیخت ، وایلك خان بخارا را گرفت و فایق و بکتوزون منصور دوم را کور کردند (۳۸۹هـ-۹۹۸ع) و برادرش عبدالملك دوم بن نوح دوم را بتخت برداشتند . اما سلطان محمود به انتقام آن پادشاه کور بمرو آمد ،وبالاخربابکتوزون‌و فایق چنین کرد :که هرات‌و بلخ (یعنی افغانستان تا کابل) ازان محمودباشد، و نشاپور و مرو ایشانرا .محمود ازین جنگ بسال (۳۸۹هـ) بازگشت،و همدرین سال ایلك خان بربخاراتصرف کرد ، و عبدالملك‌دوم سامانی را به اوزگندزندانی گردانیده‌و بکشت . ابونصر ابراهیم منتصر پسر نوح دوم شهزاده آخرین سامانی دلیرانه بانصر برادرمحمودوایلك‌جنگ میکرد و سر انجام بسال (۳۹۵هـ-۱۰۰۱ع) بتحریك محمود کشته شد و سلسله سامانیان منقرض گردید .

از مشاهیر علمی واداری این عصر دو نفر وزرای معروف محمد بن

احمد جیهانی(جامع جغرافیای مفقود) ومحمدبن محمد بلعمی (مترجم‌تاریخ طبری به دری)و ازشعرای قدیم دری هم ابوشکور بلخی ،ورودکی ، و دقیقی بلخی ، وا بومحمدهاشم(شاعر پښتو متوفی ۲۹۷ هـ دربست) و غیره‌اند .

درعصر سامانیان دیانت اسلام و مدنیت‌اسلامی‌بازبان و ادب عربی تاکابل روائی یافت ،ولی سرحدات‌شرقی مملکت‌مانند ننگرهار - لغمان- درهای کنرو کوهسار خوست و منگل با مدنیت ووضع وادیان‌و زبانهای قدیم ماند . و ادبیات دری نشو نمای خوبی نمود . (شجره‌آل سامان نمبر٤٤)

۱- نصراول بن احمد سامانی (۲٦۱-۲۷۹هـ)
*۲- اسمعیل بن‌احمد (۲۷۹-۲۹۵هـ)
* ۳-احمدبن اسمعیل (۲۹۵-۳۰۱هـ))
* ٤-نصر ثانی‌بن‌احمد (۳۰۱-۳۳۱هـ)
*۵- نوح اول بن‌نصر(۳۳۱-۳٤۳هـ)
* ٦- عبدالملك اول‌بن نوح (۳٤۳-۳۵۰هـ)
* ۷- منصور اول‌بن نوح (۳۵۰-۳٦٦هـ)
* ۸- نوح دوم بن منصور (۳٦٦-۳۸۷هـ)
* ۹- منصور دوم بن نوح دوم (۳۸۷- ۳۸۹هـ)
* ۱۰-عبدالملك دوم بن نوح دوم (۳۸۹هـ)
۱۱- ابوابراهیم منتصربن نوح دوم ۳۹۰ تاقتل او در ۳۹۵هـ

مآخذ: گردیزی - ابن‌اثیر- طبقات ناصری -دائرة المعارف‌اسلامی تاریخ سیستان - تجارب الامم-تاریخ‌الاسلام السیاسی ... مختصرتاریخ ایران از پاول هورن - روضة‌الصفا-طبقا ت سلاطین اسلا م - معجم الانساب زمباور- تاریخ بخارا-لب التواریخ - تاریخ یمینی - ترکستان بارتولد -حبیب السیر.

حکمرانان پښتون
(حدود ۳۰۰هـ)

دودمان بسیار قدیم که در کوه سلیمان تاکوهسار غور و نواحی آن در بین پښتون ها حکمرانی و رهنمائی داشتند سه برادر مشهورند :که غرغښت و بیتنی و سربن باشند ، پسران پشتون (پتهان) مشهور به عبدالرشید کیس ،که دربارهٔ این دودمان‌افسانهای محلی‌پشتون‌منقولست

(c) ketabton.com: Digital Library

ولی آنچه‌مورخ‌قدیمترافغانی سلیمان‌ماکو درحدود (۶۱۲هـ-۱۲۱۵ع) درتذکرهٔ خود نگاشته ، و بعد ازان مورخین دیگر مانند ابوالفضل‌علامی در آئین اکبری (۱۰۰۶هـ ۱۵۹۷ع) واخوند درویزه (متوفی ۱۰۴۸هـ ۱۶۲۸ع) در تذکرة الابرارو مخزن اسلام ، و نعمت‌الله هروی در مخزن افغانی (۱۰۱۸هـ۱۶۰۹ع) و شیخ امام الدین خلیل متوفی (۱۰۶۰هـ) در تاریخ‌افغانی تائید نموده‌اند ، و حقایق‌تاریخی است ازان‌پدید می آید که این سه برادر در حدود (۲۵۰ تا ۳۰۰هـ) در افغانستان از کوهسار غور تا کوه سلیمان فرمانروائی و نفوذ روحانی و قبیلوی داشتند و برخی از مناجاتهای‌پشتوی شیخ‌بیتنی درادبیات‌پشتو منقول و در دست است . و بعد از آن خرشبون بن سربن از کوه سلیمان تاکوه غوندان کلات غلزائی اقتدار داشت ، و بسال (۴۱۱هـ-۱۰۲۰ع)در مرغه‌دامنهٔ جنوبی کوه سلیمان وفات کرد ، همچنان اسماعیل بن‌بیتنی در کوه سلیمان نفوذ روحانی و حکمفرمائی داشت و دامنهٔ اقتدار او بطرف شمال غربی کوه سلیمان (وازه خوا) تا غزنی میرسید ، و ازین دو نفر هم اشعار قدیم پشتو منقولست حدود (۴۰۰هـ-۱۰۰۹ع) .سه نفراولاد خرشبون بنام کندوز مندو کاسی از اجداد معروف‌اقوام افغانی اند ، که سلسلهٔ اودلاشان در علم الانساب افغانی شرح شده است .

مخفی نماند که افغانان خرشبونی در شرق افغانستان پراگنده بودند، چنانچه عبدالرزاق سمرقندی ذکر آنان را در غزنین و برمل بنام (افغان خرشوانی) می کند ، و این در حدود ۸۲۰هـ است .
(مطلع سعدین ج ۲ جزو اول ص ۳۵۹ طبع لاهور) درکتب انساب افغانی این سه برادرغرغنبت -بیتنی -سره بن سر سلسله تمام قبایل پشتون شمرده می شوند ، که درینجا شجرهٔ نسب شعبه های مهمهٔ‌آن نوشته می شود .(رجوع به شجرهٔ نسب نمبر ۴۵)

مآخذ: تذکرة الاولیا سلیمان‌ماکو -پشتانه شعراج۱-آئین اکبری مخزن افغانی - تذکرةالابرار درویزه- پته‌خزانه - تاریخ‌ادبیات‌پشتوج۲- مطلع سعدین ج۲- حیات افغانی -شوکت افغانی- صولت افغانی - خورشید جهان- پتهانان سراولف‌کیرو-گزیتیر صوبه‌سرحدو بلوچستان

گزیتیر افغانستان - تاریخ‌سلطانی.

فریغونیان

(حدود ۲۵۰تا ۴۱۰هـ)

این دودمان در عصر سامانیان و غزنویان در کوزگانان حکمرانی داشتند و روابط دوستی را با هر دو خانوادهٔ سلطنت حفظ میکردند ، و شاهان صلح دوست‌وعلم‌پرورودانشمند بودند ،سر حد حکومت شان شمالا دریای آمو و جنوباً غرستان و غور و تالقان (نزدیك رباط کروان) تا حوالی زمینداور و هیرمند بود ، که در غور حکمرانی بنام غور شاه‌زیر دست فریغونیان بودی ، خود گوزگان‌برحوالی سرپل موجوده‌اطلاق‌شدی واین دودمان ازنسل‌شاهان‌قبل‌الاسلام(گوزگان خداة) مربوطرباطفریغون بودند که بقول مقدسی بفاصله راه یکروزهٔ اند خود (اندخوی‌کنونی) و کرکی‌واقع بود . و کلمه افریغ در اعلام قدیم این سرزمین تا خوارزم‌بنظر می‌آید از خود فریغون سر سلسله این خاندان معلوماتی‌نداریم ، جزاینکه بقول العتبی در حدود قرن سوم هجری در نواحی رباط افریغون‌میزیست ، اما فرزند او احمدبن فریغون نخستین‌مردیست که در تاریخ دورهٔ‌اسلامی ازین خاندان او را میشناسیم، نرشخی گوید : بسال (۲۸۷هـ-۹۰۰ع)که امیر اسمعیل سامانی باعمرولیث صفاری در بلخ مصاف داد ، امیر احمد فریغونی از طرف عمرولیث حکمران بلخ نیز شناخته شد . قابوس نامه او را مالك بسی از گله های اسپان میشمارد ، که روزی هزارکرهٔ‌ارزق‌می آورد ، و این سخن مبالغه نیست ، زیرا مردم آنسرزمین‌تاکنون بگله داری اسپ مشهورند .

دیگر از حکمداران این خاندان ابوالحارث محمد بن احمد است که ما آو را از کتاب جغرافی قدیم زبان دری حدود العالم میشناسیم‌او حکمدار علمدوستی بود ، وکتاب مذکور بسال (۳۷۲هـ-۹۸۲ع) به وی‌تقدیم‌شده بود ، ودرریعان اقتدار این‌خاندان حکمرانی داشت ، واصطخری‌درحدود (۳۴۰هـ-۹۵۱ع) ازوذکری دارد ، و بقول بار تولد بسال (۳۶۵هـ-۹۷۵ع) دختر خود را به شاه جوان‌سامانی نوح‌بن منصور داد ، و بعد از(۳۸۰هـ-۹۹۰ع)بقول العتبی نوح‌بن منصوراو را به پیکارفایق طلبید ولی‌شکست خورد .ابن اثیر گوید که بسال (۳۸۳هـ) نوح از خراسان به گوزگانان آمد ، و ابوالحارث بدو پیوست وبسال (۳۸۵هـ)که سبکتگین با فایق مصاف داده بود ، ابوالحارث به کمك سبکتگین بهرات آمد ، و در همین اوقات بقول العتبی دختر دیگر خود را به محمود پسر سبکتگین‌داد ، ویك

(c) ketabton.com: Digital Library

دختر سبکتگین را به پسر خود ابوالنصراحمدبن محمد نکاح کرد. وبسال (۳۸٦هـ ۹۹٦ع) چون سبکتگین درگذشت ، همین ابوالحارث بین محمود وبرادرش اسمعیل صلح کرد و با محمود بغزنه رفت و بسال (۳۸۹هـ ۹۹۸ع) محمود گرفتاری اسمعیل را نیزبه ابوالحارث سپرد واین آخرین ذکریست از ابوالحارث در اوراق تاریخ .

العتبی بسال (۳۹٤هـ۱۰۰۳ع)ذکری از یکنفر بنام فریغون بن محمددارد که محمود او را از بلخ به تعقیب آخرین شهزادهٔ سامانی منتصر بحدوداند خود و مرورود فرستاده بود ولی تحقیقی از احوال او دردست نیست اما شخص دیگرازین خاندان ابونصراحمدبن محمدابوالحارث است که بقول العتبی و گردیزی والی گوزگانان بود ، بسال (۳۹۸هـ ۱۰۰۷ع) در جنگ پل چرخیان بین قراخانیان و برادر محموددر قلب لشکر محمودی قیادت میکرد ، و بسال (۳۹۹هـ۱۰۰۸ع) در جنگ بهیم نگرهند نیز با محمود همراه بود ، و بسال (٤۱۰هـ۱۰۱۰ع) از جهان رفت . بیهقی در حوادث سال (٤۱۰ هـ۱۰۱۰ع) گوید که در همین سال محمود به جنگهای غور رفت ، ولی شهزادگان او مسعود و محمد بعمر ۱٤ سالگی در زمینداور بمرافقت حسن نام فرزند امیر فریغون گوز گانان میزیستند. چون درین سال امیرابوالحارث مرده بود ، لهذا حسن فرزند جوان او از بطن دختر سبکتگین نامزد تاج و تخت گوزگانان بود ، ولی بیقین معلوم نیست که این حسن فرزند همان فریغون بن محمد بود یا فرزند ابونصر ؟اما میدانیم که سلطان محمود بقول العتبی و عوفی دختر ابو نصر فریغونی را برای پسر خود محمد گرفت ، و سرزمین گوزگانان را به ابو نصر باز داد وابومحمد حسن بن مهران را بکفالت امور آنجا باوی مقررکرد ، گویا خطهٔ گوزگان بسال (٤۰۸هـ۱۰۱۷ع) کاملا درتحت اقتدار غزنویان آمده بود ، و ناصر خسرو علوی درین بیت اشاره کرد :

کجاست آنکه فریغونیان زهیبت او
زدست خویش بدادند گوزگانان را

باینصورت دودمان فریغونیان شاهان محلی شمال غربی افغانستان بودند که بپرورش علوم و عدالت و نیکنامی شهرت داشتندوبدربار آل فریغون علما و نویسندگان معروفی پرورده شده‌اند، که از آنجمله‌اند: بدیع الزمان همدانی ـ ابوالفتح بستی ـ خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم ـ و مؤلف نامعلوم حدود العالم .

۱ـ امیر فریغون (۲۵۰هـ)

۲ـ امیر احمدبن فریغون (۲۷۹ـ حدود ۳۳۷هـ)
۳ـ ابوحارث محمد بن احمد (۳۳۷ـ۳۸۹هـ
٤ـ فریغون بن محمد (حدود ۳۹٤هـ)
* ٥ـ ابونصر احمدبن محمد (۳۹۰ـ٤۱۰هـ)
٦ـ حسن بن ابو نصر احمد ؟ (٤۱۰هـ)

مآخذ: العتبی ـ گردیزی ـ اصطخری ـ نرشخی ـ مقدسی ـ بیهقی قابوس نامه ـ عوفی ـ ابن اثیر ـ مینورسکی در حواشی حدود العالم ـ جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد . معجم الانساب ـ مقالات مینورسکی طبع لندن .

لودیان ملتان
(حدود ۳۷۰ـ ٤۰۱هـ)

در حدود (۳٦٦هـ ۹۷٦ع) سبکتگین در غزنه اقتداری بدست آورد و حکمداران سامانی ضعیف گشتند . بنابران بلاد افغانستان ازتخارستان وبلخ تا گوزگانان و هرات و سیستان و بست و کابل تا گردیزمربوط به پایتخت غزنه گشتند(۳٦۸هـ ۹۷۸ع)درینوقت قسمت های شرقی افغانستان تا ماورای سند و ملتان بدودمان معروف لودیان ملتان تعلق داشت و از لاهور تا خیبر جیه‌پاله کابلشاه حکم میراند . چون سبکتگین بر کابل و ننگرهار تاخت آورد ، جیه‌پاله پیش آمد و در حدود غزنه با او جنگ کرد و شکست خورد،وبعداز دادن خسارهٔ جنگی به لاهور بازگشت ,و راجهای قنوج، دهلی ، اجمیر، کالنجررا هم با خود همراه ساخته با یك لك سوار جرار از خیبر گذشته و به لغمان کنار دریای کابل رسید ، سبکتگین با او پیکار کرد ,وهزاران نفرشانرا بکشت و عقب‌راند ، وتا دریای سند تعقیب کرد ، و یکنفرامیرخودرابادوهزار سوار در پشاور گذاشته بغزنه آمد (۳۸۱هـ۹۹۱ع) درینوقت ملتان بدست شیخ حمید لودی بود که طایفهٔ معروفیست از افغانان . و این لودیان چون اقتدار روز افزون سبکتگین را دیدند با اوصلح کردند ، وچون جیه‌پاله شکست خورد ،شیخ حمید در ملتان بر حال‌خود ماند ،و با سبکتگین معاهده‌بست (۳۸۲هـ) و برادر زاده‌اش شیخ‌رضی بقول احمد لودی در اخبارالملوکی از شعرای زبان پښتو بود که در عصر حمید لودی بکوهسار افغانان (کوه سلیمان) تبلیغ اسلام میکرد ، و ازین بر می آید که بعضی افغانان بین مجرای سند و غزنی تا این اوقات دین اسلام را قبول نکرده بودند .

(c) ketabton.com: Digital Library

چنانچه بسال (۳۷۲هـ) نویسندهٔ جغرافیای حدود العالم ، شهر قندهار (کناراندس) را جای برهمنان و بتان و لغمان را جای بتکدهاو بنیهار (بنیر) را جای افغانان و هندوان بت پرست میداند ، در حالیکه در همین وقت بست و غورورخدشهرهای اسلامی بودندوکابل شهری بود که‌نصف آن مسلمان و نصف مردم هند و مذهب بودند . از وفات شیخ حمیدخبری در تاریخ وارد نیستو همین قدر پدید می آید که اقتدار او در ملتان تا کنار های سند و کوه سلیمان محصور بود و لاهور تا تکسیلا و ویهند و قندهار (کنار دریای سند) به جیه پاله تعلق داشت ، ولی‌محمود بسال (۳۹۲هـ۱۰۰۱ع) ویهند را کشوده و بسال (۳۹۶هـ۱۰۰۵ع) چون برملتان حمله نخستین کرد، حکمران ملتان ابوالفتوح داؤدبن نصر بود ، پس پدید می آید ، که نصربن‌شیخ‌حمیدحکمران دوم لودیان درحدود (۳۹۰هـ۹۹۹ع) حکم رانده بود، و وی بعد از حمید جانشین او گردیده و در رقابت سیاسی خاندان لودیان با غزنویان‌از طرف سلطان‌محمود به سوءعقیدت وگرویدن به کیش ملاحدهٔ اسمعیلی متهم شده بود . ولی از مآخذبومی پښتو مانند پته خزانه وشعر پشتوی او پدید می آید که این اتهام غلط بود و وی ملحد بیدین نبود .

ابوالفتوح داؤد بعد از نصر بتخت ملتان رسید ، و بسال (۳۹۵هـ ۱۰۰۴ع) که سلطان محمود بر حکمران بهاتیه (بجی‌راؤ)تاخت ، داؤد اعتنائی نشان نداد و بنابران بسال دیگر محمود بالشکر تازه دم از راه ننگرهار گذشته بعد از شکست دادن‌به راجه انندپاله در پشاوربه ملتان رسید ، و بعد از محاصرهٔ هفت روزه داؤد لودی سالانه دو لك وبقولی‌هم دوکرور در هم خراج قبول کرده و بیست هزار درهم غرامت داد ، و معاهدهٔصلح با محمود ببست و تا سال(۴۰۱هـ۱۰۱۰ع)بر ملتان و حصص شرقی افغانستان حکم راند ، تا که در همین سال محمود بر ملتان تاخته و او را بگرفت ودرقلعهٔغورك(شمال‌قندهار) زندانی ساخت و در همانجا از جهان رفت . بااستیصال داؤد اگرچه دودمان لودیان قدیم از بین‌رفت، ولی اعقاب داؤد بعد ازین‌هم‌درملتان بودند ،چنانچه‌بقول‌فخر مدبر ، شیخ پسرداؤد بعد از مرگ سلطان مسعود در ملتان شورش کرد ولشکری از طرف سلطان مودود بسپه سالاری احمد محمد حاجب بزرگ وفقیه‌سلیطی بسر کوبی او گماشته شد ، چون لشکر به قلعه‌وایوه رسید ، شیخ‌مذکور با همراهان خود به منصوره رفت و لشکریان غزنه ملتانرا بگرفتند،واین آخرین ذکریست از بقایای دودمان لودی در ملتان.

این خاندان ممثل اولین ثقافت اسلامی و افغانی در هند است و دو نفر شیخ رضی برادر زادهٔ حمید و نصربن حمید شعرای زبان پښتواند،و پته‌خزانه تذکرهٔ شعرای پشتو اشعار آنها را با احوال شان بحوالهٔاعلام اللوذعی فی اخبار اللودی تالیف شیخ‌احمدابن سعید اللودی(۶۸۶هـ ۱۲۸۷ع) آورده است و فرشته نیز افغانیت آنها را نوشته است . و ما می بینیم که لودیان بازدر سال(۸۵۵هـ) بقیادت بهلول لودی درهندخاندان دوم سلطنت را تشکیل کرده‌و مدت یکصد سال حکم‌رانده‌اند(۹۳۲هـ)ولی خاندان اول بتاریخ افغانستان ربط دارد ، و خاندان بهلول در هندسلطنت کرده‌اند .

۱ـ شیخ حمید لودی (حدود ۳۷۰هـ)
۲ـ شیخ‌رضی برادر زادهٔ حمید (حدود ۳۸۰هـ)
۳ـ نصربن حمید (حدود ۳۹۰هـ)
۴ـابوالفتوح داؤدبن نصر (۳۹۵ـ ۴۰۱هـ)
۵ـشیخ ... بن داؤد (حدود ۴۳۲هـ)

مآخذ: تعلقات هند و عرب ـزین الاخبارـتاریخ‌ادبیات پښتوج ۲ـ شوکت افغانی ـتاریخ یمینی ـفرشته ـطبقات اکبری ـ حدودالعالم ـ تاریخ سند ـ ابن اثیر ـحیات افغانی ـ خورشید جهان ـپته خزانه آداب الحرب .

آل بانیجور تخارستان
(۲۳۲ـ۳۷۲هـ)

این سلسله‌امرا در تخارستان و بلخ و خلم و ترمذ و اندراب و پنجهیر و بامیان و وخش‌حکمرانی داشته و منسوبندبه بانیجور شخصیکه معاصر خلفاء عباسی منصور و مهدی بود و غالباً از بقایای تگین شاهیان قبل‌از اسلام باشند .

ازان‌جمله‌اند:

*۱ـداؤدبن‌الیاس‌که در حدود ۲۳۲هـ سکه زده و در سنه ۲۵۸هـ یعقوب لیث‌صفاری بلخ راازو گرفت.وی‌از سنه۲۳۳تا ۲۵۸هـ حکمران‌بلخ بود و در سنه ۲۵۹هـازجهان‌رفت.

* ۲ـ ابوداؤد محمدبن احمدبن بانیجور، که در حدود ۲۶۰هـسکه زده است.وی ازسنه ۲۶۰تا ۲۶۵هـ حکمران بلخو بعدازان تا ۲۷۹هـحکمران تخار وجوزجان و ختلان و ترمذ نیز بود .

(c) ketabton.com Digital Library

* ۳ـابو جعفر احمدبن محمدبن‌احمد که از حدود ۲۷۹ حکمران‌بود، و در سنه۲۸۸ه در اندراب سکه زده است .

* ٤ـ جعفربن احمد بن محمد که از ۳۱۰ ه ببعد حکم رانده ودرختل در ۳۱۰ـ۳۱۲ ـ۳۱۳ه سکه زده که اکنون هم موجود است .

٥ـ احمدبن جعفربن احمد که در حدود ۳۷۲ه حکمران بود و بقول کردیزی‌از اعوان ابی‌علی احمدبن محتاج چغانیان است .

از افراد این خاندان‌حکمرانان دیگر هم بوده‌اند، مانندداؤدبن‌بانیجور در سنه ۲۰٦ ه عامل بصره‌ـ وهاشم‌بن بانیجور متوفی ۲٤۳ ه حکمرا ن و خش و هلاورد ـ وبیگ بن عباس‌بن بانیجور صاحب ختل‌وحارث‌که‌از ۲۷۲تا ۲۹۳ حکمران ختل بود و سکه هم زده‌و داؤدبن ابو داؤدبن عباس که در حدود ۲۷۲هزندگی داشت ـ و حاتم‌بن داؤدبن بانیجور که درحدود ۲٥۱ه در جوزکرمان حکم میراند ـ والیاس بن هاشم که در سنه ۲۱۱ه سرلشکر مصر بود ـ شجرهٔ نسب این‌دودمان را ببینید ۱نمبر٤٦)

شاران غـرستان

(۲۸۹ـ ٥٥٠ه)

قراریکه مارکوارت در ایرانشهر تصریح کرده، شار کلمه‌ییست که با شیر و شاه هم ریشه است . واین لقب یك عده حکمرانان سرزمین مرکزی افغانستان بود ، که سرزمین حکمرانی ایشان با کشور شیران بامیان شرقاً مجاور بوده است و طوریکه در مباحث نخستین این کتاب گفتیم ، این دودمانهای شاهی از بقایـای عناصر کـوشانـی هپتالـی این سرزمین اند . و مرکز حکمرانی ایشان در بشین بود ، که‌شورمین و بغشور نیز از بلاد آنجااند . واصل نام این کشور به تلفظ اوستایی غرستانه و در طبقات ناصری نیز غرستان (غردر پشتوکوه + ستان)است و فردوسی در شاهنامه غرچگان گوید، ومعرب آن غرجستان‌یا غرشستان باشد. و شاران حکمرانان این سرزمین بعدل و داد مشهور بودند و ناصر خسرو قبادیانی درین بیت‌این خاندانها و مراکزحکمرانی ایشانرا یادکرد:

استاده بد به بامیان شیری بنشسته بعزدربشین‌شاری(۱)

چنین بنظر می‌آید که شاران غرستان در ازمنهٔ قبل ا زاسلام نیز درهمین سرزمین حکمرانی داشتند ، و تصویریکی از اسلاف ایشان کـه بدست آمده عیناً با چهرهٔ شاهان هپتالی (هیاطله = هون)شبیه‌است.

در عصر اسلامی ذکر شاران غرستان بافتوحات سلطان محمود و تمرکز اداری کشور درتحت اداره سلطنت غزنه می آید ، که یکی ازین شاران غرستانی مسمی به شار رشید در سنه ۳۸۹ ه به سیادت سیاسی سلطان محمود و توحید اداری کشور خاضع شده بود. دیگر شارابونصر محمدبن‌اسد است که در سنه ٤۰٥ه سلطان محمود او را اسیر ساخت ، و در سنه ٤۰٦ ه در هرات از جهان رفت .

۳ـشارشاه‌ابومحمد بن محمد در زندگانی پدر بجایش نشست و با سلطان محمود وابوعلی سیمجورجنگیدو قبل از سنه ٤۰٦هدرگذشت.

٤ـ شاراردشیر .

٥ـشار ابراهیم بن اردشیر .

٦ـشار شاه‌بن ابراهیم که دخترش حور ملك در حبالت سلطان حسین جهانسوز غوری بود .

---

(۱) در دیوان ناصر ٤٦۸ این بیت مغلوط طبع شده ، تصحیح شد.

(c) ketabton.com: Digital Library

شارانیکه بعداز عهد سلطان محمود گذشته‌اند ، در تحت سلطهٔ مرکزی غزنه و غور میزیستند ، ولی اشخاص عالم و دانش دوست علم پروری بودند .

مآخذ: ابن‌اثیر- تاریخ یمینی عتبی -دایرة المعارف اسلامی ماده غرجستان -نامهای ایرانی جستی -روضة‌الصفا- تاریخ گزیده -معجم الانساب زمباور -ابن خرداذ به ۳۹ -معجم البلدان ۳-۷۸۵ .

امرای اندراب

این امراء نیز از بقایای‌حکمرانان قدیم کوشانی‌هپتالی بنظرمی‌آیند که‌در عصر اسلامی قبول اسلام نموده‌و در کوهسار اندراب باقی‌مانده‌اند و چون سرزمین حکمرانی ایشان در بین کوهسار دشوار گذار افتاده‌بود، البته از تسلط جهانگیران نجات یافته‌اند .

از نامهای این امراء فقط نام دو نفر بوسیلهٔ مسکوکاتیکه ازیشان بدست آمده معلومست ، و این مسکوکات درموزهٔ ارمیتاج موجود است:

* ۱- مکتوم بن حرب در حدود ۳۵۹ه
* ۲-سهلان بن مکتوم از حدود ۳۶۵تا ۳۷۴ه

مآخذ: معجم الانساب زمباور-فهرست ارمیتاج ازمارکوف .

امرای چغانیان -آل محتاج

چغان(صغان معرب) سرزمینی است دران طرف دریای آموکه‌اکنون قسمت جنوبی جمهوریت تاجیکستان شوروی باشد . درین سرزمین از زمانهای قدیم خانوادهٔ سلطنتی بنام (چغان خدان) حکم میراندند، که از عناصر تاجیك آریایی بوده‌اند . و در عصر اسلامی و اوایل قرن سوم‌امیر محتاج منسوب به چغان خدات‌به حکمرانی رسیده بود ، که پس ازو خاندانش در تاریخ بنام «آل محتاج» مشهور گردیده و امرای بادادودانش ازان برامدند ،ودرعهد سامانیان و غزنویان بر دو طرف دریای آمو و بلخ و تخار تا دامنه‌های شمالی هندوکش حکمرانی کرده‌اند .پدرمحتاج که احمد نامداشت ،ذکرش در معجم الادباء یا قوت آمده است .و ایام‌حیاتش در حدود ۲۵۰ه تخمین شده میتواند . افراد دیگر این خاندان :

۱- از محتاج پسری بنام ابوسعد مظفر ماند که در حدود ۳۰۰ ه زندگانی و حکمرانی داشت .وپسرش‌ابوبکر محمدبن مظفر امیر دربار نصربن احمد سامانی بود ، که در سنه ۳۲۱ه سپه سالار کل عساکر خراسان و حکمران آن بود و پیش ازین در محرم ۲۹۸ه از دربار احمدبن

اسمعیل سامانی به فتح سیستان فرستاده شد ، و باز در کرکان حاکم گشت . ایام حکمرانی اودرخراسان از ۳۲۱ه تاسنه وفاتش ۳۲۹ ه هجریست. این شخص‌در حوادث خراسان‌بحیث‌حکمران‌قوی‌و مؤثر همواره دست داشت ، و در چغانیان مدفون گردید.

۲-ابوعلی احمدبن محمدبن مظفر که در سنه ۳۲۷ ه حین مریضی پدرش سپه سالارو حکمران خراسان بود ، و در سنه ۳۲۹ه درجرجان وری با ماکان بن کاکی جنگید و او را بکشت ، ولی در سنه ۳۳۳ هچون ازدربار امیرنوح بن‌نصر سامانی از حکمرانی‌خراسان معزول شد ،سراز اطاعت کشید و نوح‌را خلع و خودش بر خراسان مستولی شد ، و تاآخر عمرش بادربارسامانیان‌زدو خوردی داشت تا که در ۲۹ رجب ۳۴۴ هبمرد و در چغانیان مدفون شد .

۳- ابوالعباس‌فضل‌بن محمدبن مظفردرسنه ۳۳۳ه از جانب‌برادرش ابوعلی بحکومت بلاد جبل (عراق عجم) مامور شد ، و بعدازین سپه‌سالار بزرگ عساکر سامانی بود ، که با برادرش هم جنگها کرد ، ولی در سنه ۳۳۶ ه در بخارا محبوس‌شد.

٤- ابوالمظفر عبدالله‌بن احمدبن محمدبن مظفر که از ۳۳۷ه ببعد بدربار امیر نوح سامانی بطور رهین بسر می بردو در سنه ۳٤۰ه ازاسپ افتاد و بمرد و در چغانیان‌مدفون گشت .

٥- ابو منصوربن احمدبن محمد که در سنه ۳٤۰ه نیابت حکمرانی چغانیان داشت .

٦-ابوالمظفر طاهربن فضل‌بن محمد بن مظفر والی چغانیان و مرد فاضل وادب پروری بود ، منجیك ترمذی از مداحان‌اوست و درسنه۳۷۷ه درگذشت .

* ۷-فخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمد والی ادب پرورو ممدوح دقیقی و فرخی بود ، که قصیدهٔ معروف داغگاه فرخی' «تاپرند نیلگون‌بر روی پوشدمرغزار» در مدح اوست، اوسکه هم زده است .

امرای آل محتاج عموماً با دودمانهای سلطنتی سامانیان و غزنویان روابط نیك خود را حفظ میکردند و در تحت حمایت‌ایشان حکمرانی ولایات شمالی هندوکش از بدخشان و تخار تا بلخ و جوزجان داشته‌اند . و این خاندان از پرورندگان ادب دری بشمار می آیند .(شجره نسب دیده‌شود نمبر٤۷)

(c) ketabton.com Digital Library

مآخذ: تعلیقات چهار مقاله از دکتور معین ـ معجم الانساب زمباور ـ ابن اثیر ـ تاریخ یمینی ـ معجم الادباء ـ رودکی سعید نفیسی ـ ابن خلدون روضة الصفا ـ دایرة المعارف اسلامی ـ دیوان فرخی ـ چهار مقاله عروضی سمرقندی.

سیمجوریان

کلمه سیمجور بقول جستی در نامهای ایرانی بمعنی کورخر سیمین است (سیم + گور) واین نام ابوعمران سیمجور یکی از سرداران خراسانست که به دربار اسماعیل بن احمد سامانی وظیفهٔ دوات داری (سرمنشی) داشت (۲۸۷هـ) و او را دواتی گفتندی. که یك خانوادهٔ بزرگ خراسانی بود.

ابوعمران سیمجور دواتی درسنه ۲۹۸هـ ازدربار احمد بن اسماعیل سامانی به حکمرانی سیستان گماشته شد، ولی یکسال بعد (۳۰۱هـ) سیستانیان با نصربن احمد مخالفت کردند، و سیمجور از انجا بیرون رفت. در سنه ۳۱٤هـ چون امیر نصربن احمد ری را فتح کرد، حکومت آنرابه سیمجور داد، واوازلشکرکشان ودلاوران عصر خود بود، که در سنه ۳۱٦هـ با ابوالحسن بن ناصر اطروش هم در حواشی خراسان جنگیده است.

۲ـ ابوعلی ابراهیم بن سیمجور پس از پدر خویش حاکم مرو و هرات و نیشاپور و قهستان بود (۳۳۳ـ۳۳۵هـ) و نوح بن نصر او را بعد از عزل ابوعلی احمد چغانی به حکمرانی خراسان گماشت، و مدتی هم والی گرگان بود، وفاتش در ۳۳٦هـ بود.

* ۳ـ ابوالحسن محمدبن ابراهیم بن سیمجور: بعد از مرگ پدر سپهسالاری خراسان و لقب ناصرالدوله داشت، و در سنه ۳۵٦هـ با لشکری به تسخیر ری گماشته شد، و در ذیحجه ۳۷۸هـ بمرد.

*٤ـ ابوعلی محمد مظفربن محمدبن ابراهیم، بعد ازوفات پدرجانشین او شد و حاجب الباب و مدتی در حیات پدر حاکم هرات بود، ولی بعدازان فرنفرماوسپه سالار خراسان درنیشابورمقرر گردید. اوسکه هم زده و دعوی استقلال میکرد، تا که با فایق حکمران بلخ متحد گردیده و بر ضد امیر نوح سامانی بغاوت کردند، ولی امیر سبکتگین و پسرش محمود با ایشان جنگیدند، و در روز ۱۵ رمضان ۳۸٤هـ در طوس آنها را شکست دادند، ابوعلی به خوارزم گریخت ودرانجا در غرهٔ رمضان ۳۸٦هـ گرفتار شد، و عاقبت او را به سبکتگین دادند، و در قلعهٔ گردیز محبوس بودتا در ۳۸۸ هـ بمرد.

۵ـ ابوالقاسم علی بن محمد بن ابراهیم: والی هرات بود، و در سنه ۳۸٦هـ به نیشاپور افتاد، و به سلك رجال دربار سبکتگین پیوست، و حکمرانی قهستان یافت. و بعد از دیدن نشیب و فراز به منتصر سامانی

(c) ketabton.com: Digital Library

پیوست (۳۹۱ ه)ودرسر خس بانصر بن سبکتگین جنگ کردو گر فتار شد، واورا بغزنه فرستادند.

٦ـ ابوالحسن بن ابوعلی سیمجوری : چون درسنه ۳۸۵ ه پد رش مغلوب شد، اوبه ری رفت ولی درنیشاپور بدست امیرمحمود گرفتارآمد، وبغزنه فرستاده شد، ودرقلعهٔ گردیز محبوس بود.

۷ـ ابوسهل بن‌ابوالقاسم علی بن‌محمد :درحدود ۳۸۸ ه زندگی داشت .

رجال معروف این خاندان درحوادث عهد سامانی واوایل‌غز نو ی خراسان سهم بزرگی دارند، ومدتها باستقلال وقوت تمام حکم رانده‌اند، وگاهی بعنوان پادشاه سکه نیززده‌اند، چنانچه سکهٔ ابوالحسن محمد ناصر الدوله که از۳۷۲ ه تا۳۷۷ حکم رانده موجود است ،ویك دختر اودر حبالت نوح بن‌منصور پادشاه سامانی بود. همچنین ابوعلی محمد مظفر ملقب به‌عمادالدوله (۳۷۷ـ۳۸۷ ه)نیز سکه زده واستقلال دا شته است .

(نسب نامهٔ نمبر٤٨ دیده شود)

مآخذ :

الکامل ـ تاریخ یمینی‌ـطبقات ناصری ـنامهای ایرانی‌ـ ترکستا ن بارتولد ـ معجم زامبا ور ۳۱۰

(c) ketabton.com Digital Library

غزنویان

(۳۵۱ـ۵۸۳ هـ)

درذکر سامانیان خواندید که‌بسال (۳۴۹ هـ۹۶۰م)ازدربار عبدالملك اول سامانی امیر حاجب الپتگین بسپه سالاری خراسان گماشته شده‌بود ولی بعد ازمرگ عبدالملك‌الپتگین ازمنصور بن‌نوح سامانی سربرداشت‌و بغزنه وزابلستان افتاد (۳۵۰ هـ)درینوقت حکمران حدود غز نه‌شخصی بود ازخاندان لو یك که ذکر ایشان در اوایل کتاب گذشت . وشا ید ازبقایای امرای کوشانو هپتالی افغانستان باشند، زیرا خودالپتگین و جانشینان اوکه آخر نامهای آنها کلمه (تگین) دارد، نیز منسو ب به خانوادهٔ سلطنتی تگین شاهی از عنصر مخلوط ترکی افغانی اند. که‌در حدود (۷۶۰ ع) بشهادت سیاح چینی وکونگ Wou-Kong برحصص شرقی افغانستان وبجنوب هندوکش حکمرانی داشتند ، وشهر تگین آباد بنام شان تاعصر اخلاف محمود هم بطرف شمال غرب قندهار کنو نی کاین بود، ومسکوکات آنها مربوط اوایل عصر اسلامی درحدود هندوکش پیدا میشود .

بهرحال الپتگین غزنه را از لویـك (انوك)بدست آورد (۳۵۱هـ) وتامرگ خود مدت یکسال بر غزنی وزابلستان حکم راند، وبسا ل (۳۵۲ هـ) درغزنی درگذشت ،واسحاق فر زنـد وی بـجایش نشست درینوقت باز امیر لویك بغرض تسخیر غزنه آمد، اسحاق به‌بخارا نزد منصور بن نوح شتافت ،وازو امداد خواست وغزنه راواپس تصرف‌کرد، وبعداز سه سال حکمرانی بسال (۳۵۵ هـ ـ۹۶۵ع) درگذشت .بعد از اویکی‌از همراهان الپتگین که‌مردی‌متقی‌ومبارز وعادل ونامش بلکا تگیـن (باحتمال غالب منسوب بهمان تگین شاهان افغانی)بود.بجا یش‌نشست وی‌ده سال درغزنه امارت کردودرحدود (۳۵۹ هـ)بغزنه سکه‌زد، و در حدود (۳۶۵ هـ)درمحاصره گردیز درگذشت ، وامیرپیری تگین که مردی مفسد واز همراهان الپتگین بود، بر غزنه مستولی گشت، مردم از و رنجیده لویك امیر دودمان قدیم غزنه وگردیز را خواستند ،لویك بمدد پسر کابلشاه در حدود چرخ(لوگر جنوبی کابل) حمله آورد، ولی امیر سبکتگین (داماد وهمراه الپتگین)آنهارا بشکست وده پیل بگرفت ، و بغزنه آمد ، چون‌مردم ازستم پیر یتگین بستو ه‌آمده بودند، باتفاق امیر

سبکتگین ولد جوق قرا بجکم بن قرا ارسلان (غالبا منسوب به تگیـن شاهیان)رابه امارت غزنه‌قبول کردند (۲۷شعبان ۳۶۶هـ ـ ۹۷۶ع) امیر سبکتگین مردی نومسلم کافی ودلاور بود، وی بقول سیاست نا مهٔ نظام الملك‌وحمدالله در تاریخ‌گزیده دختریکی ازروسای زاول‌راخواست ، وچون داماد افغانان شد ،تمام افغانان در لشکر او میجنگیدند، او بست وقصد ار (خضدار کنونی جنوب کلات بلوچستان)وزمینداور وبامیا ن وطخارستان وغور وزابلستان وکابل راکه دردست گماشتگان قرا تگین نامی بود تسخیر کرد، ودر پروان شمالی‌کابل سکه زد. چنا نچـه در احوال لودیان گفتیم با جیپاله‌کابل‌شاه ویهند برکنار در یای کابل در لغمان پیکار کرده وصد هزار لشکر اورا بشکست ولغمان راتاپشاور گرفت ،ودین اسلام رابمردم این نا حیت ها تبلیغ کرد (۳۸۱ هـ ـ۹۹۱م) درین جنگ ها غنایم زیاد بدست سبکتگین افتاد، وخیلی قوی‌شد، وبقول عتبی وابن اثیر افاغنه وخلج (غلجی های امروزه) بعدازان مطیع اوشدند .

دیگراز کارهای مهم سبکتگین چنانچه‌دراحوا ل نوح دوم سا ما نی گفتیم امداد سبکتگین وپسرش محمود است درجنگ هرات (۳۸۴هـ ۹۹۴م) که درنتیجه آن‌مخالفان دربار سامانی از پادر آمدند ،این امیر نا مـدار وعادل وشجاع وصاد ق‌بعداز ۲۱ سال حکمرا نی بعمر ۶۵سا لگی درسنه (۳۸۷ هـ)دردیه مد رموی بین بلخ وبامیان در گذشت ،وبغز نی دفن شد، درحالیکه مملکتی را ازدریای آمو تاقصدار (بلو چستان) واز دریای سند تانشاپور وسیستان درتحت مر کزیت غزنی تشکیل کرد ه بود،ودودمانهای بومی حکمرانان محلی مانند اخلاف صفا ر یـا ن در سیستان وامرای آل فریغون در گوزگانان وپادشاهان‌لودی ملتان درشرق مملکت سیادت اورا تسلیم کرده‌بودند.

بعداز مرگ امیر سبکتگین ازجملهٔ شش پسرش اسمعیل بغزنـی آمده وجانشین اوشد. ولی چو ن‌کفایتی نداشت شورشیان سر برداشتند وبرادر بزرگش امیر محمود که‌به نشاپور حکمران خراسان بود درهمین سال (۳۸۷ هـ)ازخراسان لشکر کشید، وبه‌درغزنین بابرادر جنگ‌کرد، چون مادر محمود زاولی بود، وفردوسی هم اورا زابلی گفته (خجسته درگه محمود زابلی دریاست) پس بامداد مردم زابل، اسمعیل ولشکرش راهزیمت داد، واسمعیل بعد ازهفت ماه‌شاهی بزندان درگذشت .

محمود پس از تصفیهٔ غزنه روی ببلخ‌نهاد ودر همـین سال افغـانستان شمالی راتسخیر کرد ودر بلخ برتخت شاهی جلوس نمود وبمرو پیش رفت تابالشکر عبدالملك بن‌نوح حرب‌کند، ولی عاقبت صلح افتاد، و

(c) ketabton.com: Digital Library

محمود به‌شاهی خراسان ازتخارستان تابلخ‌وهرات ازدربار سا مانی شناخته شد (۳۸۸ هـ ۹۹۸ع) ووقتیکه ازمرو ببلخ‌بازگشت ، ازطر ف القادر بالله خلیفه بغداد عهد ولواء خلعت برسید، ورسمأشا هی او بر خراسان بالقاب «یمین الدوله وامین المله ولی امیرالمومنین » تصد یق گردید (ذیقعده ۳۸۹ هـ ـ ۹۹۸م)امیر محمود درمسکوکا ت به القا ب نظام الدین‌وملك‌المالك وملك‌الملوك‌نیز یادشده‌وفردوسی اوراشاه‌والعتبی احیاناً سلطان می‌نویسد .مورخین دیگر دورهٔ غزنوی مانند بیهقی و گردیزی «امیر»گویند. امام نظام الملك درسیاست نامه وابن اثیر در الکامل ومنهاج سراج در طبقات ناصری گفته اند: که محمود دفعهٔاول‌به لقب «سلطان »ملقب گردید .وبقول مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص (طبع تهران)محمود این لقب راازقول‌امیر خلف صفاری گرفت ،ووقتیکه خلف گفت محمود سلطا نست ازان پس محمود باین لقب مشهور شد (ص ٤٠٦).

درحالیکه این لقب برمسکوکات وی واخلاف اوموجود نیست ودفعهٔ اول برسکهٔ ابراهیم غزنوی که‌بسال (٤٥١ هـ ـ١٠٥٩ م)برتخت نشست ضرب شده است .اما کتیبهٔ مزار سلطان محمود در غزنی که‌بخط قد یم نزدیك بکوفی باقیمانده ومقارن ایام‌وفاتش نوشته شده‌اورا «الامیر الاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتگین »میگوید واین سند محکم قدیمتر است .

سلطان محمود بسال (۳۸۹ هـ)بکتو زون وفایق خاصه امرای منصور و عبدالملك سامانی رابا المنتصر شهزادهٔ آخرین سامانی چنانچه گذشت مغلوب کرد، ودر بقیهٔ عمر خود بین سنوات (۳۹۲ ـ٤١٦ هـ)هفد ه بار برهند هجوم کلی یاجزوی برد، واز ۳۹۰ تا ۳۹۲ هـ به ولایت ویهند (هوند حالیه کنار اتك)ولغمان وپشاور باجیپاله در آویخته پشا و ر رافتح کرد، وبلقب «غازی» مشهورشد .در (۳۹۳هـ ۱۰۰۲ م) خلف بن احمد صفاری رابشر حیکه دراحوال صفاریان گذشت بگرفت ،وسیستان رابه قبجی حاجب وکد خدای بوعلی شاد سپرد ،ولی‌بوبکر عبدالله که نبیرهٔ دختری خلف بود وبوالحسن حاجب برانها شوریدند تاسلطا ن بسال (۳۹٤ هـ)بسیستان باز آمد ،وآن شورش رافرونشاند .

بسال (۳۹٦ هـ ـ١٠٠٥ م)ازرود سند بگذشت وبشر حیکه در مبحث لودیان گفته‌شد ملتانرا تسخیرکرد ودر (۳۹۷ هـ ١٠٠٦ م)ایلك خان تر کستان راکه بربلخ وهرات تانشاپور قبضه کرده بودشکست داد ودر(۳۹۹هـ ۱۰۰۸م) راجگان هند را باانندپاله در ویهند بشکست

وبین (٤٠٢ـ ٤٠٣هـ)درپنجاب وکشمیرفتوحات کردوبه (٤٠٣ = ١٠١٢م) غرجستان (شمال غور) رانیز گرفت وبقول بیهقی بسال (٤٠٥هـ = ١٠١٤ع) ازراه بست برغور حمله‌کرد ،وامیر محمد سوری حکمر ا ن غور باده هزار لشکر درقلعهٔ آهنگران محصور واسیر شد . و د ر حدود (٤٠٧ هـ١٠١٦م) حملاتی برپنجاب وکشمیر کرد، ویکسال بعد مردم خوارزم برما مون خوارزمشاه (شوی خواهر سلطان محمود) شوریده واورا بکشتند ،ولی محمود خوارزم رافتح کرده والتو نتاش را درانجا نصب‌کرد (٤٠٨هـ)درسنه (٤٠٩ـ٤١٠ هـ)درهند قنوج وسواحل گنگ راباغنایم واسرای زیادگرفته باسه ملیون‌درهم به‌غزنه آمد .وبقو ل ابن‌اثیردرراه باافغانان در آویخت زیرا همو ا ره د ر ر ا ه هند و غز نه پیش روی ا و را میگر فتند به (٤١١ هـ ١٠٢٠م) فتح غور وبه (٤١٢ هـ) محاصره حصار لوهر کوت کشمیر و به (٤١٣ هـ)فتح قلاع گوالیا ر وکالنجرودر(٤١٤هـ) فتو ح جبال سلیمان و افغانان تکمیل شد، ودر سال (٤١٥ـ٤١٦ هـ)بماوراء النهر رفت وامرای بلخ‌وسواحل آمو یه را منقاد کرده باقدرخان کاشغری معاهده بست ، وچهار هزار خانواده سلجوقیان رابخراسان آورد، در (٤١٦ هـ)محمود بر سومنات کاتیا وار جنو بی هند یورش برد، ومعبد معرو ف آنرا تخریب کرد وغنایم زیادی بدست آورد وگجرات را نیز فتح نمود . آخرین هجوم محمود بسال (٤١٨ هـ ١٠٢٧ م) بر ا ی تا د یب طوایف جت بمولتان صورت گرفت ودرایام عمرخود موفق‌شدکه‌شاهنشاهی بزرگی را ازاصفهان وعراق وهمدان وطبرستان گرفته ،شرقاً تاسواحل گنگا وشمالاً تاسیر دریا وخوارزم‌وجنوباً تاسواحل‌بلوچستان وکاتیاوار تاسیس نمود. وفرزندش مسعود راباصفهان بنشاند (٤٢٠هـ ـ١٠٢٩ م) واین مملکت بزرگ رااز گنگا تاسواحل دجله وفرات درتحت مر کزیت غزنه درآورد، وامپراطوری عظیمی رادر آسیا تشکیل داد.وی درغزنه‌ـ پروان ـنشاپورـهراتـ جوزجان ـبلخـولوالج (تخارستان)ودر لا هو ر (بنام محمود پور) وغیره بلاد کشور سکه زد، ودر بارش همواره مجمع شعرای بزرگ دری مانند فردوسی ـفرخی ـمنو چهری‌ـ عنصری و علمایی مانند البیرونی وابن سینا وثعالبی وخمار والعتبی وغیره بود، وی پادشاهی بود بزرگ وباکفایت ودلیر وبخشاینده وبامور جهانداری‌آگاه که بقول العتبی لشکر بزرگی رامرکب ازعناصر ترکی وافغانی وتاجیك وهنود وخلجی (غلجی که بگفتهٔ اصطخری ویاقوت‌درخراسان‌وسیستان تا کابل میزیستند) تشکیل داد، وطوایف افغانی رادر کوهسار غور و

(c) ketabton.com: Digital Library

سلیمان وسپین غر وغیره منقاد ومشرف باسلام ساخت ،وبقول ذ هبی وابن اثیر فرق معتزله وباطنیه وجهمیه ومشبهه وروافض رانکال کرد، وکتب آنان رابسوخت .وی‌بقول ابن‌خلکان هرسال غزوی رادرهند برخود فرض گردانیده بود، ومذهباً شافعی‌بود، وابن‌خلکان‌به نقـل از کـتاب مغیث الخلق فی‌اختیار الاحق اثر امام الحرمین عبدالملك جوینی (معاصر سلطان)گوید که محمود برمذهب امام ابوحنیفه بودی وبه احادیث ولعی تمام داشتی ،همواره آنرا ازمشایخ بزرگ شنیدی ،ولی در اثر تلقین قفال مروزی فقیه معروف شافعی به مذهب امام شافعی گروید .

خلاصه سلطان محمود پادشاه سرسخت ودلاور که بقول ا بـن اثیرروی خوب ورنگی ملیح وچشمان کوچك وموی سرخ داشت و بگفتهٔ ابن خلکان درشب عاشورا سنه (٣٦١ هـ)تولد شده بود بعداز تشکیل دولت بزرگی درقلب آسیا، بمرض سل گرفتار آمده وبعمر (٦١)سالگی بعد ازپادشاهی (٣٣)سال در پنجشنبه ٢٣ ربیع‌الآخرسال (٤٢١ هـ ١٠٣٠م) ازجهان رفت ودر قصر فیروزی غزنه مدفون گشت .اکنون از قصر فیروزی درغزنی اثری‌نیست ولی‌تنها لوح سنگـی مزار سلطـا ن باقی مانده وبران بخط کوفی چنین نوشته اند:

«غفراناً من‌الله للامیرالاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتگین غفرله ،توفی رحمةالله علیه ونور حفرته وبیض وجهه عشیة یوم الخمیس لسبع بقین من شهر ربیع الاخر سنه احدی‌وعشرین واربعمائه » گنبد کوچکی که امروز برمزار سلطان آباداست درسال ١٣٢٤ق با مر امیرحبیب الله خان ساخته شده است .(عکس ٤٩ـ٥٠)

بعداز محمود پسرش محمد از گوز گانان آمده در غزنی‌بجایش نشست ،وعم‌خود امیریوسف بن‌سبکتگین راسپه سالار وخواجه ابوسهل احمد حمدوی را وزیر وعلی قریب راحاجب بزرگ مقرر کرد، ولی بعداز (٥٠) روز ابوالنجم امیر ایاز ایماق وعلی دایه ازغزنی برامدند تا پیش امیر مسعود فرزند بزرگ سلطان محمود ،که حکمران ری واصفهان بود روند، واورا ازطرف مردم دعوت به‌آمدن غزنه نمایند. محمد سپهسالا ر لشکر هندوان سوند هرای رابه تعقیب ایشان گماشت ،ولی غلامان سرای سوند هرای راکشتند، ودرنشاپور پیش امیر مسعود رفتند، درینوقت خلیفه بغداد القادر بالله عهد ولوای امارت رابذریعه مرسل بن منصو ر بن افلح گردیزی بامیر مسعود فرستاد، واورا بقول دایرة المعارف اسلامی ناصر لدین الله وحافظ عبادالله وظهیر خلیفةالله لقب داد، که ابن اثیر این‌لقب را سید الملوك والسلاطین نیز نوشته است، وبدینصو ر ت

مسعود رارسماً پادشاه خراسان بشناخت .

امیر مسعود ازهرات به‌بست آمد، ومحمد ازغزنه به‌تگین آباد (بین ارغنداب وهلمند)لشکر آورد ،ولی بعداز (٧) ماه پادشاهی امیر یوسف وعلی قریب اورا درتگین آباد گرفته وکور کردند، وامیر مسعود رابجا ی اوبنشا ندند (شوال ٤٢١ هـ) سلطان مسعود خواجه احمد بن حسن میمندی (متوفی ٤٢٤ هـ)را اززندان هند برآورد ووزیر خویش گردانید، وحسن میکالی (وزیر معروف بامیر حسنك)رابه تهمت قرمطی بود ن دربلخ بردار کشید، واز احمد ینالتگین خازن محمود مالی عظیم بستد وبهندش فرستاد، ودرسنه (٤٢٢ هـ) برکرمان ومکران تصرف کرد ، و بسال (٤٢٣ هـ = ١٠٣١م) به هرات رفته وسپه سالارعبدوس رابدفع فساد ترکمانان خراسان مقرر داشت ،ودر (٤٢٤ هـ)برسر ستی‌کشمیر لشکر کشید ،ودر (٤٢٥ هـ = ١٠٣٣م) برآمل وسا ری وطبرستان غلبه جست ،وامیر بکتعذی را باسپاه زیاد بدفع ترکمانان صحاری شما لی خراسان فرستاد، ولی ناکام برگشت وبسال (٤٢٦ هـ = ١٠٣٤م)لشکری را بقیادت تلك بن جهلن سپه‌سالار هندو بمقابل احمد ینالتگین که در هند وستان شورش کرده‌بود ارسال داشت ،احمد هزیمت کرد و بـه منصور ه‌گریخت ودرآب سند غرق‌شد (٤٢٧ = ١٠٣٥م) ودرهمین سال برهانسی ودیگر قلاع هند هجوم برد، بعداز فتوحات فرزند خود ا میر مجدود را درلاهور حکمران ماند وتا (٤٢٨ هـ ١٠٣٦م) بغزنه برگشت چون همواره ترکمانان سلجوقی درخراسان فتنه برپامیکرد ند، بنابران در همین سال ازراه بلخ به‌ماوراء النهر روی‌نهاد، ولی داؤد ترکمان بر بلخ تاخت، وچون امیر مسعود پس به‌بلخ‌آمد، داود به مروپس نشست ، و مسعود علی قندزی رااز گو زگانان در (٤٢٩ هـ)برانداخت وبرخی ا ز سلجو قیان رابدادن چراگاه راضی ساخت وبابرخی در صفحا ت شمالی خراسان (٤٣٠ هـ) پیکار کرد، وتاسال (٤٣١ هـ = ١٠٣٩ م)ازراه هرا ت وغور بغزنه آمد، وسپه سالار علی دایه وسباشی‌حاجب بزرگ وبکتعذی حاجب راکه درین جنگها بیفرمانی کرده بودند مصادره ودر هند موقوف کرد. درینوقت طغرل وچغری بیگ فرزندان میکائیل‌سلجوقی برخراسان تا نشاپور وهرات وبلخ‌وسیستان تصرف کردند ومسعود را در جنگ دندا نقان بین مرو وسرخس بشکستند، وآخرین سکه ایکه مسعود در نشاپور زدبسال (٤٣١ هـ)بود،که بعدازان بسال٤٣٣هـ طغرل سلجو قی دران شهر سکه زده است .

(c) ketabton.com: Digital Library

امیرمسعودچون اوضاع مملکت را مشوش دید، فرزند خودمودودرا در غزنه گذاشته خودش باخزاین محمودی و لشکر وبرادر کور خودمحمد روی به هندوستان نهاد ، و درماریکله (شرقی حسن ابدال کنونی)لشکریان براو شوریدند،و امیر محمد کور را بپادشاهی برداشتند، و مسعود رادر قلعهٔ گیری (گهری) زندانی و بذریعهٔ طاهربن محمد قتل کردند(۱۱جمادی الاولی ۴۳۲ه‍۱۰۴۰م) درینوقت امیر مودود در غزنه بر تخت نشسته و با لشکر خودروی بهندوستان نهاد ، و درننگرهار در موقع دنپور(نزدیک جلال آباد کنونی = آدینه پوربابر)با لشکر عم خود محمد دراویخت و کشندگان پدر خود وا از ترك و تاجیك بکشت ، و محمد را با پسرش طاهر گرفته و بقتل‌رسانید، (۴۳۲ه‍) و درانجا شهری بنام «فتح آباد»بنا نهاد ، که تاکنون بهمین نام باقیمانده است .

سلطان مودود باترکان سلجوقی که نفوذروزافزون شان در ماوراءالنهر و خراسان بسط میشد، در طرح روابط دوستانه کوشیده و دختر چغری بیگ را ازدواج کرد ، ولی باوجود آن از شر آنها مصئون نماند، وبدین سبب غزنویان از خراسان بر مستملکات هندی خود اعتماد کردند ، واین کار اولا در مسکوکات مودود دیده‌میشودکه‌پیکر گاو سیوا Siva را با کتیبه سری سمنته دیوه Sri Samanta Diva برسکهٔ خود نقش کرد ، که مأخوذ است از مسکوکات کابل شاهان ویهند . مودود بعد از پادشاهی ۹ساله بعمر ۳۹ سالگی بسال (۴۴۱ه‍= ۱۰۴۹م) از جهان رفت و مدت دو ماه سلطنت غزنی بنام مسعود دوم‌بن امیر مودود و عمش علی بن مسعود اول بود،تاکه عبدالرشید بن سلطان محمود بر آنهاغالب گردیده و در همان (۴۴۱ه‍) بر تخت غزنه نشست . ولی‌داؤد سلجوقی که حکمدار خراسان بود از راه سیستان بر بست وزمینداور تاخت و پسرش الپ ارسلان از طرف طخارستان بر غزنه پیش آمد ، سالارلشکر عبدالرشید که طغرل نامداشت و یکی از بندگان سلطان محمود بود ، الپ ارسلان‌رادر پورهٔخمار (شاید کهنه خمار کنونی‌میدان) بشکست ونیز دربست داؤد را هزیمت‌داده،ودرسیستان یبغوعم داؤد رانیزشکست داد ،و متعاقباً بغزنه آمده عبدالرشید را با برخی از شهزادگان آل‌محمود بکشت (حدود ۴۴۳ه‍= ۱۰۵۰ه‍) ولی مردم‌غزنه بر طغرل شوریدند و نوشتگین نامی او را بکشت ، و سلطان فر خزاد بن مسعود بن محمود را بر تخت غزنه نشاندند (۴۴۴ه‍) وی مالیات سنگین را از دوش مردم زابلستان برداشت لهذا در بین مردم‌محبوب گردید ، فرخزادادارهٔمملکت

رابه خرخین حاجب بزرگ سپرد، واین حاجب لشکر بزرگی را بمقابلت سلجوقیان بخراسان فرستاد ، و بقول ابن اثیر در بسی از جنگها فاتح آمد .ولی برخی از مخالفین فرخزاد دسیسه ساختند ، تا او را در حمام بکشند ، مگر دسنه (۴۵۰ه‍) بمدد یاران خویش ازین مهلکه رست ، و بعد از (۷) سال سلطنت در صفر (۴۵۱ه‍) در گذشت و برادرش ابراهیم بن مسعود بسلطنت رسید ، وی با داؤدسلجوقی والپ ارسلان صلح‌کرد، و حصص شرقی افغانستان تا لاهور در دست وی ماند ،و چند بار بهند لشکر کشید ، وقلاع‌خیر آباد وایمن آباد و مساجد و مدارس‌و قصورزیادی بنا کرد و(۴۲) سال به آرامی وراحت حکم‌راند ،و بسال(۴۹۲ه‍۱۰۹۸م) بعمر ۶۰سالگی درگذشت ،وپسرش علاءالدین‌مسعودسوم بجایش‌نشست وامیر عضدالدوله را امارت هند داد ، و چون مهد عراق خواهر سلطان سنجر در حبالت‌او بود لهذا باسلجوقیان صلح‌و دوستی داشت، وبنابران بفتوحات هند توجه کرد ، تا که طغاتگین سپه سالارش در هندوستان از آب گنگ هم عبور کرد .

سلطان ابراهیم در حدود (۵۰۹ه‍= ۱۱۱۵م)وفات کرد و فرزندش ارسلان‌شاه در غزنه بر تخت سلطنت نشست ،و شیرزاد برادر خود را کشته و مادراندرخود که خواهر سلطان سنجر کبیر بود توهین کرد لهذا بهرامشاه برادر دیگرش از پیش وی بدربار سنجر گریخت ،سنجر بهرامشاه را امداد کرد ، تا در غزنه ارسلانشاه را بشکست و بطرف هندوستان او را مجبور به گریختن کرد ، تا که بسال (۵۱۱ه‍= ۱۱۱۷م) درانجا بمرد ، و بجایش بهرامشاه در حمایت سنجر سلجوقی بر تخت‌نشست . و نام سلطان سنجر را بر سکه خود بزد ، وی بر هندوستان لشکر کشید ،و محمد باهلیم را باده پسر در ملتان به (۵۱۲ه‍۱۱۱۸م) از بین برده و قلعهٔ ناگور را در سوالك بنا کرد .

وقتیکه بغزنه آمد او راباسلطان‌علاءالدین جهانسوز غوری مصاف افتاد ، و فرزندش دولتشاه دران جنگ کشته شد ،و خود بهرامشاه به هندوستان عقب نشست و غزنه بدست غوریان افتاد . چون غوریان باز گشتند، وی بغزنه آمد و بسال (۵۵۲ه‍= ۱۱۵۷م) درگذشت ، و بعدازو خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲ـ۵۵۷ه‍) و خسروملك بن خسرو شاه (۵۵۷ = ۵۸۳ه‍) در غزنه ولاهور بر تخت نشستند ، ولی خسرو از دست غزان شکست خورده و بر غزنه قابض شدند ، و وی به لوهورافتاد ، وباز

(c) ketabton.com: Digital Library

در سال (۵۸۳هـ)سلطان معزالدین محمد سام غوری خسرو را در لاهـور گرفته و به قلعهٔ بلروان غرجستان محبوس کرده ، و بسال (۵۸۷هـ)اورا بکشتند و دودمان غزنویان آل سبکتکین بروی ختم شد.

دولت غزنویان در افغانستان و ایران و هندوستان و ماوراء النهر از سواحل دجله تا کنگ‌مدت دو نیم قرن دوام کرد ، و غزنه و بلخ‌ولاهور و بست پایتخت های‌ایشان‌بود . درین عصر مدنیت اسلامی وزبان دری ترقی زیادی کرد ،دین اسلام در مملکت رواج کامل یافت ، و هند هم بنورآن روشن گردید ، و آثار دیانت و حکومت کابل شاهی از شرق مملکت نابود شد . و وزرای‌معروف‌غزنویان ابوالعباس اسفراینی، احمد بن حسن میمندی ، حسن بن محمد میکالی ، خواجه عبدالصمد، خواجه‌طاهر مستوفی و غیره بودند . و بلادافغانستان و هندوستان و ماوراء النهرو ایران آبادان و تجارت بارونق بود .از علما و نویسندگان‌معروف‌البیرونی ابن سینا ، ابوالفتح بستی ، ثعالبی ، عبدالجبار العتبی ، بونصر مشکان ابوالفضل بیهقی ، نصرالله صاحب کلیله و دمنه ، ابو منصور موفق هروی نویسندهٔ کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، عبدالحی گردیزی ، فخر مدبر مبارکشاه نویسنده آداب الحرب و الشجاعه، ابوالحسن هجویری غزنـوی صوفی معروف نویسنده کشف المحجوب است .

واز شعرا : فردوسی ـ فرخی ـ عنصری ـ عسجدی ـ منوچهری ـ سنائی ـ مسعود سعد سلمان ـناصر خسرو ـ اسدی طوسی ـسیدحسن غزنوی ـابوالفرج رونی ـ مختاری غزنوی مشاهیر این عصراند .

دربار غزنویان در آسیا پرورشگاه شعرا و علما و ارباب فن بود ، خود سلطان محمود پادشاه عالم و ادیب پرور بود ، برخی ازعلماءکتابی را در فقه بوی نسبت میدهند و از اشعار او قطعاتی را نقل‌میکنندرعصر غزنویان صنایع نفیسه و فن عمران نیز ترقی شایانی کرده بود ، اگرچه هجوم تاتار تمام بقایای صنعت را در شهر های بزرگ افغانستان ازبین برد ، ولی از صنعت عمران وسنگراشی و خطاطی قبر های سبکتگین و سلطان محمود و دومنارغزنی و بـقایای قصر مسعـود سوم از دستبرد روزگار در غزنی باقی مانده است ، و از بقایای آثار لشکرگاه شهر بست که در سال ۱۹۵۰ازطرف‌باستان شناسان‌فرانسوی در افغانستان حفاری شده ، آثار هنری و نقاشی های رنگین را بردیوار های آن یافته‌اند ، که طراوت صنائع و هنر دوره غزنوی ازان ظاهر میشود .

در دوره غزنوی اداره مملکت درولایات بذریعهٔ حکمرانانی میشد که

از دربار سلاطین غزنی برای امور ملکی و لشکـری از سپه سالاران و حاجبان بزرگ در بار و یا شهزادگان و اقارب شاه گماشته میشدند ، در مرکز سلطنت غزنی بقول بیهقی یکنفروزیر دیوان و خواجه بزرگ(بحیث وزیر مالیه و صدراعظم) میبود و دیوان‌عرض (امور وزارت حرب در تحت امر سپه سالار) و دیوان رسالت کار های دفتر تحریرات سلطنت را در تحت امر دبیر بزرگ ـ و دیوان‌وکالت در تحت امر حاجب بزرگ وظایف وزارت در بارایفا کردندی . و هکذا در دربار سلطنت بزرگانی‌بنام (ندیم) ووزیر و خازن و کوتوال میبودند ، چون مملکت بمرکز خود وصل شده و امنیت هم حاصل بود ، لهذا وفور مالیات دولتی یقینی است ، و از قراریکه بقول مورخان اوائل دوره عباسی مالیات خراسان را بصورت متوسطدرحدود (٤٥) ملیون تخمین کردیم اکنون هم میتوانیم به همین مقیاس عایدات تمام خراسان وولایت های غزنه وزابل‌و طـخارستان و پشاور و لاهور و ملتان و سند و ماوراءالنهر و خوارزم را بخزانه‌دولت غزنی زیاده از صدملیون‌درهم‌تخمین کنیم . البته‌مقدار عظیم غنایم‌و جواهر وطلا که در جنگهای هندوستان‌بدست می‌آمد ، ازین‌حساب‌مستثنی است.

صاحب برید (پوسته) و دیوان انها (جاسوسی)و سالار (لشکردار) و کوتوال (افسر پلیس و حافظ قلعهٔ شهر)در اکثر شهر هـای بزرگ وظایف حکومتی را اجراء میکردند ، و امور عدلیه بقاضی شرع‌مفوض‌بود چنانچه در عصر محمود قاضی ابوالحسن بن‌قاضی ابو محمد الفزاری از پارس برسولی غزنه آمد ، و سلطان او را بسبب مقام علمی و ورع او نگهداشت، وقضاء غزنه‌بدو داد ، احفاداو مدتها دران پایتخت قاضی‌بودند اماروابط سیاسی‌غزنویان همواره‌با دربار خلافت‌بغدادو خوانین‌ماوراءالنهر دوستانه بود و همواره رسل (سفرای)خلافت و امرای ماوراء النهر وچین بدربار سلاطین غزنه می‌آمدند ، و از طرف رسولدار (رئیس تشریفات) بکمال احتشام پذیرائی میشدند . در مأمورین دولت غزنوی تمام مردم ما تحت سلطنت غزنوی شامل بودند ، و حتی در جمله بزرگترین رجال لشکری و منصبد اران نظامی دژ بار غزنه هندوان نیز موجود بودند ، و افغانان در لشکر غزنه‌به تعدادکثیر وجود داشتند ، که درفتوحات‌هندبهره بزرگ میگرفتند .

شاهان غزنه :

* ۱ـ امیرالپتگین (۳۵۱ـ۳۵۲هـ)
۲ـ امیر اسحاق بن الپتگین (۳۵۲ـ۳۵۵هـ)

(c) ketabton.com: Digital Library

۳ـ امیر بلکاتگین (۳۵۵ـ۳۶۵هـ)
٤ـامیر پیری تگین (۳٦٥ـ۳٦٦هـ)
* ٥ـ امیر سبکتگین (٦٦ـ۳۸۷هـ)
* ٦ـ امیر اسماعیل بن سبکتگین (۳۸۷هـ)
* ۷ـ سلطان محمودبن سبکتگین (۳۸۷ ـ٤۲۱هـ)
*۸ـامیر محمد بن محمود (٤۲۱هـ)
* ۹ ـسلطان مسعود بن‌محمود ٤۲۱ ـ ٤۳۲ هـ)
۱۰ـ محمد دفعه دوم (٤۳۲هـ)
*۱۱ـسلطان مودودبن مسعود (٤۳۲ـ٤٤۱هـ)
*۱۲ـ مسعود ثانی بن مودود (٤٤۱هـ)
۱۳ـ علی بن مسعود اول (٤٤۱هـ)
*۱٤ـعبدالرشید بن‌محمود (٤٤۱ـ٤٤٤هـ)
۱٥ـطغرل (بنده محمود) (٤٤٤هـ)
* ۱٦ـ فرخزاد بن مسعود اول (٤٤٤هـ ـ٤٥۱هـ)
* ۱۷ ـسلطان ابراهیم بن مسعود اول (٤٥۱ـ٤۹۲هـ)
* ۱۸ـعلاءالدین مسعود سوم (٤۹۲ـ٥۰۹هـ)
۱۹ـ شیر زادبن مسعود سوم (٥۰۹هـ)
* ۲۰ـ ارسلان شاه‌بن مسعود سوم (٥۰۹ـ٥۱۱هـ)
* ۲۱ـ بهرامشاه بن مسعود سوم (٥۱۱ـ٥٥۲هـ)
* ۲۲ـ خسرو شاه بن بهرامشاه (٥٥۲ـ٥٥۷هـ)
* ۲۳ـ خسرو ملك بن خسرو شاه (٥٥۷ـ٥۸۳هـ)

(به شجرهٔ نمبر ٥۱ رجوع شود) ونقشه ۴۹

مآخذ : تاریخ سیستان ـ بیهقی ـ طبقات ناصری ـ ابن اثیر ـ طبقات سلاطین اسلام ـ گردیزی ـ العتبی ـ پاول هورن مختصر تاریخ ایران آداب الحرب ـ دائرة‌المعارف اسلامی تاریخ ایران رازی ـ راهنمای افغانستان سیاست نامه ـ ابن خلکان ـ ابن‌خلدون ـ تجارب‌الامم ـ فرشته ـ روضة الصفا ـ حبیب السیر ـ تاریخ گزیده ـ مجمل التواریخ و القصص ـ تاریخ الاسلام السیاسی ـ تاریخ الاسلام ذهبی ـ مجله آریانا ـ لباب الالباب ـ معجم الانساب زمباور ـ پتهانها از سراولف کیرو ـ اخبارالدولة السلجوقیه راحة الصدور ـ افغانستان بعد ازاسلام جلد اول ـ مادر زبان دری ـ فتوح السلاطین . غزنویان بوسورت.

نفوذ سلجوقیان وخوارزم شاهیان و مختصری ا زملوك سیستان (٤۲۹ـ٦۳۲هـ)

سلجوقیان طایفه‌ئی بودند از ترکمان شمال سیحون و دریاچه‌ارال، که در عصر سامانیان بماوراء النهر و نور شمالی بخارا (اکنون نوراتا) آمده و قبول اسلام‌نموده بودند ، چون شغل شان گله داری بود بغرض یافتن مراتع در گردش بودند ، رئیس یك طایفهٔ شان درجند، سلجوق پسر توقاق یایقاق تیموز چهار پسر داشت : یبغوارسلان مشهور به اسرائیل ، و میکائیل و یونس و موسی :

سلطان محمودسهواً چار هزار خانوادهٔ طایفه سلجوق را از جیحون گذرانیده و در خراسان تا نشاپور چرا خورداد ، و پسرسلجوق‌اسرائیل را که‌بقول منهاج سراج برق جهنده و شیردمنده را مانست ، در کالنجر هند محبوس کرد (حدود ٤۱٦هـ = ۱۰۲٥م)ولی پسران میکائیل: طغرل بیگ‌وداؤدوچغری‌بیگ‌بزودی‌قبایل خودرافراهم آورده‌وخراسان‌راتا غزنی‌وسیستان وبلخ‌ونشاپور وکرمان‌بدست آوردند،طغرل(٤۲۹ـ٤٥٥هـ) بشرحیکه دراحوال‌مسعود غزنوی گفته‌شد،درجنگ‌دندانقان، سلطان‌مسعود را بشکست ، و در سال(٤۲۹هـ = ۱۰۳۷م)درنشاپور تاج شاهی بر سر نهاد و برادر خود یبغورابه حکمداری افغانستان غربی و پوشنج‌وهرات و سیستان گماشت وی در (٤۳۲هـ) تابست پیشرفت ، و برادرانش‌داؤد و چغری بیگ صفحات شمالی افغانستان را از مرو و سرخس تا بلخ و شبورقان گرفته ،و در علیاباد بلخ‌از لشکر سلطان مسعود شکست خوردند ، ولی بعدازان در جنگ دندانقاق (٤۳۱هـ) تمام قوای‌سلجوقیه به مسعود شکست‌آخرین دادند،وداؤد نفوذخود راجنوباًتا سیستان‌وشمالا تابلخ وطخارستان بسطداد، اگرچه سلطان مودوداز غزنه وزیر خود عبدالرزاق پسر احمد میمندی را بجنگ سلاجقه در سیستان فرستاد (حدود ٤٤۰هـ۱۰٤۸م) ولی کاری پیش نبرد ، والپ ارسلان پسر چغری بیگ (٤٥٥ـ٤٦٥هـ۱۰٦۳ـ۱۰۷۲م) طخارستان و بلخ و ترمذ و قبادیان ووخش وولوالج را بدست داشت ، خودوی و ملکشاه فرزندش (٤٦٥ـ٤۸٥هـ۱۰۷۲ـ۱۰۹۲م) با سلطان ابراهیم غزنوی روابط دوستانه را حفظ کردند وزابلستان و کابل راتالاهور بدولت غزنوی واگذاشتند ،درینوقت تکش برادر ملکشاه در بلخ بغاوت کرد ، و ملکشاه او را بسال(٤۷۷هـ) در ترمذ بدست آورده و کور ساخت ، فرزند ملکشاه سلطان سنجر (٥۱۱هـ٥٥۲هـ ـ۱۱۱۷ـ۱۱٥۷م) که از شاهان معروف‌دودمان‌سلجوقیانست بشرحیکه‌در احوال‌غزنویان گذشت،بهرامشاه‌غزنوی رادرمقابل‌ارسلانشاه

(c) ketabton.com: Library

امداد نموده، و او را در تحت حمایت خود ، شاه غزنه تالاهور ساخت (۵۱۱هـ) وگویا با لواسطه سرحدات مملکت سنجری تالاهور رسیدکذلك سلطان سنجر را بشرحیکه در احوال غوریان خواهیم داد ،با سلطان علاءالدین حسین جهانسوز غوری در جبال هرات بموضع سه گوشهٔ ناب مصاف افتاد و علاءالدین را گرفته و واپس بملك غور فرستاد ، حدود (۵۵۰هـ۱۱۵۵م) بعد ازان قبایل نیم وحشی قراخطائیان و غزان ازکوهسار وسطایشیاخروج کرد ،و دولت سنجری را از بین بردند (حدود ۵۵۲هـ ۱۱۲۸م) و بر صفحات افغانستان تا غزنی و زابل و سیستان بتاختند ،و خسرو شاه غزنوی را بلاهور عقب راندند ، ولی فساد غزبزودی از طرف غوریان و خوارزم شاهیان فرو نشست و خانوادهٔ خوارزم شاهی نیز در عصر سلجوقیان بر خراسان و حصص شمالی و غرب افغانستان دست یافتند که شرح ایشان در آینده می آید .

واقعهٔ بزرگی که درعصر خوارزمیان واقع شد ،آویزش خوارزمشاهیان است با دودمان غوری که مدتها در غور وبامیان به آزادی حکم میراندند ، بشرحیکه در احوال غوریان و خوارزمیان خواهد آمد ، علاءالدین محمد در حدود (۶۱۱هـ ۱۲۱۴م) غور و فیروز کوه و هرات را تا غزنین بدست آورده ، و خانواده غوری را از غوربرانداخت ، وبعد ازان سلطان جلال الدین آخرین پادشاه خوارزمیان را با لشکر چنگیز در افغانستان جنگها واقع شد ،که در قسمت مابعد به آن تفصیل داده میشود . درینوقت مملکت افغانستان بچهار حصه تقسیم بود : ولایات شمالی از تخارستان تا مرو مستقیماً بدربار سنجری و سلجوقی مربوط بود ، سرزمین غورو بامیان و گوزگانان تا حدود هرات بدودمان غوریان تعلق داشت .

ولایت زابل از مجاری هلمند تا غزنه و کابل و ننگرهار تا پشاورو لاهور ازان آل محمود غزنوی بود . ولایت سیستان از بست وزمینداور تازرنج و فراه و نیه بملوك سیستان مربوطبود ، که این ملوك باسلجوقیان و غوریان وغزنویان و حتی با چنگیز یان نیز روابط حسنه را حفظمیکردند و از بقایای صفاریان وامرای بومی نیمروز بودند که تفصیل نامهای ایشان در مبحث صفاریان گذشت و نیز ملوك آل کرت که شرح شان خواهد آمد، بامتهاجمین تاتاری ساخته و هرات و سیستان را بدست داشتند . از بقایای ملوك سیستان و صفاریان چنانچه در مبحث صفاریان گفتیم : ملك تاج الدین بود (حدود ۴۸۲هـ) از نسل این شخص در سیستان تا مدت هزار سال امرائی باقیمانده بودند که بقول ریودرسنه (۱۰۲۸هـ) ملك

جلال الدین محمود خان امیر سیستان به (۱۶) پشت بعمر ولیث صفاری میرسید ، و هم شاه حسین بن ملك غیاث الدین محمد که تاریخ صفاریان رااز زمان قدیم تا عصرخود بنام کتاب احیاءالملوك نوشته است بصفاریان منتسب بود .

مآخذ: طبقات ناصری ـ اخبارالدولة السلجوقیه ـ لب التواریخ ـ تاریخ سیستان ـ ابن اثیر تاریخ مختصر ایران پاول هورن ـ دول اسلامیه خلیل ادهم ـ و معجم الانساب زمباور ـ راحة الصدور . (به شجرهٔ نمبر ۵۲ رجوع شود).

غـوریـان
(۴۰ـ۶۱۲هـ)

سوریان طایفه ئی بودند از افغانان خراسان و غور که تاکنون هم بنام (زوری) دربادغیس هرات در حدود زور آباد (زور ابدیاقوت) شمال غرب هرات موجودند ،در دوره قبل الاسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بلقب غرشاه (غردر پنبتو = کوه) یاد میشدند و منسوبند به شخصیت افسانوی قدیم ضحاك فردوسی (در منابع پشتو بحواله تاریخ سوری سهاك ، درطبری والبیرونی وابن بلخی :بیوراسپ ازدهاق ـ در مسعودی ده اك) که بقول طبری شکل معرب آن ازدهاق است (اوستا: دهاکه = اژی دها = اژدهافارسی ـ اژدهار پنبتو) واعلام خراسانی مانند ضحاك (حدود ۴۰۰) اسم پدر عبدالحی گردیزی نویسنده زین الاخبار و ضحاك شیبانی (حدود ۲۸۷هـ) فقیه ظاهری ،وضحاك شهری نزدیك بامیان وسهاکا (قبیلهٔ معروف آریائی قدیم که سکستان بنام شانست) و سهاك (صورت مفغن آن) و سهاکزی که نامهای اعلام و قبایل افغان است وانمود میکنند که این نام ریشه قدیمی در اعلام افغانستان قدیم دارد . دیگر ازاعلام این دودمان بسطام (صورت معرب گستهم = وستهم بمعنی پهلوان) است که فردوسی هم ازوذکری دارد. این شخص در شغنان و بامیان و تخارستان و غور حکمرانی کرد ، و بعد ازان امیرسور وسام سپه سالار دو برادر از همین طایفه در غور دست داشتند و امرای اقوام سوری منسوب بدین نامند ، که فردوسی و مورخین دیگر ماهوی سوری نژاد ، و بلاذری جبل زوروبت معروف آنرا که هیون تسنگ در (۶۰۳ع) بنام (شونا) دیده بود ذکر میکنند ،و ابن فندق در تاریخ بیهق نیز از سوری عمید خراسان در عصر سلطان مسعود ذکری دارد و در ازمنهٔ بعد شیر شاه سوری معروف نیز ازین قبیله افغانی در هند برخاست .

(c) ketabton.com Digital Library

یکی از مشاهیر دودمان سوری شنسب‌بن خرنك است که بروایت منهاج سراج بحوالهٔ کتاب نسب‌نامهٔ فخرالدین‌مبارکشاه معاصر حضرت‌علی (رض) بود وبردست آنحضرت ایمان آورد ، و ازو عهد و لوائی بستد و هر که ازان خاندان به‌تخت نشستی ، آن عهد و لوای علی (رض) بدودادندی ،واین اولین حکمدار غوریست که در دورهٔ اسلامی ازوخبری داریم ، وامیر پولاد غوری یکی از فرزندان‌او بود ،که اطراف‌جبال غوزدر تصرف داشت ، و نام پدران خود را احیاء کرد ، و چون صاحب‌الدعوت العباسیه ابومسلم مروزی خروج کرد ، امیر پولاد حشم غور را بمدد ابومسلم برد ، و در تقویت آل عباس آثار بسیار نمود ، و مرکز حکمداری امیر پولادمندیش غور بود ، و بر تمام جبال غور و مضافات آن حکم‌میراند (حدود ۱۳۰هـ ۷٤۷م) یکنفر فرزند امیر پولاد را که امیر کرورنامداشت از روی عنعنه مردم قندهار و متن کتاب‌پته خزانه بحوالهٔ تاریخ سوری محمدبن علی بستی میشناسیم ، که بسال (۱۳۹هـ۷٥٦م) در مندیش غور امیرو بنام (جهان پهلوان) که از القاب پهلوانان فردوسی است شهرت داشت ، وی‌بربالشتان (والشتان شمال‌قندهار) وخیساروتمران‌و برکوشك (قلاع معروف غور)تصرف داشت ، و پهلوانی بود که با ۱۰تن میجنگید ، و بدین سبب اوراکرور (در پشتو بمعنی محکم و سخت) میخواندند ، اقتداراین دودمان تازمینداوربست‌و والشتان میرسید، وی نیز درجنگهای انقلاب خلافت از دودمان اموی بعباسی‌با ابومسلم همراه بود ، و پته خزانه یك حماسه پشتوی او را بحوالهٔ تاریخ سوری نقل کرده ، و او رادارای کلام متین میخواند ، دراین حماسهٔ قدیم خود امیر کرور جهان‌پهلوان ، احاطهٔ حکومت خود را ازمرو و هرات تاجروم (گرمسیر)و غرج و تخار میشمارد و گوید که زرنج (سیستان) را بتیغ تیز کشودم . این شعر حماسی او از قدیمترین آثار حماسی پښتو و خراسانست و از روحیه قوی و غرور ملی و جهانگیری و جهانکشائی او حکایه میکند ،و الفاظ و کلماتی دارد که اکنون در زبان پښتو زنده و مستعمل نیست .

امیر کرور بسال(۱٥٤هـ = ۸۰۰م)در جنگهای پوشنگ(غرب هرات) کشته شد و امیر ناصر فرزندش بعد ازوی بر غور و بست وزمینداور حکمراند (حدود ۱٦۰هـ۷۷٦م) (برای تفصیل این موضوع دلچسپ‌تاریخی و لسانی و ادبی به کتاب پته خزانه طبع کابل و جلد دوم تاریخ‌ادبیات پښتو رجوع شود.)

منهاج سراج بعد از امیرپولاد تا عهد هارون الرشید (حدود۱۷۰هـ

۷۸٦م) ذکری از حکمرانان این دودمان ندارد ، و این خلارا خوشبختانه پته‌خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بستی پر کرده و از امیر کرور وامیر ناصر با قدری تفصیل ذکر میکند ، و بازمنهاج سراج امیر دیگر این خاندان را بنجی‌بن نهاران شنسبی یکی از کبار ملوك غور مینویسد ، که با یکنفر امیر معاصر غوری‌شیش‌بن‌بهرام‌بدربار هارون الرشیدرفتند، وامیر بنجی بلقب (قسیم امیرالمومنین) بامارت غور ، و امیر شیش به پهلوانی لشکر غور شناخته شدند (حدود ۱۷۰هـ = ۷۸٦م) امرای غور از نسل همین بنجی و سپه سالاران غور از نژاد شیش‌اند ، که در عصر صفاریان ازآل شنسب‌در مندیش امارت غور به امیر سوری رسیده بود ، در حدود (۲٥۳هـ۹٦۷م) طوریکه در احوال صفاریان خواندید ، یعقوب صفاری بلاد نمیروز و بست و داور را تاتگین آباد و رخج گرفته ، امیر آنجا را مستأصل کرد ، درینوقت امیر سوری بر جبال غور امیر بود ، و هنوز نصف مردم غور مسلمان نبودند ، و بعدازین امیر سبکتگین نیز بر غور حمله ها نمود ، که‌به استقلال دودمان سوری صدمه رسانیده‌نتوانست وطوریکه در احوال غزنویان خواندید سلطان محمود نیز بر غور تاخت ولی امیر غور که درینوقت محمد سوری بود ، گاهی اطاعت کردی و زمانی تمرد ورزیدی ، تا سلطان محمود بقول بیهقی بسال(٤۰٥هـ۱۰۱٤م) وبقول ابن‌اثیر بسال (٤۰۱هـ) از راه بست و خوابین جنوب غور بالشکرگران بغور آمد ، که در مقدمه لشکر اوالتونتاش حکمران هرات وارسلان‌جاذب حکمران طوس بودند ، و امیر محمد را بعد ازجنگی که بمدد ده هزار لشکر خودکرد ، در قلعهٔ‌آهنگران‌محصور داشت . محمدبعد از مدتی‌ازقلعه برامده و بسلطان تسلیم شد ، سلطان او را با پسر کهترش شیش‌بغزنی برد ، و در راه بحدود گیلان (نزدیکی غزنه) زهری را که در زیر خاتم خود تعبیه کرده بود خورد و درگذشت، ومذلت اسارت را قبول‌نکرد . روایات بومی زبان پشتو که در کتاب پته خزانه بحواله کتب لرغونی پښتانه یعنی افغانان باستانی‌و تاریخ‌سوری حفظ شده اجمال تاریخی‌فوق را تائید کرده و قصیدهٔ مرثیه پښتوی محمد را نیز می آورد ، که از طرف شیخ اسعدبن محمد سوری (متوفی ٤۲٥ هـ در بغنین‌زمینداور) سروده شده،وهمین شاعر در آهنگران‌بدرباروی محشوربود . این‌قصیده‌که‌ازنظر بلاغت زبان ، دراوج فصاحت است دلاوری و عظمت مقام محمد و جنگ آهنگران و گرفتاری او را بدست محمود شرح داده ، و او را افتخار دودمان‌سورمیداند ، که در راه حفظ آبروی دودمان خوددرگذشت ،وابن

(c) ketabton.com: Digital Library

قصیده شیخ اسعد از امهات آثار ادبیه قدیم زبان پښتو است .

بعد از مرگ محمد از طرف سلطان محمود امیر بوعلی بن محمد سوری در جبال مندیش غوربرجای پدر نشست و مطیع سلطان بود .ودر غور به بنای مدارس و مساجدو قصر ها پرداخت‌وشخص علم‌دوستی‌بود، وی تا اواخر عهد محمودی حکمرانی کرد ، ولی در عصر مسعود از حدود (٤٢٥هـ١٠٣٣م) عباس بن شیش (برادرزاده بوعلی) برخاسته و عم خود را قید کرد ، و بر تخت شاهی غور نشست . عباس مردی ستمگار و بیباك بود ، و در علم نجوم ذوقی داشت ، در ولایت مندیش در قلعه‌سنگه رصدگاهی را ساخت . ولی مردم از جوراوبدربار سلطان ابراهیم غزنوی نالیدند، ابراهیم نیز بر غور لشکر کشید ، و امیر عباس را بغزنه‌زندانی کرد ، و امارت غور را به‌فرزندش امیر محمدبن عباس که مطیع دربارغزنه و مردی پسندیده سیرت و عالم نواز و عادل بود سپرد (حدود ٤٥٠هـ ١٠٥٨م) و بعداز محمد فرزندش قطب الدین حسن بن محمد بن عباس که پادشاه بزرگ و جد سلاطین غور است بتخت رسید (حدود ٤٦٠هـ ١٠٦٧م) وی عصات غور را بجنگ مطیع گردانید ، و در جنگی که بپای کوشك و جیرستان (جنوب غربی‌غزنه) باباغیان کرد کشته شد (حدود ٤٩٣هـ) و پسرش ملك عزالدین حسین بر تخت غور نشست ، وی با دولت سنجری روابط دوستانه داشت ، و پادشاه نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود که هفت فرزند او خراسان و غور وزابل وغزنه و بامیان و تخارستان را درسلطنت‌خود شامل‌کردند ، و هر یکی بریکحصه حکم میراند بدین تفصیل:

١ـقطب الدین محمد که رسماً لقب قدیم بومی «غرشاه» را بعربی (ملك الجبال) لقب خود قرار داد ، و قلعهٔ شهر فیروز کوه را تعمیرکرد، د رولایت ورشاد (ورساد) که قلمرو او بود با برادران خود مناقشتی‌کردو بغزنه رفت و درانجا از طرف بهرامشاه‌غزنوی کشته شد (٥٤١هـ١١٤٦م) وهمین قتل سبب اختلاف دودمان غوری و غزنوی گردید .

٢ـبهاءالدین سام در سنگه مندیش غور بود ، چون سلطان‌سوری بغزنی رفت فیروزکوه رانیز باوگذاشت و در(٥٢٤هـ١١٤٩م) در فیروزکوه برتخت نشست ،باشاران غرجستان دوستی کرد ، درگرمسیر قصر کجوران (کجران کنونی‌بین قندهار و غور) ودر جبال هرات قلعه شیرسنگ و در غرجستان قلعه بندارو قلعه فیوار میان غرجستان ومادین بناکرد، و دختر ملك بدرالدین گیلان(ملکهٔ گیلان) که ازنسب شنسبانیان

بود بحباله آورد ، که مادر دو پسر معروف او سلطان معزالدین محمدسام وسلطان غیاث‌الدین محمد سام باشد . سلطان‌بهاءالدین بغرض‌خونخواهی برادر خود سلطان سوری لشکر های جروم و غرجستان فراهم آورده و بر غزنین تاخت ، ولی در گیلان (غزنی) از جهان رفت ، وی در سفرغزنی تخت غور و جبال را به سلطان علاءالدین حسین برادر خودگذاشته‌بود .

٣ـ ملك شهاب الدین محمد خرنك بن حسین خطهٔ مادین باو تعلق داشت که ولایتی بود از غور و فرزندش ملك ناصرالدین ابوبکر درحدود (٦١٨هـ ١٢٢١م) برولایت گزیووتمران (شمالی قندهار) حکمران بود ، و بعد از تاختن چنگیز بدهلی بدربار التتمش بهند رفت ، و در حدود (٦٢٠هـ) درانجا از جهان در گذشت .

٤ـ ملك‌شجاع الدین علی‌بن حسین که در ولایت جرماس غور حکمرانی داشت ، و بعدازو علاءالدین ابوعلی پسرش در غوربجایش نشست ، و در عهدسلطان غیاث الدین‌خطهٔ غور وبست‌ووجیر وگرمسیر ودرمشان وروزکان وغزنین‌باو سپرده شد ،و بعد از فتح خراسان در نشاپور حکمران بود ، و سلطان معزالدین او را برده بر غرجستان وزمینداور حکمران گردانید و در (٦٠١هـ) کاخ جناباد ملاحدهٔ قهستان‌را فتح کرد ، ولی بعد از شهادت سلطان معزالدین در قلعه اشیار غرجستان محبوس گشت .

٥ـ علاءالدین حسین بن حسین که دروجیرستان غور حکمران‌بود، بعداز انتقال برادر خود سلطان بهاءالدین‌بر تخت ممالك غور درفیروز کوه‌نشست ، و لشکرهای غوروغرجستان را فراهم‌آورده روی بغزنه‌نهاد. سلطان بهرامشاه از غزنه با لشکر غزنه و هندوستان برامد ، و از راه گرمسیر و تگین آباد به‌ز میندا‌ور آمد ، علاالدین که این جنگ را به خونخواهی دوبرادر خود میکرد،درنزدیکی‌های‌تگین‌آباد با لشکر بهرامشاه مصاف داد. و بعدازان دوباردرحدود غزنه مقاومت غزنویان را شکسته بر پایتخت دولت غزنوی قابض شد (٥٤٥ـ٥٤٦هـ) وی آنشهر عظیم‌رابخاك برابر ساخت و سکنهٔ آنرا هشت روز کشتار عام نمود ، و ازانجا روی به بست وزمینداور آورد ، شهر بست را که بعمارات و قصور محمودی در آفاق مثل آن نبود ، نیز تخریب کرد ،و بنابران به (جهانسوز)معروف شد . وی‌بعدازین فتح تخارستان را نیزبدولت غوریه مرکزی ملحق‌کرد، و ببرادر خود فخرالدین سپرد .

علاالدین بعدازین بادولت سنجری سلجوقی درآویخت ، سلطان

(c) ketabton.com: Digital Library

سنجر باوی در قصبهٔ ناب هریوالرود مصاف داد و چون مزدم ازرفتار
علاءالدین منضجر بودند ، شش هزار سوار لشکریان خلجی‌وترك او به
سنجر تسلیم شدند ،و خود علاءالدین دردست‌سنجر گرفتار شد،ولی‌چون
سلطان سنجر از دست غزان مضمحل گردید ، علاءالدین را نوازش‌وامداد
داده بغور باز فرستاد . وی متمردان ولایت کاسی غور را مطیع کرده به
فیروز کوه‌آمد ، و چون مردم در غیاب وی ملك ناصر الدین حسین بن
محمد را از مادین آورده‌وبرتخت فیروزکوه‌نشانیده بودند وقتیکه‌از عودت
علاءالدین شنیدند ناصرالدین را بکشتند، و بعلاءالدین تسلیم‌شدند .وی
بامیان و تخارستان و بلاد جروم (گرمسیر) و داوروبست و تولك‌جبال
هرات و غرجستان و مرغاب را نیز در تحت اطاعت سلطنت غوردراورد
ورسل ملاحده‌الموت را نیز به کوهسار غورراه داد ،و در حدود (۵۵۱ه
۱۱۵۶م) در سنگهٔ غور از جهان رفت . چون‌بعد ازوی پسرش سیف‌الدین
محمد بر تخت فیروز کوه نشست رسل ملاحده را کشتار کرد ، وبدفع
فتنهٔ غزان که بحدود هرات وقادس رسیده بودند همت گماشت، ولی
زیاده‌از یکسال زنده نماند ، و در روز جنگ غزان بدست سپه‌سالارشیش
غوری کشته شد (حدود ۵۵۸ه۱۱۶۳م) علاءالدین جهانسوز اولین سلطان
بزرگ غوریست که مملکت افغانستان‌را تماماً در تحت اداره واحددراورد
وبمرکز فیروز کوه وصل کرد .

۶ـ سلطان سیف الدین سوری (۵۴۳ـ۵۴۴ه۱۱۴۸ـ۱۱۴۹م) اولین
پادشاهی است از غوریان‌که لقب سلطان گرفت،مرکزشاهی اوحصاراست
غور بود .چون برادرش قطب الدین ملك الجبال در غـزنی کشته شد
سلطان سوری با بهرامشاه غزنوی جنگ کرده و او را به وادی کور
دوانید، و خودوی بر تخت غزنه نشست ، و غوررابه‌برادر خود سلطان
بهاءالدین گذاشت ، ولی در موسم زمستان چون علاالدین حسین برادر
از غزنی بغور رفت بهرامشاه بالشکر افغان خلجی (غلجی) از طرف‌شرق
بر غزنه تاخت آورد، و سلطان سوری را باوزیرش سید مجدالدین موسی
بگرفت و بسرپل طاق غزنه بیاویخت ، تا که برادرش جهانسوز باشد
وی غزنه را ویران کرد .

۷ـ ملك فخرالدین مسعود از همه برادران مهتر بود و در کا
غورامیر شد . چون سلطان‌علاءالدین جهانسوزبعداز فتح غزنه تخارستا
رانیز منقاد نمود ، ملك فخرالدین مسعود برادر مهتر خود رابر با
حکمران گردانید ،وی جبال شغنان و تخارستان را تا دروازوبلورَ وو

و بدخشان در ضبط آورد، وطوریکه‌در احوال غیاث الدین محمد میخوانید،
درجنگ راغ زربدست برادر زادگان خود گرفتار آمد ، و واپس به بامیان
فرستاده شد ، ودرانجادرگذشت (حدود ۵۵۰ه۱۱۵۵م) بعدازو پسر
بزرگش شمس الدین محمد در بامیان امیروازدربار فیروز کوه و حضرت
سلطان غیاث الدین نیز برسمیت شناخته شد وی بلخ و چغانیان ووخش
وجروم (گرمسیر) و بدخشان‌و جبال شغنان‌را بدست‌آوردودرجنگ‌رودبار
مروبالشکر غوربدفع سلطانشاه خوارزمشاهی‌مشارکت‌کرد و لقب‌سلطان
یافت ، و پس از وفات او فرزندش بهاءالدین سام که پادشاه بزرگ
و علمدوستی بود بر تخت بامیان نشست (۵۸۷ه۱۱۸۹م) درباروی مجمع
علماءبود ، امام فخرالدین رازی وشیخ‌الاسلام جلال‌الدین و رسادوافصح‌
العجم مولانا سراج الدین بدربار او بودند . سلطنت وی از کشمیر تا
کاشغر و ترمذ و بلخ و جنوباً تااقاصی غورو غرجستان میرسید ، و غورو
غزنه وبامیان درتحت فرمان او بود .چون سلطان معزالدین بشهادت‌رسید
(۶۰۲ه ۱۲۰۵م) امرای مملکت اورا به غزنه طلب کردند ، ولی درگیلان
بعداز ۱۴سال شاهی از جهان رفت ، و فرزندش جلال الدین علی بجای
پدرنشست (۶۰۲ه ۱۲۰۵م)و علاءالدین برادرخود رابرتخت‌غزنه‌بنشاند.
چون لشکریان غوری و غز و تاج‌الدین یلدوزاز دره کرمان حدود کورم‌بر
علاءالدین تاختند ،بنابران ازبامیان به مدد برادر آمد ، و در غیاب او
عمش‌علاءالدین مسعودبن شمس‌الدین محمد بر تخت بامیان قبضه کرد،
ووزارت به صاحب وزیرداد ، ولی جلال الدین بزودی بعد از تصفیهٔ غزنه
ببامیان آمده عم خود را باوزیروی بکشت . چون‌تاج الدین یلدوزدفعهٔدوم
بر غزنی حمله‌کرد ، و لشکریان علاءالدین را در رباط سنقران (شنغران)
بشکست، و او رادر غزنی‌حصار داد ،جلال الدین از بامیان بمددبرادرآمد،
ولی هردو برادر بدست یلدوز افتادند ، و واپس ببامیان فرستاده شدند
و درانجادرگذشتند (حدود ۶۱۲ه۱۲۱۵م) این بود مختصری از احوال
هفت برادر غوری که شهنشاهی غور را تشکیل‌کردند و بعد ازانهاسلطان
غیاث‌الدین بن محمد سام بهاءالدین قسیم امیرالمومنین که‌از ملوك‌بزرگ
غوریست پادشاه شد ، وی با برادرش معزالدین به امر عم خودعلاءالدین
در قلعهٔ و جیرستان زندانی بود ، ولی سلطان سیف الدین بن علاءالدین
آنها را رهاکرد،و غیاث‌الدین‌درجنگ غزان‌باوی همراه بود.چون‌سیف‌الدین
بـدست سپه سالار خـود کشته شد هـمین سپهسالار شیش لشکـر
غوروه‌غرجستان را بیاورد و باغیاث‌الدین بیعت کردند ، و او را بر تخت

(c) ketabton.com: Digital Library

فیروزکوه نشاندند (۵۵۸ه‍ ۱۱۶۲م) وی برادر خود معزالدین را برتبهٔ سرجاندار حکمران ولایت استیه وکجوران گردانید ، وابوالعباس شیش را که بعد از کشتن سلطان سیف الدین قوتی بهم رسانیده بودبکشت. درینوقت عم غیاث الدین یعنی ملك فخرالدین مسعود حکمران بامیان از ملك علاءالدین قماج سنجری حکمران بلخ و تاج‌الدین یلدوز حکمران‌هرات امداد طلبیده با لشکر بامیان و بلخ و هرات بر فیروز کوه حمله آورد ، و در موضع‌راغزر مصاف آراستند . ولی پهلوانان غور در مرحلهٔاول‌ملك یلدوز هرات را در بین لشکرخودش‌بکشتند و هراتیان را بیراکندند . بعدازان لشکر بلخ را نیز بشکستند وسرقماج را بریدند ،و به نزدملك فخرالدین بامیان فرستادند ، و خود وی‌را محاصره کردند ، و غیاث الدین و معزالدین عم خود را محترمانه بگرفتند و بطرف بامیان باز گردانیدند .

سلطان غیاث الدین بعدازان گرمسیروزمینداور را بدست آورد ،و قادس و کالیون و فیوارو سیفرود و غرجستان وطالقان‌و گرزیوان‌رانیزبه سلطنت غور ضمیمه گردانید ، و برادرخود معزالدین‌راازجروم (گرمسیر) و تگین آباد وسیستان بطرف غزنه وزاول و کابل فرستاد ، وی لشکر غزان را که درینوقت بر غزنه دست یافته بودند بسال (۵۶۹ه‍ ۱۱۷۳م) از غزنه پس‌راند و پایتخت غزنویان را نیز بفورضم کرد ، و بفتح هرات نیزهمت گماشت، وبهاء الدین طغرل یکی از بندگان سنجر که برهرات دست یافته بود از پیش‌لشکر سلطان به خوارزم رفت ، و هرات درسال (۵۷۱ه‍) و بعد ازان فوشنج در (۵۷۳ه‍ ۱۱۷۷م) ضمیمه مرکزغورشد. درینوقت ملـوك سیستان (که شرح آنها گذشت) نیز انقیاد نمودند، وبلاد شمالی مانند تالقان ، اندخود ـمیمنه ـ فاریاب ـ پنجده ـ مـرو دزق‌وخلم‌نیز فتح شدند.چون‌جلال‌الدین محمودپسرایل‌ارسلان‌خوارزمشاه بمدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد ، بنابران غیاث الدین بسال (۵۸۸ه‍ ۱۱۹۲م) لشکر غزنه را تحت قیادت معزالدین و لشکربامیان را بقیادت ملك شمس الدین ولشکر سیستان را برهنمائی‌تاج‌الدین حرب دررودبارمرو فراهم آورد ، و درسواحل مرغاب خوارزمشاهیان‌را بشکست ودر (۵۹۶ه‍ ۱۱۹۹م) خراسان را صاف کرده تا نشاپور پیش رفت ، و آنرا بملك ضیاءالدین ابوعلی شنسبانی سپرد و مروشاهجان را نیزگرفته وملك نصیر الدین محمد خرنك را بحکمرانی آن گماشت ،وایالت‌سرخس بتاج الدین زنگی پسر فخرالدین مسعود بامیانی سپرده شد .چون غیاث‌ـ الدین مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از

هندوستان‌تاعراق و از چین و جیحون. تا دریای‌هرمز زیر پرچم فیروزکوه غور دراورد، و یگانه شهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد ، خلیفه بغداد الناصرلدین الله نیز سفرای خود ابن ربیع و قاضی مجدالدین‌قدوه وابن الخطیب را بدربار فیروز کوه فرستاد و سلطنت غوری را برسمیت‌شناخت وازدربار غور نیز سراج‌الدین محمد جوزجانی برسم‌سفارت به بغدادرفت، و بدینطورروابط حسنه سیاسی دوشهنشاهی بزرگ فیروز کوه و بغداد قایم‌گردید .

سلطان غیاث‌الدین از بزرگترین سلاطین غوریه و شرق‌است، که شخصی علمدوست و مهربان و عادل بود . بدرباروی علما ودانشمندان فراهم بودند ، وی بعمر ۶۳ سالگی در شهر هرات روز ۲۷ جمادی‌الاولی (۵۹۹ه‍ ۱۲۰۲م)از جهان رفت ، و در مسجدجامع بزرگ که خودش‌ساخته بود مدفون است . واین مسجد تاکنون درشهر هرات باقی است . وی اولامانند اسلاف خود بر مذهب‌محمد کرام سیستانی بود ، ولی بعدازان مذهب شافعی را قبول کرد . ازمشاهیر علمای‌درباروی قاضی وحیدالدین شافعی مرورودی و صدرالدین کرامی نیشابوری و قضات ممالك اوقاضی القضات معزالدین هروی و قاضی‌شهاب‌الدین هرمابادی ، و وزیران او شمس الملك و عبدالجبار گیلانی و فخرالملك شرف الـدین قزداری و مجدالملك ریوشاری و عین الملك سوریانی و ظهیرالملك سجزی و جلال الدین ریوشاری بودند . در تابستان دارالملك او فیروز کوه‌ودرزمستان زمینداور بود، در توقیع خود (حسبی‌الله‌وحده) نوشتی .(تصویرنمبر۵۴)

بعد از مرگ سلطان غیاث‌الدین محمد سام فرزندش غیاث‌الدین محمود که مردی عیاش بود از طرف عمش معزالدین بحکمرانی بست و فراه واسفزار گماشته شد ، وی لشکر فراهم آورده تا مروشاهجان‌پیش رفت ، وبعد از شهادت معزالدین بسال (۶۰۲ه‍) ازبست براه زمینداور برغور تاخت و فیروز کوه رااز ملك علاءالدین ابوعلی گرفته سرزمین‌غور را باغرجستان و تالقان‌وگرزیوان وقادس‌و گرمسیردرتحت تصرف‌گرفت وورات ملك پدروعم شد. وی تاج‌الدین‌یلدوزرا که یکی از خدمه‌معزالدین محمد بود چتر و مثال حکمرانی غزنین تامجاری دریای سند فرستاد، ودر سال (۶۰۵ه‍ ۱۲۰۸م) سلطان قطب‌الدین ایبك را مثال ممالك‌هندوستان داد ، و بدینطور سلطنت غور تا اقاصی هند با لواسطه قایم ماند .

درسال (۶۰۷ه‍ ۱۲۱۰ع) ملك رکن الدین ایرانشاه محمود پسرملك علاءالدین ابوعلی با ۵۰ هزار لشکر غزنه‌وکاسی برغور وفیروز کوه‌تاخت

(c) ketabton.com: Pashto Digital Library

ولی غیاث‌الدین محمود سراورا ببرید وعلاءالدین اتسز حسین شنسبی که بمدد سلطان محمودخوارزمشاه بالشکربلخ و مروو سرخس‌ورودبار ازراه تالقان برغور تاخته بود غیاث‌الدین محمود بین میمنه وفاریاب در سالوره باآنها مصاف‌داد ، و لشکریان خوارزمشاهی‌واتسزرا بشکست ،وبعدازان چون علیشاه پسر تکش خوارزمشاه از برادر خود بدربار غور گریخت وغیاث‌الدین محمود اورا در قصر برکوشك‌محبوس‌کرد ، چاکران علیشاه اورا بسال (٦٠٧هـ ١٢١٠م) بکشتند . وی پادشاه بخشاینده وعـادل و حلیمی بود که خزاین پدر خود (٨٠٠) صندوق زرعین موازی چهار صد شتروارا بمردم نثار کرد .

بعد از مرگ غیاث‌الدین محمود فرزند چهارده ساله‌اش بهاءالدین سام‌از طرف امرای غور بر تخت فیروز کوه نشانـده شد بعد ازسه ماه سلطان علاءالدین اتسز شنسبی بمدد سلطان محمود خوارزمشاه وامین‌حاجب‌ملك خان هرات بر فیروز کوه حمله کرده ودر جمادی الاولی (٦٠٧هـ) این‌شهر رابگرفتند ، وبهاءالدین را بامخدرات دودمان‌شاهی به خوارزم نفی‌کردند. و بعـد از ان علاءالدین اتسزبن علاءالدین حسین جهانسوز برتخت‌فیروز کوه نشست‌وتا (٤)سال‌حکم‌راندودرگیلان باملك‌تاج‌الدین‌یلدوزومویدالملك محمد بن عبدالله سیستانی وزیرغزنه‌مصاف منهزم شد ، وبعداز ان ملك نصیرالدین حسین امیر شکار ازغزنی بر غور تـاخت و در جـرمـاس علاءالدین اتسز را بکشت و غور را در تحت‌سلطنت غزنی آورد .درحدود (٦١١هـ = ١٢١٤ع)بودکه تاج‌الدین‌یلدوزاز غزنی‌علاءالدین درغوررابتخت فیروز کوه باز فرستاد، ولی علاءالدین در (٦١٢هـ) بدست سلطان‌محمد خوارزمشاه افتاد ، و بخوارزم بمردوتمام غور در سلطهٔ خوارزمشاهی‌آمد.

اما برادر دیگر سلطان غیاث‌الدین محمد کـه ابوالمظفر معزالدیـن محمد بـن سام قسیم امیرالمومنین بـاشد نیزاز بزرگترین پادشاهان آل شنسب ومشرق است که در حضور برادر خود سر جاندار(قوماندان‌گارد شاهی)بـود ، وبعد ازان حکـمرانی ولایت کـجوران واستیه غـوریافت (٥٥٨هـ١١٦٢م) و بلاد گرمسیر را تاتگین آبـاد بدست آورد ,وسلطه دوازده ساله غزان را در غزنه خاتمه داد ، وبا مرسلطان غیاث‌الدین‌محمد بر تخت غزنـی جلوس کرد (٥٦٩هـ ١١٧٣م) درسال (٥٧٠هـ) گردیز را فتح کرده و ملتان را از قرآمطه بگرفت و بسال (٥٧٣هـ١١٧٧ع)عصات سنقران را گوشمالی داد ، در (٥٧٤هـ)از جنگ بهیم دیو نهرواله بیمراد برگشت ودر (٥٧٥هـ) فرشور(پشاور)ودر(٥٧٧هـ١١٨١م) لاهور رابگرفت وبعد ازان تاآخـر عمر تمام هندوستان را فتح کرده وبنور اسلام روشن گردانید .

از وقایع مهم عصروی در افغانستان جنگ سلطان معزالدین محمد است با کفار خطاوملوك ترکستان در اندخود ، که سالارحسین خـرمیل ملك گرزیوان در مقدمه لشکراو بـود ، ولی چون لشکر غوریان کاری را پیش نبردند ملك‌عثمان‌سمرقندی ازملـوك آل افراسیاب تـر کستان‌در بین آمده وصلح کرد ، و سلطان بغزنین برگشت چون جماعت کوکهران‌و قبایل کوه جود در پنجاب عصیان نمودند ، لهذا سلطان محمد بغزو آنها برآمده‌و بعد از سرکوبی شان‌در راه غزنه بدست فدائی ملاحده درمنزل دمیك (واقع ضلع جهلم‌کنونی پنجاب)بسال (٦٠٢هـ١٢٠٥م) روز ٣شعبان شهادت یافت .

سلطان محمد معزالدین غوری مملکت وسیعی را درقـلب آسیا مانند برادر خود حفظ کرد وحدود شهنشاهی‌غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانیده‌و هم هند را بنور اسلام روشن گردانید شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا وغربـاً تا اقاصی خراسان وخـوارزم ونساوباورد امتداد داشت ، و جنوباًبه بحیرهٔ عرب میپیوست ، حکمداران او در ممالك‌زیر دست اینهابودند : ملك ضیاءالدیـن در غور و ملك تاج الدین زنگی در بامیان ، ملك حسام‌الدین علی کرماج در ملتان ، ملك قطب‌الدین ایبك در لاهور ، ملك تاج‌الدین یلدوز در غزنه وکرمان ، ملك ناصرالدین قباچـه در سندهواچه ، سلطان بهاءالدین سام در بامیان سلطان غیاث‌الدیـن محمود در فیروز کوه ، ملك تاج‌الدین حرب در سیستان , ملك تاج‌الدین درمکران،ملکشاه‌در وخش.وزرای معروف‌او ضیاءالملك درمشی‌ومؤیدالملك محمدعبدالله سجزی وشمس الملك‌عبدالجبار گیلانی‌اند, پایتخت‌سلطان‌در تابستان‌حضرت غزنه‌و خراسان‌و درزمستان‌لاهورهندبود.قاضی ممالك‌او صدرشهیدنظام الدین‌ابوبکروسیدشرف‌الدین‌ابوبکربن‌صد رشهیدوقاضی لشکر او شمس الدین بلخی بود . اعلام سلطنتش بردست راست سرخ و بردست چپ سیاه بودند ، منهاج‌سراج ازوفور ثروت در خزانهٔ‌شاهی سلطان ذکری مینماید که بقول خواجه‌اسماعیل خزانه دار در خزانهٔ‌غزنی تنها از جنس الماس یکهزار وپانصدمن موجود بود .

روایات محلی زبان پشتو در کتاب پته خزانه‌بحواله کتب قدیم ظاهر میسازد که در درباز محمد غوری شعرای پښتو زبان موجود بودند, که از آنجمله یکی ښکارندوی بن احمد کوتوال فیروز کوه در مدح فتوحات وی در هند قصیده بسیار غرائی را سروده‌که در پته خزانه‌نقل شده‌است

(c) ketabton.com Library

و از امهات آثار تاریخی ادبی زبان پښتو است .(تصویر نمبر ٥٤ دیده شود)

بعد از شهادت معزالدین محمد غوری آن مملکت بزرگ پارچه پارچه گردید ، وقسمت شرقی افغانستان از غزنی تامجاری سند در دست تاج الدین یلدوز یکی از خدمتگاران در بار غور افتاد که خدمت محمد میکرد.

این تاج الدین یکدختر بملك قطب الدین ایبك (حکمران هند) ویکدختر هم به ناصرالدین قباچه (حکمران سند) داده بود ، وغزنه را تادریای سند ضبط کرد ، ولی چون قطب الدین ایبك از لاهور بر غزنی تاخت آورد یلدوز در پنج آب دریای سند با اومصاف داد ومنهزم شد. و به کرمان وادی (کورم) رفت وازآنجا بر قطب الدین ایبك در غزنی هجوم آورد ، وقطب الدین بعداز چهل روز سلطنت غزنی واپس به هند رفت ، وغزنه در دست یلدوز باقی ماند ، وچنانچه گذشت بمدد سلطان غیاث الدین محمود بمقابل سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ هرات شامل شد وبرسیستان نیز لشکر کشید وبا تاج الدین حرب ملك سیستان صلح کرد (٦٠٢هـ) وی مدت نه سال بنام معزالدین محمد سکه زد وبران (عبده) نوشت چون لشکریان سلطان محمد خوارزمشاه ازتخارستان بر غزنین آمدند وتا گردیز به مغافصه بگرفتند تاج الدین یلدوز بهندوستان ولوهور رفت ودر جنگی که درترایین باسلطان التتمش کرد گرفتار آمد ،و در بداون کشته شد (حدود ٦١١هـ ١٢١٤م) در وقت انقراض سلسله غوریان حدود (٦١٢هـ) خوارزمشاهیان ولایت شمالی و غور و هرات را بگرفتند وسیستان تابست و تگین آباد وزابلستان در دست ملوك محلی سیستان آمد ، وولایت غزنی وکابل وقسمت های شرقی تامجاری سند به تاج الدین یلدوز تعلق گرفت ، وبعد از واز طرف دربار خوارزمشاهی ملك کربردر غزنه وامین ملك در هرات واختیارالدین محمد خرپوست در پشاور حکم میراند ند(آخر ترین احوال آ ل شنسب درشرح خروج چنگیز داده میشود)

در عصر غوریان مدنیت دورهٔ غزنویان به درجهٔ کمال رسید ادبیات زبان دری بذریعهٔ فاتحین غوری تا دهلی توسیع یافت و زبان پښتو نیز در خانوادهٔ سوریان پرورده وزبان شعروادب شد دین اسلام رادرتمام افغانستان وقسمت اعظم هند نشر کردند ، وصنعت وعمران که نمونهٔ آن مسجدجامع هرات ومنار جام غور (رجوع به عکس ٥٥ـ٥٦) وقطب منار دهلی است خیلی ترقی کرد، وعلوم وفنون نیزدرمملکت فسیح غوریان باعلماء وشعرای نامور پرورده شدندو مدنیت اسلامی (افغان وهند) که لودیان وغزنویان اساس آنرانهاده بودند بمراتب پختگی رسید . ازعلماء وشعرای معروف دوره غوریان اند: امام

فخرالدین رازی ، نظامی سمرقندی ، احمد میدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامثال) علی باخرزی (صاحب دمیة القصر) قاضی منهاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) قاضی وحید الدین شافعی مرورودی صدر الدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی ، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد ، مولانا سراج الدین جوزجانی ، ابونصر فراهی ، محمد عوفی (صاحب لباب الالباب) اسعدسوری ، شیخ تیمن ، تایمنی ، ملکیار غرشین قطب الدین بختیار، بنکار ندوی (شعرای پښتو) ملك الکلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامهٔ منظوم غوریان) وغیره. زبان درباری غوریان پښتو ودری بودو چون غوریان از طایفهٔ سوری پښتون اند ،لهذا در عصر شان اقوام پښتون از کوههای غور وجبال سلیمان به وادیهای ترنك وارغنداب وهیرمند وکابل وهریرود باز سرازیرشدند ، ودر لشکرهای شاهان نیز درفتوحات هند اشتراك کردند ، وبسی از قبایل وافراد وسران قبایل باشهنشاهان و جانشینان شان درهند باقی ماندند ، که بقایای آنها تاکنون هم درسرتا سر هند فراوانند :

از قبیل لودیان ـ سوریان ـ نیازیان ـ مهمندان ـ شیرانیان بهریچان که اکثر آنها در هند به نامهای روهیله یاپتان یاد میشوند، واین مردم حتی تاکنون هم در مناطق مختلف هند حکومتهای خاص ومناطق ـ ریاست و نفوذ دارند .

مشاهیر دودمان شاهی غور :

١ـ شنسب بن خرنك (حدود ٤٠ـ٨٠هـ)
٢ـ امیرپولادبن شنسب (حدود ١٣٠هـ)
٣ـ امیر کرورن پولاد (١٣٩ـ١٥٤هـ)
٤ـ امیر ناصربن کرور (حدود ١٦٠هـ)
٥ـ امیر بنجی بن نهاران (حدود ١٧٠هـ)
٦ـ امیرسوری بن ؟ (حدود ٢٥٣هـ)
٧ـ امیر محمد سوری (حدود ٤٠٥هـ)
٨ـ امیر بوعلی بن محمد سوری (حدود ٤٢٥هـ)
٩ـ عباس بن شیش برادر زادهٔ بوعلی (حدود ٤٥٠هـ)
١٠ـ امیر محمد بن عباس (حدود ٤٥٠هـ)
١١ـ قطب الدین حسن بن محمد (حدود ٤٦٠هـ)
١٢ـ ملك الجبال عزالدین حسین بن قطب الدین حسن (حدود ٥١٠هـ)
١٣ـ قطب الدین محمدبن عزالدین (مقتول ٥٤١هـ)

(c) ketabton.com: Pashto Library

۱۴ـبهاءالدین سام بن عزالدین (۵۴۴ـ۵۵۴هـ)
۱۵ـ ملك شهاب الدین خرنك بن‌عزالدین (حدود ۵۵۰هـ)
۱۶ـ ملك شجاع‌الدین بن عزالدین (حدود ۵۵۰هـ)
* ۱۷ـ سلطان علاءالدین حسین جهانسوزبن‌عزالدین(۵۴۴ـ۵۵۱هـ)
۱۸ـ سلطان سیف الدین بن عزالدین (۵۴۳ـ۵۴۴هـ)
* ۱۹ـ ملك فخرالدین مسعود بن عزالدین (حدود ۵۴۰هـ)
* ۲۰ـ سیف الدین محمد بن جهانسوز (۵۵۱هـ)
* ۲۱ـ سلطان غیاث الدین محمد سام (۵۵۸ـ۵۹۹هـ)
* ۲۲ـ سلطان معزالدین محمد سام (۵۶۹ـ۶۰۲هـ)
* ۲۳ـ سلطان‌غیاث‌الدین محمودبن غیاث الدین محمد(۵۹۹ـ۶۰۷هـ)
* ۲۴ـ سلطان بهاء الدین سام بن محمود (۶۰۷هـ)
۲۵ـعلاءالدین اتسزبن جهانسوز (۶۰۷ـ۶۱۱هـ)
۲۶ـعلاءالدین درغور (۵۹۹ـ۶۱۲ـهـ)
۲۷ـملك ناصرالدین گزیوبن شهاب الدین خرنك (حدود ۶۱۸هـ)
۲۸ـسلطان شمس الدین محمد بن فخرالدین مسعود (حدود۶۵۰هـ)
۲۹ـسلطان بهاءالدین سام بن شمس الدین محمد (۵۸۷ـ۶۰۲هـ)
* ۳۰ـجلال الدین ابوعلی بن بهاء الدین سام (۶۰۲ـ۶۱۲هـ)
۳۱ـعلاءالدین مسعود بن بهاءالدین سام (۶۰۲ـ۶۱۲هـ)
۳۲ـ علاءالدین مسعود بن شمس الدین محمد (حدود ۶۱۰هـ)

مآخذ: طبقات ناصری ـابن اثیر ـ دول اسلامیه ـ پته خزانه ـ آداب الحرب ـدایرة المعارف اسلامی ـفرشته ـشوکت افغانی‌ـ معجم الانساب‌ـ گزیده ـلب التواریخ‌ـفتوح السلاطین عصامی‌ـ(شجرهٔ نمبر ۵۷ دیده شود)

خوارزمشاهیان

خوارزم ولایت معروف و سرسبز و آبادانی بود که ازدریای آمو سیراب میشد ، و در حدود هشتاد فرسخ طول داشت ، و روستا های آن متصل یکدیگر بوده و دارای شهر های پر بازاروراضی مزروع و کاخها بود ، پایتخت این ناحیت را گرگانج (جرجانیه) گفتندی و از زمان قدیم بابلاد شمالی افغانستان و مادرن‌النهر روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی داشتی ، و بقول مارکوارت ایریانم‌ویجو (سرزمین اصلی آریائیان قبل از هجرت به باختر) همین جاست . و این‌نام دراوستا XVARIZEMو در فرس قدیم هوارزمیش بود ، و خوارزمی زبانی بود نزدیك‌به السنهٔ دیگر آریائی که در حفریات اخیر آثار آن‌برامده‌است ،

والبیرونی هم در آثار الباقیه آنرازبان مستقل شمرده و نامهای ماههای آنرا داده است و گوید که ملوك خوارزم را (خوارزم شاه)گویند .

در حدود ۳۲هـ احنف بن قیس فاتح عربی سرزمین های مادون‌نهر را از تخارستان تا تالقان و فاریاب و جوزجان بکشود ,واز راه‌کرانه های آموبه خوارزم گذشت، ولی آنرا بدست آورده نتوانست، و در عصریزید بن معاویه نیز سلم بن زیاد به چهار صد هزار درهم با اهل خوارزم‌صلح کرد،و چون یزیدبن مهلب از طرف حجاج بخراسان آمد ، وی نیزبا خوارزمیان جنگید (حدود ۸۲هـ) و در حدود سنه ۸۶هـ قتیبه‌بن مسلم‌باهلی آنرا فتح کرد .

بقول البیرونی مؤسس اولین خاندان خوارزم شاهیان کیخسروبود، و ازاوایل اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم بدو قسمت‌گشت : در قسمت شمالی که پایتخت آن‌گرگانج بود ، معمولا از طرف امرای عرب اداره میشد و قسمت جنوبی که مقر آن (کات) باشد ،منطقه خوارزم شاهان بود ، و خاندان معروف خوارزمشاهان قبل و بعد ازاسلام‌مامونیان بودند که مؤسس آن در دورهٔ‌اسلامی ابوسعید احمدبن محمد درحدود ۳۴۰هـ باشد ، و مسکوك او از ۳۶۶هـ در دست است ، و ازین دودمان ارثموخ‌خوارزمشاه در حدود آغاز سنه هجری میزیست که نسبش بقول البیرونی به افریغ میرسید ، و چون قتیبه دومین‌باربر خوارزم دست‌یافت خوارزمشاه اسکجموك‌بن از کاجواربن سبری بن سخربن ارثموخ مذکور را به خوارزمشاهی شناخت (حدود ۸۶هـ) که سلسله نسب احمد بدو میرسید . احمدبن محمدبن عراق بن منصوربن عبدالله بن‌ترکسبائه‌بن شاوشفربن اسکجموك.

دوم: ابوعبدالله محمد بن احمد که بقول ابن اثیر (۹ـ۷۶) در سنه ۳۸۵هـ درگذشت .

سوم: مامون‌بن محمد که خانواده را بنامش «مامونی»گویند ازطرف سامانیان والی خوارزم بود در گرگانج و اوبا ابوعبدالله خوارزمشاه‌جنگید و غلبه جست و لقب خوارزمشاهی را در سنه ۳۸۵هـ به خانواده خود منتقل نمود ، وفاتش ۳۸۷هـ است و یکدخترش در حبالت سلطان محمود بود.

چهارم: ابوالحسن علی بن مامون در سنه ۳۸۷ هـ جلوس کرد ، وحره‌بنت سبکتگین را بزنی گرفت ، وابن سینا را در خوارزم‌پذیرائی کرد وسکهٔ او موجود است .

(c) ketabton.com: Central Library

پنجم: ابوالعباس‌مامون‌بن‌مامون‌در ۳۹۰هـ

ششم : ابوالحارث محمد بن علی بن مامون که در سنه ۴۰۷سکه زده و در سنه ۴۰۸هـ سلطان محمود او را از بین برداشت، و ازدربارغزنه حاجب کبیز التونتاش را بحکومت خوارزم گماشت، و لقب خوارزمشاه‌داد و خاندان مأمونیان منقرض شد ، و بعد از التونتاش هارون پسرش۴۲۳هـ واسماعیل خندان بن التونتاش ۴۲۵هـ و شاه ملك ۴۲۹هـ حکم راندند ، تا که در سنه ۴۳۴هـ بدست طغرل بیگ سلجوقی از بین رفتند .

خانواده دوم‌خوارزمشاهیان‌بدست‌انوشتگین یکی از غلامان‌بلکاتگین اساس گذاشته شد ، و او در حدود ۴۷۰هـ در دولت سلجوقی شهرتی بدست آورد و لقب «غرشاه»راگرفت ، چون در (۴۹۰هـ)حکمران‌گماشته برکیاروق ، اکنجی قچقار کشته شد ، امیر داد حبشی والی خراسان به تصویب بر کیاروق، قطب الدین محمد بن انوشتگین را به‌خوارزمشاهی گماشت ، و پس ا زاو این منصب تا خروج چنگیز درین خانواده باقی ماند،که گاهی منطقه نفوذ ایشان تازمینداور هم میرسید ، و در ۶۱۷ هـ جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاه با لشکریان چنگیز در سرزمین افغانستان مقاومت های متعدد کرده است .

دیگر افراد این دودمان که به خوارزمشاهی رسیده‌اند :

۳ـاتسزبن محمد که در سنه (۵۲۱هـ) بشاهی رسید وسکه زد در سنه ۵۳۳هـ از سلطان سنجرشکست‌خوردولی در ۵۳۵هـ تخت خوارزم بدوباز داد . در عصراوعلی چتری در هرات برخاست ولی‌اتسز تمام ممالك سنجری را گرفت ،و در بارش مجمع‌افاضل گشت .و رشیدالدین و طواط کتاب حدایق السحر خود را بنام او نوشت و فاتش جمادی اخری ۵۵۱هـ است .

۴ـایل ارسلان‌بن اتسز : بعد ا زمرگ پدر بر تخت خوارزم‌شاهی نشست ، و با قبایل قراخطاو قفچان صلح کرد و بقایای ملوك سنجری را از خراسان براندویاصلح کرد در ۶۵۸هـ درگذشت .

۵ـ سلطان شاه ابوالقاسم محمودبن ایل ارسلان (۵۶۸ـ۵۸۹هـ)که در مکاوحت با برادرش به دربارغور و حضرت سلطان غیاث‌الدین پناه آورد ، ولی چون در بارغوررا با سلطان تکش معاهدتی بود ،بدومددی ندادند ، و محمودبه‌ماواء النهررفت و از خان خطا کمك گرفت ، و خراسان را از تصرف وجورامراء غزمستخلص کرد ، و بمرودارالملك ساخت ،و بهاءالدین طغرل ملك هرات بدو پیوست ، و سرحدات‌غور را

زحمت‌میداد،ولی سلطان غیاث الدین غوری لشکر های غور و بامیان و سیستان را در مرورود فراهم آورد ، و تاشش ماه مصاف افتاد ، ودر آخر لشکریان سلطان غور از مرغاب گذشتند ، و بهاءالدین را بکشتند و محمود منهزماًدرسنه (۵۸۸هـ)به‌مرو برگشت و زهر خوردوهلاك‌شد۵۸۹هـ

۶ـ ابوالمظفر سلطان تکش بن ایل ارسلان :۱۲ ربیع الاول ۵۸۹هـ بر تخت نشست وی پادشاه بزرگ‌و عالم و باهنری بودکه نصف‌خراسان رابقوت درضبط آوردو سر حد های مملکت او تاکرانهای هلمندمیرسید . چنانچه مسکوکات فراوان او در زمینداور (داور) ضرب شده و از انجا بدست می آید . تکش باقبایل‌قفچاق و خطا صلح داشت‌و مازندران‌وبرخی از عراق بگرفت و سلطان طغرل برادر زادهٔ سنجر را اسیر نمود . و دربار خلافت بغداد رابه تهدید انداخت ، وابن القصاب‌وزیر بغداد را شکست داد . دربار خلافت دو نفر سفیران خود ابن الربیع وابن‌الخطیب را بدربار فیروزکوه غورفرستاد تا ازتعدی تکش در حضرت سلطان‌غیاث الدین غوری‌استغاثه نمایند،ولی‌سلطان‌تکش‌در ۱۹رمضان۵۹۶هـ درگذشت.

۷ـعلاءالدین محمدبن تکش .بعد ازوفات پدر به خوارزمشاهی‌رسید و نشاپور را به برادر خود علیشاه(مقتول ۶۰۹هـ)داد، وبدربار غوروغزنه سفیران فرستاد و صلح طلبید و بعد از درگذشت سلاطین غورخراسان را بدست آورد ، و ملك عزالدین خرمیل غوری بدوپیوست و بعد از محاصره یازده ماه هرات را فتح کرد، و بلخ را نیز بگرفت و سرحد های کشور او تابلاساغون وکاشغروخطارسید،وتاینکو طرازوگورخان خانان‌در ترکستان باو سرفرو نهادند، و ممالك عراق و آذربایجان بگرفت وسلطان جلال الدین علی سام غوری را در بامیان‌بکشت‌و در سنه ۶۱۲ بر غزنه لشکر کشید و تاج الدین یلدوزرابطرف هندراند ، و سرحد کشور او تا دریای سند رسید وپسر خود جلال‌الدین‌منکبرنی را به‌حکمرانی افغانستان گماشت .ولی درسنه ۶۱۷هـ لشکریان چنگیز از سمت شرقی بر کشورش تاختند ، و او مغلوباًبه جزیرهٔ آبسکون فراری شد ، و در همین سال درگذشت .

از جمله برادران علاءالدین یکی یونس خان بن تکش حکمران عراق و دیگری‌ملك خان حکمدار نشاپور و خراسان‌و علی شاه حکمران‌عراق و اصفهان بود ، و مدتی هم‌از پسران علاءالدین محمد ، ارزلوشاه در ۶۱۷هـ بعداز فرار پدر برتخت نشست ، ولی لشکریان‌چنگیز خوارزم را بگرفتند. همچنین رکن‌الدین غور یشانستی بن علاءالدین محمد مدتی حکمرانی‌عراق

(c) ketabton.com: Pashto Library

داشت، تا که در سنه ٦١٧هـ لشکر چنگیز او را در آنجا کشت . و آق سلطان پسرء علاءالدین محمدنیز مدتی در کرمان پادشاه بود ، تاکه بدست براق حاجب خطائی کشته شد .

٨ـآخرین پادشاه دلاور و پسر مهترسلطان محمد خوارزمشاه‌جلال الدین منکبرنی است که در سنه ٦١٧هـ بجای پدر فراری خود نشست و با لشکریان چنگیز مقاومت های مردانه نمود .

او در حیات پدر نایب السلطنه خراسان و غور و غزنه و وزیرش شهاب الدین الپ‌سرخسی بود . که از طرف خود غزنه رابملك کربر و فیروز کوه‌را به مبارز الدین سبزواری و کرمان را به ملك الامراء وپرشور (پشاور) و بوبکرپور را بملك اختیارالدین محمد علی خرپوست سپرده بود .

چون پدرش در سنه ٦١٧هـ از حمله چنگیز بگریخت وی در نشاپور و بیابان خراسان و کرمان و بلاد نیمروز و بست و داور مقاومتها کرد ، تاکه در غزنی ملك‌خان امین‌حاجب حکمران شکست خوردهٔ هرات هم‌بدو پیوست . چنگیز داماد خود قوتوقونوین را به تعقیب ایشان گماشت و سه‌بار در حدود پروان کابل جنگ کردند و قوتوقورا بشکستند، تا که چنگیزاز تالقان خراسان بجنگ او آمد ، و جلال الدین به پرشور (پشاور) پس نشست و چنگیز او را تا کنار دریای سند تعقیب کرد و درجنگی که بر کنارآب سند کرد شکست خورد و خود را در آب انداخت و ازراه او چه و ملتان و کرمان به پارس رفت (٦٢١هـ) تاکه در ١٥ شوال٦٢٨ بدست کردان کشته شد . و سلالهٔ این دودمان بروختم کردید ، وتفصیل این احوال در شرح چنگیز خان خواهد آمد (رجوع شود به شجره نسب نمبر ٥٩)

مآخذ: طبقات ناصری ـ ابن اثیر ـمعجم‌الانساب ـ تاریخ مختصر ایران ازپاول هورن ـ تاریخ‌گزیده‌ـجهان‌کشای جوینی ـسیره جلال‌الدین منکبرنی ـ نفثة المصدور ـترکستان بارتولد ـتاریخ‌ایران در عهد مغول از عباس‌اقبال.

بخش‌چهارم

خروج چنگیز وشکست آخرین خوارزمشاه

(٦١٦ ـ ٦٤٠ هـ)

هنگام خروج چنگیز اقتدار مرکزی خاندانهای غزنوی‌وغوری نا بود گردیده ومملکت شمالا درتحت سلطه دربار خوارزمشاهی بود، د ر سیستان ملوك محلی نیمروز باضعف حکومت میکردند ،قسمت ها ی شرقی افغانستان هم دردست امرائی بودکه دست نشانده سلاطین‌غوری بودند .در هرات حکمرانان آل کرت‌حکم میراندند. درچنین احوالی که قوای مملکت‌ازهم‌پاشیده ومتفرق‌بود، تهاجمات مدهش‌چنگیزازماورای‌آمو برافغانستان معمور وشهرهای مترقی ومدنی آن آغازشد، وامپراطو ری عظیمی در حدود (٦٠٠ هـ ١٢٠٣ م)تحت‌فرمان چنگیزخان (تموچن‌متولد ٥٤٩ هـ ١١٥٤م ولذیسوکای بهادرازقبیله‌قیات)درقراقروم منگو لیاتشکیل شدکه حدود آن شرقاًاز دریای چین تاپا میرمیرسید ودرزیرادارهٔ آهنین وتیغ‌خونچکان چنگیز درحدود صد ملیون نفوس وحشی وکرسنهٔ تما م طوایف منگولیا منتظر فرمان اوبودند.

درچنین حال برماوراء النهر وقسمتی ازافغانستان وایران سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه ازاورکنج حکم میراند ،وی دولت‌قراختائیان و تورکان سمر قند راکه بین دولت خوارزمی وقوای چنگیز ی حایل بود برانداخت وغوریان افغانستان راکه قوت الظهر اوبوده ودر استیصا ل غزان وحشی ازغزنه وافغانستان امتحان‌داده بودند، نیز مضمحل گردانید، وباخلیفه بغداد الناصر لدین‌الله (٥٧٥ـ٦٢٢ هـ)نیز اختلاف‌داشت ونام اورا ازخطبه‌وسکه انداخته‌بود، و خلیفهٔ مذکور بذریعهٔ مکاتیب خود چنگیزخان رابه هجوم بردولت خوارزم تشویق کردی، ودرباریان خود سلطان هم باچنگیز مکاتبه داشتی .امورمملکت اوهم دردست‌تورکا ن خاتون مادرسلطان فتور وفساد دیدی ، تاجائیکه تمام بزرگان‌مملکت از دست این ملکهٔ ستمگار بستوه‌رسیده بودند، وگویا عوا مل سقو ط دولت خوارزمشاهی ازداخل وخارج فراهم‌آمد ه‌بود.

(c) ketabton.com Library

امپراطور ی چنگیزبادولت خوارزمشاهـی در (٦١٦هـ ١٢١٩م) تماس کرد ودرین سال بودکه سلطا ن خوارزمشاه‌کاروان تجارتی تاتار را تاراج کرد وسفیر چنگیز رابکشت .چنگیز ازشدت غیظ بادو صـد هزار لشکر مانند سیل خروشان برمملکت خواررمشاه تاخت و یـك ملیون دیگراورا درعقب تقویه‌کردی، لشکریان اوازسیحون گـذشته و لشکر سلطان محمد رابشکستند وباوحشت وشدتی که‌تاریخ نظیر آنرا ندیده بربلاد معمور اسلامی مانند بخارا وسمر قند وبناکت وخجنـد و جندوغیره بلاد ماوراءالنهر تاختند ،واین شهر هارا بادهشت فوق‌العاده تخریب ومردم آنرا کشتار کردند (٦١٧ هـ ١٢٢٠م) خوارزمشاه که از حملات مدهش چنگیز ازجیحون گذشته ودربلخ‌نشسته بود . بعـد ا ز شنیدن داستان ویرانی ماوراء النهر ،سرراست بطوس گریخت، وشهر های معروف افغانستان رابا مرای ذیل سپرد تادرمقابل چنگیز دفـا ع کنند .

ترمذ: بسرکرده لشکر سیستان امیر زنگی ابی‌حفص- و ولـخ طخارستان بامیر سرهنگ سام -حصار بامیان به‌امیر عمر کرباور دی پشاور وغزنی بملك اختیار الدین خرپوست - سنگهٔ غور بملك‌جسا م الدین سر زراد،قلاع دیگرغور به‌ملك قطب الدین حسن - کالیو نهرات به‌اختیار الملك دولت یار، هرات به‌شمس الدین جوزجانی - حصـا ر فیوار غرجستان به پهلوان اصیل الدین نشاپوری -ونصرت کوه تالقان به معتمدان ملك شمس الدین اتسز - وگرزیوان (جوزجان) بخـدا م الغ‌خان ، وقلاع غرجستان به‌عمید پهلوا ن شروان وشهر فیروز کو ه بمبارزالدین سبزواری وحصار تولك به‌امیر حبشی نیزه‌ور .

امااردو های چنگیز بافسری جبه وسبتا ی وتغاجار در ربیع‌الاول (٦١٧هـ ١٢٢٠م) ازجیحون گذشته بعد ازگرفتن بلـخ ، بـه تعقـیب خوارزمشاه راه هرات گرفتند ،وامین ملك حکمران هرات‌رامحاصره کرده وتا پوشنج قتل عام نمودند ،وبسرعت خودرا بطوس انداختند . ولی محمد خوارزمشا ه درکمال نامرادی به‌جزیرهٔ آبسکون گریخته درشوال ٦١٧ هـ درحالیکه کفن نداشت جان داد، واستخوانهای اورا چنگیزیان سوختاندند . بعدازین اردوی چنگیز کرسی خـوارزمشا هـیان یعنـی شهر اورگنج (جرجانیه) راکه ازمعمور ترین بلاد آسیا ومرکز علم و ادب ودانش بود ویران ومردم‌آنرا کشتار کردند (صفر٦١٨ هـ١٢٢١م)

ومادر محمد خوارزمشاه بادیگر افراد دودمان وی بدست اردوی چنگیز اسیر افتادند ،وجلال الدین فرزند دلاور محمد خوارزمشاه ازراه‌نشاپور روزن به بست آمد ه وخودرا بهرات رسانید. ازآنطرف خودچنگیز به ترمذ کنار آمور آمده وبعد از یازده روز جنگ‌نفوس آنشهر را قتل‌عام کرد، ومردم بلخ رانیزازتیغ تیز گـذرانید ،وپسرش تولی‌بلاد خراسان راازمرو ونساتاهرات وفیروز کوه‌واستیه‌وتولك تسخیر وتخریب‌نمود، وتنها درشهر بزرگ‌مروزیاده‌ازدوملیون نفر راقتل کرد(٦١٨-١٢٢١م) مردم هرات که‌بقیادت شمس الدین جوزجانی باتولی مقاومت نمودند ، بعداز محاصره هفت روزه تسلیم وچندین صد هزار نفرازآنها کشته وتنها صدهزار دختر شان‌اسیر شدند بعدازین چنگیزیان ولایت‌جوزجان راندخو دومیمنه وفاریاب راتاطالقان بگر فتندوقلعه نصرت کوه طالقان را ده ماه حصار داده وتمام مردم آن تادم اخیر مقاومت کرده وکشتار شدند، بعدازان بربامیان بتاختند ولی در جنگ بامیان موتو جـن پسر بغتای کشته شد، بنابران مورد خشم چنگیز گردیده عـلاوه برانسانها بانوران بامیان رانیز بکشت وآن شهر راماوبالیغ (آبادی منحو س) نامیده وآنقدر زیرورو کردکـه‌بـعد ازان کسی دران نزیست وبلا د تخارستان راهم تسخیر نمود (٦١٨ هـ ١٢٢١م) درینوقت جلال‌الد ین منکبرنی خوارزمشاه ازهرات بغزنی آمد، وروسای بـومـی افغانستا ن مانند امین ملك با٣٠ هزار لشکر خود وسیف الدین اغراق واعـظـم ملك ومظفر ملك روسای افاغنه نیز باو پیوستند ، ودر پروان (شمالی کابل اکنون جبل السراج)با٤٥ هزار لشکریان که‌به سالاری قوتوقو می جنگیدند مصاف آراستند ،وبعد ازدو روز لشکر یان چنگیزی راشکست فاحش دادند، وچنگیزیان حصار ولخ تخارستان رارها کرده گریختند، ولی ملکان لشکر فاتح جلال الدین بجان یکدیگر افتاده وبه پشا و ر برگشتند ودرانجا نیزمدت سه ماه یکدیگر رامیکشتند ،تاکه‌چنگیزخان بانتقام شکست پروان بعداز گرفتن نصرت کوه تالقان ازراه بامیا ن بغزنه تاخت آورد ، وجلال الدین ازغزنی برآمده بطرف گردیز عقـب نشست ،چنگیز به غزنی آمد وبعد از نصب حاکم خود درانجا بطر ف دریای سند پیش رفت ،ودر معبر نیلاب (واقع جنوبی اتك)جلال‌الدین که ازدریای سند میگـذشت گیرکرده ، فرزندهشت سالهٔ اورابکشت جلال الدین مادر وزوجه واهل حرم خودرا درسند غرق‌کرده وخود بـا هفت صدنفر مقابل اردوی چنگیز جنگ‌میکرد ولی درآخر خودرا بـر

(c) ketabton.com: Digital Library

اسپی بدریا زد، وزنده ازآب سندبگـذشت .چنگیز بقیه اتباع واقارب سلطان راکشته ومدت سه‌ماه درپشاور وثغور پنجاب کشتار نـمود ، و برسواحل راست سند تاچترال تاخت وتازکرد،بعد ازین دوپسرخود اوگدای وچغتای رادران حوالی بگذاشت وخودازراه‌کابل وبا میا نبلب جیحون مراجعت کرد (شوال ٦١٨ ﻫ وسه‌سال بعددر ٦٢١ ﻫ تربی نوین سردار لشکر چنگیز ناصر الدین قباچه رادر ملتان ٤٠روزمحاصره کرد وواپس بدون نیل‌مرام بازگشت .

ظهور جلال‌الدین درتمام خراسان مردم رابرخلاف چنگیز جرأ ت داد، درمرووهرات ونشاپور برشحنگان وحکمرانان اوخروج کردند ،ولی اردوی چنگیز مرورا بصحراتبدیل کرد، وهراتیان راکه‌بقـیادت ملـك مبارزالدین سبزواری میجنگیدند ، درجمادی الاخری (٦١٩ ﻫ)سراسر بکشتند ، وشهر رابه‌امر ایکچیلدای نویان افسر اردوی چنگیز و یران کردند، ودر (٦٢٠ ﻫ)امیرمحمد غرجستانی راکه امابملوك غورمنسو ب بود، ودرحصار اشیار مقاومت میکرد بکشتند .ودر غزنی‌نیزاوگدا ی تمام مردم راغیر ازپیشه وران بصحرا کوچ‌داده ،ودرانجا ازتیغ‌گذرانید، وحتی فیروز کوه رادر ٦١٩ ﻫ بصورتی ویران کردکه‌اکنون تعیین‌مو قع آن نیز دشوار است، همچنان چغتای ولایت های سندومکران وکـرما ن (بفتحین دروادی کوزم) رایغما وویران نمود ، چون چنگیزبرکنار دریای سند باثر عفونت آب‌وهوا رنجور شده بود،لهـذا خودش بافرزندا ن وی در (٦١٩ﻫ ١٢٢٢ م)بماوراء النهر رجعت کردودر(٦٢١هـ١٢٢٤م) باردو گاه اصلی خاندان خود رسید ،وچنگیز آن‌بلای مدهش بعمر (٧٢) سالگی درصحرای تنگت بمرد (رمضان ٦٢٤ ﻫ ١٢٢٦ م) وعالمی را از وحشت وعذاب راحت بخشید (شرح فتوح چنگیز وخراب کار یهای‌او دردنیای دیگربتاریخ ا فغانستان ربطی ندارد .)(رجوع‌به‌عکس اول)

اماجلال الدین خوارزمشاه مردیکه درکمال نامرادی هم‌همت‌نباخت چندی درجنگلهای سواحل چپ دریای سند بسر برد وبزودی جمعیتی بدور خود گرد آور د، وباناصر الدین قباچه که‌حکمران سند بود رقابت آغاز کرد، وازسلطان شمس الدین ایلتتمش (٦٠٧ ﻫ ٦٣٣ ﻫ)پادشاه بزرگ دهلی یاری خواست ،ولی سلطان اورا ببهانهٔ خرا بـی هـوا ی دهلی نپذیرفت ،وجلال الدین دختریکی ازراجگان هند رادر لاهور تزویج کرد، وبیاری اوناصرالدین قباچه راهزیمتی سخت بداد،وغنایم فراوان بگرفت وتاشهر تهته‌ودیبل پیش رفت، ولی‌سلطان شمس الدین‌ایلتتمش

ازنبوغ روز افزون جلال‌الدین بترسید،وسی هزار لشکر بد فـع او فرستاد .

اگرچه لشکردهلی رایکی ازسران سپا ه جلال‌الدین شکست داد، ولی جلال‌الدین ازراه مکران باچهار هزار همراهان خود درسال(٦٢١ ﻫ ١٢٢٦م) بکرمان ایران رفت،وتاتفلیس وخلاط وگرجستا ن وارمنستان فتح‌کرد ، ودرمیا فارقین بسال (٦٢٨ ﻫ)ازدست اکراد قتل گرد ید ، وآخرین چراغ دودمان خوارزمشاهی گل‌شد (شرح فتوح واحوال مزید جلال‌الدین منکبرنی مربوط بتاریخ افغانستان نیست .)

لشکریان چنگیزی به‌تعقیب جلال‌الدین تااقاصی ایران بتاختند ، ودرخراسان برای حفظ‌بقیة‌السیف بلادومردم رنجدیده به‌کمتر قشو نی احتیاج داشتند، واز طرف چنگیز ازحدود (٦٢٢ ﻫ تا٦٣٣ ﻫ١٢٣٦م) برغزنه وبامیان وغور سیف‌الدین حسن قرلغ حکمرانی داشت، وهمین شخص در (٦٢٢ ﻫ) بنام الظاهر خلیفه بغداد سکه زده‌است . بسال (٦٢٦ﻫ ١٢٣١م) که اوگتای قاآن برتخت نشست ،مردم خراسان بـر شحنگا ن وحکام‌ایشان بسرکردگی قراچه ویغان سنقور باز شورید ند اوگتای یك قسمت از اردوی مقیم بادغیس رابفرماندهی طایربهادرفرستاد وقراچه را تادوسال درقلعهٔ ارگ سیستان محصور داشت ،واین‌شورش درتمام افغانستان روی داد، بنابران تاتاریان باردوم دربقیة‌السیف بلاد وقلاع جنگی غور وهرات وغرجستان وسیستان وکالیو ن وفیوار وتولك وسیفر ود وخیسار وغزنه دست بکشتار وتخریب بردند،وبعدازان‌جنتمور بحکمداری خراسان گماشته شد. (٦٣٠ﻫ ١٢٣٢م)ووی ملك‌بهاءالدین را امیری خراسان داد وبعد ازان درحدود سال (٦٣٥ ﻫ ١٢٣٧ م)نوسال ودرحدود (٦٣٨ﻫ ١٢٤٠م)گر گوزواز (٦٤١ تا٦٥٤ ﻫ١٢٤٢ـ١٢٥٦م) امیر ارغون ازدربار چنگیزیان حکمرانان خراسان بودند ،وملوك کرت‌بر هرات وفیروز کوه وغرجستان (قسمت مهم غربی افغانستان)در تحت اطاعت ایشان حکم میراندند ،واین بلادبلادیده رااز شر تاتار حفـظ میکردند .چنانچه درحدود (٦٤٣ ﻫ ١٢٤٥م)که هولاگو(٦٣٩ـ٦٤٩ ﻫ ١٢٥١ م)نواسهٔ چنگیز بخراسان آمد امیرارغون‌باتفاق ملك‌شمس‌الدین کرت پادشاه هرات برسم تقدیم اطاعت بحضورش رسیدند .

چغتائیان که درماوراءالنهر قرار داشتند ،ولایات افغانستـان : تخارستان ،بلخ،میمنه ،جوزجان ،غرجستان، غور ،هـرات ،بـاد غیس سیستان ،زابل‌راتاغزنه‌وکابل‌بالواسطه یامستقیمابه‌پالیسی زوروتیغ‌اداره

(c) ketabton.com: Digital Library

میکردند ، آنهادرمدت سی‌سال شهر های بزرگی‌که درآسیا مرا کـز مهم مدنیت وثقافت وعلوم اسلامیه بودند ویران کردند،ونفوس آنـرا بیرحمانه کشتار عام نمودند، وهزاران کتب‌خانهٔ بزرگ بسو ختنـد، ازینرو بازار ثقافت ومدنیت و صنا ئـع وعلـوم‌وتجـا رت وادب کسا د گرفت،وخراسان بمفهوم‌جغرافی‌تاسواحل‌دریای‌سندبویرانهٔ هولناك‌تبدیل شد، وباتفاق مورخین فاجعهٔ چنگیز مدهش ترین وسوزنده ترین فجایع تاریخست که بقول ابن اثیر ضرر آن همه‌خلق راشامل شد، وچون‌اردوی چنگیزیان بهرجا رسیده‌وسران لشکرشان بادار مردم‌بودند، بنابر ا ن درمدنیت مردم افغانستان که تاآنوقت ممزوجی ازخلط مدنیت قدیم‌آریایی وعربی اسلامی بود، وشاهان بزرگ سامانی وغزنـوی وغـوری آنـرا پرورانده بودند، یك‌عنصر جدید دیگری نیز بیفزود که آنرا « عنصـر مغولی »گوئیم ،آداب مغولی بازبان ولغات ایشان درزبان دری که زبان رسمی ودرباری بود اثرکرد ،طرز زندگانی ،عادات،اخـلاق ، لبا س نیز به تقلید ایشان گشتانده شد .

ملوك محلی که درافغانستان بصورت آزاد یادرتحت اطاعت دربار چنگیزیان موجود بودند، درمبحث آیند ه‌شرح‌داده میشود.

باوجود هرج‌ومرج وخونریزی که‌بدست چنگیزیان در خراسا ن صورتگر فت ، وعلما ومدارس وکتب خانها را ازبین برد، بازهم‌میبینیم‌که درین دوره شعرا وعلمائی وجود داشتند که ثقافت اسلامی را باممیزات اجتماعی خراسانی حفظ میکردند ،وبرخی هم‌ازین میدان وحشت‌وسفاکی به‌ممالك هند وبلادروم گریختند .ازعلما ء وشعرای‌دوره مغولی د ر خراسانند: حضرت مولوی بلخی (صاحب مثنوی) شیخ نجم‌الدین دایه (صا حب مر صاد العباد) خواجه نصیر الدین طو سی (حکیم معروف) معین الدین جوینی (صاحب نگارستان)شیخ‌عطار نیشاپوری (صو فی معروف وصاحب تـذکره اولیا ء پوربهاء جامی (شاعر) امامی هرو ی (شاعر)امیر حسینی غوری (صاحب نزهة‌الارواح)ابن یمین فریومد ی جوینی (شاعر)سلیمان ماکو (صاحب تذکره اولیا پشتو درحدود۶۱۲هـ)

درعصر چنگیزیان تشکیـلات واصطلاحـات اداری وسیاسـی ا ز صورتیکه درعصر خلفاء وغزنویان وغوریان بود بترتیب دیگر ی‌تبد یل گردید ،باین معنی که‌درتمام ممالك مفتوحه سیه سالاران لشکری چنگیز برحسب یاسایعنی احکـام وقوانین چنگیزی باشـدت حکم میراند نـد

درین یاسا قواعد لشکر کشی وتخریب بلادومصالح‌ملك‌وترتیب شور ی وانواع مجازات ورسوم زندگی تاتاریان مندرج بود، که‌آنرا بمنزله‌کتاب سماوی احترام میکردند، وتوره (مجموعه اداب قومی ودساتیراجداد ی) نیز میگفتند . کذلك‌بقول کاترمرمستشرق فرانسه (درمقدمهٔ‌جامع‌التواریخ رشیدی) هر یکی ازشاهان چنگیزی مشاورین اسلامی بعنوان حا جب نیز داشتند، که‌بذریعهٔ آنها وحکم قاضی القضات اداب واحکام اسلامی راهم دربین مسلمین حفظ میکردند ،درمیان شان کشیشانی بنام (بخشی وتوین) هم‌وجود داشت که‌بدفع سحروجادو می‌پرداختند ورسما لخـط اویغوری دربین شان‌رایج‌بود.درجمله کارداران‌دورهٔ مغول :قورچی(اسلحه بردار)چربی (دربان) اختـه‌چی(نگاهدارنده اسپان) داروغه (آمر قرا ول خاصه)وکشیکچی (گارد) بهادر(مبارز) بودند.ونوین‌یانویان شهزاده‌والغ نویان (شهزاده بزرگ) وترخان (افسر عسکری)از رجال بزرگ دربار بودند، خودشاه راخان وقاآن وخاقان میگفتند ،وقشون شان بدسته های ده‌هزاری (تومـا ن)تقسیم بودند، که هر هزار نفر (هزاره)و صد نفررا (صده) میگفتند ،ودرمیدان جنگ به جـر نغـار (میسره) وبـرنغـا ر (میمنه)وقول (قلب که‌موقف خان بود)وچنداول (ساقه) و هـرا و ل (مقدمه) وقراول (کشاف)منقسم شدندی . قسمت بنه وارزاق وزنا ن عسکری را (اغروق)گفتندی ،برراه های بزرگ برای مسافرین سرایها (یام)ساخته بودند، که درهرچام اسپان چاپار دولتی بنام (الاغ) موجود بودی ،وبذریعه آن مخابرات ومواصلات شاهی راانجام کردندی .

محاکم قضارا یرغووقاضی آنرا یر غوچی وسندحکم مـحکمه ر ا موچلکا گفتندی ، حشر یعنی کار وخدمت عسکری واجباری را نیز بذریعه مردم کردندی .مهر بردار شاه تمغاچی ومهر اوتمغا بود، هر یـر لیغ (فرمان)که‌باین مهر رسیدی واجب الاطاعه بودی ،این فرامین بذر یعه ایلچی فرستاده شدی ،شورای سرداران که قور یلتای نامداشت دراکثر موارد تشکیل میشد ، قرارگاه لشکری (یورت یـااردو)در یـیـلا ق (صیفیه) وقشلاق (شتائیه)بودی ،وافسران آنرا یورتچی گفتندی.درین عصر فن نقاشی چین درآسیای وسطی اثرخوبی کرد، و ایـن صنعـت خیلی ترقی نمود، کذلك کاشی کاری ومعماری ونساجی ابریشم وجامهای زرین ومرصع وزربفت وساختن قالی والیچه بافی‌نیز پیشرفت کردوروابط تجارتی چین ومغول وهند ازراه خراسان باایران وعراق‌وروم‌انکشا ف نمود وراه معروف ابریشم که‌بمناسبت تجارت ابریشم باین نام مسمی

(c) ketabton.com: Afghan Digital Library

شده ،ازچین بخراسان گذشته ،وبممالك دوردست غربی میرفت. وراه هندوسند ازطریق پشاور وکابل وبلخ‌یاقندهار وهرات وسیستان‌روا بط تجارتی امپراطوری چنگیز راتو سیع داده بود، چون خوانین مغول‌باممالك اروپا هم‌ازراه خراسان شد ی امااین‌انکشاف تجارتی وقتی‌بوجود آمده‌که چنگیز مرد، وفی الجمله ازشدت وحشت اولادونواسه هـای‌اوکاست ، شاهان چنگیزی برافغانستان درسنوات ذیل حکم‌رانده‌اند :

*۱ـ چنگیز (درافغانستان ٦١٦ـ٦١٨ هـ)
*۲ـ اوگدای بن چنگیز (٦١٨ـهـ)
*۳ـ چغتای بن چنگیز (٦١٨ـ٦٣٩ هـ)
* ٤ـ تولی بن‌چنگیز (درحدود ٦٢٠ هـ)
* ٥ـقراهو لاگوبن تولوی‌بن‌چنگیز (٦٣٩ـ٦٤٩ هـ)
* ٦ـ ارغون بن‌اباقابن‌هو لاگو(٦٤٣ هـ)

مدارك :طبقات ناصری ـجامع‌التواریخ رشیدی ـ جهانکشای‌جوینی تاریخ‌وصاف ـابن اثیر ـدول‌اسلامیه‌ـایران پاول‌هورن‌ـایران‌ازچنگیز تا تیمور ازعباس اقبال ـحبیب السیر ـتاریخ‌گزیده ـسیرت جلال‌الد ین ازمحمد نسوی ـ تاریخ سندـ تاریخ ادبیات‌ایران ازبراون‌ـتاریخ‌اد بیا ت پشتو ۲ـروضة الصفا ـ مختصر الدول ابن عبری .

آل کرت وامرای ا فغانـی درعصر چنگیز یان

(٦٠٠ـ٧٨٣ هـ)

در عصرسلطا ن غیاث‌الدین محمد سام غوری(٥٥٨ـ٥٩٩ هـ)د و برادر تاج‌الدین عثمان مرغنی وعزالدین عمر مرغنی ازبنواعمام سلطا ن غور ووجوه دربار بودند ،وبقول لانگورت دیمز در دایرةالمعارف اسلامی ازاولاد امیرمحمد غرجستانی باشند، که‌در (٦٢٠هـ ١٢٢٣م) درقلعهٔ اشیار بدست مغل کشته‌شده بود (ولی این‌قول محل تأمل است)عزالدین‌سمت وزارت سلطان داشت وخطهٔ هرات بدو مفوض بود، وی غرجستان را به حسام الدین علی عمر مرغنی وخیسار رابه تاج الدین عثمان سپرده بود، که موخر الذکر منصب سرجاندار داشت ،ودختر عزالدین عایشه خاتو ن در حبالت ناصرالدین عثمان حرب ملك سیستان بود (حـدود ٦١٢ هـ ١٢١٥م) این دوبرادر نبیرهٔ ملك ابوبکر کرت‌بودند، که درعصر ملو ك غورشهر تی‌داشت‌وملك‌رکن‌الدین‌محمدپسر تاج‌الدین‌عثمان‌گوتوال‌خیسار با دخترسلطان‌غیاث‌الدین‌محمود(٥٩٩ـ٦٠٧هـ)ازدواج کرده‌بود،ومورخ‌مشهور منهاج‌سراج ازرجال درباروی بوده‌وی‌باایلچیان‌چنگیزی‌از درملایمت‌آمد،و چون حکومت خیسار وغور وبلادتابعهٔ آن از طرف‌چنگیز باوسپرده شد ، خواهر زاده خود ملك شمس الدین محمد مهین راولیعهد خود ومصاحب چنگیزخان قرار داد،وبنابران محل اعتبار ومقرب دربار چنگیزیان گشت، چون رکن الدین بسال (٦٤٣ هـ ١٢٤٥م درگذشت ،شمس الدین محمـد مهین بن ابی بکر کرت بجایش نشست ،وی در (٦٤٤هـ) باسالین نویـن سپه سالار چنگیز یان برملتان حمله کرد، وملوك لاهور وملتان رامطیـع نمود وبه حکمرانی لاهور گماشته شد، ولی چنگیزیان بسبب طرفدا ری مسلمانان بروقهر کردند ،وی‌بطایربهادر حکمران تاتاری پناه بـرد، و حکمران تگین آباد (حدود قندهار کنونی)گشت وچون بحمایت مـردم افغانستان(این نام‌دفعه اول درتاریخ‌ازهمین وقت ذکر شده تاریخ‌هرات سیفی ص ١٦٣) متهم بودبنابران ازانجا بحضور منگوخان رفت (٦٤٥هـ ١٢٤٧م) وخان موصوف بپاس سوابق دود مانش حکومت تمام هـرات وجام وباخزرو گوسویه وفو شنج وتولك وغور وفیروز کوه‌وغرجستا ن ومرغاب وفاریاب ومرجق‌راتاآب اموفراه وسجستان‌وتگین آبادوکا بـل وتیراه وبست وافغانستان تاشط سند به‌وی بازگـذاشت ، وحکمرا ن مستقل تمام افغانستان کنونی تاکنار سند وخراسان بشمار آمد، ودر

(c) ketabton.com Digital Library

حدود (٦٤٦ هـ ١٢٤٨ م) سرداران دربار خود رامامور کرد، تاشرف الدین بیتك جی حکمران غور وهرات راکه برمردم ستم‌کردی بگرفتند وبا تبعهٔ اوبکشتند .بعد ازان بسال (٦٤٧ هـ) ملك‌فخرالدین حکمران طالقان وملك شمس الدین حکمران اسفزار ومحمد عوض حکمران خوا ف و ملـك شمس الدین حکمران گرزیوان (در میمنه کنونی)وملك‌عزالدین وحسام الدین وشمس الدین حکمرانان تولك وملك علی مسعود ازابی وملك تاج الدین حکمرانان فراه ونیز ازسیستان ملك علی مومن‌ونصرا لدین نیهی بحضور شمس الدین مهین آمده‌انقیاد کردند، ولی ملك‌سیـف الدیـن غرجستان از اطاعت سرباز زد ونیامد، بنابران ملك‌مهین‌سرداران لشکر خودرا بغرجستان فرستاد وسیف الدین رابگرفتند ودر شهر هرات‌کشته شد (٦٤٧ هـ)یکسال بعدشمس الدین مهین ازهرات بفراه آمد ،ولشکر سیستان راهم باخود گرفته‌به قلعه خیسار رفت وازانجا بالشکر غو ر بسوی تکین آبادشد وخواست افغانستان راتسخیر کند (درانوقت کلمه افغانستان برسر زمین بین قندهار وغزنی تادریای سند اطـلاق می‌شد) وامرای عظام این خطه اینها بودند :

(١) فخرالدولة والدین ملك شاهنشا ه‌حکمران بزرگ افغـانی که ازپای تخت خود مستنگ (دربلوچستان کنونی)برتمام افغانستا ن (محدود آنوقت) حکم میراند ،ومالیات مغول راقبول نکرده‌بود.

٢ـملك‌میرانشاه داماد شاهنشا ه (٣) ملك‌بهرامشاه بن شهنشاه (٤) ملك‌تاج‌الدین هرمو زتیری (درشمال قندهار کنونی)(٥)حسام‌الدین جاول درزاول (٦) پهلوان جلم (٧) سندان افغان (٨) احمد تـو ری (٩)مهتر کیورا (١٠) مهتر سیورا (١١) راناکنجر (١٢)جمال الـدیـن بهروز کهیرائی .

امیر شهنشاه افغانی چون تاکنون حکومت مستقـل در مستنگ داشت ،بملك شمس الدین پیشنهاد کرد که‌مالیات سالانه رامعین کنـد تاآنرا فرستاده باشد ولشکر بدان دیار نیاورد ،ولی شمس الـد یـن تاحدود مستنگ پیش رفت وبسال (٦٥١ هـ ١٢٥٣م) ملك تاج‌الدین‌برادر میرانشاه (حکمران ٥٠ فرسخ‌زمین از افغانستان) وملوك دیگر افغانی نیز بوی تسلیم شدند، وشمس الدین در (٦٥٢ هـ)مستنگ رامحاصره کرد، ولی امیرشهنشاه وبهرامشاه ومیرانشاه با(٥) هزار مرد جنگـی بقلعهٔ خاسك پناه بردند، وبعد ازچهار محاصره و هفت جنگ سخـت شهنشاه وبهرامشاه بانود تن اقارب شان کشته شدند، ولـی میرانشاه

بمردانگی برقلب لشکر شمس الدین زد وبرآمد وبسیستان پناه بـرد، تاکه بسال (٦٥٨ هـ ١٢٥٩ م)بـه‌مستنگ بـرگشت ودرجنگی از دست لشکریان شمس الدین مهین کشته شد .

دیگر ازمراکز افغانان حصار تیری بودکه اکنون هم درشمال قندهار بفاصله ٤٠ میل‌بهمین نام موجود است. امیراین حصار المار افغان بود که مکرراً لشکریان طایر بهادر وقرانوین وسالی نوین رابشکسته و بـه چنگیزیان اطاعت ننموده بود، درینوقت که‌شمس الدین مستنگ ر ا بگرفت برحصار تیری‌نیز بتاخت .والمار رابعد از پیکار شدید بکشت، وحصار رابامیر حسام الدین جاول (مرادف زابل)سپرد (صفر ٦٥٣ هـ ١٢٥٥ م)همچنین شعیب افغان که‌مردی دلیر ونامدار ازامرای افغا نی بود در اوایل شعبان (٦٥٣ هـ)از کشمیر برگشته در حوالی تکین آباد برحکمران آل کرت بتاخت ، ولی شمس الدین مهین بسرعت از خیسار رسید ه،اورا درحصار کهیرا بکشت‌وبعدازآن‌به‌استیصال‌سندان‌افغان قوم سورانی‌پسرعم‌شعیب‌متوجه‌گشت‌واورادرحصاذوکی(واقع‌بلوچستان‌حالیه) بعدازجنگهای شدیددرمیدان‌مقاتله‌بکشت.درین‌جنگ‌بزرگترین‌رجال جنگی مانندملك‌عز الدین تولك‌وملك‌تاج‌الدین‌بغنی‌وملك‌تاج‌الدین کر دبفیا د ت لشکر آل کرت میجنگیدند (اواسط ٦٥٤هـ ١٢٥٦م) متعاقب این پیکار سران لشکری تادامنهای کوه سلیمان مخالفین راتعقیب وکشتار میکردند وحصار ساجی که مرکز دیگر امرای افغانی تغور بود نیزبعد ازجنگهای شدید تسخیر گردید (٦٥٥هـ)وشمس الدین ،پهلوان مبارزالدین محـمد نهی را درتکین آباد حکمران گـذاشته بهرات رفت ولی یکسال بعد از ملوك سیستان که دم ازاستقلال میزدند ،ملك علی بن مسعود رابکشت وبرادر زاده‌اش ملك نصیر الدین وملك علاءالدین رابه مستنگ‌نفی کرد وسیستان راکاملا مسخر گردانید وسیستانیان راخلع سلاح کرد (٦٥٦هـ ١٢٥٨ م) وچون سرکشان راتماماً مستاصل گردانیـد بسال ٦٥٧ هـ حصار بهکر کناردریای سندرا محصور کرده وبعداز اخذده هزاردینار واموال زیاد پس گشت .وشمس الدین مهین بدینصورت تمام افغانستان رادرتحت مرکزیت هرات درآورد ،ووحدت مملکت رابعد ازغوریان صورت خارجی داد. وباوجود ویرانیهای مادی ومعنوی که‌ازدست‌چنگیز یا ن بر پیکر این مملکت رنجدیده وارد آمده بوداین پادشاه غیور بداروی توحید سیا سی آنرا التیام داد.

بسال (٦٥٩ هـ ١٢٦٠م) چون ملك تاج‌الدین کردبغاوت کرد،وبه

(c) ketabton.com: Pashto Library

قلعهٔ مستنگ بمددامیر هو بوامیر هرموز تیری سرداران افغان آمد ، افسران لشکر کرت ملك اختیارَ الدین تولك ومحمد نهی وتاج‌الد ین بغنی باآنها جنگها کردند وشمس‌الدین تاسال (٦٦٥ هـ ١٢٦٦ م) در سفرهای دربار شاهان چنگیزی بایران وغیره مشغول ماند، وبسا ل (٦٦٦ هـ) در اراضی افغانستان تاتیراه جنگها نموده وآن‌مردم رامطیع و باجگذار گردانید. چون هرات درین اوقات میدان جنگ شهزاد گا ن چنگیزی بود، لهـذا شمس الدین مهین‌انزوا اختیار کرده درقلعهٔ‌خیسار متحصن گردید، عاقبت شهزاده براق بدست لشکریان ابا قامنهزم شد وباز فرمان ایالات سابقه بنام شمس‌الدین مهین صادر گردید، و وی رابه هرات آوردند (٦٧٤ هـ ١٢٧٥ م)ولی چون شهزادگان چنگیز ی نخواستند ، شخص مقتدری ازخراسان برخراسان حکم راند، و نیـز شمس الدین مهین شخصی بودکه خراسان وافغانستان راوحدت سیاسی داده بود، لهذا ازوترسیدند وبا صفهانش طلب داشته ودر تبریزبسال (٦٧٦ هـ ١٢٧٨ م) مسموماً بکشتند .

بعداز شمس الدین مهین پسرش ملك رکن‌الدین (بقلب‌شمس‌الدین کهین) درسال (٦٧٧ هـ) بجای پدر درهرات نشست وبه آبادی هرا ت وخراسان کوشید، ومراسم عدل ودادبنیاد نهاد وتا (٦٧٨ هـ) تـما م قلاع غور وخیسار وغیره رابدست آورد، وبسال (٦٨٠ هـ ١٢٨١ع)قلعت قندهار رانیز مسخر کرد، وپسر خودملك‌علاءالدین را بنیابت خود در هرات گذاشت ،وخودوی درقلعه خیسار غور بنشست (٦٨٢ هـ١٢٨٣ م) ومانند پدر باشهزادگان چنگیزی روابط دوستانه حفظ کرد، وهند ونوین تاتاری راکه به آزار مردم درصفحات هرات دست برآورده بود بگرفت وتاخت وتاز شهزادگان وخانه جنگی ها بازهرات راویران نمود.وملك شمس الدین کهین درهمین احوال بسال (٧٠٥ هـ)ازجهان رفت ،و لی قبلا بسال (٦٨٣ هـ ١٢٨٤ م)فرزند بزرگ وی ملك‌فخرالدین که از دست پدر محبوس بود اززندان برامد واز خیسار بهرات شد، وازانجا خواف وفراه ودیگر بلاد خراسان رابگرفت (٦٨٥ هـ ١٢٨٦م) وبعد از دیدن نشیب وفراز درسا ل (٦٩٧ هـ ١٢٩٧م) درهرات بر تخت نشست وغازان خان حکومت اورا ازهرات تاآب سند وحد آمو یه بـر سمیت شناخت .

فخرالدین پادشاه عمران دوست وعلم پرورادیبی بود ، خطیـب پوشنجی متخلص به‌ربیعی کتاب کرت نامه‌را بنام اونظم کرد، وی درسال

(٧٠١هـ ١٣٠١ ع) مکررا براسفزار تاخت ، ولی چون اولجا یتوچنگیزی بسلطنت رسید بتبریك او از هرات نرفت وبنابران اولجا یتو دانشمند بهادر راباده هزار سوار بسرکوبی اوبهرات فرستاد، فخرالدین یکی از دلاوران غوری جمال الدین سام رابه حفظ قلعهٔ هرات‌گماشت وخود وی به‌قلعه امانکوه رفت وسام مذکور دانشمند بهادر راکشته ولشکر او را منهزم کرد، اولجا یتو ازشدت غضب امیر یساول وبوجای پسردانشمند بهادر راباسی هزار سپاهی برهرات دوانید ،درینوقت فخرالدین بـمرد (٧٠٦ هـ ١٣٠٧ م) واختلاف سرداران وقحطی نیز سام غوری رامجبور به تسلیم قلعه نمود، وخود وی باهمکاران بدستور یساول کشته شد . اولجایتو حکومت هرات واسفزار وفراه وسیستان وغور وغر جستا نرا بملك غیاث‌الدین محمد برادر فخرالدین سپرد (٧٠٧ هـ) چون ازحضو ر اولجایتو بهرات رسید غور وخیسار واسفزار رانیز تسخیر کرد، و لی برخی از امراء اولجایتو رابروبدبین نمودند، بنابران درسال (٧١١ هـ ١٣١١م) اورا باردوی خود خواست وتا ٧١٥ هـ ١٣١٥م) رخصت انصراف نداد، ودر غیاب اودلدای وبوجای مردم‌هرات رااز ترس شورش مـورد آزار وستم قرارداده بودند ،وشهزاده داود خواجه یکی‌ازشهزادگا ن عادل تاتاری غزنه وبست وزابل وتگین آباد رابدست آورده بود، ولـی غیاث‌الدین محمد بسال (٧١٥ هـ ١٣١٥م) ازدربار اولجایتو واپس بـه حکمرانی هرات تااقصای افغانستان وحد آمویه فرستاده شد، درینوقت شهزاده گان چنگیزی وغیاث‌الدین علیشاه ملك بدخشان درحوالی‌سواحل آمو بهم افتادند،واز شبور غان‌تابلخ‌ومرغاب میدان پیکارشد، درین‌جنگ بوجای بن دانشمند بهادر بقتل رسید وبسال (٧١٦ هـ) آوجی بلا امیر نکود ریان بدست غیاث‌الدین کشته شد. ودیگر مخالفین خودرا هم سر کوبی کرد، وقلاع خراسان وسیستان رافتح نمود وملك قطب الدین رادر اسفزاروملك‌ینا لتگین‌رادر فراه‌وملك عبدالعزیزرا درحصارزره باخرزوملك فرخ زاد رادر تولك سرکوبی کرد، وبسال (٧٢١ هـ ١٣٢١ م)پسرخود شمس الدین‌محمد رادر هرات جانشین گردانید وبادای حج‌رفت ،وهمین غـیاث‌الدین بودکه امیر چوپان رادر (٧٢٧ هـ ١٣٢٦م)بقتل رسانیدودر (٧٢٨ هـ) بدربار ابوسعید رفت ودر (٧٢٩ هـ ١٣٢٨م) بعداز مراجعت سفر حج درهرات بمرد .

بعداز مرگ ملك غیاث الدین پسرانش ملك شمس‌الدین محـمد (٧٢٩ ـ٧٣٠ هـ) وملك حافظ (٧٣٠ ـ ٧٣٢ هـ)وملك معزالدین حسیـن

(c) ketabton.com: Ketab Library

(۷۳۲ـ۷۷۱هـ) بسلطنت رسیدند ،واین ملك معزالدین ازمشاهیرآل‌کرت ومربیان علم‌وادب است که‌مولانا سعدالدین تفتازانی مطول رابنام ا و نوشت وامیر مسعود برادر خواجه عبدالرزاق باشتینی (موسس سلسلهٔ سر بداران خراسان ۷۳۶ـ۷۸۸ هـ)در زاوه‌باو جنگ کردوشکست‌خورد وحسین فایق‌آمد (۱۳ صفر ۷۴۳ هـ ۱۳۴۲م) وضربتی کاری‌بر حر یف خود وارد آورد، وبعدازان دربادغیس امرای اندخود وشبرغان رابشکست وچون امیر قزغن ازماورای آمو آمده هرات رامحصور کرد درسال(۷۵۲هـ ۱۳۵۱م) باو صلح نمود، وسال دیگرچون به‌ماوراء النهر رفت،درغیاب او امیر باقر برادرش درهرات دعوی شاهی کرد،ولی حسین بـزود ی برگشت وباقررا محبوس ساخت. معزالدین حسین بعداز ۳۹ سـا ل سلطنت بسال (۷۷۱هـ ۱۳۶۹ م) فوت کرد،وملك غیاث‌الدین پسر ش (۷۷۱ ـ ۷۸۳هـ) جانشین اوشد،وی درجنگ سر بداران سبزوار فا یق آمد ،وخواهر زادهٔ امیرتیمور رابرای پسر خویش پیرمحمد بزنی گرفت، ولی امیر تیمور چون بسال (۸۳۰ـ ۱۳۸۱ م)هرات‌رامسخر کرد ملك غیاث‌الدین رابا پسرش پیرمحمد وبرادرش محمد بماوراء ا لنهر تبعید نمود وبسال ۸۳۴هـ ۱۳۸۵م) بقتل رسانید وسلسلهٔ آل‌کرت راانجام داد .

از معاصر ین آل‌کرت درسیستان ملوك نیمروزند، که‌شرح شانرا دراواخر مبحث صفاریان داده ایم ،ودیگر خانوادهٔ امرای کنار دریا ی ترنك‌اند که‌هوتکان باشند، واسلاف دولت هوتکی آینده‌افغا نند ،که در کوهسار کنار دریای ترنك درکلات غلزائی حکمرانی داشتند ،وبر خلاف تاراجهای چنگیزیان مقاومت میکردند، که‌ازین جمله باباهوتك ولد تولر (متولد ۶۶۱ هـ متوفی ۷۴۰ هـ) شاعرو عارف‌حکمران پښتون ازمدافعیـن بزرگ مقابل چنگیزیان است که‌بعداز وشیخ‌ملکیار پسرش (حـد ود ۷۴۹ هـ ۱۳۴۸ م) ازمشاهیرامرای جنگجو وشاعر پښتو است که درکنار دریای ترنك‌درمقابل اعداءجنگها‌کردی‌وهمین‌دودمان درقرن‌دوازدهم‌هجری دولت هوتکی قندهار راتاسیس کردند (بشرح حال‌هوتکیان درینکتا ب رجوع شود)شیخ متی‌خلیل (۶۲۳ـ۶۸۸ هـ)شاعر صوفی پښتو ،محمد بن علی بستی مولف تاریخ‌سوری ،احمد بن سعید لودی مولف‌اعـلا م اللوذعی فی اخبار اللودی (۶۸۶هـ) شیخ‌کته‌متی زی خلیل (حدود۷۵۰هـ) مولف لرغونی پشتانه (افغانان قدیم)نیز ازرجال علمی این‌دوره افغانستان انـد.

آل کرت پادشاهان علمدوست وفاضل پرور عمران پسندی بودند درعصر شان علم وادب وصنعت باوجود تاخت وتاز چنگیزیان‌فی‌الجمله شباب گرفت ،دربار شان مجمع علماء وشعراء بود، کرت نا مه ربیعی پوشنجی، مطول تفتازانی ،تاریخ هراب ،سامنامه ومجموعهٔ غیاثی سیفی هروی وزادالمسافرین ونزهةالارواح امیر حسینی غوری ازمشهور ترین مولفات دربار آل کرت‌است :

آل کرت هرات :

۱ـملك کرت‌حدود۵۰۰ هـ
۲ـ تاج‌الدین عمان مرغنی حدود ۶۰۰ هـ
۳ـعزالدین عمر مرغنی حدود ۶۰۰هـ
۴ـ ابوبکر کرت‌حدود ۶۰۰ هـ
۵ـرکن الدین خیسار حدود ۶۴۳ هـ
۶ـملك شمس الدین محمد مهین بن‌ابی بکر کرت(۶۴۳ـ۶۷۶)
۷ـ ملك رکن الدین ملقب به‌شمس‌الدین کهین بن ابی بکر کرت (۶۷۷ـ۷۰۵هـ)
۸ـملك فخرالدین ولدکهین (۷۰۵ـ۷۰۶هـ)
* ۹ـملك غیاث‌الدین محمد ولد کهین (۷۰۶ـ۷۲۹ هـ)
۱۰ـملك شمس الدین بن‌غیاث‌الدین محمد (۷۲۹ـ۷۳۰ هـ)
۱۱ـ ملك حافظ بن غیاث‌الدین محمد(۷۳۰ـ۷۳۲ هـ)
* ۱۲ـملك معزالدین بن غیاث‌الدین محمد (۷۳۲ـ۷۷۱ هـ)
۱۳ـباقربن غیاث‌الدین محمد (۷۵۳ هـ)
* ۱۴ ـ ملك غیاث الـدین پیرعلی بن معز الدین (۷۷۱ـ۷۸۳هـ)

(به شجرهٔ نمبر ۶۱ رجوع شود)

ماخذ :

تاریخ هرات سیفی ـمقالهٔ‌تعدیل‌درنسب نامه‌آل‌کرت بقلم‌حبیبی در مجلهٔ آریانا ـتاریخ‌ایران درعصر مغول ازعباس اقبال‌ـ پته خزا نه ـ لب‌التـواریـخ ـ تاریـخ سیستان ـ تـا ریـخ‌ادبیات ا یران جلد ۴ـ ازبراون ـتاریخ ادبیات پښتو جلد۲ـ تزك‌تیموری ـحبیب السیر ـروضهٔ الصفا ـطبقات ناصری .

(c) ketabton.com: Digital Library

بخش پنجم
تیموریان هرات
(۷۷۱ـ تاحدود ۹۲۰)

تیمور (باملای قدیم تمر بمعنی آهن) مشهور به‌کور کان یعنی‌داماد وتیمور لنگ بن تراغای برلاس منسوب بدودمان چنگیز ازنژادقراجارنوین درشهر کش ماوراء النهر به ۲۷ شعبان ۷۳٦ (۱۱ اپریل ۱۳۳٦ م) متولد ویکی ازشاهان خونخوار وفاتحین بزرگ دنیا گردید .تیمور در سال (۷٦۱ ه ۱۳۵۹ م)شهرت یافت ودرشعبان (۷۷۱ ه ۱۳٦۹ م) حکمران ماوراء النهر امیرحسین رامغلوب نمود وملقب به (صاحبقرا ن) گردید، وبعد ازتصفیهٔ صفحات ماوراءالنهر بسال (۷۸۲ ه ۱۳۸۰ م) ازدریای آمو گذشته ،اند خود وسرخس وپوشنج رابکشود ،وبه‌تسخیر هرات کمر بست ،وغیاث‌الدین پیرعلی آخرین حکمداران آل‌کرت را ازبین برد. حملهٔ دیگر تیمور درحدود (۷۸۵ه ۱۳۸۳م) درافغانستان برسبزوار وفراه آغاز گردید زره وسیستان راتاراج وقتل عام‌وبصورتی تخریب‌کرد که خرابهای آن تاکنون هویداست ،وکلهٔ منارهای متعدد بناکرد، درین سفر بست وقندهار رانیز تخریب نمود. تیمور تاآخرعمرش ۳۵ مرتبه ازچین تامصر وازدهلی تااستانبول ومسکو لشکرکشی وخونریزی کرد، که‌شرح فتوحات دیگر اوبتاریخ افغانستان ربطی ندارد، ولی بسا ل (۸۰۰ه ۱۳۹۷م) چون‌وی بعزم تسخیرهند برامد، بازبرمملکت‌ستمدیدهٔ افغانستان تاخت ، وشهر هایی که‌بعد ازتاخت وتاز چنگیزی ،بدوران‌آل کرت معمور شده بودند ،مجدداً تخریب‌گردید.

درهمین سال تیمور خراسان رااز فیروز کوه‌تاری بپسرش‌شاهرخ سپرد ،وپیر محمد نواسهٔ خودرا کابل‌وغزنه‌تاقندهار داد، پیرمحمد در کوه سلیمان تامجاری سندباافغانان (اوغانان) پیکار نمود واچه رامحاصره کرد وباگماشته کان سا رنگخان درآویخت ،وملتان رانیز بعدازمحاصره شش‌ما ه تسخیر کرد. تیمور نیز براه اندراب ازهندوکش بگذشت و بعداز فتح کابل بسهول لغمان برامد وازانجا بطرف شمال باکافر ها ی سیاه پوش (کیتر)(صورتیست ازکداره لقب کوشانیان کوچك = قیدار) که‌اکنون هم بهمین‌نام یادمیشوند جنگها کرد، ودر حدود چغان سرا ی کتیبهٔ فتوحات خودرا در کوه بکند، که‌تاکنون موجود است. بعداز ین‌روی بهند اورد ودر ۱۲ محرم ۸۰۱ه ۲٤ سپتمبر۱۳۹۸م از معبر نیلا ب سند گذشته وهندوستان راتادهلی غارت ویك‌لك نفر راقتل عام نمود

درین سفر جنگی دوازده هزار سوار افغا ن بسر کردگی ملك‌بهاءالدین جلوانی وملك یوسف سروانی وملك حبیب نیازی باوی بودند. تیمور بعداز تخریبات وتاسیس امپراطوری بزرگ‌بسال (۸۰۷ ه۱٤۰٤م) در ۱۷شعبا ن بعمر ۷۱ سالگی درگذشت ودر سمرقنددفن‌شد.

در حین مرگ تیمور حکمران کابل‌و افغانستان ازآموبلخ‌تادریای سند ،پیرمحمد ولد غیاث‌الدین جهانگیر بن‌تیمور بود، وی‌عمری را به لهو وفسق میگذرانید ،بنابران خلیل‌بن‌میرانشا ه بن‌تیموردرسمر قند زمام امور بدست گرفت‌وتا (۸۱۲ه ۱٤۰۹ م)بربرخی‌ازحصص‌ماوراءالنهر حکم میراند، ولی شاهرخ پسر تیمور درهرات بماه رمضان (۸۰۷ ه) برتخت نشست ،وی ازشهریاران بزرگ وعلمدوست وعمران پسند شرق است که‌زیاده از۲۰ سال درهرات حکم‌راند،وتمام جراحات‌فتوحا ت چنگیزی وتیموری رادر افغانستان مرهم گذاری نمود، عمارات مجلل ومدارس وخانقاهای باشکوهی که‌آثار آن هنوز درهرات وتمام خراسان مانند مسجد بقعه رضوی مشهد پدیدار است بوجود آورد، نام‌وی وملکه او (کوهرشاد) به‌علمدوستی وادب پروری وعمران وعدا لت مشهو ر است ،وی درسال اول سلطنت ،شورش سلطان علی سبزواری رافرو نشاند وبسال ۸۰۸ ه سلطان حسین نبیرهٔ تیمور وامیر سلیمانشا ه‌را مستاصل کرد، ومیرزاالغ بیگ‌فرزند وی اندخود وشبرغان را بدست آورد، وحکمرانی تمام خراسان تاطوس ونشاپور بدو سپرده شد. وچون ملك صالح پسرملك اسماعیل ازهند بغورآمد ،وبهمدستی محمدسپهبد غوری درانجا شورشی انداخت امیر لقمان برلاس وامیر حسین جاندار آن حادثه رافرونشاندند (۸۰۹ ه ۱٤۰٦م) ویکسال بعد شا هر خ‌بد فع پیرعلی‌تاز ببلخ روی آورد .چون پیرعلی بهندوکش گریخت ،شا هرخ تمام صفحات شمالی افغانستان راتاطخارستان‌وختلان پاك نمود (۸۱۰ه) درشهور (۸۱۱ ه)ینالتکین ، شاه اسکندر وپهلوان شمس درازرا درفراه بعداز محاصره مطیع گردانیده قلعهٔ اوك وجوین رابکشو د، وشاه قطب الدین بن ملك محمود رادر زره سیستان پس نشاند،وآن ولایت را به پهلوان جمال سپرد وولایت قندهار وغزنه وکابل راتامجاری سند به پسر ش میرزا قید و وولایت بلخ وطخارستان وبدخشان رابه‌میرزاابراهیم نامی تفویض کرد وشیخ‌زین الدین خوافی رابامارت سیستان فرستاد (۸۱۲ ه)وچون درقند هاربین برادر امیر تومان قندهاری پیر محمدولد امیر کتلو مشهور به‌پیرك ومود ودگرمسیری مخالفتی واقع شد، هردو

(c) ketabton.com Pashto Library

بهرات آمدند ودرنتیجه حکومت آنجا به‌پیرك مفوض ومودود به‌دربارهرات مقررگردید (۸۱۳ هـ ۱٤۱۰م).

دراوایل (۸۱٤ هـ ۱٤۱۱م) ازطرف پادشاه هند خضر خان قاضی ملتان بصفت سفارت بدربار شاهر خ‌آمده ودرمادعیس بحضورش‌رسید، بقول عبدالرزاق سمرقندی بنام شاهر خ درهند خطبه خوانده وسکه زده بودند .

درسال (۸۱۵هـ ۱٤۱۲ م) شاه بهاء الدین حکمران بدخشان از اطاعت سر باززد،ولشکر یان شاهر خ‌ازبغلان واشکمش بربد خشا ن تاختند ،وبه تعقیب بهاء الدین تاپامیر رفتند ،وحکومت آنولایت رابشاه محمود برادر بهاء الدین دادند ،ولی‌چهارسال بعد میرزا سیور غتمش حکمران بدخشان شد، ودرسال (۸۱٦ هـ ۱٤۱۳م) حصار اختیارالد ین شهر هرات که فخرالدین کرت‌ساخته ودریورش های تیموری ویـران شد ه بود،بامرشاهرخ مجدداً تعمیر شد، وچون‌بسال (۸۲۰هـ ۱٤۱۷م) بین دونفر حکمداران بومی پسر سیفل قندهاری وملك محمد نـزاع‌افتاد وافغانان قندهار تادریای سند وگرمسیر شورش کردنـد شا هـر خ صدرالدین ابراهیم صدرعلی رابصوب هزاره فرستاده وکلانتران آنهارا بخدمت شاه آورد، ولشکریان بدخشا ن‌بامیرزا سیورغتمش وسپاهیان سیستان بامالك قطب الدین یکجاشده درکاب شاهرخ‌برقندهار تاختند وامرای هزاره باکلانتران برمل‌افغان درتحت قیادت خواجه لقمان (نعمان) ازحدود غزنه آمده واطاعت کردند وکابل به‌میرزاقیدوسپرده شدوشاهرخ ازراه اغرق کنارهلمند بهرات بازگشت ،وامیر عبدالصمد را بحکو مت کرمسیر وامیر حسام رابکوتوالی قندهار منصوب کرد، ولی چون میرزا قیدو طغیان کرده وبعد ازجنگ‌تاب اوبه دستگیر ودرهرات‌محبوس گشت شاهرخ و لایت کابل وغزنه وقندهار وافغانستان راتا حدودهند وسند بفرزند خود میرزا سیور غتمش داد (۸۲۱ هـ)ووی مدت نه‌سال حکمران تمام افغانستان بود. تاکه درمحرم (۸۳۰هـ ۱٤۲٦ م)درشهر کابل‌ازجهان گـذشت وشاهر خ‌تمام آن‌ولایت رابفرزند اومیرزاسلطان مسعود داد . شاهر خ برمملکتی فسیح‌ازسیحون‌تابحیرهٔعرب‌وازاقاصی‌غربی‌فارس‌تاکنار دریای سندمدت (٥۰) سال موفقانه حکم راند، وبعمر ۷۱ سالگی به‌۲٥ ذیحجه (۸٥۰ هـ ۱٤٤٦م) درری ازجهان رفت‌بعداز وفات شاهرخ‌د ر مملکت فسیح وی بین‌شاهزادگان تیموری نفاق ومجادله افتاد، والغ‌بیگ فرزند عالم ومنجم وی (مولف زیج الغ‌بیگ واولوس اربعه و موسس

رصد گاه سمرقند ۸٤۱ هـ)درسمرقند بجایش نشست وبالشکر خـود ببلخ‌آمد وولایات شمالی افغانستان رابدست‌آورده وفرزند خود میرزا عبداللطیف راحکمران آن گردانیده خودوی بسمرقند رفت (۸٥۱ هـ) ولی درهمین وقت میرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن شاهرخ برهرا ت قبضه کرد ،وبرای مقابله عبداللطیف بربلخ‌وشبورغان بتاخت ، امابدون نیل مرام بعد ازتخریبات وترکتازی بهرات برگشت (۸٥۱ هـ ۱٤٤۷ م) الغ بیگ لشکرماوراء النهر وختلان وقندوز وبغلان وبدخشان راتامیمنه وفاریاب فراهم آورده بسوی هرات بیش رفت ،ولـی میـرزا علا ء الدوله بالشکر خود ازراه کوتل .سنجاب بمقابله‌برآمد ، ودر ترنا ب ۱٤ فرسخی هرات باهم جنگ کردند ،که لشکر میرزاعلاء الدوله شکست خورد وخودش به‌مشهدپیش‌برادرخود میرزا ابوالقاسم با بر گـر یخـت والغ بیگ سید عماد الدین راوزارت ومولانا قطب الدین احمدامامی ر ا قضای اعلی داده وبصوب مشهد روی آورد (۸٥۲ هـ)درغیاب وی امیر زاده یارعلی وامیر سلطان ابوسعید که درحصار نره توهرات محبو س بودند اززندان برآمده درهرات فتنه بر پاکردند الغ‌بیگ ازمشهد رو ی بهرات نهاد وبیرون شهر را غارت‌نموده و حکمرانی آنرا به میر ز ا عبداللطیف گـذاشت وخودوی ازآمو گـذشت (۸٥۲ هـ)میرزاعبداللطیف بعداز ۱٥ روز هرات رابمیرزا ابوالقاسم بابر که‌از سر خس پیش‌می‌آمد گـذاشته وخودش به‌بلخ گریخت . بابر میرزا هرات رابدست‌آورد ه وامیرزاده یارعلی رابکشت (اواخر ۸٥۲هـ) بعداز ین بابر میرزاسیستان ونیمرو زراهم ضمیمه مملکت خویش ساخت ،ولی چون علاء الدو لـه برادرش دربلخ‌وبدخشان شورش کرد، بابر بالشکر هرات اورابه‌کوههای بدخشان رانده وولایات شمالی را ازبدخشان تامرغاب بامیرنا صـرالدین وامیر مبارز الدین هزاراسپی بسپرد (۸٥٤هـ) بابر میرزاتا (۸٦۱ هـ ۱٤٥۸ م)برهرات وسیستان وولایات شمالی افغانستان تابد خشا ن و خراسان سلطنت رانده ودرهمین سال درگذشت ،اما عبداللطیف‌در بلخ برخلاف بدرخود علم شورش افراشت ،وبسال (۸٥۳هـ ۱٤٤۹ ع) پد ر خود الغ بیگ وبرادر خود عبدالعزیز رابکشت ویکسال بعد خود وی‌هم کشته گردید (۸٥٤ هـ ۱٤٥۰م).

دیگر ازتیموریان مشهور هرات سلطان ابوسعید کورگان بن‌سلطان محمدبن میرانشاه بن تیمور است که درسال (۸٦۱هـ ۱٤٥٦ م)بر تخت سلطنت هرات نشست ،وی نیز برزابلستان تااقاصی خراسان وتوران

(c) ketabton.com Digital Library

حکم‌راند وگوهر شادملکه معروف شاهرخ رابسال (۸٦۲هـ) بکشت ، وتامدت ده‌سال بکامرانی حکومت راند، وولایات کابل وغزنه وافغان را تاحدودهند وستان‌بفرزندخود میرزاالغ‌بیک داده بودوبرخی ازلشکریان این شهزاده تابدروازهٔ ملتان پیشرفت‌کردند (۸۷۳ هـ)

امادر ولایت بدخشان میرزا سلطان ابوبکر فرزند دیگر ابوسعید (۸٦٥ ـ ۸۸٤ هـ) حکم راندی که‌از طرف‌یکی ازشهزاد گان‌محلی‌بدخشان مورد حمله قرار گرفت، ولی شهزاده مذکور نیزکشته گردیدکـذا لك ولایت قندهار وگرمسیر رابه پسر دیگر خود میرزا سلطان مراد داده‌بود تاکه بسال (۸۷۳ هـ ۱٤٦۸م)درجنگی بدست اوزون حسن گرفتار وقتل گردید .

یکی ازرقبای بزرگ ابوسعید ،سلطان حسین بن منصور بن‌بایقرا بن‌عمر شیخ‌بن تیمور است‌که پادشاه علمدوست‌فاضلی بودوی بعداز حکمرانی طویلی که درایران وماوراءالنهر کرد ونشیب وفراز زیـا دی دید، چون سلطان ابوسعید درهفت فرسخی قراباغ اران شمال ایرا ن درمقابل سپاه امیر حسن بیگ هزیمت دیده واسیر وکشته گر دیـد (۱٤ رجب ۸۷۳) پس سلطان حسین روزجمعه دهم رمضان(۸۷۳ هـ ۱٤٦۸م) درهرات برتخت سلطنت نشست ،دوره پادشاهی اونیز مانند شاهر خ دورهٔ طراوت علم وادب وصنعت بود، وزیر معروف‌وی امیرعلی شیر نوایی درامور جهانداری وعلم وادب یکتابود (متوفی۱۲ جمادی‌الثانیه ۹۰٦ هـ ۱٥۰۰م) واعظ کاشفی ،علامه‌جلال الدین دوانی ومولاناجا می‌عالم وصوفی‌معروف ،ومیرخواند وخواندمیر وعبد الرزاق سمرقندی موزخان معروف این دوره اند. بهزاد نقاش زبردست هرات درعصر اوبود، واز آثار عمرانی سلطان حسین بایقرا تعمیر مزار منسوب بحضرت علی‌است درخواجه خیران بلخ (مزارشریف امروزی شمالی افغانستان)در عصر اوامیر ابواسحاق‌ترخان‌حکمران‌بلخ‌ومیرزاسلطان‌حسین حاکم‌شبورغان‌بودند چون هردو در گـذشتند میرمغول ببلخ وملك یحیی بوسیستان والی شدند ودر حدود (۸۷٤ هـ ۱٤٦۹ م)میرزامحمد عمر یکی ازشهزاد گا ن تیموری به تسخیر گرمسیراز هرات فرستاده شد، ونظام الدین احمـد برلاسی که حاکم قندهار بودتسلیم گردید، ومیرزا محمد عمر حکمرا ن آنجاشد ،همچنان خودسلطان حسین قلعه نره تو راکشوده وسوا حل مرغاب را ازمخالفین پاك نمود. ولی بسال (۸۷٥ هـ ۱٤۷۰ م)موقعیکه حسین درحوالی خراسان مشغول زدوخورد باقبایل ترکمن بود، یادگار

میرزا برادرش هرات راضبط کرد، اماسلطان حسین باهزار سوار از میمنه وفاریاب گـذشته ویادگار رادرهرات بحالت خواب گرفته وبکشت وخود سلطان حسین بعداز سلطنت ۳۹ سال‌به ۱۱ ذیحـجه (۹۱۱ هـ ۱٥۰٥م)بعمر ۷۰سالگی ازجها نرفت . (عکس ٦۲ـ٦۳)

درحالیکه نفوذ سیاسی‌وعلمی دولت هرات‌تااستانبول وهندوستان جنوبی رسیده بود، وسلاطین آل عثمان ازاستانبول ومحمود گاوا نوزیر ادیب ومعروف دولت‌اسلامی هندجنوبی،بدر بار هرات وبامولانا جا می مکاتبات سیاسی وعلمی داشتند.

دولت مرکزی قوی‌هرات بعداز مرگ سلطان حسین میرزادردست شهزادگان اوبدیع الزمان میرزاو مظفر حسین میرزا بود، ولی‌متاسفانه آن دولت مدنیت دوست وعمران پسند که‌هرات رامرکزعلم‌وادب وصنعت آسیا گردانیده بود، واز کنارهای سند تااقاصی ایران ونهر سیحون تا بحیره عرب بسط نفوذ سیاسی داشت بازبدست یکنفر منسو ب‌به‌نژاد چنگیزی شیبك خان برباد فنا وویرانی رفت،واختلافات مذهبی سنی و شیعه درجنگهای اوزبکان وصفویان نیز هرات‌زیبارا ویران‌نمود.

شاهان تیموری هرات :

* ۱ـ تیمور بن تراغای (۷۷۱ـ۸۰۷ هـ)
* ۲ـ شاهر خ بن تیمور (۸۰۷ـ۸٥۰ هـ)
* ۳ـالغ‌بیگ بن شاهر خ(۸٥۰ـ۸٥۳ هـ)
* ٤ـ عبداللطیف بن الغ‌بیگ (۸٥۳ـ۸٥٤ هـ)
* ٥ـابوالقاسم بابربن بایسنقر بن شاهرخ(۸٥۱ـ۸٦۱ هـ)
* ٦ـابوسعید کورگان بن محمد میرانشاه بـن‌تیمـور (۸٦۱ ـ ۸۷۳ هـ)
* ۷ـسلطان حسین بن غیاث‌الدین منصور بن بایقرا بن‌عمرشیخ‌بن تیمور .

(شجرهٔ انساب تیموریان دیده شود)

مآخـذ :

ریاض الانشاء محمود گاوان ـمطلع سعدین عبدالرزاق‌سمرقند ی تاریخ‌ایران در دورهٔ مغول ازعباس اقبال ـتاریخ ادبیات ایـران بعهد مغول ازبراون ـرهنمای افغانستان ـدایرةالمعارف اسلامی ـحبیب‌السیر روضة‌الصفا ـ

(c) ketabton.com Digital Library

حکمرانان کنر ویوسفزاییان

(حدود ۸۰۰ـ۹۰۰ هـ)

درحدود (۸۰۰ هـ ۱۳۹۷م) که تاخت وتاز تیمور درصفحات افغانستان جاری بود دردره های کنر خانوادهٔ محلی حکمرانی داشتند که آنها رابلقب (سلطان) میخواندند این دودمان دردره پیچ کنر مرکز داشتند، وافسانهای محلی آنها راباولاد ذوالقرنین منسوب میدانستند. ازمشاهیراین دودمان سلطان پکهل وسلطان بهرام دوبرادرند فرزندان سلطان کهجامن بن هندوکه سلطان پکهل از لغمان تاکنر وباجور وسوات وکشمیر حکم میراندوموضع پکهلی (واقع ضلع هزارهٔ صوبه سرحد) منسوب باوست ودردره های کنر کتیبه هایی ازوباقیمانده است وبعداز و بسرانش در سوات بهم آویختند، وجنگی عظیم کردند.

اما سلطان بهرام لغمان وننگرهار رابتصرف آورده وبرخی از مخالفان خودرا به پشاور نفی کردومرکز حکمرانی اوپایین دامنه سپین غربود. وبعداز برادر ا را ضی متعلقه را تا کشمیر بدست آورد، وبرمملکتی ازحدود کابل تاکشمیر حکم راند. وبعدازوسلطان تومنا زمام حکمرانی بدست گرفت، ولی حکمرانی این خاندان درسلا سل کوهای شنوار وکنروسوات وباجور تاضلع هزاره وکشمیرمحدودمانده در دامنه‌های کوهها ودشتهای کابل وننگرهار وپشاور مهاجرت‌های اقوام پښتون صفحات قندهار ومجرای نهر ارغسان در عصراولادتیمور آغازشد. عشایر کند و زمند، بسبب اختلاف مجاورین وکمی مراتع ازصفحات قند ها ر کوچیده بکابل آمدند، ومردم دیگرازگومل وغیره به‌آنها متحد شده‌در دره های کابل میزیستند، وحکمرانان آنها مداد ومدووشیخ‌عثمان بودند، ودرحدود (۸۷۰ هـ ۱٤٦٥ م) که میرزا الغ بیگ بن سلطان ابو سعید گورگان حکمدار کابل بود، تمام سرکردگان این قبایل را بامنك سلطان شاه فراهم آورده وبکشت، ولی برادر زاده سلطانشاه یوسفزا یی(احمد) ازین ملحمه نجات یافت ومردم ترکلانی رادر لغمان جایگزین ساخت. امادر حصارك جنگی‌عظیم بین یوسفزا یی ومهمند زایی روی داد که در نتیجه مهمندزایی صفحات ننگرهار رابگرفتند ویوسفزاییان روی به‌باجور وبنیر وسوات آوردند، مردم بومی آنجا که‌دلازاك بودند ازانها گریخته به‌پرشور (پشاور) پناه بردند، ومردم یوسفزایی سردار شامانی راکه جلو نامداشت بکشتند وبرتمام اراضی اشنغرو دوابه شمال پشاورقبضه

کرده ازناوگی تاارهند (باجور) بدست آوردند، دراینوقت حکمرانا ن یوسفزایی ملك‌احمد وملك ملی‌بودند، واین شیخ‌آدم معروف‌به (ملی) بن یوسف ازعشیره سره‌بنی پښتون است‌که پیشوا وحکمران بزرگ قوم یوسفزا یی ومقنن (LAW-GIVER)معروفی بود مشهور به‌تقوی وفضیلت، وی کتابی رادر قوانین اجتماعی ورسوم قومی وتقسیم اراضی درحدود (۸۲۰ هـ ۱٤۱۷ م) نوشت که‌نام آن (دفترشیخ (ملی) است ویوسفزائیان تاچهار قرن بعدهم اراضی موروثی را براساس قوانین دفتر تقسیم میکردند، درین قوانین اراضی مزروع وچراگاه ومساکن بر اساس عدالت ومساوات تقسیم شدی، وبعداز ده‌سال برحسب افزایش یاکمبود افراد خانواده هاتجدید میشد، واین‌کتاب ازآثار قدیم نثرپښتو بود، ودران تاریخ مهاجرت این قبایل باشرح انساب اقوام پښتون‌مندرج بود.

بعداز شیخ ملی زمام اقتدار یوسفزائیان بدست کجوخان را نی زائی آمد (حدود ۹۰۰ هـ ۱٤۹٤م) کجوخان نیز کتابی راکه تکملهٔ(دفتر شیخ ملی.)بود درشرح تاریخ‌یوسفزایی وتکمیل وترمیم قوانین موضوعه شیخ ملی نوشت ومدتها حکمران وقایداین اقوام بودوبه مدد (۱۲) هزار سوار در شیخ‌پتور باغوزیه خیل جنگ کرده آنهارا بشکست، وجنگ مهم دیگر یوسفزائی بادلازاك درلنگر کوت بودکه دلازاك راشکست‌آخرین دادند، بعداز کجوخان دونفر مرزبان یوسفزائی شاه منصور ولد ملك سلیمان وسلطان ویس سواتی‌حکمرانان این صفحات بودند که درحدود (۹۱۰ـ۹۲۵ هـ) فرمانروایان محلی شمرده میشدند وبابرباد خترشا ه منصور بی‌بی مبارکه ازدواج نمود، وهمچنین سلطان علاءالدین سوا تی وطاووس خان ازمشاهیر معاصر بابرند که‌وی ذکری از ین رجا ل دارد.

مشاهیر این حکمرانان :

۱ـسلطان پکهل کنری بن کهجامن بن هندو (حدود۸۰۰ هـ)
۲ـسلطان بهرام بن کهجامن (حدود ۸۱۰ هـ)
۳ـسلطان تومنا (حدود ۸۱۵ هـ)
٤ـملك احمد یوسفزائی (حدود ۸۱۵ هـ)
٥ـشیخ آدم ملی بن یوسف (حدود ۸۲۰هـ)
٦ـ کجوخان رانی زائی (حدود ۹۰۰ هـ)

(c) ketabton.com Digital Library

۷ـشاه منصور ولدملك سليمان (حدود ۹۱۰ هـ)
۸ـ سلطان ويس سواتي (حدود ۹۱۰ هـ)
۹ـسلطان علاء الدين سواتي حدود (۹۱۰هـ)
۱۰ـ طاووس خان(حدود ۹۱۰ هـ)

مدارك :

تاريخ مرصع ـتذكرة الابرار والاشرار ـتاريخ پشاور ـحيات افغاني نسب نامه افاغنه مجلهٔ آثار عتيقه هند ـ سالنامهای كابل ـپته خزانه ـ تاريخ ادب پښتو ج۲ـ خورشيد جهان ـصولت افغاني ـ بـا بـر نا مه ـ

تيموريان هند

نفوذ ارغونيان واوزبك وصفويان (۹۱۰ـ۱۱۵۱هـ)

دراواخرعصر تيموريان هرات ظهيرالدين محمدبابر ولدعمرشيخ ميرزا ولد ابوسعيد كورگان سلطان سابق الذكر هرات روز (۵) رمضان سال (۸۹۹ـ۱۴۹۳م) دراندجان فرغانه بسن ۱۱سالگی بـر تـخت نشست درينوقت شهزاده‌كان هرات بين خودبزدوخورد مشغول بوده‌وسلطنـت هرات ضعف وفتور ديده بود ،چون بابر ازطرف پدرومادر منسو ب به چنگيز وتيمور بود، بنابران باوجود صغر سن توانست موفق بحفظشاهی گردد ،درينوقت عم‌اوسلطان احمد ميرزادر سمرقند .وسلطان محـمود ميرزا درقندوز بدخشان حكم ميراندند وبابابراختلاف‌داشتند،وبرادربا بر جهانگير ميرزا نيز رقيب وی‌بود ،كه اين مخالفين ورقبای ديگر بابراورا از اندجان كشيده ،وشيبانی خان (۹۰۵ ـ۹۱۶ هـ)بن ابراهيم از نـژاد جو جی بن چنگيز برسمر قند تصرف نمود ،وبابابردر آويخت ،كه‌شرح وقايع آن مربوط بتاريخ افغانستان نيست.

بهرحال بابر تا(۹۰۹ـ ۱۵۰۳ م)درمقابل شيبانی جنگ كرده، و چون حريف راقوی ديد ،روی بافغانستان نهادودرهمين سال از جيحو ن گـذشت وبيش خسر وشاه حكمران بدخشان بقندوز آمد، وبعدازكمی هشت هزار سوار وپياده لشكر خسرورا بدور خودفراهم آورده وخسرو رابسوی ميمنه به‌پناه بديع‌الزمان ميرزا شهزاده تيموری آنجا عـقب نشانيد، واموال خسرو را تصاحب نمود، وبالشكر يان خسرو وسه‌چهار هزار خانوادهٔ مغولی ازقندوز بكابل روی آورد.اماحكمران كابل‌درينوقت عبدالرزاق ميرزا پسر كوچك الغ‌بيگ ميرزابود، كه امور حكومت اورا شيرم زكه (زكی)نامی در دست‌داشت ،وبزرگان كابل چون اميرمحـمد يوسف ومحمد قاسم بيگ وامير يونس علی وی‌را دردیوانخانه‌سلطا نی بكشتند .همدرين اوقات حكمرانی قندهار وگرمسير جنوبی افغانستا ن بدودمان امير ذوالنون ارغون بن ميرحسن (درروايات بلوچی مشهو ربه زنو) تعلق داشت، واين امير ارغون ازملازمان ابوسعيد كورگان بودكه سلطان حسين بايقرا به‌حكمرانی غور وغرجستان ،وزمين داورش مقرر كرده بود.وی بسال (۹۰۴ هـ)قبايل هزاره ونكدری رامطيع گردانيده ودر ازای‌آن حكومت فراه وغور وقندهار يافـت وبسال (۹۰۲هـ ۱۴۹۶م) بشهزاده بديع‌الزمان دختر خودرا داده وبااو درعصيان‌برخلاف پد رش

(c) ketabton.com Digital Library

سلطان حسین میرزا امداد کرد ودر (۹۰٤ ه ۱٤۹۸ م) هرات رابگرفت چون بدیع‌الزمان بربلخ‌مستولی شد ارغون سیستان رابگرفت و چون سلطان حسین بایقراد ر (۹۱۱ ه)بمرد نفوذ ارغون افزونی گرفت واز قندهار برولایت شال وبولان ومستنگ (بلوچستان حالیه)تامجز ی‌سند قبضه کردو خودش درمحاصره هرات وجنگ شیبانی کشته گردید(حدود ۱۳ ۹ه ۱۵۰۷ م)امـاد وپسرش شاه بیگ ومحمد مقیم ارغون ازقندهار تادریای سند حکم میراندند وباشیبانی خان بعداز فتح هرات صلح کردند چون زکی کشته گردیدوامور کابل‌مختل ماند، محمد مقیم ارغون‌ازگرمسیر قندهار برکابل تاخت وبسال (۹۰۸ ه)میرزاعبدالرزاق رابه لغمان عقب راند وکابل رابگرفت ،ودختر الغ‌بیگ رابنکاح آورد. وقتیکه بابـر از طرف شمال ازهندوکش بگـذشت ومحمد مقیم ازکابل بقندهار ر فـت بابر کابل رابدست آورد (۹۰۹ه ۱۵۰۳ م) .

محمد مقیم درقندهار به‌تجهیزلشکرپرداخت وبابر بصوب‌غزنی‌برآمدتا کلات غازائی پیش رفت ،وجهانگیر میرزا برادر خودرا بحکومت غـزنی مقررکرد (۹۱۱ه ۱۵۰۵م) یکسال بعدتمام شهزاد گان تیموری افغانستان برکفار مرغاب درمقابل قوت‌روز افزون شیبانی جمع شدند، وبابررا هم دعوت نمودند، بابر چون خبروفات سلطان حسین راشنیده وبقول‌خودش دغدغه هری دردل داشت،ازراه هزاره واویماق بمروچاق رفت ،ودر منزل کل باغان باشهزادگان مـذکور ملاقی شد (جمادی الا خـری ۹۱۲ ه ۱۵۰٦م) چون شیبانی بجنگ اقدام نکرد، وخبر اختلال کابل نیزبه‌بابر رسید، در زمستان شدید بکابل بازآمد ،وتلفات سنگین درراه دید . چون درغیاب وی برخی ازسران کابل جان میرزا عم بابر رابه‌پادشاهی برداشته بودند، لهـذا بعد ازوصول بابر مشارالیه بقندهار وسیستان مفرور شد ،وشیبانی چون درهمین اوقات‌بربدخشان‌حمله آوردناصرمیرزا برادر کوچك بابر رابکابل‌عقب راند.

بابر درافغانستان بعداز چنگیز وتیمور پادشاه نیرومندی بودکه با قبایل افغانی که درمراتع وکوهسار خود بحیات کوچی گری وتـربیهٔ اغنام واحشام زندگانی میکردند درآویخت ،وآن تلفات سنگین سفرهرات رابغارت قبایل غلجی‌جنوب شرق‌غزنی تلافی‌نمود (۹۱۳ ه)

درهمین سال چون شیبانی خان بعدازتاخت وتاز هرات تافراه و کرمسیر رسید، بنابران بابر ازکابل برآمد ودرقندهار بموضع خالیشك باشاه بیگ ومحمد مقیم ارغونی جنگ کرد. وبمدددوهزار لشکر خـود

قندهار رابدست آورده وشاه بیگ بمستنگ ومقیم بزمینداور گریخت . بابر ایالت قندهار وزمینداور رابه‌برادر خود ناصر میرزاداده عازم کابل گردید ،ولی پسران ارغون که‌به شیبانی پناه برده بودند،به‌مددشیبانی واپس برقندهار تاختند وناصر میرزا رابکابل راندند، شیبانی قندها ر رابه شاه بیگ سپرد وخودش به‌خراسان برگشت (۹۱۳ه)

پیشتر گفتیم که میرزا عبدالرزاق ازدست محمدمقیم شکست‌خورده واز کابل بحدود شرقی افغانستان گریخت ،ودرننگرهار بمددعلی شیکور سیستانی ومحمد علی شیبانی وعبدالله صف شکن ونظرویعقوب وغیره علم شاهی‌افراشت‌بابردرسال (۹۱٤ه ۱۵۰۸م)برو‌بتاخت‌وباسه‌چهارهزار قوای اودرننگرهار جنگ کرده وعبدالرزاق رابکشت ،ونیز زبیرزاعی را که دربدخشان بابابر مقابله میکرد، بذریعه جان میرزاعم خـود از بین برد، درهمین اوقات که‌بابر درکابل وبدخشان مشغول بود وبساط‌حکومت شهزادگان تیموری بذریعه شیبانی خان ازهرات برچیده شد، وشیبا نی برتمام خراسان تاقندهار تصرف کرد، بنابران شاه اسمعیل پادشا ه صفوی درسال (۹۱٦ ه ۱۵۱۰ م) بمروآمد وشیبانی رادز آنجا حصاری ساخت وبه ۲٦ شعبان شیبانی با(۱۵) هزار نفر برصفویان تاخت ،وده هزار نفر اوزبك‌باخود شیبانی درین جنگ کشته شدند، وشاه اسمعیل دربهار (۹۱۷ ه ۱۵۱۱ م)تاآمویش رفته وواپس بهرات آمد. چون رقیب بزرگ بابر شیبانی خان درجنگ صفویان قتل‌شد، بنابران بابر فرصتی بدست آورد واز کابل وبلخ‌با (٦۰هزار نفر) برماوراء النهر بتاخت . وبعد ازفتوحات زیاد تا (۹۲۰ ه ۱۵۱٤م) آن بلاد مفتوحه واپس ازدستش رفت وبناکامی بکابل برگشت .

چون بابر درماوراء النهر بارقبای آهنین مقابل بودبعدازین به‌آنسو توجهی نکرد، وخواست بفتوحات ممالك فسیحهٔ هند پردازد، بنابران در کابل مراتب ابتدائی کاررامهیا کرد واز (۹۲۵ه ۱۵۱۹م) تاخت اولین خودرا برهند آغازنمود، وازمعبر نیلاب سند تابهره پنجاب رسید، وآن نواحی رابه حسین بیگ اتکه سپرده بر ولایت‌کهکران وقلعه‌بر ها له حمله کرد، وولایت بین بهره وسند رابه‌محمدعلی سپرد ه بکابل‌برگشت ودرراه قبایل یوسفزائی شمال پشاور رابخـود طرفدار ساخته ودختر شاه منصور کلانتر یوسفزائی رابزنی گرفت .

وباین وسیله توانست مانند سبکتگین (که مادرمحمود را ازافغانان زابلی گرفته بود)قبایل دلیر وآهنین افغان رابخود متمایل سازد. و

(c) ketabton.com: Afghan Library

بقوت آنها امپراطور آینده هند شود، زیرا یوسفزائیان در ساحهٔ وسیع بین خیبر ومجرای سند افتاده بودند. وامکان نداشت بدون امداد آنها کسی ازکابل بطرف هندوماورای سند بگذرد.

چون بدینوسیله کار بابر آسانی گرفت ،بنابران درتاخت‌دوم‌باواخر (۹۲۵هـ)ازآب اتك گذشته وپس برگشت ودرراه قبایل خضر خیل راتاراج نمود، درتاخت سوم (۹۲٦ هـ ۱۵۱۹م) تاسیالکوت پنجاب پیش رفت وسید پور راویران وقتل عام نموده بکابل آمد. چون شاه بیک ارغون ازسند هرقند هار میتاخت .لهذا بابر قندهار رامحاصره نموده و باشاه بیک صلح کرده بکابل بازگشت (رجب ۹۲٦هـ ۱۵۱۹ م) وسال دیگر بازقندهار را محاصره کرده وشاه بیک رابسوی شال عقب راند. وشهر قندهار رادر ۱۳شوال (۹۲۸هـ ۱۵۲۱ م)بصلح‌گرفت وشهزاده کامران راحکمران آنجا گردانید .

سفر چهارم بابر درسال (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) تالاهور وسیالکوت و دیبا لپور است، ودر سفر پنجم درجنگ پانی پت (۸رجب ۹۳۲ هـ) سلطان ابراهیم لودی زاکشته وبرتخت دهلی نشست (۱۲ رجب۹۳۲ هـ ۱۵۲۵م) درینوقت بودکه مهاجرت های بزرگ قبایل یوسفزائی بوادی پشاور وکوهات وبنون تکمیل‌شد. ونیزقبایل بزرگ‌بلوچی‌حوضهٔ سند تادیرهٔ غازیخان وجنوب پنجاب رابگرفتند .

بعداز ین افغانستان تاکابل وبدخشان وقندهار از طرف بابر ازدهلی اداره میشد، وخواجه کلان حکمران غزنی وگردیز (۹۳۲هـ) وشهزاده همایون حکمران کابل وبدخشان (۹۳۳ هـ ۱۵۲٦م) وشهزاده کامران حکمران قندهار بود، چون‌همایون در (۹۳۵ هـ)بهند رفت ،سلطان سعیدخان کاشغری بربدخشان حمله کرد.ولی ازدست هندال میرزا بن بابر شکست خورد، وحکمرانی بدخشان به‌سلیمان میرزا ازطرف بابر تعلق گرفت .

اماقندهار هم بعداز کامران بشهزاده عسکری سپرده شد، واو کتیبه وطاق چهل زینه قندهار رادر (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) بنانهاد و تا (۹۵۳ هـ ۱۵٤٦م) ختم کرد.بابر ازشاهان معروف وخونریز ودلاور وعالم ومولف افغانستان است‌که‌ازبلخ‌وبدخشان‌وکابل وقندهارتادهلی‌برمملکتی فسیح حکمراند.وی بفارسی وتورکی شعر میگفت ودارای چند تالیف مهم است ،ودر جمادی الثانیه (۹۳۷ هـ ۱۵۳۰م) درآگره وفات یافته ،

و بنابر وصیت اودرکابل درباغ‌بابر دفن شدومزار اورا شاه جهان در (۱۰۵٦ هـ ۱٦٤٦م) تعمیر کرد، که‌تاکنون در کابل مشهوراست.

(عکس٦٥ـ٦٦)

بعد ازونصیر الدین‌همایون پسرش برتخت دهلی‌نشست وی‌پنجاب وپشاور ولغمان وکابل وقندهار وبامیان راخطهٔ حکمرانی برادرش شهزاده کامران شناخت . وبدخشان رابه میرزا سلیمان ولد جان میرزا (عم بابر) سپرد .درحدود (۹٤۲ هـ ۱۵۳۵ م) سام میرزا صفوی ازهرات برقندهار تاخته وآن شهر را ازدست حکمران میرزا کامران کشید . کامران از لاهور بقندهار آمده وسام میرزا رابشکست وقندهار را بخواجه کلان بیک سپرده خودبه لاهور آمد.ودر آغازسال دیگر خودشاه طهماسب صفوی باز قندهار را ازخواجه کلان گرفته وبمیرزا بداغ خان قاجارسپرد ولی وقتیکه شاه طهماسب بایران رفت، کامران باز ازلاهور آمد وقندهار رابگرفت (۹٤۳ هـ ۱۵۳٦ م)

اما همایون درهندوستان نتوانست مقام شاهی پدر راحفظ‌کند زیرا بابر شاهنشاهی لودیان رابر بادکرده وبه عظمت تاریخی افغانی در هند صدمه رسانیده بود، بنابران افغانان درصدد استرداد عظمت تاریخی خود بودندوشاهنشاهی هندراملك موروثی خود میشمردند . وچون سلطان ابراهیم لودی بسبب سوء اداره وفقدان عقل سلیم، قوهٔ افغانی‌را پراکنده کرده بودونتیجه آنرا درجنگ پانی پت‌درمقابل بابر دید.بنابران درینوقت یکنفر نابغهٔ هوشمندی‌مانند فریدخان معروف به‌شیرشاه‌ازقبیلهٔ معروف سوری‌پښتون درهندظهورکرد.وی قوای‌پراکنده‌افغانی‌رادرهندواپس فراهم آورد، وکانون عظمت افغانی راکرم ساخت، وبعداز تنظیم امور افغانان واتحاد آنها برهمایون وقوای مغولیه حمله آورد .همایون‌شکست خورد ومقام شاهنشاهی هند راواپس به‌مالکان تاریخی آن باز گذاشت. درهمین حال شکست دررجب (۹٤۷ هـ ۱۵٤۰م) به‌عمر کوت سندرسید واز راه شال ومستنگ وگرمسیر جنوبی افغانستان وسیستان بهرات ومشهد ودر بار صفوی پناه‌برد .امامیرزا کامران بکابل ومیرزا عسکری ومیرزا هندال بقندهار پنا هنده شدند وبعد ازچندی میرزا کامران از کابل حرکت کرده ودر نارین باسلیمان میرزا حکمران آنجا جنگ کرد. واورا باطاعت خود مجبور نمود، وبعداز ان برقندهار تاخته آنرا ازدست هندال میرزا کشیده بمیرزا عسکری سپرد ،وهندال به‌جوی شاهی (جلال آباد) مقررشد ،وخطبه وسکه بنام کامران در افغانستان جاری شد.وی بعداز جنگی که‌باسلیمان میرزا درآندراب‌کرد در(۹٤۸ هـ ۱۵٤۱م)

(c) ketabton.com Digital Library

تمام بدخشان رانیز ضمیمه مملکت نمود، وازبدخشان تاقندهار وازکابل تامجرای سند حکم میراند ومرکز حکومتش کابل بود.

اماهمایون : ازدربار صفوی امداد گرفته ودرسال (۹۵۱ هـ۱۵٤٤م) باسی هزار نفر ازراه هرات بکنار آب هلمند آمد،وشاهم علی ومیر خلج حکمرانان کامران را دربست محصور کرد، وبزودی قندهار رابعداز (٦) ماه محاصره ازدست میرزاعسکری در (۹۵۲ هـ) گرفت، ومطابق قراردادیکه باشاه صفوی نموده بودآن شهر را بشهزاده مرادصفوی سپرد .چون این شهزاده کوچك درقندهار بمرد، همایون آن شهررا به بیرم خان سپرده ولشکریان صفوی رارخصت انصراف داد، وخودش بکابل روی آورد، وحکمرانان شاه کامران باوتسلیم شدند وشهر کابل دررمضان (۹۵۳ هـ ۱۵٤٦م) بتصرف همایون آمد وکامران بغزنی گریخت وازانجا به‌حکمرانان ارغونیه سند پناه‌برد.

همایون درهمین سال سلیمان میرزا را ازولایات شمالی هندوکش به‌ماوراء النهر عقب راند، وآن ولایات رابدست آورد، ولی چون کامران باز ازسند آمد وغزنی وکابل رابدست آورد، همایون باعجلت ازصفحات شمالی آمده ودر ربیع الاول (۹۵٤ هـ ۱۵٤۷ م) کامران رابشکست ،وی به‌بدخشان گریخت وکابل بدست‌همایون آمد.

ولی چون کامران دربدخشان وتالقان وبغلان نفوذی یافت ،همایون بدون توقف اورا درتالقان مجبور به‌تسلیم نموده وبولایت کولاب فرستاد ومیرزا ابراهیم رادران ولایت گذاشته بکابل آمد (۹۵٤هـ ۱۵٤۷ م) اماکامران درکولاب جمعیتی فراهم آورده بامداد پیرمحمد خان بدخشانرا بتصرف آورد، بنابران همایون بارسوم به‌صفحات شمالی هندو کش سفر کرده وبعد از تصفیهٔ آن صفحات حدود ختلان وکولاب‌رابمیرزا کامران وقلعهٔ ظفر وتالقان رابه میرزا سلیمان وابراهیم وقندوز واشکمش ونارین رابمیرزا هندال داده خودوی بکابل‌آمد (۲رمضان ۹۵۵ هـ ۱۵٤۸ م)

سفر چهارم همایون به‌بلخ درمقابل پیرمحمد خان صورت گرفت ولی ناکام برگشت (۹۵٦ هـ ۱۵٤۹م) ودرسال (۹۵۷هـ) که‌کامران باز درولایات شمالی قوتی بهم رسانید ،همایون دفعهٔ پنجم به‌آنطرف رفت ولی درجنگ غور بند شکست خورد وکامران باز کابل‌رابگرفت . اماهمایون بزودی لشکری فراهم ساخت ودر اشترگرام باکامران‌جنگید، کامران بلغمان گریخت ،وهمایون برکابل قبضه کرد، ومیرزا عسکری

راکه درین جنگ گرفتار شده بود، به‌بدخشان وبلخ فرستاد ،که به عربستان رفته وهمانجا مرد (۹٦۵ هـ) ولی کامران ازبین قبایل پښتون مهمندی وخلیل لشکری فراهم آورده قلعه چهار باغ (جلال آباد) را محاصره کرد، همایون اورا درجنگی ازخیبر به‌پشاور راند، وباز در (۹۵۸ هـ ۱۵۵۱م) بین این دوبرادر درچپرها رجنگ واقع‌شد ومیرزاهندال کشته گردید وکامران بهند گریخت ،ولی سلطان آدم گکهر اوراگرفته در(۹٦۰هـ ۱۵۵۲م)به‌همایون‌سپرد وهمایون اورا بیرحمانه کورساخت .

درینوقت که‌آل بابردرافغانستان بزدوخوردمشغول بودند وهمایون بر ادران خودرا ازمیان می‌برداشت وخاك افغانستان بخون گلگون بود، درهند شیرشاه‌سوری مبادی مفید نظم ومدنیت وجهانداری و آبادی راگذاشت ،ولی این شهنشاه مدنیت پرور روز ۱۰ ربیع‌الاول(۹۵۲ هـ ۱۵٤۵م) درقلعه کالنجر باثر حادثه‌ناگوار آتش سوزی ازجهان رفت ، واخلاف اونتوانستند ،کانون عظمت افغانی راگرم نگهدارند ،وسران افغانی چون‌رهنمای دانشمندی نداشتند ازهم‌پراگندند . (عکس ٦۷)

اماازینطرف همایون خودرا ازجنجال برادران فارغ ساخت و شهزاده محمدحکیم برادر خودرا درکابل حکمران گذاشته در صفر (۹٦۲ هـ) ازراه پشاور عازم تسخیر هند گردید، ودرسال (۹٦۲ هـ) غره رمضان برتخت دهلی نشست وبه (۵) ربیع‌الاول (۹٦۳هـ۱۵۵۵ م) دردهلی ازجهان رفت. (عکس ٦۸)

وبجای وی جلال‌الدین محمد اکبر پسر سیزده ساله اش روزجمعه ۱۲ ربیع‌الثانی (۹٦۳هـ ۱۵۵۵ م)درلاهور پادشاه شد، چون خبرفوت همایون بکابل رسید، میرزا سلیمان وپسرش ابراهیم آمدند وچهار ماه محمد حکیم را درشهر کابل محاصره کردند، ولی‌چون قوای اکبربکابل رسید . سلیمان بدون فتح‌آن شهر واپس ببدخشان برگشت (۹٦۳ هـ) ووالدهٔ شهزاده محمدحکیم ماه چوچك خانم بامورکابل تصرف میکرد و امرای مختلف باهم درنزاع بودند ،تاکه بسال (۹۷۰هـ ۱۵٦۲ م) منعم خان خانان ازدربار اکبر بکابل گماشته شد. وی‌در چهار باغ‌جلال آباد باقوای کابل مصاف داده وشکست خورد وبهند گریخت‌چون همایون قندهار رابه شاه محمد کلاتی غلزائی سپرده بود، لهذا شاه طهماسپ صفوی لشکری رابقیادت سلطان حسین میرزا نواسه شاه‌اسمعیل صفوی بقندهار سوق داد واین شهر رادرسال (۹٦٤ هـ)ازدست شاه‌محمد بگرفتند .

همچنان درسنه (۹٦۷هـ ۱۵۵۹م) میرزا سلیمان ازبدخشان به‌قصد

(c) ketabton.com: Digital Library

تسخیر بلخ لشکر کشید ،وباقوای پیرمحمد خان درچشمه کازران جنک کردولی شکست خورد، وپسرش میرزا ابراهیم بدست دشمن کشته کردید .

بعداز ین ابوالمعا لی ترمذی درحدود (۹۷۱ ه ۱۵٦۳م)از در بار اکبری کریخته وبکابل آمد، وخواهر محمدحکیم رابزنی کرفت ،وما در شهزاده رابابرخی ازامراء بکشت ،شهزاده ومظلومین کابل ازمیر ز ا سلیمان حکمران بدخشان امداد خواستند ،میرزادرپل غوربند باقوا ی ابوالمعالی وکابل‌مصادف داد،ابوالمعالی رابکشتندوکابل ز بدست‌آوردند (۱۷رمضان ۹۷۱ه ۱۵٦۳م) سلیمان کابل را بشهزاده محمد حکیم داماد خود ومیرزا سلطان امیدعلی گذاشته ببدخشان رفت ومحمد حکیم به امداد دربار اکبری حکمران مستقل کابل تادریای سند وقندهار و سلسله هندوکش کردید،ونفوذ میرزا سلیمان از بین رفت (۹۷۲ ه ۱۵٦٤ م) چون محمد حکیم درکابل قوتی کرفت ،باغوای مهدی خود فریدون ازپشاور برلاهور حمله کرد، ولی اکبرشاه درسنه (۹۷٤ ه ۱۵٦٦ م)ازآکره بلاهور آمده ومحمدحکیم راواپس به‌پشاور عقب‌راند.

امادر غیاب محمدحکیم ،میرزا سلیمان ازبدخشان آمده وکابل را محاصره کرده بود، چون خبرمراجعت محمدحکیم راشنیدمحاصره کابل‌را ترک‌کفت وببدخشان بازکشت ،ولی میرزا سلیمان ازدست نواسه خود شاهرخ‌بن ابراهیم میرزا که دربدخشان واندراب وتالقان وقندوز قو ت یافته بود، ازراه کابل به‌هند کریخت، وحکمرانی‌بدخشان برشاهر خ مسلم آمد (۹۸۳ه ۱۵۷۵ م) اما سلیمان ازهندببهانهٔ زیارت بیت الله برآمد وبا یران رفت وازانجا به‌قندهار وکابل آمد، ودرسال (۹۸۷ ه ۱۵۷۹م) بیاوری شهزاده محمد حکیم بربدخشان ونواسهٔ خودتاخت آورد وشاهر خ‌باو صلح کرده ازتالقان تاهندو کش به‌سلیمان کذاشت ،و خود به‌بدخشان اکتفا نمود (۹۸۸ ه) .

اماشهزاده محمد حکیم بعداز مصالحه فوق ،از کابل برپشاو ر و لاهور لشکر بازکشید ،واین شهررا محاصره کرد، ولی اکبر در محر م (۹۸۹ه ۱۵۸۱م) اورا ازاطراف لاهور عقب راند، وسفر اول رابه تعقیب برادر تاکابل ادامه داد، ولی کابل وزابلستان راواپس به محمد حکیم سپرده ودر (۱٤ صفر ۹۸۹ ه) ازانجا بهند برگشت .اما اختلا ف میرزا سلیمان وشاهر خ‌دربدخشان فروننشست ،وعبدالله‌اوزبك حکمران بلخ ازین اختلاف استفاده کرده هردو رابکابل عقب راند،وبدخشان تا

سلسلهٔ هندوکش ضمیمهٔ بلخ‌شد .

شهزاده محمد حکیم درکابل به‌تاریخ۱۲ شعبان (۹۹۳ ه ۱۵۸۵ م) ازجهان رفت واکبر پادشاه کنورمان سنکه راباقوای تازه دم به حفا ظت کابل فرستاد، وزین خان کوکه راحکمران آنجا مقررکرد ،وکابل‌مستقیماً ضمیمه مملکت اکبری گردید (۹۹۵ ه ۱۵۸٦ م) قوای اکبر درصفحات سوات وباجور باقبایل سلحشور پښتون درآویختند وخود اکبر نیز در سال (۹۹۷ ه ۱۵۸۸م) به‌پشاور آمده وسفر دوم کابل راکرد، وبعداز توقف یکماه درکابل قاسم خان کابلی راحکمرانی داده‌به‌پشاور برکشت ولی درجنکهای افغانستان باحکمداران روشانی وجلال‌الدین‌بن‌بایزیدچهل تاپنجاه هزار سوار شاهی وراجه بیربل‌رکن مهم دربار اکبری بدست افغانان کشته شدند . وغزنی بدست روشا نیان افتادکه شرح‌آن تحت عنوان روشانیان خواهد آمد .

طوریکه سابقا نوشتیم شهر قندهار در دست شهزادکان صفوی آمده وازمملکت اکبری منفك شده بود.لهذادرسال (۹۹۹ه ۱۵۹۰ م) خان خانان ازراه بلوچستان برقندهار حمله کرد وبازدر (۱۰۰۳ ه ۱۵۹٤ م) شاه بیک‌خان کابلی‌آن شهررا به‌مملکت اکبر ی ضم کرد، وتاآخر عهد اکبری برقندهار حکمران ماند، ودرسال (۱۰۱۱ه ۱٦۰۲م) میرزا حسن ولدشاهر خ‌بدخشانی راکه برقندهار حمله آورده بود به غور عقب راند، چون جلال الدین محمد اکبر شهنشاه هند درسا ل (۱۰۱٤ ه ۱٦۰۵م) ازجهان رفت . (عکس٦۹)

نورالدین جهانکیر فرزند اوبجایش نشست ،حکمران صفوی‌هرات حسین خان شاملو بمدد حاکم سیستان برقندهار حمله کرد، ولی‌شا ه بیک خان درمحاصره پای فشرد ،وجهانکیر نیز قوت الظهر لشکرهندرا بقندهار فرستاد ،ولشکریان صفوی بدون نیل‌مرام کریختند وحکمرا نی قندهار وسند وملتان ازدربار جهانکیر به‌غازی خان داده شد (۱۰۱٤ ه ۱٦۰۵ م) .

جهانکیر درسنه (۱۰۱۵ه ۱٦۰٦ م) بسفر کابل آمد ، ودرین‌شهر شاه بیک خان رابحکمرانی صفحات افغانستان مقررنمود ،وبعداز پنج سال درسنه (۱۰۲۰ ه ۱٦۱۱ م)که احداد افغان روشانی برکابل یورش آورد ،جهانکیر عوض شاه بیک قلیچ‌خان رابه حکمرانی کابل کماشت (شرح جنکهای روشانیان بااکبر وجهانکیر درفصل روشانیان خواند ه شود .)

(c) ketabton.com: Digital Library

چون قندهار همواره نقطهٔ نزاع شاهان صفوی وبابری بود ،و اکنون بدست جهانگیر افتاده بود، لهذا درسال (۱۰۳۱ ه ۱۶۲۱م) شاه عباس صفوی آنرا تسخیر کرد، وجهانگیر باوجود یکه درسال (۱۰۳۵ ه ۱۶۲۵ م) سفردوم خودرا بکابل نمود ،ولی موفق نشد ، بر قندهار لشکر کشی کند، لهذا خواجه ابوالحسن رابحکمرانی کابل و پنکش تادریای سند گماشته وخودوی بهند رفت ودرسال ۱۰۳۷ ه ۱۶۲۷م) روز یکشنبه ۲۸ صفر درلاهور ازجهان در گذ شت (عکس۷۰)

وبجای اوشاهزاده‌خرم پسرش‌برتخت‌هندنشست ،وبه‌شهاب‌الدین محمدشاه جهان مشهور شد. جنگهای دودمان بایزید روشن که د ر تیراه وپشاور وکابل وغزنی وبنگش از عصر همایون واکبرآغاز یافته بود وتاجلو س شاه جهان دوام کرد .حکمرانان دربارد‌هلی درصفحا ت افغانستان مشغول مقابلتهای عنیفی بودند (شرح آن درتحت عنوا ن روشانیان می‌آید) وقتیکه جهانگیر ازجهان رفت ،وظفرخان حکمرا ن افغانستان باحداد روشانی سرکرم پیکار بود، درینوقت نذرمحمدخا ن حکمدار بلخ فرصت راغنیمت شمرد، وبر بامیان وقلعهٔ ضحاك تا خت وبعداز فتح تمام نقاط ولایات شمالی افغانستان ازهند و کش‌بگذشت وکابل رابجنگهای خونین‌سه‌ماه‌محاصره داد. شاه جهان خواجه‌ابوالحسن مهمند لشکر خان رابا۱۵ هزار سوار وسپه سالار مهابت خان رابا ۲۰ هزار سوار بافغانستان فرستاد (ذیعقده ۱۰۳۷ ه ۱۶۲۷م)ونذرمحمد از راه غوری به‌بلخ عقب نشست وکابل بدست لشکرخان آمد (محرم ۱۰۳۸ ه ۱۶۲۸ م) دراواخر این سال کمال الدین ولدشیخ رکن الدین افغان قبایل افغانی را ازسواحل اتك تاکابل باخود متفق ساخته و برخلاف حکومت دهلی شورش کرد، وپشاور رامحاصره نمود، اماسعید خان حکمران کابل شورشیان رامتفرق ساخته وپشاور راحفظ‌کرد(ذیحجه ۱۰۳۸ ه ۱۶۲۸م).

درعصر اکبری حسن خان ترین یکی ازروسای بزرگ صفحات بنین بلوچستان حالیه بودکه فرزندش شیرخان ترین دربین حکو مت صفوی وتیموری دهلی باستقلال میزیست ودرسال (۱۰۴۱ ه ۱۶۳۱ م) برای تسخیر سیوستان نیز حرکت کرد، درینوقت حکمران صفویه قندهار علی مردان بر بنین بتاخت وشیرخان بقلاع دوکی وچیتالی‌پناه برد ،اما شاه جهان دراواسط (۱۰۴۷ه ۱۶۳۷ م) لشکری بقندهار سو ق دادوعلیمردان خان حکمران صفویه‌تسلیم وقندهار رابقوای‌شاه‌جهان‌سپرد

وروسای بومی قندهار ملك مقدود وکامران (رجوع‌به‌شرح ابدالیان درین کتاب) ازدربار شاه جهان رسماً به‌حکمداری قندهار شناخته شدند و قوای شاه جهان تاسواحل هلمند وزمینداوروبست وگرشك تصر ف کردند (جمادی الاولی ۱۰۴۸ ه ۱۶۳۸م) ودرمحرم (۱۰۴۹ ه)بود که شاه جهان سفراول خودرا بکابل کرد ،ودرمقابل جنبش یوسفزا نی که حکمرانان بزرگ شاه جهان رادر نوشهره وپشاور کشته بود نذ علی مردان خان رابسر کوبی ایشان گماشت (۱۰۵۰ ه)وسعیدخان را بکابل وقلیچ خان رابقندهار مقرر کرده ازحدود هندوکش تاقندهار نصف افغانستان راضمیمهٔ دولت تیموری دهلی نمود، ولی ملك‌اودل وملك‌حمزهٔ افغان که درهلمند وسیستان استقلال خودرا حفظ میکردند ،درشعبا ن ۱۰۴۹ ه برکنار هلمند بالشکر یان شاه جهان جنگ کردند، امابناکا می از بین رفتند ،وشاه جهان برای حفظ قندهار از حملات صفویه شهزاده داراشکوه رابا (۵۰) هزار سوار گماشت ،چون قوای صفوی قند ها ر ونذرمحمدخان حکمران ولایات شمالی هندوکش کابل راتهدیدمیکردند، بنابران شاه جهان در ذیحجه ۱۰۵۵ ه ۱۶۴۵ م)شاهزاده مراد بخش رابا (۵۰) هزار سوار وده هزار پیاده وتوپخانه سنگین سوق داده و خود وی هم درربیع الثانی (۱۰۵۶ ه)بکابل رسید، وبلا فاصله برولایات شمالی ازراه پروان ودرهای هندوکش یورش برد، وتمام‌صفحات‌بدخشان راتا بلخ فتح‌کرد، وسرحد مملکت تیموریه دهلی راتاآب آمو رسانید ، وخواص خان را بصوبیداری قندهار وخواجه عبدالرحمن رابه بدخشا ن وسعادت‌خان‌رابه ترمذواسدالله‌رابه زمینداوروذوالفقارخان‌رابکابل گماشت وخودش به پشاور ولاهور رفت .اما عبدالعزیز خان ولد نذرمحمد خا ن والی توران در (۱۰۵۷ ه ۱۶۴۷ م) بربلخ‌باز تاخت ،وحملات وی تاقلاع هندوکش رسید، بنابران شاه جهان سفر سوم خودرا بکابل کر د و شهزاده اورنگ زیب باقوای خود برخلاف حملات اوزبك درصفحا ت شمالی هندوکش تابلخ‌واندخود ومیمنه پیش رفت، چون حفظ شما ل هندوکش دشوار بود، لهذاشاه‌جهان بلخ‌رابه نذرمحمد خان سپرد ه وخودش بهند رفت (رجب ۱۰۵۷ ه ۱۶۴۷ م).

صفو یان قندهار را فراموش نکردند ودر سنه (۱۰۵۸ ه)اولا نامه ئی بطلب شهر قندهار از طریق دوستی بشاه جهان فر ستاد ه و بعد از آن خود شاه عباس ثانی با لشکری گران و پنج توپ بالیمزاز اصفهان برآمده برقندهار یورش آورد ، واین شهر را درزمستان‌بمدد۵۰

(c) ketabton.com: Digital Library

هزار سوار محاصره کرد، ازدربار دهلی شهزاده اورنگزیب با ۷۰ هزار لشکر از لاهور و کابل متوجه قندهار گردید ، ولی شاه صفوی بعد از جنگهای خونین قندهار رابکشود ،ومحراب خان راباده هزار سوار در آنجا گذاشته خود وی بهرات رفت. شهزاده اورنگزیب در جمادی الاولی (۱۰۵۹هـ ۱٦٤۹م)محراب را در قندهار محاصره کرد ,و خودشاه جهان هم‌سفر چهارم خودرا بکابل نمود، ولی چون کاری از پیش نبردند ، امردادکه اورنگ زیب محاصره (٤) ماهه قندهار رانرك گوید وبلاهور آید . دو سال بعد شاه جهان سفر پنجم بکابل نمود و شهزاده اورنگزیب رابا (۵۰)هزار سوار وپیاده و(۲۰) توپ قلعه شکن و(۲۰)توپ میانه وده فیل مست جنگی برقندهار سوق کرد، وسعدالله خان راباقوای دیگر به پشتیبانی اوگماشت .این قوای سنگین که‌قندهار رابازمحاصره کرده بودند دردوماه‌کاری‌کرده نتوانستند.وبدون اخذنتیجه وابس‌بکابل‌ولاهور رفتند.(رمضان ۱۰٦۱هـ ۱٦۵۰ م)درسال دیگرباز شاه‌جهان قوای‌سنگین‌را بقیادت شهزاده دارا شکوه برای محاصرهٔ سوم قندهار بتعداد صد و پنجاه‌هزارسوار و(۵٤)توپ‌کلان‌وخوردو(۱۷۰)فیل‌جنگی‌وسی‌هزار گلوله توپ‌برقندهارسوق‌کرد،محراب‌خان حکمران‌آهنین‌قندهاربازقلعهٔ قندهار را نگهداشت و(۵) ماه مقاومت نمود، وشاه جهان بدون فتح قندهاردفعهٔ سوم ناکام بهند برگشت ،ودرینصورت فقط کابل وغزنی دردست شاه جهان مانده وبهادر خان افغان رابحفاظت آن گماشت .قندهار وسیستان وهرات دردست صفویان وولایات شمالی ازمیمنه واندخود تابلخ و طخارستان وهندوکش متعلق بودبه حکمداران توران که اخلاف نذرمحمد خان بودند. چون شاه جهان درسال (۱۰٦۸ هـ ۱٦۵۷ م) بدست پسرش اورنگزیب محبوس وعوض وی اورنگزیب برتخت دهلی نشست .مهابت خان راحکمران کابل وشمشیر خان راحاکم غزنی ،وسعید خان را بفوجداری کوهستان افغان وپشاور مقررکرد. (عکس ۷۱ـ۷۲)

عصر عالمگیربرشور ترین دورهٔ افغانستان است‌که‌همواره صفحات مملکت ازاتك تاکابل مورد پیکار قوای دربار دهلی وافغانان بودند ، که اولا یوسف زائیان شمال پشاور بقیادت باکوملاچالاك وسلطان محمود گدون بر یکهلی‌هجوم‌آوردند ،عالمگیردرسال(۲۰۷۷هـ ۱٦٦٦م)کامل خان فوجدار اتك رابسر کوبی آنها گماشت ،ولی درحدود (۱۰۷۹ هـ ۱٦٦۸م) ایمل خان مهمند (که‌بنام ایمل شاه سکه میزد) در خیبر بهمراهی خوشحال خان خٹك (شاعر ومردجنگی معروف پښتون)برخلاف قوای

عالمگیر جنگهای زیادی نمودند ومدت سه سال عالمگیر درحسن ابدال برای سرکوبی آنها بماند، وشهزاده محمد اعظم درکابل بود، وآغرخان باافغانان جنگهای خونین کردی ، تاکه‌عالمگیر بعداز پنج جنگ تهترو دوابه ونوشهر وکنداب وخاپیش وکشتار تقریبا یك‌لك نفوس طرفین نهضت افغانان را فرونشانده نتوانست . چون عالمگیر ازین پیکار طویل بتنگ آمد . خودوی بدهلی رفت.(۱۰۸۱ هـ) وایمل خان درلغمان با آغرخان جنگی نمود بس عظیم ومدهش تاکه آغر در (۱۱۰۲ هـ ۱٦۰۹ م) بدست افغانان کشته گردید .وشهزاده محمد معظم بهادر شاه دراواخر عهد عالمگیری درکابل وپشاور حکمران بود ، ودرسال(۱۱۱٤ هـ ۱۷۰۲م) سردار بزرگ قبایل افغانی پردل خان راکه بالشکر خود از خوست بکابل می‌آمد ، ازترس اغتشاش وبند شدن راه پشاور و کابل بکشت .

وبعداز مرگ عالمگیر که‌در (۱۱۱۸هـ ۱۷۰٦ م) روی داد ،معظم‌از کابل بلاهور رفت‌وعلم شاهی افراخت‌ودراواخر عهد تیموری دهلی،ناصر خان درکابل وپشاور وباقرخان درغزنی .حکمران بودند وپادشاهان موتکی قندهار را تاپشین ومستنگ ودیره جات بدست آورده بودند ، تاکه نادرشاه افشار در (۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م)بساط سلطنت آل بابر رابعد ازمرور (۲٤۰) سال از افغانستان برچید.مدت دونیم‌قرن دورهٔ تیموریه هند در افغانستان به جنگها وخونریزی بگذشت و افغانستان نقطهٔ تلاقی سه‌قوت بزرگ امپراطوری دهلی وصفوی ایران وشاهان تورانی ماوراء النهر بود، وبنابران ازمدنیت وصنعت وادب پروری شاهان دهلی نبرد .ومدت‌دونیم قرن در جنگهای شدید آزادی خواهان داخلی با مهاجمین خارجی تخریب گردید واز مدنیت تیمور یه هند اثری از عمران وآبادی در افغانستان دیده نشد جز قهر وجنگ و خون و جاسوسی .

منظر تخریبات خارجی ها در این دونیم قرن درافغانستان خیلی دلخراش است آنچه جداز یغمای چنگیز وتیمور ،دولت تیموریان هرات جبیره نموده وآثاری ازمدنیت وصنعت وادب بوجود آورده بودند، درین مدت نابود گردیدند ،اما همین دوره بهترین مظهری ازحس وطن پرستی واستقلال طلبی ملت افغان است.که دردونیم قرن باسه قوهٔ مدهش آسیا جنگیدند ونگذاشتند بیگانگان به‌آرامی وخرمی بروطن شان حکمرانی کنند .

(c) ketabton.com Digital Library

درینوقت شاهان تیموری دهلی درکابل وقندهار وشاهان صفوی در هرات وسیستان وشاهان تورانی دربلخ‌وبدخشان سنگه میزدند ،چون اقوام افغان ازسه طرف مورد تهدیدبودندبنابران روح مقاومت وحفظ اتونومی درانها تقویت شدی ، وادبیات پښتو درین عصربه نضج وپختگی رسید ورهنمایان آزادیخواهی واستقلال طلبی مانند پیر روشن و خوشحال خان ودیگران درزبان پښتو آثار گرانبهایی نوشتند وازممیزات ادبی این دوره است که درادبیات پښتو یك نوع تنفر شدیدی ازسلطهٔ بیگانهٔ پادشاهان بابری هند ایجادگردید .

تشکیلات ملکی ولشکری تیموریان دهلی درافغانستان براساس تشکیلات لودیان وسوریان هندبوده وبقول مستر سمت ودولافوز همان اساسهای مدنی شیر شاهی راتوسیع دادند. وافغانستان رابچهارصوبه تقسیم کرده بودند : که‌ازان جمله صوبه کابل ازبدوشاهنشاهی بابر تافتح نادرشاه افشار بدهلی مربوط بود، اماصوبه دوم قندهار گاهی بدهلی وگاهی بصفویه ایران تعلق گرفتی. صوبهٔ سوم که بدخشان باشد دربین تیموریان دهلی واقارب پدری آنان مورد نزاع بودی . وصوبهٔ چهارم بلخ نیز گاهی بدودمان بابری دهلی وگاهی به پادشاهان توران مربوط گشتی .که صوبهٔ کابل درعصر بابر بقول خوداو (۲۰) محل داشت وعایدات آن بیست لك شاهرخی مساوی یك کرور وبیست و هشت لك دام شدی ، که‌همین صوبه بقول ابوالفضل از پامیروکنکت و سوات وبنیروبا جور تاقندهار وزابلستان وسعت داشت ، ودر عصر اکبری بدو سر کار کابل وقندهار منقسم میشد وسر کارکابل دارای (۲۲)محل بود و(۴۶۵، ۸۰۵۰۷)دام نقدی و(۱۳۷،۱۷۸) دام مالیه و (۱۸۷، ۲۸) سوار و(۲۱۲،۷۰۰) پیاده‌وخود شهر کابل (۷۵۸،۴۱۰ ، ۱۲)دام نقدعایدات‌داشت .

اماسر کار قندهار دارای (۲۴)محل و(۸۱۱۴)تومان (مجموعه قرء) و (۶۰۰ـ۲۹) دینار نقد و(۷۷۵ـ۴۵) گوسفند و (۴۵) اسپ بلوچی و(۹۷۷، ۳،۷۵۲) خروار غله و (۴۲۰)من برنج ودو خروار آرد و۲۰ من روغن و(۸۷۵، ۱۳)سوار و(۲۶۰، ۲۷) پیاده عایدات دولتی بود .

عبدالحمید لاهوری درعصر شاه جهان ازجمله ۲۲ صوبهٔ مملکت آل بابر چهار صوبهٔ افغانستان رابحساب ذیل دارای عایدات دولتی

شمرده است: کابل شانزده کرور دام، قندهار شش کرور دام، بلخ هشت کروردام ، بدخشان چهار کرور دام (هر پنج دام مساوی ۲ آنه)

بقول ابوالفضل هر صوبه به‌چند سر کاروشهروقلعه وتهانه‌تقسیم شدی ، وصوبدارآمر ملکی ونظامی بودی ،که تادوازده کرور دام معاش داشتی .درتحت امر صوبدار کومکی (آمر نظامی موقتی)وتعینات (آمر نظامی دایمی)وفوجدار (معاون افسر بزرگ نظامی) تهانه داروکوتوال یعنی قلعه دارد رمراکز مهمه امنیت عامهٔ بلاد وراهها‌وقلاع نظامی مملکت را اداره میکردند ،وگاهی یك صوبه بصورت تیول (اقطاع)هم بیکی از امراء وشهزادگان داده شدی واورا تیولدار گفتندی ، در هر صوبه وشهر دیوان مامور محاسبه وامور مالی بودی وقاضی هم امور عدلیه ومحاکم شرعی را اداره کردی ، که‌برای قشون یکنفر قاضی عسکر (عدالت اردو) جداگانه وجود داشتی .بخشی مامور بود که تنخواه ولوازم لشکری را مهیا کردی، وواقعه نویس بامور استخبار و جاسوسی پرداختی ،که بنام هرکاره اشخاص جواسیس درهرجا داشتی. گاهی بنام ناظم ونظامت نیز اشخاص مهم دربار آل بابر دهلی بحیث روسای تنظیمیهٔ فوق الغاده موقتا ببرخی از موارد مهمه رفتی‌وتمام این کارکنان دولتی مراتب ذیل داشتی :

اول‌ده‌هزاری که (۷۰۰)اسپ ودوصد فیل‌ودوصد حیوان باربرد ار و(۳۲۰) عراده درتحت امرداشت وماهوار تا (۶۰) هزار روپیهٔ تنخواه گرفتی .

این مراتب ازده هزاری تاده باشی به (۶۶) رتبه میرسید، و هر منصب پایین‌از پنجهزاری ازحیث تنخواه سه مرتبه داشتی مثلاپنجهزاری اول پنجهزاری دوم وسوم .

ازبقایای عمرانات دوره تیموریه دهلی درافغانستا نست : طاق چهل زینه درکوه سر پوزهٔ غرب قندهار که بقرار کتیبهٔ آن میرزا کامران ومیرزا عسکری ومیرزا هندال عمران آنرا در (۹۳۰ه) آغاز وبسال (۹۵۳ ه) انجام داده اند . وبعد از انها میر معصوم صاحب‌منصب اکبری کتیبه یی درسنه ۱۰۰۴ ه در مدت چهار سال بذریعه سنگ تراشان ماهر بنام هما یون واکبر در آن کنده است . دیگر کتیبهٔ مزار سید حسین زنجیر باخواهر زادهٔ اباحسن ابدال قندهاریست که همین میر معصوم درسال (۱۰۰۱ ه)کند وکذالك آبادانی وکتیبهٔ مزار

(c) ketabton.com: Digital Library

سید عبدالجلیل بن سلطان خلیل بن سلطان محمد متوفی (۸۵٤ ه) مشهور به‌شاه مقصود در خاکریز ٤۰ میلی شمالی قندهار است که میر بزرگ ولد سید معصوم در (۱۰۵۵ ه)آباد کرده. دیگر کتیبهٔ مـزا ر سید محمد المشهور به سید شیر قلندر ولد امیر انصاریست که‌بقول تاریخ معصومی در محرم ۹۳۳ ه وفات یافته ومیر معصوم مـذکور در کوه سپیروان قندهار درسال (۱۰۰۵ه) کتیبهٔ آنرا نوشته وعمارتی‌بران ساخته .دیگر چارباغ قند هار است که بقول ابوالفضـل از عمرا نات بابر بود .

امادرکابل‌باغ‌شهر آراء وچارباغ‌وباغ‌جلوخانه‌واورته‌باغ‌وباغ‌صور تو باغ مهتاب وباغ‌آهوخانه بقول‌عبدالحمید ازبقایای عمرانات‌بابری‌بودند،که جهانگیر درتزك خود نیز توصیف آنرا میکند .کذالك باغ بغمان (ساختهٔ میرزا الغ‌بیگ‌وبابر) وتخت بابر که بامر خودش در ۹۱٤ سا خته شده وجهانگیر در (۱۰۱٦ه) بطرف جنوب کابل تکمیل کرد. وهم چهارچته کابل (بازار معروف ساختهٔ علیمردان خان) مسجد شور بازار (ساختهٔ اورنگزیب)باغ علیمردان وباغ صفا (در بهسود جلال آباد اثر بابر) باغ وفاکه در (۹۱٤ ه بابر ساخته)قلعهٔ شهباز (بقول ابوالفضل‌ساخته اکبر در (۹۹۸ ه)وباغ استالف ومسجد سنگ مرمر مزار بابر وباغ‌نمله (مشرقی کابل معمور ۱۰۵٦) ازعمرانات شاه‌جهان‌اند .

حصار کابل که ازسابق‌موجود بودبقول تزك جهانگیری از طرف میرزا کامران ترمیم وعمارات بالاحصار در سفر (۱۰۱۵ه) بامر جهانگیر تعمیر شدند، اماحصار شهر قندهار که درسال (۱۱۵۱ ه)نـادرشا ه آنرا ویران ساخت اززمان قدیم موجود بود. که‌بقول عبدالحمید شا ه جهان آنرا بمصرف هشت لك روپیه ترمیم کرد. قلعهٔ پروان شما لی کابل (جبل السراج کنونی)راهم همایون در (۹۵۵ ه) ساخت که‌مرکز لشکر اوبود.

درعصر شاهان تیموریهٔ دهلی کابل وقندهـار وبـلخ‌وبدخشا ن دار الضرب نیز بوده، وبقول ابوالفضل در عصر اکبر کابل یکی ازجمله همان چهار صوبه‌بودی . که‌طلای‌اکبر رادران‌سکه میزدنـد ، در هـر چهار صوبه مسکوکات نقره‌و مس ازطرف شاهان تیـموری دهلی یـا صفویان ضرب شدی ، ودرعصر جهانگیر مسکوك مسی درقندهار ضرب گردیده که شکل بروج شمسی تقویمی دارد ،کذالك جهانگیر درسال ۱٤ جلوس روپیه نقره درقندهار ضرب کرده‌که بیت(زجهانگیر اکبرشاه

سکه قندهار شد دلخواه)دارد.

از مشاهیر علمی وادبی عصر تیموریان د هلی در افغانستان اند:

ابتری بدخشی (شاعر) ابراهیم بیتنی (تکمیل کننده مخزن‌افغانی) ملك ابوالفتح سیستانی (شاعر سردار) آتشی قندهاری (شاعر متوفی ۹۷۳ه) شیخ احمد مجدد کابلی (عارف سرهندی (۹۷۱ـ۱۰۳٤ ه) ارزانی (شاعر پښتو حدود (۹۵۰ ه) اشرف‌خان هجری (شاعر پښتو پسر خوشحال خان ختك .میراعجاز هروی (شاعر ونثار) سلیم افغان لودی (شاعر) افضل خان ختك (متوفی ۱۱۸۳ ه مولف تاریخ مر صع پښتو)ملاالف‌هوتك‌ناظم بحرالایمان‌پښتو۱۰۱۹ه)امام‌الدین‌متی‌زی۱۰۲۰ ۱۰٦۸)مولف‌تاریخ‌افغان)امانی‌کابلی(شاعر)امانی‌افغان‌شاعرحدود۱۰۷۷،امیر (شاعر پښتو ۱۰۲۳ ه)انوری هروی (شاعر) بابای بلخی (شاعر حدود ۹۵۰ ه)بابوجان (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۰ ه)خواجه باقی بالله کابلی (عارف ومولف سلسلة الاحرار (۹۷۱ـ۱۰۱۲ ه)شیخ‌بایز ید افغان زاهد معروف عصر عالمگیر)بایزید روشن (قاید ونویسنده پښتو ن)بای خان (شاعر پښتو حدود ۱۱۰۰ ه)شیخ بستان بریخ (شاعر وعارف‌پښتون متوفی ۱۰۰۲ ه)بنایی کابلی (شاعر عصر همایون)بوالعجب کا بلـی (شاعر دوره اکبر ی)جهانگیر هروی (ناظم مظهر الاثار متوفی ۹٤٦ ه) غزنوی (شاعر متوفی ۹۷۳ ه درپشاور)تایب هروی (شاعر ۱۰۸۰ ه) تاش محمد قندوزی (مولف حجة‌الاورنگ شاهیه ۱۱۰۰ ه)ترابی بلخی (شاعر پښتو خوشحال خان ختك)سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر) ثابت بدخشی (شاعر)ثابت بریخ(عارف پښتون) شانی‌خان هـرو ی (شاعر دوره اکبری) جهانگیر هروی (ناظم مظهر الآثار متوفی۹٤٦ ه) حبیبی کابلی (ناظم یوسف وزلیخا ۱۰۹۰ ه) قاضی نظام بد خشـی (قاضی خان دوره بابر)حسام الدین بدخشی (قاضی دورهٔ بابر وهمایون) حایمه (شاعر ۀ پښتو دختر خوشحال خان ختك) ملك حمزه سیستانی (شاعر ۱۰۸۳ ه) حمید ماشو خیل مهمند (شاعر پښتـو ۱۱۰۰ه) حمیدکل (شاعر پښتو) خانکل خلیل (شاعر پښتو) خانی کابلی (شاعر ۹۸۵ ه)خرد بیکی کابلی (شاعر متوفی ۹۷۵ ه)خواندمیر(نویسند ه حبیب السیر وخلاصة‌الاخبار ودستور الوزراء وغیره متوفی (۹٤۱ ه) خواجه زاده کابلی (شاعر عصر اکبر)خواجه حسن هروی (شاعر متوفی ۹۷۹ ه)خواجه محمد بنکش (شاعر پښتو عصر عالمگیر ی)خوشحال خان‌ختك (سردار جنگی وشاعر معروف پښتو)داعی کشمی(شاعرمتو فی

(c) ketabton.com Digital Library

۹۹٤) درویزه ننگرهاری (نویسنده پښتو ومبلغ معروف) دولت‌لوانی
(شاعر پښتو حدود ۱۰۵۸ ه)رابعهٔ قندهاری (شاعره عصربابر) دوست
محمد کاکر (شاعر ومولف غرغشت نامه پښتو ۹۲۹ ه)دبیری کابلی
(شاعر عصر شاه جهان) ربیع بلخی (شاعر ۱۰۸۰ ه)رحمان با با(شاعر
پښتو وعارف معروف پشاور) رونقی بدخشی (شاعر متوفی ۹٦٤ ه)
زایربد خشی (شاعر متوفی ۱۰٦۷ ه)ساغری هروی (شاعر حدود۹۵۰ه)
سروری کابلی (شاعر عصر عالمگیری) زرغونه قندهاری (شا عـر ه
پښتو که بوستان سعدی رادر ۹۰۳ ه به پښتو نظم کرد)سکندرخان
(شاعر پښتو پسر خوشحال ختك) سلطان قندهاری (شاعر عصراکبر)
سلطان علی اوبهی هروی (شاعر حدود ۹۵۰ ه) سلطان محمد خندان
(خطاط و شاعر کابل حدود ۱۱۰۰ ه)سوسنی کابلی (شاعر وامیرعصر
جهانگیر)سید احمد ختك (از مولفین عصر اکبری)سیف‌خان خوستی
قطغنی (افسر عهد شاه جهان مولف راگ پن درموسیقی متوفی ۱۰۹۵ه)
ملاشاه بدخشی (نویسنده تفسیر وشاعر متـوفـی ۱۰۷۰ ه)شجا ع
سیستانی (شاعر) شوخی هروی (شاعر) شیدای بلخی (ازعلما ی
حضور بابر) امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مرآة‌الخیال ۱۱۰۲ه)
شیرمحمد هوتك قندهاری (۱۰۹۲ ـ ۱۱۷۵ه) ناظم اسرار العار فیـن
درپښتو) شیرمحمد ننگرهاری (شاعر پښتو ۱۱۰۰ ه)صادق قندهاری
(شاعر عصر همایون) صبوحی بدخشی (شاعر متوفی ۹۷۳ ه)صبوحی
کابلی (شاعر دربار اکـبر)صـدر خان خـتـك (شا عـر پښتو پسر
خوشحال خان ختك) حاجی عارف قندهاری (مورخ‌وشاعر دربار بیر م
خان ونویسندهٔ مطلع ومقطع درتاریخ ۹۸٦ ه)عارف کابلـی (شا عـر
۱۰۰۰ ه)ملاء عالم کلبهاری (شاعر عصر اکبر ناظم صلصلة‌الجرس و
نویسند ه‌دلالة‌العقل وبحر الوجود وعوالم الا ثاروفواتح الولایه متو فی
(۹۹۲ ه)عباس سروانی (مولف تاریخ شیرشا هی) عبدالسلام‌پشاوری
(نواسهٔ درویزه ونویسنده پښتو) عبدالرحمن بختیار (عارف حد و د
۹۰۰ ه) عبدالعزیز هروی (عالم عصربابر)عبدالرحمن رمزی بد خشی
(مولف ردالشیعه واثبات نبوت)میرعبدالله ولد میر نعمان از مشایخ
نقشبند یه وشاعر ،عبدالعلی تالـقانی (نـویسنده انشاء ۱۰٦۰ ه)
عبدالله نیازی (عارف دورهٔ اکبری متوفی ۱۰۰۰ ه)شاگرد شیخ‌سلیم
چشتی وسیدمحمد جونپوری) عبدالله (شاعر پښتو در حدود۱۰۰۰ ه)

عبدالرحمن مانکر اوی ضلع هزاره (مولف حسینه درعصر اکبـر ی)
عبدالرحیم مانکراوی (مولف ردالبدع درعصر اکبر)عبدالوهاب‌مانکراوی
(ناظم کنز الدقایق درعصر اکبری)عبدالرسول ابن سیدعلی (مو لـف
مجمع اللغات والاسماء در ۱۱۱۸ ه)عبدالقادر ختك (شاعر پښتو پسر
خوشحال خان)عبدالصمد بدخشی (شاعر حدود ۹۵۰ ه)عبدالرحیم‌هوتك
قندهاری(شاعر پښتو)عبدالر شیدولدسلطان حسین ناظم‌رشیدالبیان‌د ر
حدود ۱۱۰۰ ه عبدالرزاق کابلی (عالم عصر شاه‌جهان که‌برشرح‌تجریدو
محاکمات‌حواشی‌نوشته)عزت‌هروی(شاعروافسرلشکری دربارعالمگیرمتوفی
(۱۰۸۰ ه)عشقی کابلی (میربخشی وشاعر عصر اکبری متوفی۹۹۰ ه)
علیخان (شاعر پښتو) سیدعلی قندوزی ولدسید قنبرمشهور به پیربابا
(عارف معروف) عمر خویشکی (ازعلمای عصراکبری وپیروان روشانی)
عیسی‌پشاوری شاگرد اخوند پنجو (نویسندهٔ کتاب‌درفضلیت‌اهل‌بیت)
عیسی مشوانی (شاعر پښتو ۹۰۰ ه)عیسی آخوندزاده کا کر (شا عر
پښتو حدود ۱۰۵۰ه) میر کلان غزنوی (امیر وشاعر عصر ا کبری)
غلام‌محمد ولدشیرخان گی گیانی ناظم معراج نامه وسیف‌الملوك‌به پښتو
۱۱۱۵ه غیوری‌کابلی(شاعروملازم‌شهز اده‌محمدحکیم)فخری‌هروی‌شاعر و
مولف‌عصرهمایون)فصیح‌هروی(شاعر)فصیحه‌هروی(شاعره)فیاض‌پشاوری‌ناظم
فصیح هروی (شاعر) فصحیهٔ هروی (شاعره) فیاض پشاور ی (ناظم
قصه بهرام وگل اندام در پښتو)فیاض هروی (شاعر ۱۱۰۰ ه)فیروزه
کابلی (شاعر ازرجال دربار همایون) قاسم قندهاری (ازعلمای عصـر
اکبر)شیخ قاسم سلیما نی پشاوری (عارف ونویسنده تذکرة‌الاولیا ء
افغان در عصر اکبر) قاسم کاهی کابلی (شاعـر دربار اکـبر) قاسم
شنواری (نویسنده فواید شریعت در پښتو در ۹٦۷ ه) قلندر (شا عـر
پښتو) کاظم‌خان شیدا (شاعر پښتو ازخاندان خوشحال خان ختك)
کاشفی بدخشی (شاعر ۱۰٤۲ ه) میرزا کامل ولد احمد بخشی (نویسنده
بحر الزمان متوفی ۱۱۳۱ ه) گدایی کابلی (شاعر عصر هـمایـو ن)
لایق بلخی (شاعر دربار امام قلی‌خان پادشاه توران) لعلی بدخشی ولد
شاه قلی (شاعر وملازم دربار اکبر) شیخ متی‌کاسی (عارف عصر اکبر
متوفی ۱۰۱۰ه) میرمحمد زاهد هروی پسر قاضی اسلم (عالم ووقایع
نویس شاه جهان ۱۰٦٤ ه نویسنده حاشیه شرح مواقف وحاشیه‌شرح
تهذیب علامه دوانی وحاشیه تصور وتصدیق قطب الدین رازی وحاشیه
شرح الهیا کل وزاوید ثلاثه)قاضی محمد اسلم هروی (قاضی کا بل و

(c) ketabton.com: Digital Library

هند درعصر جهانگیر وامام شاه جهان متوفی ۱۰۶۱ ه درلاهور) شیخ محمد امین بدخشی (عارف ونویسندهٔ قطرات ورساله ضروریه‌متوفی درکشمیر ۱۰۹۸ ه)محمد یوسف کابلی پسر شاه بیکخان (شاعرمقتول ۹۸۰ ه)شیخ محمد صالح الکوزایی قندهاری (شاعر پښتو وعالم حدود ۱۰۱۴ ه)محمد صالح فارغی (شاعر عصرهمایون) محمدتقی‌تالقا نی غافل (شاعر متوفی ۱۰۵۰ ه) ملامحمد هروی (عالم عصر اکبری ۹۸۲ه) محمد هاشم قندهاری (شاعر دربار بیرم خان) محمد فاضل بد خشی (عالم وقاضی عدالت اردو درعصر جهانگیر) محمد امین فو شنجی ولد قنبر علی (شاعر وامیر دربار شیبانی) محمد طاهر انصاری هر و ی (شاعر حدود ۱۰۰۰ ه)محمدبن ابراهیم (مورخ عصر سلطان ابراهیم لودی نویسنده تاریخ‌ابراهیم شاهی) علی محمد مخلص ر وشا نی (شاعر پښتو ۹۵۰ ه)ملامسبت زمند (نویسنده سلوك الغزات پښتوحدود ۱۰۵۰ ه)مستفید جگدلکی (شاعر دربار عبدالعزیز خان‌شاه بخارا در حدود ۱۰۰۰ه)مسعود بن‌عبدالله پشاوری(شاعر پښتو ناظم قصه‌آدم‌خان ودرخانی درحدود ۱۰۰۰ ه)مصطفی خان بدخشی (عالم وامیر دربار عالمگیر ونویسنده امارات الکلم در استخراج آیات قرآن)مصطفی بن نور محمد بن عبدالکریم بن درویزه نویسندهٔ پښتو در حدود۱۱۱۲ ه) مظفر الدین بدخشی (شاعر حدود ۹۸۷ ه)میرمعصوم نامی بن سید صفایی ازنسل بابا حسن ابدال مدفون قندهار (مولف تاریخ‌معصومی وطب نامی وشاعر وافسر نظامی دوره اکبرناظم معدن الافکار وحسن وناز واکبر نامه وپری‌صورت) مغزی هروی (شاعر عصر میرزا کامرا ن متوفی۹۸۲ ه)معجز کابلی (شاعر عصرعالمگیر)مفیدبلخی(شاعر در بار عبدالعزیز خان بخارا درحدود ۱۰۵۰ ه)مقصود هروی (خطاط در با ر همایون)تاج محمد ممنون (شاعر متوفی ۱۱۵۰ ه)قاسم موجی بدخشی (امیر وشاعر دربار همایون ناظم یوسف وزلیخا ولیلی ومجنون متو فی ۹۷۹ ه)مهری هروی (شاعرهٔ دربار ملکه نورجهان)میرکلان هر و ی (عالم معروف ومعلم جهانگیر متوفی ۹۸۳ه) میرك بلخی متخلص‌به فکری (عالم وشاعر متوفی دراصفهان ۱۰۶۱) میرك هروی (عالم ومعلم‌داراشکوه وصدر کل عهد عالمگیر متوفی ۱۰۷۱ ه)میردوست کابلی (خطاط عهد اکبری)میرزا خان انصاری روشانی (شاعر پښتو)میر الهی بد خشی (شاعر وقاضی کولاب حدود ۹۵۰ ه)میرعلی هروی خطاط معر و ف (متوفی ۹۶۶ ه)میرزا قلی میلی هروی (شاعر متوفی ۹۸۳ ه)نا ظم

هروی (شاعر حدود ۱۰۷۰ ه)میر نصیر الدین هروی (ازعلما ی دربار عالمگیر)قاضی نظام غازی خان بدخشی (عالم‌وامیر دربار شهزاده محمد حکیم واکبر مولف رساله اثبات کلام وبیان ایمان تحقیق وتصدیق و حاشیه برشرح عقاید ورسایل تصوف متوفی ۹۹۲ ه) خواجه نظام الدین احمد هروی پسرمحمد مقیم مورخ دربار اکبر مولف طبقات اکبری (متوفی ۱۰۰۳ ه)نظمی بلخی (شاعر حدود ۱۱۰۰ ه)نعمت الله هروی پسر خواجه حبیب الله (مولف مخزن افغانی در ۱۰۱۸ ه)نعمت الله ولد رکن الدین تیراهی (مولف رساله ذکرو فکر رسایل تصوف درحدود ۱۰۰۰ ه)نیکبخته دختر شیخ‌الله دادمموزی شمال پشاور (مادر شیخ قاسم سلیمانی ومولفهٔ ارشاد الفقراء بسال ۹۶۹ ه)واصب قند هاری (شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۵۰ ه)واصل (شاعر پښتو در حد ود ۹۰۰ ه)واصل کابلی (شاعر متوفی ۹۶۸ ه)واقعی هروی (شاعر ملازم اکبر)والای قطغنی (شاعر وصو بدار کشمیر درعهد شاه جهان متوفی ۱۰۷۴ ه)وداعی هروی (شاعر عهد اکبر)وفای هروی (شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۵۰)وقوفی هروی (عالم وشاعر عهداکبری)ویسی هر وی (شاعر وخطاط حدود ۹۸۳ ه)هدایت بدخشی (ناظم خسرو وشیرین متوفی ۱۰۵۰ ه)همت خان (ازشعراء وامرای دربار شاه جهان متو فی ۱۰۹۲ ه)همت سیستانی ولد ملك حمزه (شاعر عصر شاه جها ن) یاری هروی (شاعر حدود ۹۵۰ ه)یحیایی‌سبزواری(شاعر متوفی۱۰۳۵ه) یکتای بلخی (شاعر در بارامام قلی خان بخارا)یگانه بلخی (شاعر در بار امام قلی خان بخارا)یونس خیبری (شاعر پښتو).

درعصر بابر یان هندوستان درتحت یك اداره سیاسی آمده بود در همین اوقات درایران شهنشاهی صفوی باو ج کمال رسیده وهم در تورکیه وممالك عربی تااقاصی افریقا خلافت آل عثمان عروج کرد، ودر ماوراء النهر هم دودمان شیبانی (۹۰۶ـ۱۰۰۷ ه)اقتدار یافتند، که‌این چهار شاهنشا هی اسلامی ازمجاری گنگا تاسواحل ایتالیا در اروپا و سواحل جبل الطارق وطنجه برممالك فسیحه آسیا وافریقا واروپا حکم میراندند وروابط سیاسی وتجارتی ممالك انگلستان وروسیه وهالند و پرتگال وهسپانیا نیز باهند وایران وعثمانیه قایم شده بود، بنابرا ن تجارت هند باماوراء النهر وایران ازراه های پشاور وکابل وبخا رایا قندهار وهرات وبخارا ومشهد ترقی کرد، واز افزونی عایدات دو لت درعصر شاه جهان بخزانه دولتی ازصوبهای کابل‌وقندهار وبلخ‌وبدخشان

(c) ketabton.com: Pashto Library

نیز ثابت میگردد که در سهول تجارت وزراعت وصنعت وسعت یافته بود ،زیرا امپراطور ی های بزرگ هند وایران وعثمانی بانکشاف‌صنایع وتجارت وعلوم خدمتهای شایانی کرده اند، همواره صنعت کاران ماوراء النهر وایران وخراسان بهند واز انجا بممالك مـذکور می‌آمدند ،علماء ودانشمندان ازمملکتی به دیگر مملکت میرفتند ،تجار نیز امتعهٔ نفیس عثمانی وایران وماوراء النهر را ازراه‌خراسان بهند نقل میکردند وامتعه و عقاقیر وادویه هندی رابخراسان وماوراء النهر وایران و عـثما نی میبردند، ازینرو قوافل ثرو تمند تجارتی همواره ازکابل وقند هار و هرات میگـذ شتند ، ومراکز تجارتی راه ، امرتسر وپشاور وملتان و شکاپور وکابل وقندهار وهرات وبخارا وخجند ومشهد بودند .

آل بابر درافغانستان :

- ۱ـ بابر ۹۱۰ـ۹۳۷ هـ
- ۲ـهمایون بن‌بابر ۹۳۷ـ۹۶۳ هـ
- ۳ـکامران بن‌بابر حدود ۹۶۰ هـ
- ٤ـجلال‌الدین محمد اکبربن‌همایون ۹۶۳ـ۱۰۱٤ هـ
- ٥ـ محمد حکیم بن همایون حدود ۹۹۰ هـ
- ٦ـجهانگیر بن اکبر ۱۰۱٤ـ۱۰۳۷ هـ
- ۷ـشاه جهان بن جهانگیر ۱۰۳۷ـ۱۰۷٦ هـ
- ۸ـاورنگ زیب عالمگیر بن‌شاه جهان ۱۰٦۸ ـ۱۱۱۸ هـ
- ۹ـمعظم شاه بن عالمگیر حدود ۱۱۱۸ـ۱۱۲٤ هـ

(رجوع به‌شجره نمبر ۷۳)

مآخذ:

تاریخ هند از دو لافوزـ بابراز فرنارد گروناد فرانسوی ـ اقبالنامه جهانگیری ـ اکبرنامه ـتزك جهانگیر ـمنتخب‌اللباب‌ـعالمگیر نا مه ـ طبقات اکبری ـ ریاض السلاطین ـ دول اسلامیه ـ آئین اکبری ـرقعات عالمگیری ـمنتخب التواریخ‌ـتزك‌بابر ـفرشته ـمجمع السلاطین‌ـکیمبرج هستری آف‌اندیاج ٤ دائرةالمعارف اسلامی ـسیرالمتاخرین ـ تـاریـخ معصومی ـمفتاح التواریخ‌ـمخزن افغانی ـحیات افغانی ـخورشید جهان‌ـ

تاریخ‌نظامی ایران ـتذکرة الابرارو‌الاشرار ـ سلوك الغزات قلمی پښتوـ تاریخ مرصع پښتو ـدیوان خوشحال خان پښتو ـ ته خزانـه پښتو ـ پادشاه نامه ـعمل صالح ـافغانستان درعصر تیموریان هند ا زحبیبی تاریخ‌هنداز سمة ـمآثرالامراوسبحه المرجان فی آثار هندوستان ـ کتیبه های چهل زینهٔ قندهار ـ تذکرهٔ نصر آبادی ـذکر مجدد ـتذکره علمای‌هند دپښتو نخواهاروبهار ـپښتانه شعر ا ۲ج‌ـروز روشن ـتاریخ‌افغانی‌امام الدین‌ـ هفت اقلیم ـشمع انجمن‌ـدیباچه گرامرراورتی ـ شکرستان افغانی بهارستان افغانی‌ـسکینته‌الفضلاـقاموس الاعلام‌ترکی‌ـمذکراحباب‌قلمی‌ـ حجة الاورنگ شاهیه قلمی ـ آتشکدهٔ آذر ـ گلشن روه ـ چراغ انجمن ـ مقدمه کلیات خوشحال خان ـتذکرهٔحسینی‌ـکلیدافغانی ـجامی‌سروازاد تاریخچهٔ شعر پښتو ـتاریخ ادبیات پښتو جلد ۲ ـ ریاض الشعرا قلمی ـ مرآةالخیال ـمآثر رحیمی مخزن اسلام پښتو قلمی ـخزینةالاصفیاـمقدمهٔ دیوان عبدالقادر خان ـتذکر ة الخواتین ـنفایس المآثر ـفوایدالسریعه پښتوخطی .

(c) ketabton.com: Digital Library

بخش ششم

روشانیان

(۹٤۰ هـ ۱۰٤۷ هـ)

طوریکه درمباحث گذشته خوانده اید، دورهٔ سوریان غور که از نژاد افغان وحافظ مفاخر افغانی بودند بامجدوجلال بینظیری گذشت وآن شاهنشاهی ازاقاصی غربی خراسان تاسواحل گنگا بسط یافت، اگرچه‌تاخت وحشیانهٔ چنگیز آن بساط عظمت را درنوردید، ولی‌افغانان آن مجد وجلال رافراموش نکردند، ودرهند بتاسیس دوبارهٔ سلطنت لودیان وسوریان وخلجیان وغیره پرداختند. اما تهاجمات پیهم‌آل چنگیز وتیمور نگذاشت، باز سرزمین افغانستان وخراسان درتحت وحدت سیاسی آید، وباهرکه شخصی ازهمان نژاد بود، کاریکه نیاکانش کرده بودند تکرار کرد.

درین چندقرن متوالی‌همواره‌افغانان در فکر عود عظمت خودبودند، ودرین چهار صد سال در کوهسار افغان رجالی پیدا شدند، که برای‌عود مجد تاریخی افغانی باقوای سنگین شاهان قهار پنجه نرم کردند، و بر خلاف سطوت وسلطهٔ ناروای فرمانروایان اجنبی جنگیدند و چنانچه اندرین تاریخچه بارها خوانده ایم. علم استقلال خواهی رابا مجاهدت تاریخی برافراشتند.

یکی از رجال استقلال طلب که میخواست باز افغانرا بمرتبت جلال تاریخی خود برساند، بایزید مشهور به روشان (روشن) بودکه استعمار طلبانش (پیرتاریك) گفتندی، این شخصیت تاریخی ودلاور ودشمن استعمار وتسلط، بایزید ولد قاضی عبدالله ولد محمد بودکه اوراسراج الدین ومیا مسکین روشان نیز گفتندی ازخانوادهٔ (انصاری) قوم اورمړ افغان که‌بسال (۹۳۲ هـ) درجالند هرپنجاب ازبطن بیبن(صورت مهند بی‌بی) بنت محمد امین بدنیا آمد، دودمان انصاری اولادرقندهار وبعد ازان درکانی کورم‌وزیرستان سکونت داشتند، ومحمد امین پدر بیبن‌برادر جد عبدالله بود واین دودمان بعلم وفضیلت شهرت داشت.

محمد انصاری سر سلسله‌دودمان روشن دارای دوازده پسر بودکه ازانجمله عبدالله فضیلتی داشت‌وبه شغل قضامی پرداخت و طوریکه آخوند درویزه گوید اورمړ وانصاری ازقبایل وزیرستانند ومیاروشان از قبیلهٔ انصاری بود.

ولی درشهر جالند هر (پنجاب) دودمانی بنام انصاری موجود بودند، که‌خودرا اخلاف میان روشن گفتندی. آنان کتابی در دست داشتند، بنام (تذکرةالانصار) که‌دران نسب‌نامه بایزید را به سلسلهٔ هفدهم به ابوایوب الانصاری یکی از اصحاب حضرت‌محمد (ص) رسانیده اند.

وگویند که موند بایزید جالند هراست وحجرهٔ اوناکنون نزدمزار شیخ احمد غوث ولی موجود است.

وبدین ترتیب نام انصاری را ازین انتساب تاریخی دریافته باشند ولی‌چون دربین قبایل اورمړ وزیرستان قبیله بدین نام‌نیست.لهذاباید گفت که انصاریان باافغانان اباعنجد محشور بودند. لهذاافغان بودند. وهمواره مورد احترام تمام مردم واقع‌میشدند.

بایزید درطفلی‌ازپدر خود ملاپاینده‌وملاسلیمان‌کالنجری‌درس‌خواند،وچون بسن‌رشد رسید پدرش خواست اورا بدودمان شیخ‌بهاء الدین زکریا در ملتان گرویده گرداند، ولی خودوی چون رشد وهدایت را مسایل ازلی نشمردی، به یکی ازبرادر زادگان پدرخود خواجه اسمعیل بن خدا داد بن محمد دست ارادت داد، وهمواره بزهدوطاعت وتقوا بسر بردی وبا پدر خودکه ظاهراًقاضی آلوده بامورد نیوی بودی محشورنگشتی.

درینوقت بایزید باجهد شخصی، بزهد ومراقبه وتفکر پرداخت، و قراریکه خودش گوید شبی حضرت خضر رابخواب دیدوبعدازان‌بمراتب قرب ووصلت رسید. وپدر وبرادر اندرخود شیخ‌یعقوب را ازشغل قاضی گری واخذ رشوه همواره منع‌کردی وبنابران اورا با دودمان خود ازهمان وقت اختلاف افتاده بود.

بایزید ازایام جوانی بسیر وسیاحت وتزکیه نفس پرداخت، وتا قندهار وهند وماوراء النهر تاسمرقند سفرکرد، وبادانشمندان و اهل نظر درآمیخت. وعلوم مروجه عربی ودینی را کسب کرد، درادب‌وفلسفه وتصوف مطالعاتی نمود، وبسیر آفاق وانفس پرداخت. وضمناًدرین سفر تجارت اسپان رانیز پیشهٔ خود قرار داد، چنانچه باری ازسمرقند اسپان خوب راخریده بهندبردواین سفرهای اواز پانزده سالگی عمر بش درحدود (۹٤۷ هـ) آغاز وتا حدود (۹٦۰ هـ) دوام داشته‌است.

شخصیت علمی وفکری بایزید دراین اوقات پخته تر گردید، وبقول مورخان مردفکورو عالم ودانشمند فصیحی بارآمد، اخوند درویزه مرد مخالف اوهم گوید که‌مردعاقل ودانا وفیلسوفی بود.مولف‌دبستان

(c) ketabton.com: Digital Library

مذاهب گوید :که دردربار میرزا محمد حکیم بکابل اکثر علما ازمناظرهٔ
وی باز ماندند وبرآنها فایق‌آمد، وبنابران میرزااورا باحترام‌بازگردانید،
وحتی گویند: که‌خود میرزا وقاضی‌خان قاضی کابل وحکیم‌خان‌ومیر زا
اتالیق همه معتقد اوگشتند .

بایزید دردوران سفرهای خویش ،حالت مظلومیت افغانان رادرتمام
پښتو نخوا بنظر غایر دید،ودرحالیکه عظمت گذشتهٔ لودیان وسنور یان
را فراموش نکرده بود، بدین فکر افتاد که‌این مردم آشفته وپریشان و
پراکنده رابرمرکز ملی خود فراهم آورد ،ودربین شان حکومتی را قایم
سازد ،که ازخود آنان باشد وکانون آزادی رابازگرم‌گرداند.

این نظریهٔ سیاسی بایزیدبلاشبهت‌ردعملی بود ازمظالم وستمهایی
که زمامداران تیموریان هند برافغانان روامیداشتندوهر افغان حسا س
از ملاحظهٔآن بفکر دفاع‌می‌افتاد .

درین مورد ما دوسند تاریخی بدست داریم: اول آنکه بایزید در
عصر حکمرانی بیرم خان معروف بقندهار درحدود (۹٦۰ ﻫ)سفری کرده
بود، وکالای تجارت بدان دیار برده ،قراریکه خودش گوید :کاروانیا ن
دران دیار مورد ستم حکمدار قرار گرفتند ودرحین دادخواهی اورا هم
بدربار بردند الفاظ خودوی اینست :

« درانوقت درقندهار یك میربودنام اوبیر مخان بود، بران‌کاروان
ظلم کرد...

پس وارثان بعضی جمع‌شدند برای فریادکردن، ومرانیز باخود
روان کردند ...

گفتم امیران وپادشاهان راحق تعالی ازعدل خواهد پرسید ویك
ذره عمل کسی راضایع نگرداند ،بروی بنماید که :(فمن یعمل‌مثقا ل
ذرة خیرا یره) پس بیرمخان قبول‌کردوگفت تفحص حال‌بکنم ولیکن‌تفحص
نکرد بروعده مخالفت شد ... »

ازین داستان که‌بقلم خود بایزید نقل‌شده پدید می آید، که‌این
شخصیت بارز افغانی ازدیدن مظالم حکام اجنبی برقوم خود متاثر بود،
وستمگران رابه دادوعدالت دعوت‌کردی .

این احساس شریف که‌برای هرفرد غیور بلاشك درحین دید ن
ستمگار یهای دل آزار اجانب پیدا میشود . بالاخر علت اساسی‌نهضت
روشانیه گردید وتذکرة‌الانصار آنرا چنین شرح‌دهد : «حکام مغل ظلم

ستم خودرابرافغانان بغایت رسانیدند تاجاییکه روزی یکی ازین ستم
کاران یکنفر زن افغان راماخوذ داشت وموی سر اورابا‌سنگ آسیا فرو
بست ،چون پله سنگ بدوران آمدی، آنزن نیز باآن گشتی وفریاد بر
آوردی ...»بایزید که‌افغان خالصی بوداز مشاهدهٔ اینحالت اسفناك بر
خود پیچید ،ودودازنهادش برآمد ،ودفع چنین ستم را ازوجائب‌ملی‌شمرد
درعالم مراقبت وسیر روحی بحضور سرور کاینات (ص) عرض داشت
اجازت خواست که بدفع ستم وجور ازمظلومان قوم خود بپردازد ، و
بساط ظلم رادر نورد د. بعدازانکه‌چنین یك‌اجازت روحانی راکسب کرد،
درمقابل ستمگران اجنبی جنبش مردانه نمود ونهضتی رادر کو هسا ر
افغان بوجود آورد ،که درانوقت یکی ازمشاهیر بزرگان جالند هر شیخ
الکرام چنین گفت : درکوهسار آتشی باز برافروخت ، خدا عاقبت
بخیر گرداند .»

بایزید درراه عدل وانصاف قدم نهاد، وآثار ننگین ستم وجوررااز‌آن
سرزمین زدود .

این داستان شاید کاملا مبنی برواقعیت نباشد ،ولی میتوان ازان
حقیقت رابدست آورد، که‌علت العلل نهضت روشانیه دفع ستمگار ی
بار بود ازملت افغان ،که درانوقت درآتش ستم حکمداران تیمو ر ی
ملی) میسوخت ، زیرا ظلم وناروا همواره درمقابل خود قهرمانان را
می میکند ورادمردان رابرمی انگیزد .

ازسطور فوق میتوان فلسفهٔ عقیدهٔ سیاسی ونظر یهٔ آزاد یخواهی
بایزید روشان راحدس نمود ولی این مرد کرکتر مرکب‌وسنجیده‌یی داشت
ظاهراً در نبرد آزمایان جنگجو وآزادیخواهان سیاسی نمیتوان سراغ
داد ،زیرا درعین جنگجویی ورزم آزمایی مرد تصوف وصلاح و تقو ی
بود نفس وارشاد نیزبود .که این جنبهٔ شخصیت اورا میتوا ن
بسطور ذیل باتعلیل آن‌خواند :

«بعد ازیغمای هولناك چنگیز وتیمور یك نوع‌احساس انزواوفراراز
دنیا ورجوع به‌پهلوی منفی که نتیجهٔ منطقی آن خونریزیها ومصایب
تاریخی بود، درممالك وسط آسیا از مصر تاهند بوجود آمد،ومردم
از آلام مادی فرسوده شده بودند ،بدامن تصوف وروحا نیت چنگ
وبه گوشهٔ خانقاه ازمیدان نبرد ویغماپناه بردند ،ومسلك تصوف
تمام یافت ، ودرسر تاسر آسیای میانه جوار اولیاء الله واربا ب
یگانه مامن ستمزدگان شمرده‌شد. وحتی بعداز سال (۹۰۰ ﻫ)

(c) ketabton.com: Pashto Digital Library

از زاویهٔ خانقاه شیخ صفی‌الدین دراردبیل شاهنشاهی عظیمی نیز تشکیل شد، که بعدهابرتمام ایران وقسمتی ازخاك افغان حکمراند ورجال رسمی دربار بلقب (صوفی) نامیده شدند. دربخارا وهرات نیزحکومت اخلاف تیمور ازمبادی روحی آب میخورد ونفوذ نقشبند یان دران دربار ها باندازه یی‌بودکه خونخوار مدهشی مانند تیمور بران آستان جبین‌سودی ومولانا جامی دردربار هرات نفوذی داشتی ،که وزیر بزرگ امیر علی شیر نوایی در مدح‌او اشعار سرودی واز اقاصی هند وزیر زبردست محمود کاوان بحضور اونامهای عرض ونیاز فرستادی .

درهمین اوقات سرزمین پشتو نخوا نیزبین‌هند وایران وماورا ء النهر افتاده وبشدت ازین حرکت روحی متاثر شده بود ،تاجاییکه یکنفر مشهور به پیربابا برسر تاسر اراضی اتك وکابل نفوذ رو حی‌داشتی و اندرین سرزمین مالك مال‌وجان مردم بودی .

این شخصیت نافذ وجذاب سیدعلی ولد قنبرعلی ولد سید احمد نورولد سید یوسف نورولد محمد نورنامداشت که ابن محمد ازخواهر زادگان تیمورلنگ بود . و اخلاف وی بدر بار سلاطین تیموری ربطی داشتند . و بدر سید علی از ترمذبه قندوز آمد ، و از انجاباهمایون بن بابر بهند رفت، وخودسیدعلی درمانك نور ازشیخ‌سالار رومی استفاضه نمود .و ازانجا بکوهسار افغان آمد .

سید علی بعد از (۹۰۰هـ) متولد گردیده و در حدود (۹٦۲هـ) از هند به اراضی بین اتك و خیبر آمد . وی چون با دودمان تیمور خویشی وربطی داشت . ودرآن اوقات مردم همین سرزمین ،مایه درد سردایمی امپراطوری تیموری دهلی بودند . بنا بران آمدن سید علی بدین‌سرزمین خالی از مقاصد سیاسی نبود . وی بمجرد ورود با دختری ازملکان‌بزرگ دولت زانی شعبه یوسفزانی وصلت نمود ، و با بسط نفوذروحانی‌ضمنا مقاصد سیاسی خود را نیز پیش میبرد ، و میخواست از راه دین‌و روحانیت مخالفان در بار دهلی را درین سرزمین بدنام و ناکام سازد و مردم را به اطاعت در بار دهلی‌میل دهد .

سید علی مریدان خونگرم و مخلصی‌یافت ، و تا مدت سی سال در پښتونخوا پادشاه بی تاج وتختی بود و ازدربار‌دهلی نیز مادنـاو معنا تقویه و تایید میشد . مرکز سیاسی و روحانی وی (پاچاکلی) بود در کوهسار بونیر.که همدرانجا بسال (۹۹۱هـ) از جهانرفت . این سید و مریدان وی تماما همت خود را به تکفیرو ناکامی بایزید روشن صرف

کردند ،واورا بانواع وسایل ازقبیل پروپاکند ووعظ وخطابه ونوشتن‌کتب بالحاد وبیدینی وبداعتقادی اتهام نمودند .

اکنون بر شماروشن شده باشد ، که در محیط پیدایش بایزید ، تصوف و طریقت وپیری و مریدی چه رواج قوی و نفوذ کاملی داشت ؟ بنابران اگربایزید اساسا مرد آزادیخواه جنگجوئی نیز بوده بر حسب تقاضای محیط مجبور بود ، که متاع‌خود را مطابق خواهش بازاریان‌عرضه دهد ،و با سلاحی که مخالفان سیاسی او در دست داشتند ، وعلی‌الرغم او استعمال‌میکردند ، خود را مجهز بسازد .بنا بران با یزید تصوف و ریاضت و طریقت را با مسلك سیاسی خود که بدست آوردن مفاخر تاریخی و تجدید شاهی افغانی و بنای مرکزسیاسی درین دیار بود خلط کرد ، و مرکب عجیبی را که جنبهٔ روحی و مادی داشت بوجود آورد .

تا اینجا مختصرا در اطراف پیدایش نهضت‌روشانی و طرز تفکر این مردم و فلسفهٔ جنبش شان گفتیم اکنون بـه بقیهٔ داستان ایـن راد مردمی پردازیم :

بایزید درایام جوانی درجالند هرباشمسیه لودی ازدواج نمود،که اخلاف نامورو‌ی ازبطن این بانوی افغانی اند، وقراریکه مولف‌دبستا ن گوید : تا حدود سال (۹٤۹هـ) شهرت با یزید بهر طرف پیچیده و مرد نیرومندی بارآمده بود ، افغانان دعوت او را پذیرفتند و بیاوری اوکمر بستند .

با یزیددر اوایل احوال همت خود را به‌ارشاد اهل سیاست ودربار گماشت ،وبذریعهٔ رساله کوچك صراط التوحید نصایح‌خودرا بایشا ن رسانید ، وی مریدان مخلصی نیز یافت‌که تادم‌مرگ او را حمایت‌کردند، واز مشاهیر ایشان سه برادر ادیب‌و شاعر خویشکی‌اند :ارزانی(صاحب دیوان پښتو)ملاعمر وملاعلی. محمد مخلص (صاحب دیوان پښتو) و ملاپاینده و ملادولت اکوزی و دولت لون و میرزا انصاری (هردو دارای دیوان‌پښتو).

چون بایزید بر خلاف اجانب اعلان جهاد داد ، و حکمرانان دربار دهلی رادر کابل وپشاور به ترس اندر ساخت ، لهـذا دولتیان و طرفداران ایشان از اتباع‌سید علی پیربابا به قیادت روحانی و علمی اخوند درویزه ننگرهار ی (مولف تذکرةالابرارفارسی‌ومخزن اسلام‌پښتو) درمقابل بایزید صف بستند ،وی درینوقت به (کله دیر) اشنغر شمال پشاور در خانه ملادولت مهمند مرکزداشت و در حدود(۹۷۰هـ) محسن‌خان

(c) ketabton.com: The Digital Library

صوبدار کابل بمدد سید علی واخوند درویزه بروی لشکر کشید ، وبا یزید بدست لشکریان محسن افتاد و بکابل برده شد ، و درانجا او را در سیاه چال اسیر داشتند و این وقایع تاحدود (۹۸۰هـ)دوام کرد .

بایزید در کابل مدت کمی اسیر ماند ،و طوریکه قبلاخواندید ، حکمران کابل از استعداد وقوهٔ برهان و استدلال و نفوذ او متاثرگردیده او را باحترام رهاکردانید ، و بمدد یاران موافق از زندان برامده به ننگرهار رسید ، و درینجا باز هنگامهٔ آزادیخواهی راگرم داشت ،و در کوهسار (تیراه) مرکز سیاسی خود را قایم کرد ،وازینجاست که با یزید روشان درفتن(حکومت افغانی) را باهتزاز درآورد .

در حدود (۹۹۰هـ) قبایل دلاور افریدی و اورکزی و اتمان خیل در حلقهٔ اطاعتش آمدند . ولی چون بسی از مردم اینجا بـه حمایت‌دشمنان پرداخته بودند ، روشان ایشانرا به حلقهٔ خود نپذیرفت و گفت :

«چون دلهای شما با مغول وابسته است در بین افغانان آمده نمی توانید»ولی مردم مذکور دستهای خود را بسته‌بحضورش انابت‌کردند ، وبایزید مجرمان بزرگ رابکشت وباقی (۱۳) صد نفر را از تیراه براند، و بدینطورآنسرزمین را بکلی از آثار اجنبی تطهیر نمود . ولی‌لشکریان اجانب در مقام (جوری) تیراه حمله کردند . پیروان با یزید که دریـن جنگ سلاحی در دست نداشتند . بذریعهٔ نیهای سرتیزیکه دران‌کوهسار می روید . بدفع یغما گران پرداختند . وایشان را شکست فاحش داده ازان جابراندند . و این پیکار به سود پیروان روشن بپایان رسید .

درویزه گوید :که با یزید از تیراه بکلی ریشهٔ اجنبی پرستان را برآورد و (۲۲۰) تن را بتیغ تیز بکشت ، و باقی از بیم انتقام ملی به ننگرهارگریختند ، و بعد ازان به ترتیب و تجهیز قوای ملی پرداخت، و درس عظمت گذشتهٔ افغان رادرگوش مردان کوهسار فرو خواند .

دلاوران کوهسار در رکاب او بتعداد هزاران سوار و پیاده فراهم آمدند ، و برخلاف حکومت دهلی‌اعلان جهاد ملی دادند ، و بقیادت بایزید از تیراه بصرف ننگرهار حرکت کرده در موضع (برو) فرود آمدند .محسن حکمدار کابل که مراقب این نهضت بود ، و در جلال آباد با قوای‌مدهش انتظار میکشید برامد ، و در اراضی شنوارجائیکه (نور راغه) نامیده‌میشد، دوقوای متخالف با هم روبرو شدند ، نبردی صعب درگرفت و دلاوران کوهسار که با دست خالی و چوب ونیهای کوهسار میجنگیدند ، درمقابل قوای مسلح شاهی دهلی که دارای اسلحه آتشین و آهنین بودند باشدت

وحمیت ایستادند ، وبایزید هم درمیان پیروان خود بمردانگی نبرد می کرد ،ولی‌همدرین رزمگاه هولناك‌کشته‌گردید،وبنابران جنگ تور راغه به فتح‌لشکریان متهاجم ختم شد .

بقول‌ثقه شهادت‌وی در حدود (۹۸۸هـ) بعمر ٥٦ سالگی واقع شده، و مزاروی هم تا معلوم است که بغالب احتمال دروزیرستان خواهد بود.

بایزید در مدت عمر خود اساس نهضت ملی را در مقابل اجانب نهاد، و هم فکر تاسیس حکومت افغانی را بمردم داد . و علاوه بر مآثر سیاسی و حربی ،مآثرادبی وعلمی نیز دارد ، وی بچهار زبان گفته و نوشته میتوانست : پښتو- عربی - فارسی - هندی . ولی در زبان‌پښتو موسس مکتب ادبی نثر نویسی فنی یعنی نثر مسجع شمرده میشود . که کتاب خیرالبیان خود را بدین نثر نوشته که نیم منظوم است و علاوه بران حصص فارسی و عربی‌وهندی نیز دارد . کتب مولفهٔ‌دیگرش عبارتند از صراط التوحیدتا لیف (۹۷۸هـ) مشتمل بر شرح حال خود در طلب‌پیر کامل، و نصایح او و کتاب حالنامه در شرح زندگانی خود که مولف دبستان ازان روایت میکند ،و دیگر مقصودالمومنین بزبان عربی درمباحث اخلاق و تصوف و طریقت . وی علاوه بر نوشتن این چهار کتاب درزبان پښتو رسم الخطی را هم وضع کرده ، که اصوات مخصوص ایـن زبان را باشکال خاص دراورده بود .

بایزید بناکامی ازجهان رفت‌ولی تخمیکه‌وی در سرزمین‌پښتونخوا افشاند ، بعـد ازو ببار آمد . و نـهضت هـای مسلسل آزادی طلبـی را از قبیل نهضت میرویس در قندهارو جنبش‌خوشحال وایمل در خیبرو ختك وبالاخر تاسیس شاهنشاهی عظیم احمد شاهی را ثمره داد درویزه قطب مخالف پیر روشن این آیدیل سیاسی او وا خلافش ر ا چنیـن شرح میدهد : که ایشان گفتند لشکر ها را فراهم می آوریم هندوستان را باز میگیریم ، ندای عام دادند که سواران افغان بدور ما گرد آیند ، خزاین اکبرشاه‌ازان ماست .

از بایزید دو سلسله مآثر باقی مانده است : مآثرادبی که یـك دسته نو یسندگان پښتو ازقبیل درویزه ،بابوجان -حسین-قاسم وغیره بسبك مسجع نیم منظوم اوکتب نثر رانوشتند .

دوم مآثر حربی و سیاسی اوست که تا مدت یکقرن آینده اخلاف او در کوهسار پښتو نخواجنگهای‌استقلال طلبی را دوام داده‌اند .

بایزید مسلمان حنفی المذهب و فقیهٔ متصوفی است که بمذهب

(c) ketabton.com: Pashtun Digital Library

اهل شهود در تصوف میل دارد ولی گاهی در حالت سکر بمشرب وجودیه نیز میگراید .و در تصوف و طریقت هشت مرتبه را برای مریدان خود مقرر کرده: شریعت ، طریقت ، حقیقت ،معرفت ،قربت ،وصلت ،وحدت سکونت که هریکی ازین مراتب مراسم خاص وآدابی دارد .

اما پروگرام سیاسی او مبنی بود بر چند اساس : اول آزادی افغانان درتحت این پلان:

الف : تخلیق حس نفرت ازظلم اجانب (ب) عدم موالات و نن کواپریشن باحکومتیا ن (ج) سربازی وقربانی و جنگجو یی درراه آزادی .

دوم:تاسیس حکومت افغانی با تشکیلات اداری و مالی و جنگی .

سوم: احیای شاهنشاهی افغانی و مفاخر غوریان وخلجیان و لودیان وسوریان در هند .

این بود شمه‌یی از احوال موسس نهضت روشانیان، و اکنون می رویم که بعدازو چه بوقوع پیوست ؟ و این نهضت ملی بکجا سرکشید؟

آتش حریت خواهی و استقلال طلبی که بایزید در سینهٔ مردان کوهسار پښتو نخوابرافروخت بمرگ وی فرو ننشست ، و بعد ازوجلال الدین نام پسرش بسن ١٤ سالگی بر مسند ریاست روحانی و سیاسی پدر نشست ، مورخان در بار دهلی چون ابوالفضل و خافی خان وبداونی او را (جلاله) نویسند و گویند که اکبر شاه هند او را بدین نام‌خواندی.

نویسندهٔ دبستان گوید : که جلال الدین با استقلال حکم‌میراند، و مردی عادل وضابط بود .

در سال (٩٨٩هـ) چون اکبر از کابل بهند آمد ، جلال الدین در بین قبایل افغان بریاست و بزرگی شناخته شده بود ، اکبراو را بحضورخود خواند ، ولی جلال الدین چون از فریب و حیل درباریان آگاه بود ، ازان ورطه بدر رفت ،وبکو هسار تیراه (مرکز پدری خویش)پناه جست.چون قبایل پښتون از جورسید حامد بخاری تیولدارپشاوربجان رسیده بودند، بدور جلال الدین گرد آمدند ، و حکمران ستمگر مذکور را بکشتند، درینوقت قوای ملی افغان در تحت پرچم جلال الدین به بیست‌هزارپیاده و پنجهزار سوار میرسید .

جلال الدین اکبر که بزرگترین امپراطوران هند است ، بشدت به قلع جلال الدین روشانی متوجه گشت ،ودرسال (٩٩٤هـ)کنورما نسنگ و خواجه شمس الدین خافی را با قوای مدهش ، بدفع وی‌گماشت ، چون قبایل مهمند و غوریه خیل و یوسفزائی اطراف پشاور ، همه باوی همراه

بودند ، در کوهسار خیبر پیکار های خوفناکی روی دادو قوای اکبر نتوانستند در مقابل جلال الدین کاری پیش ببرند . بنا بران اکبرلشکر زیاد دیگری را بازین خان کوکه قوت الظهر فرستاد ، و هنگامهٔ کار زار گرم تر گردید .

این پیکار تاسال‌آینده دوام کرد ، چون لشکریان وگماشتگان‌اکبری در مقابل قوای افغان چیزی کرده نتوانسته بودند ، بنا بران اکبر ایشان را نکوهش کرد و بسال (٩٩٥هـ) لشکری تازه دم فرستاد ، تا از راه بنگش برقوای‌جلال‌الدین بتازند ،و مان سنگه از جانب بگرام براید ، ولی جلال‌الدین با هزاز سوار و (١٥) هزار پیاده خود برایشان تاخت ،درین جنگ، یکنیم هزار قوای وی‌کشته گردید ، وبه متهاجمان ا کبری نیز تلفات سنگینی وارد آورد .

جلال الدین بعد از این جنگ توانست ، نفوذ خودرا از تیراه‌باشنغر شمال پشاور بسط دهد و یوسفزایان دلیررا نیز با خود همراه سازد ، تا که در سال (٩٩٦هـ)به همدستی این قبایل در صفحات‌سوات‌و باجور هنگامهٔ حریت پسندی را گرم داشت ، و با قوای اکبری درآویخت ، وواپس به تیراه برگشت .

در بار اکبر که‌ازمقاومت این رقیب سر سخت بتنگ آمده بود ، صادق خان را بالشکر گران به صوب تیراه گماشت ،تا بر قلب قوای جلال الدین زند . صادق بر قبایل افریدی و اورکزی‌فیروز آمد ، و ملا ابراهیم یکی از زعمای لشکر جلال الدین را بگرفت ، ولی خود جلال‌الدین از راه کانی کورم (وزیرستان) عقب نشست ،ولشکریان اکبری باقبایل یوسفزائی که با آزاد گان جلالی ربط داشتند مدتی سرگرم پیکار ماندند (٩٩٦هـ)

درین بار جلال‌الدین چهار سال از میدان‌جنگ روی پوشید وگویند سفری بتوران نمود ، ولی در سال (١٠٠٠هـ) باز قوای افغان را فراهم آورد ، و ازدربار اکبر مردان‌کاردیده‌مانندجعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی باستیصال وی مامور شدند، و بعد از پیکار های سخت برخی از افراد دودمان جلال‌الدین بشمول برادرش وحدت علی (واحدعلی)گرفتار دست آصفخان شدند .

دربار دهلی چون نتوانست جلال الدین را بقوه لشکر در میدان نبرد شکست دهد ، دست بحیله ورشوه زد و در خود مردم افغان نفاق‌انگیخت و برخی از روسای قبایل را بر ضدوی تحریک کرد ، که ازانجمله ملك

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمزه اکوزی در (سرکاوی) باوی مصاف داد ، ولـی جلال الـدین او را بشکست ، بعد ازان در حدود (مینی) نیز حمزه را عقب راند . اما بعد ازین قوای اکبری بتعداد زیاد حمزه را تقویه کردند ، و جمعا بر قوای جلال الدین ریختند ، درین جنگ مردم دلازاك در (توره بیله) برادران نامی جلال الدین که شیخ عمرو خیرالدین نامداشتند بکشتند ، و نور الدین برادر دیگرش را مهمندان قتل کردند ، اما خود جلال الدین که تلفات سنگینی دیده بود ، به کوهسار تیراه برکشت .

جلال الدین بحیث پهلوان کوهسار درین بار بـه تجهیزات مـهم لشکری در تیراه پرداخت و قبایل زیاد را با خود متفق گردانید ، و تاسال (۱۰۰۱هـ) قوای تازه دم افغان را کرد مرکز ملی خود فراهم آورد ، شهنشاه اکبر درین بار اشخاص بسیار مهم درجه اول خود را بدفع او گماشت که درمقدمهٔ لشکر زین خان کوکه وشیخ فیضی بودند ، بعد ازان راجه بیربل و سعید خان و غیره باده هزار سوار قوت الظهر آمدند ، ولی جلال الدین باشدتی تمام برین لشکر زد و بگفتهٔ مورخان دربار دهلی ، از چهل تا پنجاه هزار سوار لشکر اکبری یکنفر از دست دلاوران افغان جان بسلامت نبرد ، وحتی رکن مهم و مدارکل امور شهنشاهی اکبر راجه بیربل هم در همین راه سرداد ، وزین خان کوکه با امرای دیگر بسوی اتك گریختند ، و متنفسی دیگر ازان معرکه نجات نیافت .

چون خبر این تباهی بدربار اکبر رسید ، راجه تودرمل را بمددقاسم خان کابلی برای تصفیه راه فرستاد ، واین مردم بلطایف الحیل زین خان را بکابل رسانیده توانستند .

بعد ازین تا چند سال قوای دهلی بمددقاسم خان کابلی راه کابل و پشاور را حفظ میکردند ، در سال (۱۰۰٤هـ) باز جلال الدین بر لشکریان اکبری زد ، و اکبر شاه قلیچ خان را بمقابل وی فرستاد ، این شخص بعد از چندین جنگ بکابل عقب نشست ، و جلال الدین بر تمام کوهسار پنبتو نخوا از خیبر تا تیراه واراضی جنوب کابل تا غزنه فـایق آمـد و بسال (۱۰۰۷هـ) شهر غزنه را نیز از قوای اجنبی بقوه شمشیر بگرفت و تادو سال برین دیار حکمراند ، قوای اکبری در سال (۱۰۰۹هـ) هفت روز دران شهر باوی در آویختند ، و بسی از مردمان بومـی را نیز در مقـابلش برانگیختند . تا که در میدان نبرد شادمان نام او را مجروح کرد ، و بعد ازان جلال الدین به کوه رباط رفت ، وشریف خان اتکه حکمران دربار دهلی مراد بیگ نام را به تعاقب وی گماشت ، تا آن شیر مرد مجروح را که

سالها در مقابل قشون اجنبی برای حفظ حریت ملی جنگیده بود بکشتند ، و سر پرشور او را بدربار اکبری فرستادند ، در حالیکه کمال الدین نام برادر وی قبلا در زندان اکبری جان داده بود .

طوریکه دربار دهلی تصور میکرد ، بکشتن جلال الدین شور آزادی طلبی افغان فرو نشست وبعدازو برادر زاده اش احداد بـن عمر شیخ بـن بایزید که داماد او بود پرچم استقلال طلبی را بدوش گرفت ، و مـانند اسلاف غیورش این هنگامه را گرم داشت ، بقول نویسنده دبستان احداد مردی عادل وضابط و برآئین آبای خویش ثابت بود ، قبایل افغان گردوی فراهم آمدند ، و در صفر (۱۰۲۰) معزالملك بخشی حکمران جهانگیری را بشکستند ، و بر شهر کابل حمله بردند ، درین جنگ یکی از همراهان احداد بنام (بـارکی) درگذشت و قوای دهلی بمددنادعلی میدانی و قلیچ خان باوی مقاومت کردند ، واحداد ازان جنگ عقب نشینی کرد .

چهار سال بعد احداد قوای تازه دمی را در چرخ جنوبی کابل فراهم آورد ، و جهانگیر در سنه (۱۰۲٤هـ) قوای سنگین را بدفع او گماشت ، خود جهانگیر درین باره چنین گوید : «احداد افغان که از دیرباز درکوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد بروجمع شده اند ، و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پریشانیها کشید» ... (تزك جهانگیری) نبرد گاه چرخ بخون طرفین آلود ، و جنگی صعب روی داد ، قوای جهانگیر فیروزی یافتند ، و درحدود سه هزار نفر همراهان احداد کشته شدند ، ولی خود احداد بطرف قندهار رفت ، و مرکز قوایش بدست لشکریان دشمن آمد .

در سال (۱۰۲۸هـ) نیز احداد قوای خود را بمقابل لشکر جهانگیری آراست ، وامان الله پسر مهابت خان که از درباریان بزرگ دهلی بود باوی جنگ کرد ، درین معرکه نیز بقوای احداد آسیب سختی رسید و بکوهسار خود پناه جست .

پیکار آخرین احداد با لشکر دهلی در سال (۱۰۳۵هـ) در تیراه روی داد ، و لشکر جهانگیر با قوای ملی افغان درآویخت ، ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن حکمران جهانگیر در کابل ، لشکری گران سوق داد ، برنواغـر (لواغر) که مرکز ریاست ملی احداد در تیراه بود هجوم برد ، واحداد را در آنجا حصاری کرد ، شبی که یغما گران بران حصار یورش آوردند ، احداد مردانه جنگید و سرخود را در راه دفاع استقلال ملی داد ، لشکریان دهلی

(c) ketabton.com: Digital Library

سر او را بریدند و ذریعه افتخارخان پسر احمد بیگ بدربار جهانگیر ارمغان بردند ، روزیکه سراین مجاهد ملی افغان بدربارشهنشاه رسید جهانگیر سرنیازمندی رابدرگاه خدا سود ،و سجده های شکر بجای‌آورد، و حکم نواختن شادیانه را نمود اما !«سر کشته بر نیزه میزد نفس- که معراج مردان همینست و بس».

احداد دردودمان روشن بعد از جلال الدین مرد بزرگ ودلاوری‌بود، و صمصام الدوله گوید :

«شجاعت و بهادری اوناسخ داستان رستم و افراسیاب است ، ودر عهد جهانگیرآویزش های سخت باعساکر پادشاهی نموده» (مآثرالامرا)

نویسندهٔ دبستان سجایای او را چنین شمارد «احداد مردی بود عادل وضابط....و حق مردم رسانیدی و خمس اموال که از جهاد بهم رسیدی در بیت المال داشتی وآنرا نیز بغازیان رسانیدی ...» (دبستان)

بعد از احداد پسرش عبدالقادر که از بطن علائی دختر جلال الدین زاده بود برمسند پدر نشست ، و دو سال در تیراه حکمرانـد ، بسال (۱۰۳۷هـ) شاه جهان ، ظفرخان را بصوبداری کابل و بمقابل عبدالقادر فرستاد، ولی عبدالقادربرظفرخان غالب آمد ، و بسی ازهمراهان وی را بگرفت و به یاسا رسانید، و تنها عایلهٔظفرخان ازین معرکه بمشکل‌برامد، این نبرد خونین در دره خرمانه تیراه بوقوع پیوست .

بعدازین همواره عبدالقادر باکریمدادو محمدزمان عمزادگان‌خوددرأس قوای ملی تیراه قیادت میکردند ، و بسال (۱۰۳۹هـ) در نهضت کمال‌الدین افغان که بمقال لشکر دهلی در نواح پشاورروی داد ، دریولم گذر هفت میلی پشاور شرکت کردند ، ولی درسنه (۱۰٤٤هـ) سعید خان صوبدار کابل عبدالقادر رابدست آورد وبه هند نفی‌کرد. همچنین الله‌داد پسر جلال الدین که درین معرکهاباعبدالقادر همراه بود و دستجات ملی افغان را قیادت میکرد ذریعه لشکریان دهلی‌بهند فرستادهٔ شد،و کذالك کریمداد پسر دیگر جلال الدین نیز در رمضان (۱۰٤۷هـ) در پشاور بامرشاه جهان کشته شد .

باینطور شعله‌های آخرین کانون‌دودمان بایزیدروشن‌بعدازمجاهدات یکقرن منطفی گردید ،ولی یادگار جاوید این‌دودمان که آزاد گی‌ومردانگی و حر یت‌طلبی ومبارزه باظلم وستم بود، درتاریخ‌ملی ماهمواره‌پایند ه خواهد بود .

مشاهیر روشانیان :

۱-بایزید پیر روشن ولد عبدالله‌اورمر(انصاری) حدود (۹٤۹هـ۹۸۸هـ)
۲- جلال الدین ولد بایزید روشن (۹۸۸-۱۰۰۹هـ)
۳-احداد بن عمر شیخ بن بایزید (۱۰۰۹-۱۰۳۵هـ)
٤-عبدالقادرولد احداد (۱۰۳۵-۱۰٤٤هـ)

(رجوع به‌شجره نمبر۷٤)

مآخذ:

تذکرة الابرارو‌الاشرار‌اخوند درویزه - دیوان قلمی دولت شاعر پښتو -منتخب التواریخ بدایونی -مخزن اسلام اخونددرویزه -مآثرالامرا منتخب اللباب - پادشاه نامه -تزك جهانگیری -عمل صالح-اقبالنامه دبستان مذاهب -اکبر نامه - طبقات اکبری - تاریخ هند دولافوذ- فرشته سروی لسانی هند ج ۱۰-حیات افغانی-مجله معارف ج ۱۹ صراط‌التوحید تاریخ مرصع- مجله آثار عتیقه هند طبع بمبئی -تاریخ ادبیات پښتوج۲- افغانستان در عصر تیموریان هند . نسخهٔ خطی خیرالبیان پښتو .

(c) ketabton.com Digital Library

توخیان

(۹۶۰-۱۲۰۰هـ)

توخی قومیست از افغانان‌غلجی که در زابل ومجاری ترنک‌وارغنداب در کوههای کلات تا حدود مقر زندگانی دارند . در عصر تیموریان دهلی و صفویان یك خانوادهٔ عشیرهٔ توخی در بین این دو شهنشاهی اقتدارخود را حفظ میکردند ، که بسال (۹۶۲هـ) شاه محمد کلاتی از همین مردم در قندهار حکمرانی داشت ،وهمایون آنولایت راباوسپرده بود . بعد از شاه محمددرین دودمان (ملخی) نامی در عصر اورنگزیب حکمران کلات بود ، که از دربار اورنگزیب‌رسما به لقب‌سلطان (ملخی)شناخته شد، ومنشوری که‌در (۹) جمادی الاولی (۱۰۹۳هـ۱۶۸۱ع) بنامش ازدربار عالمگیر صادر شد ، او را ملك تمام غلجی شناخت ، که از یکطرف حدود حکمرانیش به سرحدات مملکت صفوی و از طرف دیگربه ثغوردولت عالمگیری هند می پیوست ، وقلاع قدیمه او تاکنون بحالت خرابه زاری بین شاه جوی‌وکلات موجوداند.

در عصروی جنگهای شدیدی بین صفویان و عشایر غلجی بوقوع پیوست که جبارخان سلیمان خیل (مدفون خاك جبار راه کابل و جلال آباد)درین جنگها کشته شد ، و ملخی بارئیس عشایر ابدالی که خداداد سلطان بود قرار دادی بست ، و وادی گرماب حدود جلدك قندهار راحد فاصل قرارداد ، وی در جنگ دروازگی میان انخرگی و سرخ سنگ در حدود (۱۱۰۰هـ ۱۶۸۸م) کشته شد ،و حاجی عادل پسرش بجایش نشست مدتی خودوی وفرزندش بای‌خان برکلات وملحقات‌آن حکمرانـدنـد وقلاع کلات وجختران کنار دریای ترنك مرکز شان‌بود ،تاکه اخیراً بـا ی

خان نیز مقتول گردید و شاه عالم ولد علی خان برادر زادهٔ ملخی وپسرش خوشحال خان هم مدتی حکمرانی کردند ، و آخرین حکمرانان محلی این دودمان اشرف خان والهیارخان پسران خوشحال خانندکه اشرف ازطرف اعلیحضرت احمد شاه ابدالی حکمرانی کلات تاغزنه داشت ودر حملهٔ اول هند باشاه موصوف همراه بود ، و در عصر تیمور شاه ابدالی اموخان ولد اشرفخان بریاست غلجیان نایل آمد ، و بقایای این دودمان تا عصر امیر عبدالرحمن خان اقتدار داشتند .

۱ـ شاه محمد کلاتی (حدود ۹۶۰هـ)
۲ـسلطان ملخی (حدود ۱۰۹۰هـ)
۳ـحاجی عادل ولد ملخی (حدود ۱۱۰۰هـ)
٤ـبای خان ولد عادل (حدود ۱۱۱۵هـ)
٥ـشاه عالم ولد علی خان (حدود ۱۱۵۰هـ)
٦ـاشرف واللهیارولدان شاه عالم (حدود ۱۱٦۰هـ)
۷ـ اموخان ولداشرف خان (حدود ۱۲۰۰هـ)

مآخذ:

پته خزانه ـصولت افغانیـ حیات افغانی ـ خورشیدجهانـ آریاناج۲ تاریخ سلطانی ـروایات شفاهی توخیان .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابـدالیان

(۴۴۰ـ ۱۱۴۴هـ)

ابدالی عشیره بسیار معروف تاریخ افغانستان و هند است که ریشه نام‌شان‌به‌اپتل (APTAL) یا هپتالی نام قبیله سفید پوست آریائی حدود (۴۰۰م) پیوندد ،واین قبیله در باختر و تخارستان دولت مقتدری راتشکیل داد، وبقول دایرةالمعارف برطانوی مورخان نام آنرا (ابدلوی)هم ضبط کرده‌اند ، که صور مختلف آن هپتل (اودل) = ابدل = هیطل = یفتل‌در تواریخ مضبوط است .

این‌هپتالیان‌آریایی رامردم‌اروپا هونهای‌سپید (WHITE-HUNS))گویند. که ریشهٔ کلمهٔ (هون = هان) تاکنون در بین افغانان بصورت خان باقی مانده . زیرا تبدیل (ه) به (خ) از نظر فیلالوژی جایز بـودمثل تبدیـل هوارزم به خوارزم و (هو)به خه(خوب) این مردم در قـلب آسیا قبل از اسلام حکم راندند ، و باشهنشاهی ساسانیان ایران‌در آویختند که‌مورخان عرب ایشانرا (هیاطله)نویسند، وبقایای ایشان تا عصر خروج عرب‌ونشر اسلام در زابلستان بودند ، که کتیبه های شان تاکنون دراورزگان شمال قندهار موجود است ونامهای بعضی‌شاهان نیزپښتو است از قبیل‌میر کولا (میر = لمر = افتاب) و کولا (کهول = دودمان) و علاوه ازین شکل واندام و بینی های کشیده شان (که بر مسکوکات ایشان نقش شده) نیزبافغانان شبیه تراست و چنین بنظر می آید که این قبایل سپید نژاد آریای بـعد ازآمدن بسرزمین افغانستان باعنصر قدیم پکهت (پښتون) درآمیخته ودر بین عناصر قدیم داخلی این سرزمین منحل شده باشند .

در تاریخ دورهٔ اسلامی اولین شخص معروف بنام (ابدال = اودل) ولدترین ولدشرخبون ولد سره‌بن جدمعروف قبایل افغانیست که درکوه سلیمان بادودمان معروف خودسکنی داشت،و نام وی‌درادبیات پښتوونسخ قدیم (اودل‌ـ بصورت جمع منسوب اودلی = ابدال) مضبوطست که در حدود (۴۴۰هـ ۱۰۴۸ع) قبایل‌پښتون را بدور خود فراهم آورده‌بود ، و از نژاد وی ملك سلیمان مشهور به زیرك ولد عیسی قبایل افغانی را از کوه سلیمان به وادی قندهاراسکان داد ، و در اواخر عمر خود ملك پارك پسر خود رادر یك جرکه بزرگ جانشین گردانید ،و بعد از بارك‌ملك پوپل ولد زیرك نفوذ خود راتاشال‌وژوب (بلوچستان کنونی) رسانیده و پس از ۶۵ سال ریاست بعمر ۸۹ سالگی درگذشت . بعد ازو ملك حبیب پسرش

و باز ملك بامی ولد حبیب مرزبان قبایل قندهار بودند، و با سلطان‌سکندر لودی (۸۵۵ـ۹۰۰هـ) روابط دوستانه داشتند ، و سلطان موصوف ریاست شخص اول الذکر را رسماً شناخته بود .

بعداز و بهلو ل ولدکانی ولدبامی وملك‌صا لح‌ولد معروف ولـد بهلول مرزبانان لایقی بودند و صالح بادربـار شیر شاه سوری (۹۴۷ـ ۹۶۰هـ) روابط خوبی داشت ، و نمایندکان خود را بهند فرستاد ، و بعد ازوی ملك سد وبرادر صالح که‌جدبزرگ دودمان سدوزایی است ، در یك جرگهٔ بزرگ قومی برمسندریاست‌ومرزبانی قندهار نشست (متولد۱۷ ذیحجه ۹۶۵هـ ۱۵۵۷ع) و مرکز خود را ارغسان قندهار مقرر داشت، و حاجی زله خان رقیب خودرا از بین برد ، و محمد رئیس‌بارکزائی (پدراول محمد زائی)معاصر سدو بود ، وبقول‌سیدجمال الدین افغانی‌و دیگرمورخان ازدربارشاه عباس صفوی نیز برسمیت شناخته شده بود خدود(۱۰۱۰هـ ۱۶۲۱م)چون سد و حکمران مقتدر محلی بعمر (۷۵) سالگی رسید در یك جرکه بزرگ ملی ازجمله (۵)پسر خود خواجه خضرخان ـ مودود (مغدود) خان‌ـ زعفران خان ـکامران خان‌ـ بهادرخان) اول را بجای خـود مرزبان مقرر کردوچهار برادرش فرزندان معروف سد وخان معاصرند باشاه‌جهان که در سنه (۱۰۴۷هـ ۱۶۳۷ع) لشکریان شاه جهان قندهار را بمددایشان بگرفتند، و ازدربار شاه جهان مرزبانان قندهار شناخته شدند ، ایشان با دربار دهلی روابط دوستانه داشتند و بسال (۱۰۵۰هـ ۱۶۴۰م) ملـك مغدودخان و کامران بدهلی رفتند ، و از طرف شاه جهان با احترام‌پذیرائی شدند .ملك‌مغدود بسال (۱۰۵۳هـ ۱۶۴۳م) بامیر یحیی حکمران کابـل مصاف داده و کشته شد ، و کامران شخصی فاضل بود که کتابی به زبان پښتو بنام (کلید کامرانی) بسال (۱۰۳۸هـ۱۶۲۸م) نوشته بود ،خضرخان بقول گریفن در سال (۱۰۳۶هـ۱۶۲۶م)انتقال نمود و بعد ازوخدادادسلطان (مشهور به خودکی)وشیر خان فرزندانش مرزبانان قندهار بودند .

خداداد با قبایل غلجی مجاور خود روابط دوستانه نگهداشت ، و با سلطان ملخی در جرکهای قومی داخل مفاهمه شد ،و معاهدات دوستانه بست ، و حد حکمرانی طرفین را پل سنگی و کرماب جلدك ۵۰ میلی شرق قندهار مقرر کرد ، واراضی ژوب و بوری را تادامنهای کوه سلیمان‌بدست آورد ، و در حدود (۱۱۰۵هـ ۱۶۹۳م) شیر خان برادرش با حکمران‌صفوی قندهار در آویخته و قوای صفوی را در بند کوژك محو کرد،وی بر شاه حسین ولد مغدودخان نیزغالب آمد ، و حسین را بملتان نفی کرد . و همین

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین در سیالکوت ورنگپور از حضور عالمگیر جاگیر داشته ، و بقول گریفن باعالمگیر در جنگ دکن بمنصب هفت هزاری همراه بود، وبرادرش الله‌دادخان رتبهٔ دو صد سواری‌داشت، حسین خان بسال(۱۰۶۹ه‍ ۱۶۵۵م) در رنگپور از جهان رفت ، و شجاع خان در عصر احمد شاه ابدالی و شریف خان درعهدتیمور شاه ومظفر خان رکن الدو له‌که‌بحیث‌نا ظما ن ملتان مقرر بودند از اولاد همین حسین‌اند .

مرکز برادران سدوزایی عموما شهرصفا سی میلی‌شرق قندهاربود، وازدربار صفوی نیز بلقب میرزا برسمیت شناخته شده‌بودند، ودر بار دهلی شیر خانرا لقب شهزاده داده بود ، بزرگان قبایل ابدالی قندهار تافراه مانند بدال خان بامیزائی ومیرالکوزائی‌وغیره به‌وی‌اطاعت‌داشتند. بعد از شیر خان پسرش سر مست خان‌و بعد ازودولت خان ولد سر مست جانشینان و مرزبانان قندهار شدند ، و حیات سلطان ولدسلطان خداداد نیز مرزبانی قند هار را بدولت خان سپرده و با برادر خود لسکر خان و شش هزار خانواده ابدالی بملتان رفتند ، دولتخان با حکمران صفوی شهر قندهار زمانخان جنگهای سخت کرد ، و علم استقلال خود را تا غزنی و کوه سلیمان برافراشت ، درینوقت دولت صفویه و تیموریه دهلی را بر سر شهر قندهار نزاع بودو چنانچه گذشت بار ها شاه جهان وعالمگیر بقندهار لشکری عظیم فرستادند .

دولتخان که‌پهلوان این صحنه بود اقتدار خودرا بسط میداد ، و طرفین بامداد او محتاج بودند . چنانچه شاه عباس دوم صفوی در طی نامه‌ئیکه بدولت خان در اوایل (۱۰۵۹ه‍ ۱۶۴۹م)نوشت ،وی راایالت‌پناه کوتوال قلعهٔ قندهار خواند وبه‌تفویض حکومت یکی ازبزرگترین صوبه های ممالك محروسه که‌در ایران وهندوستان نظیر آن‌نباشدوعده داد (عباس نامه)

چون دایرهٔ نفوذدولت‌خان‌بسط یافت مدت پنجاه سال‌بکامرانی‌حکم راند ،واقتدار بیگلربیگی دولت صفوی را فقط به قلعهٔ قندهار محصور کرده بود ،لهذا شاه حسین صفوی بعد از (۱۱۰۶ه‍ ۱۶۹۴م) زمان خان را از حکمرانی قندهار خواسته و عوض وی گرکین خان گرجی نصرانی را بلقب شاه نوازخان بقندهار بیگلربیگی مقرر کرد ، این شخص ظالم که علت سقوط دولت صفویه گردید ، شبانگاهی با سواران خونخواربرخانهٔ دولت‌خان درشهر صفای شرقی قندهار تاخت ، و دولت خان و نظرمحمد خان فرزند او را بکشت (حدود ۱۱۱۵ه‍ ۱۷۰۳م). قبایل ابدالی بمرگ

دولتخان رئیس خود رنجیدند ،و پسر او رستم خان را بریاست‌برداشتند، رستم مردلایقی بود، وبمدد سرور خان بامیزایی وکته خان‌اکوزیی امو ر مرزبانی را پیش برد ، و برادر کوچکش زمان خان بطوریرغمل در دست حکومت صفوی بکرمان بود ، بنابران‌رستم خان باصفویان مستقیمامخالفتی کرده نتوانست ، ولی بذریعهٔ بلوچان لشکر صفویه را در جنوب قندهار تباه‌کرد، چون رستم بعداز (٤) سال درگذشت قبایل ابدالی نیز بی‌سر مانده متفر ق شدند . ا مارت قبایل بدست حاجی میرویس خان معروف موسس دودمان هوتکی آمد ، و بزرگان ابدالی بهرات رفته درانجاحکمرانی خود را ادامه دادند(حدود ۱۱۱۹ه‍ ۱۷۰۷م) پیشتر گفتیم : که‌حیات سلطان ابدالی در عصر دولتخان بملتان بسر میبرد ، وقتیکه در سال (۱۱۲۳ه‍ ۱۷۱۱م) کیخسرو خان با (۲۵) هزار لشکر صفوی در قندهار از دست میرویس خان تلف گردید ،عبدالله خان پسر حیات سلطان با پسر خود اسدالله خان از ملتان‌آمده و در هرات بر عباس قلی خان شاملو بیگلربیگی صفوی هرات بتاختند ، قبایل ابدالی و هراتیان در کوه دو شاخ غوریان غربی هرات بدورایشان فراهم آمدند و اسفزار را بگرفتند . و حکمران جدید صفوی جعفر خان را بشکستند . این قوای افغانی بتاریخ ۲٦رمضان (۱۱۲۹ه‍ ۱۷۱٦ع)هرات را فتح کردند . و غوریان و کوسان و بالامرغاب بادغیس را با تمام ملحقات هرات ضمیمهٔ حکومت خود کردند . چون فتح علیخان ترکمان از اصفهان بالشکر زیاد بمقابلت ایشان آمد درکوسو به غوریان تمام آن لشکر را از دم تیغ گذرانیده و حکومت‌ملی را در هرات اعلان داشتند ،اسدالله در جنگی که بسال(۱۱۳۲ه‍ ۱۷۱۹ع‌م) دردلارام‌کنار خاشرود باشاه محمود هوتك نمود کشته گردید، وعبدالله خان چون از مرگ پسرش متاسف شده بود امور ریاست ملیون هرات را بمشورهٔ عبدالغنی خان‌رئیس تیره الکوزی بزمانخان ولد دولتخان سپرد، که مردی فعال و لایق بود ، وی عشایرابدالی‌را با تمام قوای ملی هرات متفق‌گردانید و امرای جنگی صفویان‌را با جعفر خان بیگلربیگی یکجا در شهر هرات بکشت ، دربارصفوی صفی قلی خان ترکمان را با لشکر گران ازمشهد برهرات سوق داد ،ولی ملیون هرات به‌قیادت زمانخان در میدان کافرقلعه صفی قلی را با لشکرش بکشت و زمان خان تا مدت ۲ سال و پنج ماه دیگر بکمال‌فیروزی حکمراند و بسال (۱۱۳۵ه‍ ۱۷۲۲م) ازدنیارفت .

بعد از زمانخان محمد خان ولد عبدالله خان از شوراولی قندهارآمده و حکمرانی هرات را بدست گرفت ، و تا مشهد پیش رفته آن شهر را

(c) ketabton.com: Library

چهار ماه بمحاصره انداخت (حدود ۱۱۳٦هـ ۱۷۲۳ع) و نفوذ خود رادر خراسان بسط داده قلعه سنگان غربی غوریان را بگرفت ، ولی ابدالیان او را خلع کرده ، و عوض وی ذوالفقارخان‌فرزند بزرگ زمانخان‌را ازشوراوك قندهار خواسته و بر خود امیرساختند (۱۱۳٦هـ) و برای رفع نزاع یك جرکه ملی تشکیل شد ، این جرکه حکمرانی باخرزوبادغیس را به ذوالفقار خان داد ، و رحمان خان ولد عبدالله خان را به حکمرانی فراه بگماشت ،و برای حکومت مرکزی ملیون در هرات الله‌یارخان ولد عبدالله خان را از ملتان طلب داشتند (۱۱۳۸هـ۱۷۲۵ع‌م).

الله‌یار خان و ذوالفقار خان مردان دلاوری بودند و در مقابل لشکریان متجاوز نادر شاه افشار جنگهای شدیدی کردند ، و بسال ۱۱۳۹هـ نادر شاه مشهد را گرفته هشت‌هزار لشکررا به قلعهٔ سنگان‌فرستاد ،حکمرانان هرات درجرکهٔ ملیون قوای خود را بمقابل نادر آراستند ,والله یارخان در سال (۱۱٤۱هـ۱۷۲۸م) پیش روی لشکر نادری را در تربت جام بگرفت, نادر به مکتوبی از الله‌یار صلح خواست ولی قبول نیفتاد ، و در کافر قلعه جنگ درگرفت ، و پای‌نادرزخمی‌شد. ولشکریان هرات‌عقب نشسته‌بهرات آمدند . ولی الله‌یار باز با لشکر خویش در رباط پریان دو فرسخی هرات بمقابله نادرآمد ، و ذوالفقار هم در پشت‌جبهه یاوری اوراکردی ، نادرشاه مجبور شد که با ایشان صلح کند . و حکمرانی ایشان را بر هرات‌شناخته در (٤) ذوالحجه بعداز دوماه جنگهای مسلسل ،واپس به‌مشهد رجعت کرد (۱۱٤۱هـ ۱۷۲۸م).

یکسال بعد ملیون هرات‌بقیادت عبدالغنی الکوزئی‌الله‌یار رابه مروچاق فرستادند، وعوض او حکومت هرات را به ذوالفقار خان سپردند (۳شوال ۱۱٤۲هـ) ذوالفقار به تجهیز لشکر پرداخت و با هشت هزارنفر شهر مشهد رامحاصره کرد، وتا ۱۳ محرم (۱۱٤۳ هـ ۱۷۳۰ع م)بجنگ‌پرداخت و بعدازان بهرات برگشت . و از انطرف نادرشاه بازبعزم تسخیر هرات بیامد ، و در رمضان (۱۱٤۳هـ۱۷۳۰م) این شهر را محاصره کرد . چون شاه حسین هوتك نیز ازقندهار به ملیون مدافع هرات مددی فرستاد ، لهذاذوالفقار مردانه جنگیدی و شهررابدشمن نه سپردی ، تا که درین وقت بازالله یارازمرو چاق آمده‌وبهرات داخل‌شد (۱۸ صفر ۱۱٤٤ هـ ۱۷۳۱م) ذوالفقار نیز کار نبرد رابدو واکذاشت،و خودش بابرادرکوچکش احمد خان (احمد شاه‌ابدالی‌ما بعد) به قندهاررفت ، و همین‌تفرقه‌بلاشبهت وسیلهٔ وهن کار ملیون کردید ،الله یار نیزبانادر مردانه‌پنجه نرم کردو

تا یکسال مدافعهٔ هرات را دوام‌داد، ولی درآخر ازان‌شهر برامده ورهسپار ملتان گردید، و نادر بر هرات‌غلبه جست ، و دورهٔ ریاست‌ابدالیان اندر هرات بپایان‌رسید (اول‌رمضان ۱۱٤٤هـ۱۷۳۱ عم)وبعدازان بازاحمدشاه ابدالی‌سلطنت افغانی‌رادر (۱۱٦۰هـ ۱۷٤۷م) در قندهار بنیاد کذاشت و هرات مثل سابق‌جزو مملکت افغانی ماند .

مناطق حکمرانی ابدالیان هرات :

شهر هرات واطراف آن اوبه ـشافلان ـکوسویه‌ـغوریان ـپوریان جام‌ـ لنگر ـخواف ـبا خرز زوزن‌تا حدود مشهد ـ و جنوبا سواحل‌هلمند تا میوند و فراه و سیستان ، وشمالا بادغیس و آب مرغاب .

ابدالیان قندهار:

۱ـملك اودل = ابدال ولد ترین حدود (٤٤۰هـ)
۲ـملك سلیمان زیرك ولد عیسی (حدود ۷٥۰هـ)
۳ـملك بارك ولدزیرك (حدود ۷٦۰هـ)
٤ـملك پوپل ولد زیرك (حدود۷۸۳هـ)
٥ـ ملك حبیب ولد پوپل (حدود ۸۰۰هـ)
٦ـ ملك بامی ولد حبیب (حدود ۸٥۰هـ)
۷ـ ملك بهلول ولد کانی ولد بامی (حدود ۸۹۰هـ)
۸ـ ملك صالح ولد معروف ولد بهلول (حدود ۹٥۰هـ)
۹ـملك سدوبن معروف بن بهلول (متولد ۹٦٥ متوفی ۱۰۳۱هـ)
۱۰ـخضر خان ولد سدو (متوفی ۱۰۳٦هـ)
۱۱ـ ملك مغدودبن سدو و کامران بن سدو (حدود ۱۰٥۰هـ)
۱۲ـخداداد سلطان و شیر خان ولدان خضرخان (حدود ۱۰۷۰هـ)
۱۳ـسرمست خان ولد شیر خان (حدود ۱۱۱۰هـ)
۱٤ـ دولت خان ولد سرمست خان (حدود ۱۱۱٥هـ)
۱٥ـ رستم خان ولد دولت خان (حدود ۱۱۱۹هـ)

ابدالیان هرات:

۱٦ـ حیات سلطان ولد خداداد سلطان (حدود ۱۱۲۳هـ)
۱۷ـ عبدالله خان ولد حیات سلطان (حدود۱۱۳۰هـ)
۱۸ـ زمانخان ولد دولتخان (۱۱۳۲هـ۱۱۳٥هـ)
۱۹ـ محمد خان ولد عبدالله خان (حدود ۱۱۳٦هـ)

(c) ketabton.com: Digital Library

۲۰ـ ذوالفقار خان ولد زمانخان (۱۱۳٦ـ ۱۱٤٤هـ)
۲۱ـالله یارخان ولدعبدالله خان (۱۱۳۸ـ۱۱٤٤ هـ)
۲۲ـرحمان خان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸ـ۱۱٤٤هـ)

مراجع و مآخذ:

دائرة المعارف برتانیکاـ مجلهٔ آریاناج ۳کابل ـ پته خزانه طبع کابل مخزن افغانی قلمیـتاریخ سلطانی سلطان محمد خالص قندهاری بمبئی ۱۲۹۸ـ تذکرة الملوك بحوالهٔ راورتی ـلوی احمد شاه بابا طبع کابل ـ آئین اکبری ـ تاریخ احمد (قلمی)ـخورشید جهان ـ تتمة البیان ـتاریخ نادرشاه ـروضة الصفای ناصری ج ۸ـجهانکشای نادری ـ عمل صالح ج ۲ـتاج التواریخ ج۲ـ تاریخ ایران سر پرسی سایکس ـ خلاصة الانساب (خطی) مجله کابل ج ۲ـنادر نامه منظوم(خطی) پښتانه شعراج ۱ـ سالنامه کابل ۱۹٤۵ـ صولت افغانی ـمجمع التواریخـمشاهیر ابدالیانـعباسنامه تاریخ روسای پنجاب ـ شوکت افغانیـاحمدشاه بابا طبع کابل از میرغلام محمد غبار.

(نسب نامه نمبر ۷۵ دیده شود)

هوتکیان

(۱۱۲۰هـ ـ ۱۱۵۰هـ)

در اوایل این تاریخچه در احوال دودمان پښتون خواندید ، که از جملهٔ سه برادر پښتون یکی بیتنی یا بیت‌نیکه نامداشت ، که از اولاد این شیخ از بطن متودخترش شخصی بنام غلجی = غلزائی معروف است که جد بزرگ قبایل معروف غلجائی افغانیست .

این نام بلاشبهت (غرزی) است بمعنی (کوهزاد) زیرا اسمای بسی از اماکن ورجال در افغانستان از کلمه پښتو (غر) یعنی (کوه) ریشه گرفته، و حتی کلمات غور ـ غرچه ـغرج ـ غلج ـ خلج همه ازین ریشه برامده‌اند ، که در آسیای میانه در مورد اماکن و قبایل مستعمل‌اند .

نوما سجك گوید که کلمه گر (GAR) یعنی کوه از دری باستانی باکتری بوده و غرچه نام سکنه آریائی ولایت کوهستانی سمت علیای آمویه است و بنابران غرچه و خلج و غلج و غلجی وغرج بمعنی زادهٔ کوهسار و کوهزاد است .

کلمه (غر) که در پښتو اکنون بمعنی کوه زنده و مستعمل است در اوستا (هوم پشت) گیری آمده که درخورده اوستانیز دیده میشود در سنسکریت هم کیروگیری (GIRI بمعنی کوه بود ، حتی عربها لقب کرشاه‌قدیم (ملك الجبال)راباصول تعریب‌جرشاه‌ساخته اند .

(رك: تاریخ طبرستان ص ٥٦ـ۱۸۳)

در پښتو غرخه ـ غرخنی بمعنی کوهی است که نام غرخه و غلچه = غلجی ازان برامده و غلچیان در درهای رودزر افشان و پامیر سکنی دارند.

جغرافیا نگاران عرب نیز باین نکته اشاره کرده‌اند که (غر) بمعنی کوه دراسمای تاریخی غرشستان و غرجستان دخیل بود ، یاقوت بحوالهٔ البشاری گوید: که غرج اصلا بمعنی کوه است و مورخان خراسانی که این کلمات را از اهل وطن شنیده‌اند. نیز نام غرجستان را بصورت اصلی آن غرستان نوشته‌اند که عبارتست از غر (کوه) + ستان (ادات قدیم ظرفیت) .

چنانچه منهاج سراج جوزجانی که از اهل این سرزمین بود اکثرا غرستان را بعوض غرجستان و غرشستان عرب نویسد و در نسخ خطی کهنه طبقات ناصری غرستان مکررا بنظر می آید .

بهر صورت غلجی = غلزای اسمیست قدیم بمعنی کوهزاد و سر

(c) ketabton.com: Pashto Library

سلسلهٔ غلجیان افغانیست که وی سه پسر داشت و نامهای پسرانش نیز به‌اسمای کهن آریایی شباهت تام دارد:

توران ـ تولر ـ بولر ـ و ما میدانیم که توراز اسمای اعلام قدیم آریائیست که در اوستاهم ذکر میگردد، واین تسمیه تاکنون بصور مختلف تور ـ تورانی ـ تورك ـ توری در بین مردم پښتون مروج است ،و هم نام بولر یا بلور اسمی است کهن، که بر مردم نورستان تا حدود کلگت اطلاق شدی ، و بقول بار تولد تاکنون هم برخی از قبایل سیاه پوش آنجا خود را بلور مینامند . و این کلمه در کتب چینی تا قرن ۱۸ دیده میشود و محمدحیدر دوغلت که در حدود (۹۳۲هـ) زنده بود ، و برین اراضی حکمرانی داشت، حصص وادی کشمیر را تاوادی کابل و شمالا تا یارکند و کاشغر بلور و بلورستان خواند و پیش ازومنهاج سراج و محمد عوفی مورخان دورهٔ غوری نیز بلور را در ردیف جبال شغنان و طخارستان و درواز می آورند و مستر بیلو گوید: که بولر یا بلور تحریف طبیعی کلمه باختر است .بهرصورت کلمات واعلام غلجی ـ توران ـ تولر ـ بولر تماما حاکی از قدمت ریشهٔ آریائی خوداند،و میرسانند که غلجیان افغانی نیز به نژاد آریائی ربط محکمی دارند .

اما هوتك سر سلسلهٔ قبیله هوتك (یکی ازقبایل غلجی ساکن کلات قندهار) که بذریعهٔ کتاب پټه‌خزانه اشعار پښتوی اوهم بما رسیده ، بقول ارباب انساب ولد بار وولدهمان تولر سالف الذکر است که ملکیار ویوسف ودولت وعرب چهار فرزند وی بودندوپدر مو سس سلطنت هوتکی یعنی میرویس خان که ښالم خان باشد، به‌هشت وسیله بوی میرسد بدینموجب:

ښالم ولدکرم ـ ولدمند ـ ولدعمر ـ ولدجلال‌الدین ـ ولدقطب ـ ولد اسحاق ـ ولد حسین ـ ولد ملکیار بن‌هوتك .

دودمان هوتکیان درمجاری ترنك وارغنداب حکمرانان‌محلی بودند وچنانچه گذشت ،با چنگیزیان نبرد هادادند وپیکار ها آراستند ،ولی شرح‌حال مفصل ایشان دردست نیست ،وپیش از میرویس خان‌عهدهٔ ریاست وحکمداری قبایل غلجی ازجلدك قندهار تاغزنه به‌سلطان ملخی توخی که ذکرش گذشت تعلق‌داشت .

ښالم خان پدر میرویس خان که ازبزرگان عصربود، باناز ونام دختر سلطان ملخی ازدواج کرد، واز بطنش چهار فرزند: حاجی میرخان ، عبدالعزیز ،عبدالقادر ،یحیی خان بوجود آمدند :

ازینجمله میرویس خان یاحاجی میرخان شخصی بود، که نفوذ خود را ازغزنی تاقندهار پهن کرده ودربین نفوذ تاریخی دوقبیلهٔ توخی و ابدالی که حکمران قندهار تاغزنی بودند، ودوشاهنشاهی دهلی واصفهان سهمی در امور داشت که اساس سلطنت مستقلی را درقندهار نهاد. وی بقول سید جمال الدین وسلطان محمد خالص ،فکری متین ولسانی شیوا واخلاقی عالی داشت چون مادرش ازدودمان حکمرانان توخی بود . وبادختر جعفرخان ازنبا یر کامران خان ابدالی سابق‌الذکر مسمات به (خانزاده) ازدواج کرده بود، لهذا قبایل ابدالی وتوخی باوی همراهی کردندی ،وخانوادهٔ خودوی نیز ازقرنهادربین هوتکیان حکمرانی ونفوذی داشتند.

میرویس بااین صفات دربین‌قبایل ابدالی وغلجی قندهار بلقب (بابا) شناخته شد. ودر وقتیکه کرگین خان حکمران نصرانی صفوی بقندهار آمد وستمهای حوصله فرسا را برمردم کردی، میرویس چهار بار باصفهان رفت. وبدربار شاه حسین صفوی دادخواهی نمود، واوضاع دربار را ازنزدیك مطالعه کرد، یکنفر همکار ومعاصر او (ریدی خان) در کتاب منظوم (محمود نامه)که بنام پسر میرویس بزبان پښتو نظم‌کرده شرح این‌دادخواهی میرویس راچنین گوید: شاه صفوی درجواب دادخواهی میرویس گفت : که‌خودم هم ازگرگین بیم‌دارم وفرمان من‌برونافذ نیست .

چون میرویس ازفریاد رسی ودادشنوی دربار اصفهان مایوس گشت، ازانجا عزم بیت‌الله نمود، وازعلمای عرب فتوای‌قتل گرگین‌و جواز جنگ رابدست آورد، وبدر بار اصفهان نیز آنقدر نفوذ کرد که درباریان رانسبت به‌گرگین ظنین ترساخت .بعدازین حاجی میرویس بقندهار برگشت . وجرگهٔ ملی‌بزرگ رادر کوگران شش میلی غرب قندهار برکنار ارغنداب فراهم آورده ،وهن‌اوضاع دربار اصفهان وفتاوی علمای حجاز رابمردم وانمود واز ایشان تعهد گرفت .

درجرگهٔ دوم که‌درمانجه بیست ملی شرق قندهار بشمول مشاهیر اقوام قندهار مانند سیدال خان ناصر، بابوخان بابی،بهادر خان،نیرمحمد میاجی هوتك ،یوسف خان هوتك، عزیزخان نورزایی، کلچخان بابی ،نور خان بریچ،نصروخان الکوزیی ، یحیی خان برادر میرویس ـ محمدخان برادر زاده او، یونس خان‌کاکر تشکیل یافت وثیقهٔ اعلان استقلال امضا گردید وبقرآن عظیم سوگند شد .

(c) ketabton.com Digital Library

بعدازان میرویس خان بمدد تمام اقوام قندهار کرکین خان بیگلر بیکی صفویان راباتمام لشکر اوقتل کرده، وشهر قندهار رابدست آورد ند .وللکسندل میرزا برادر زادهٔ گرگین نعش آن‌ستمگر رابازنان و اطفال گرفته بهرات گریخت .

مورخان مابعد درتاریخ نهضت آزادی خواهانه این قایـد ملـی مختلف اند:

مثلا شیر محمد ماه صفر ۱۱۲۰هـ وسلطان محمد صفر ۱۱۲۱ هـ نوشته ولی نواب صمصام الدوله سال‌وقوع‌آنرا (۱۱۲۰ هـ) ضبط کرده وخافی خان مورخ گوید که در سال (۱۱۱۹ هـ)بدربار هندبه محمداعظم شاه خبرقتل کرکین رسید. کلنل ملیسون درتاریخ‌افغانستان (۱۷۰۹ م ۱۱۲۱ هـ)نوشته ومیـرزا محمد خلیل صفـوی (۱۱۲۲هـ)نشان داد ه است .

ولی روایت پته‌خزانه ازتمام مورخان ،موثق وقابل اعتماد است ، زیرا مولف حاضر وناظر وقایع بوده وهم ازپدرش مستقیما روایت کرده است: که حاجی میرخان این قیام استقلال خواهی را بتاریخ ۲۹ذیقعده الحرام (۱۱۱۹هـ) بقتـل گر گیـن و لشکر صفـو یا ن به آ خـر رسانید .

قندهار از حیث موقعیت جغرافی دربین دوشاهنشاهی ایرا ن و هند اهمیتی بسزا داشت، ووقتیکه مجاهدین ملی بقیادت میر و یس‌پرچم استقلال رابران دیار افراشتند، ازیکطرف دربار تیموریهٔ هند ازاستماع این خبر به تزلزل افتاد، واستقلال افغان رابرای خود خطری بزرگ دانست .زیرا که حکمدار ان تیموری هند ازتجدید عظمت وامپراطو ری غوریان وخلجیان ولودیا ن ترسیدند چنانچه صمصام الدوله و خا فـی خان مینویسد :

وقتیکه خبر اعلان استقلال افغان بدربار تیموریه هندرسید ظاهرا بسبب مجبوریت ،استقلال افغان راتاجایی‌برسمیت شناختند،ولی‌بادر بار اصفهان مخابره ومفاهمه کردند، تابدفع این واقعه که‌بتصریح خافی‌خان رای ملك وملت طرفین خـلاف رای صایب است بزودی بـکو شنـد (منتخب اللباب) اماحاجی میرویس که موقعیت خطرناك خودرا در بین دوشاهنشا هی قوی بخوبی درك کرده بود، بزرگان ملت رادر جر گهٔ سومین فراهم آورد. وبعد ازانکه موقف سیاسی ملت افغان را دربیـن دودولت شرقی وغربی باقوای‌ایشان نشان دادگفت «اگربامن متفق‌باشید

ویا وری کنید ،همواره پرچم حریت رابلند خواهیم داشت ونخوا هیم کـذ اشت که باز ربقهٔ غلامی اجانب بگردن ماافتد. کسا نیکه غـلامی اجانب را میپذیرند ، مارا بایشان‌ربطی ومودتی‌نیست ودردیار ماسکونت نکنند » .

جرگهٔ ملی بعدازشنیدن خطابه زعیم‌ملی‌باوی موافقت کرده ومواعید موکدی دادند که تادم واپسین از آزادی واستقلال ملی خویش دفـا ع کنند (تتمة البیان).

خبرقتل کرکین وهمراهان وی ذریعه بقیةالسیف لشکر گر جـی که ازطرف گرگین بدفع اقوام ترین حوزه پشین مامور بودند، ودر جین مراجعه ازطرف میرویس رانده شده وبه پارس گریخته بودند رسید ، وهم خود میرویس نامه یی رابپادشاه صفوی ارسال داشت ، وبقو ل مولف جنگ افغان وفارس دران نوشت: که‌پادشاه ازتدبیر کار بگیرد وفشونی رابقندهار نفرستد ، زیرا تمام افغانان بکشتار ایشان دست برقبضه شمشیر ایستاده اند، واگر مجبور شوند شاید قندهار را به پادشاه دهلی بسپارند ، بنابران پادشاه صفوی باید موقع سیاسی ایـن کشور را ملحوظ دارد. همچنان بدر باردهلی نامه یی فرستاد واز وحدت مـذهبی (سنی) بودن طرفین ذکری نمود، وتطمیع داداگر دربار هند بااو امداد نماید، درآینده برخی ازتوابع صفویه رابر خـلاف اصفهان خواهد شورانید ...

امادر بار صفوی خواست میرویس رابه تهدید وترهیب مطیـع گرداند، بنابران یکنفر قاصدی راکه بقول ملیسون جانی خان و بقـو ل سرجان ملکم وسیدجمال الدین محمد جامی خان نامداشت. به‌آستا ن میرویس فرستاد، سفیر مـذکور ازدربار صفوی حا مل پیغا می بود، که شاه‌ایران قتل گرگین رامیبخشد ،ولی باید میرویس اطاعت کرده، و لشکریان صفویه را درقندهار باز گـذارد ، علاوه‌برین قاصدمـذکورزعیم افغانی را ازعظمت وشوکت طرف مقابل وسوء خاتمت وی تخو یف‌کرد. ولی میرویس که دل‌قوی واعصاب محکمی داشت بامردانگی بجوا بش گفت: «تویینداری که‌عقل وحکمت تنهادرناز ونعمت بدست می‌آید، ودر کوهسار ما ازان اثری نیست. پادشاه تواگر میتوانست بزور کاری را پیش برد. باین سخنان بی‌سود تونیازی نبودی ...»(سرجان‌ملکم)

میرویس امرداد: تا قاصد محیل صفوی رابزندان برند، وبقول ملیسون دراین اقدام دو مقصد بزرگ داشت. اول اینکه در جواب دربار

(c) ketabton.com: Digital Library

ایران تاخیری شود، تاتهیهٔ لشکر وفرستادن آن‌هم به تعویق افتد .دوم اینکه بدربار اصفهان روشن گردد که پرچم استقلال افغانی سرنگو ن شدنی نیست وتطمیع وتهدید دربار بروح وی وافغانان دلیر اثـر ی ندارد .

چون فرستادن سفیر اول ،میرویس خان را ازعزم راسخ آزادی خواهی باز نداشت ،ازکان دربار اصفهان ازیك‌وسیلهٔ دیگر کارگر فتند ومحمد خان بلوچ حکمران هرات راکه ازدوستان قدیم میرویس ود ر سفر حج هم‌باوی همراه بود، بصیغهٔ سفارت بقندهار فرستادند ،تاوی دوستانه باقاید ملی افغان مذاکره کند، وکانون گرم حریت را به‌نصایح دوستانه خاموش گرداند، ولی زعیم افغان باین قاصد جدید گفت :«خدای راسپاس بجای آرکه حق مصاحبت تومانعست والا باید چون دیگران پاداش میدیدی ،آزادگان کوهسار مابقید بندکی باز نیفتند .شیران‌شرزه زنجیر گسیختند وشمشیر های آخته دوباره درنیام نیایند» .

میرویس بپاس حقوق دوستی ،محمدخان‌راباحترام‌نگهداشت،و باین وسیله بدر بار اصفهان روشن گردانید :

که‌وی وقومش استقلال ملی خودرا ازدست بازندهند. ودر مقابل این ثبات مردانه عزم خلل ناپذیر میرویس بود، که ازدربار اصفها ن‌به حکمران هرات که عوض محمد خان مقرر شده بود در(۱۱۲۲ هـ ۱۷۱۰م) امر داده شد، تابر قندهار بتازد .ولی میرویس باپنج هـزار سوارافغان پیش روی اوراگرفت وشکستی داد سخت عظیم .

در (۱۸)ماه آینده چهار بار دیگر از اصفهان برمیرویس واحرار افغانی لشکر کشی شد، که همه ناکام برگشتند ،ودر آخرین بارپنج‌هزار لشکر جرار بقیادت محمدخان حکمران تبریز نامزدگردید ،که تنهاپنجصد سوار افغان ایشان راعقب زدند ، وزیاده ازهزار نفرشان درمیان نبر د کشته ومجروح ماندند وخود حکمران نیز باسه پسرش بدست نبـرد آزمایان افغان گرفتارآمد .

این شکست هاوناکامی های پیاپی دربار اصفهان رابه فسون کشی بزرگی مجبور نمود. سخت براشفتند ولشکری عظیم‌وخونخوار آراستند وسالاری این لشکر رابه خسرو خان یاکیخسرو خان گرجی براذرزاد ۵ گرگین مقتول که‌حکمران گرجستان واز رجال زبردست دربارپودسپردند ناشاید به‌خو نخوا هی عم‌خویش وغلیان عصبیت کـاری راپیش برد ، خسرو علی العجاله پیش آمد، ودرفراه قرار گاه‌سا خت. درین‌لشکر کشی

عظیم ،جمیع امرای خراسان وحاکم‌هرات وعلی قلی‌حکمران کرمان‌نیزباوی همراه بودند .

میرویس درینوقت داودخان هوتکی‌پدرمولف‌پته خزانه رابه‌سالاری قوای افغانی در فراه کماشت ، که‌ازانجا باخسرو درآویختند ، و لـی خسرو پیشتر آمد. ومیرویس باقوای قلیلی برکنار هلمند نزدیك‌گرشك انتظار میکشید. اردوی خسرو بقول میرزا محمد خلیل (۵۰) هزار سوار وپیاده ونوبخانه وخزاین بود و(۱۲۰۰) نفر ازجنس گرجی مخصوصا بخونخواهی گرگین آمده بودند، بالمقابل قوای ملیون‌کم بود بنابرا ن پس نشستند ،واردوی خسرو قندهار رامحا صره کـرد (۱۱۲۳ هـ ۱۷۱۲م).

قندهار یان درحفظ حصارپای مردانگی وهمت فشردند ،ودر هر حمله قوای صفوی راعقب زدند، خود میرویس نیز قوای خودرا ازسرنو فراهم آورد، وازطرف جنوب قندهار اقوام بلوچ وترین پنبین و دیگران رابه حفظ وطن برانگیخت ،وپراردوی خسرو تاخت ، وراه وصول ذخایر راهم برایشان مسدود گردانید . خسرو که نصف اردوی خودرا درایـن گیرود از ازدست داده بود خواست به پارس باز گریزد ،ولی‌میرویس با قوای (۱۶) هزاری خود بروی تاخت آورد، وبقول جان ملکم از(۲۵) هزار اردوی متجاوز صفوی فقط پنجصد تاهفتصد نفرجان بسلا مت‌بدر بردند .

خسروخان نیز درجنگ به‌غم خویش پیوست وسرنوشت سلف خودرا دید، وسر دربای قلعهٔ قندهار گـذاشت وکان ذالك فی۲۸ رمضان ۱۱۲۳هـ (بقول مجمع التواریخ ۱۱۲٤هـ) بعدازین پیکار خونین که‌مردان قندهاری متجاوزان صفوی راتماماکشتار کردند. دربار اصفهان یك‌اردوی مدهش دیگری رابقوماندا نی محمدرستم خان بقندهار سوق‌کرد.و لی چون بازوی زعیم ملی باتفاق وهمکاری ملت قوی وسخت محکم بود ، بنابران این لشکر نیزکاری ازپیش نبرد ،وهزیمت خورد ،ورستم برای اینکه پسر نوشت اسلاف گرفتار نیاید ،پس بـه‌پارس عقب‌نشست (۱۱۲٦هـ ۱۷۱٤م).

کذالك محمد زمان قورچی باشی نیز ازاصفهان باقوای زیاد بقندها ر فرستاده شد که این شخص بقول میرزا خلیل درحوالی بسطام بمر ض موت سفر آخرت راپیمود، چون درین وقت ملیون هرات نیز بقیادت امرای ابدالی (چنانچه گـذشت)باصفویان متجاوز مقاومت میکردند. بنابران

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعداز ان فرستادن لشکر صفوی بقندهار ممکن نشد،ومیرویس نیز در قندهار اقتداری بدست آورد، وزعیم ملی آنولاشمرده شد و لقب (بابا) راگرفت .

وی دراینوقت روابط سیاسی خودرا بادربار دهلی بخوبی حفظ میکرد، و(دولت‌ملی قندهار)رادران دربار برسمیت معرفی‌کرده بود ، و بالاخر برای تشیید روابط دوستانه سیاسی حاجی امکو برادر خودرا بحیث سفیر بدربار دهلی نزد فرخ‌سیرشاه تیموری هند فرستاد، و هدایای دوستانه رابذریعهٔ وی ارسال داشت، دربار دهلی نیز حکمرا ن ملی قندهار رابرسمیت شناخت ، وخطاب (حاجی امیرخانی)را باتحف شمشیر وفیل بدر بار ملی میرویس گسیل داشت (مجمع التوار یخ) که بدینوسیلهٔ سیاسی میرویس ازطرف شرق کشور خویش فی‌الجمله مطمئن گردید .

حدود حکمرانی میرویس ازفراه وسبزوار وسیستان گرفته تاپشین ودامنه های کوه سلیمان وشمالاتاغزنی میرسید، وبرقبایل ابدالی و غلجی متساویا حکم راندی وبلوچان نیز باوی امداد وپاوری کردندی،وی لقب شاهی راقبول نکرد، ودرجرگه یی که اقوام قندهار اورابه تقدیر خدمتهای بزرگش به‌شاهی خویش میبرد اشتند بمردم چنین‌گفت:

نه خدمت نمودم که شا هی کنم
بتخت شهی کج کلا هی کنم
نز یبد مراشاهی و سر و ز ی
سر افرازم از افسر چا کر ی
مرابس که گویند قومم (پد ر)
ندارم طمع‌گوهر و سیم و ز ر
همین افسرم به‌که خد مت کنم
شمارا چو فرز ند خود پرو رم
نه دیهیم شاهی بود درخو ر م
شمار ا همی کمترك چا کر م

میرویس شخص فکور ودانشمند ودیپلمات بود، ازاوضاع سیاسی همسایگان بخوبی واقفیت داشت، بدربار صفوی آشنا بود. وراه و رسم حکمداری رانکو میدانست ،وی مدت ۸سال باستقلال درلباس یکنفربابای ریش سپید قوم حکمراند ،مردم راراضی نگهداشت ودر هرموقع‌بدردشان رسیدومانند پدرمهربان تربیه کرد.

درقندهار مردم تاکنون اورا (بابا) گویندومزار اورامانند یکنفرقطب بزرگواری زیارت کنند، ودربرخی امراض زیارت مزار وخاك اوراشفادانند وگویند: که این زعیم نامور قدی بلند واندامی قوی وریش سفیددرازی داشت ،سر اواز موی خالی بود، یك‌تنبان وپیراهن‌سپیدمیپوشیدوچادری همراه داشت که درجرگه های ملی‌ودر قرای افغانی ،همواره بین مرد م مانند یکی ازآنان بران چادر نشستی ،ودیگران رانیز برچادر خودنشاندی وقضایای ملی را بمدد فکر صایب حل‌فرمودی ،ومردم‌رابه نیکویی‌ودوستی وهمدردی ویاوری یکدیگر خواندی .

میرویس درپایان مجاهدات وطن خواهانهٔ خویش .شعله ها ی خاموش سلطنت افغانی وعظمت ملی راازقندهار بازروشن کرد. ودرگوش مردم درس فراموش شدهٔ استقلال وحریت رافروخواند وبانام نیکوی جاویدان بتاریخ ۲۸ ذیحجة الحرام ۱۱۲۷ هجری ازجهان رفت به غرب شهر قندهار دردهکدهٔ کوکران بخاك سپرده شد، مردم برتربتش چنین نوشته‌اند :

برسر مرقد ماچون گذری همت خـواه
که‌زیارتگهٔ مردان‌جهان خواهدبود
(عکس ۷۶ـ۷۷)

ازمیرویس دوپسر بدنیاماند: یکی محمود که‌حین‌وفات پدر(۱۸) ساله‌بود،دیگر حسین که(۱٤) ساله‌بود.

بعداز وفات میرویس برادرش که‌بقول ملیسون وجان‌ملکم وسید جمال الدین عبدالله وبقول موثوق معاصرین مانند جهانگشای نا در ی ومجمع التواریخ وپته‌خزانه‌وهکذاسلطان‌محمد وشیرمحمد وروضة‌الصفای ناصری وانسکلو پیدی اسلامی (عبدالعزیز)نامداشت بجایش نشست، این شخص مانند برادر بزرگوارش همتی بلند نداشت وبه مجرد اقتدار جرگهٔ ملی راخواست وبه‌مردم قبول اطاعت‌صفویان‌راپیشنهاد کرد.جرگهٔ ملی زیر بار این یوغ نرفت ولی‌عبدالعزیز سفیری ر ا بـدربار اصفهان فرستاد وبسه شرط اطاعت دربار اصفهان راپذیرفت :اول معافی با ج وخراجیکه درعصر گرکین گرفته میشد.

دوم : نیامدن لشکر صفوی بقندهار .سوم :دوام شاهی دراخلاف واحفا د عبدالعزیز ،چون ملیون افغان ازین اوضاع ناشایست عبدالعزیز واقف گشتند ،چهل هزار نفر ازبزرگان شان بامحمـود پسر بـزرگ میرویس همدست شدند تاعبدالعزیز رابدار آخرت‌بفرستند.

ولی پته‌خزانه گوید:که‌وی بسال (۱۱۲۹ هـ ۱۷۱٦ م)ازبام قصر

(c) ketabton.com: Digital Library

شاهی قندهار مسمی به نارنج خطاشد ، وبپایین فرود افتاد ودرگذشت. تاریخ این واقعه رامیلیسون مارچ ۱۷۱٦ ه مینویسد که مساوی یست با همان (۱۱۲۹ ه).

بهر صورت ملیون قندهار این مرداجنبی پرست رابدارمکا فا ت بفرستادند ونگذاشتند که استقلال ملی ایشان که بخون هزاران جوا ن افغان خریده بودند ازدست دهند، وبعداز مرگ عبدالعزیز فرزند بزرگ میرویس راکه محمود نامداشت برسر یرجهانداری نشاندند، محمود تا (۱۱۳٤ه ۱۷۲۱م)بحیث پادشاه قندهار حکمرانی کرد، ولی چون‌مانند پدرهمتی عالی داشت ،بفکر توسیع حکومت ملی برآمد ،ودرین سال‌ازراه فراه وسیستان برکرمان لشکر کشید، وبعد ازمصالحه بالطف‌علی حاکم آنجاواپس بقندهار آمد. اماکمی آرام ننشست ودرهمین سال ۱۱۳٤ ه بازقوای تازه دم ملی قندهار رافراهم آورد وبرپایتخت دولت صفو ی اصفهان بتاخت ، وآن شهررا به محاصره کشید، وبعداز محاصره هشت ماه‌در (۱۱)یا(۱۵) محرم (۱۱۳۵ ه ۱۷۲۲ م) شاه حسین آخرین‌پادشاه صفوی تاج وتخت رابه محمودسپرده وپایتخت رابه لشکریان فاتح افغان گذاشت .

شاه محمود فاتح ایران درایام شهنشاهی خود بعداز فتح‌اصفهان بذریعهٔ سپه سالاران بزرگ خود مانند سیدال خان ناصر، وپیرمحمد میاجی ،ومحمد خان وعبدالله خان بلوچ‌لشکر کشیهای بزرگی نمود ،تا که بعداز شاهی دونیم سال شب ۱۲ شعبان (۱۱۳۷ ه ۱۷۲۵م) در اصفهان در خلال مرض‌دماغی بعمر (۲۷)سالگی مقتول گردید، واین قول سلطان محمد وشیرمحمد وصاحب مآثر الامراء وروضة‌الصفا ی ناصریست وسید جمال الدین وملیسون تاریخ‌قتل‌اورا (۱۷۲۵م ۱۱۳۸ه) نو شته‌اند.

بعداز قتل شاه محمود فاتح‌اصفهان ، شاه اشرف فرزند عبدالعزیز که‌برادر زادهٔ میرویس بود، برتخت سلطنت افغانی در اصفهان نشست ودر اثر کیاستی که‌داشت ،ادارهٔ امور رابصورت‌درست نمود وسیدال خان ناصری راپس به سپه سالاری قوای افغان گماشت، وبهرطر ف لشکر کشی وفتوحات نمود . از وقا یع مهمهٔ عصر ش لشکر کشی احمد پاشا والی بغداد است که درسال سوم جلوس اشرف از(۱۲شعبان ۱۱۳۹ ه تااواسط ۱۱٤۰ ه ۱۷۲۷م) اتفاق‌افتادوشاه اشرف‌بالشکر خود به‌ترکان هزیمت داد، ولی نگذاشت که‌لشکریان افغان باایشان دراویزند

زیرا شاه اشرف نمیخواست بین ترکان وافغان قتال واقع گردد. همان بودکه دراثر حسن سیاست شاه اشرف، این واقعه بعداز (۹)ماه‌بصلح‌و صفا تصفیه شد، ودرسال پنجم جلوس وی (۱۱٤۲ ه ۱۷۲۹م)ازجانب سلطان احمد خان ثالث خلیفهٔ عثمانی ،راشد پاشا برسم سفارت بدربار اشرف به‌اصفهان آمد ، وازدربار افغانی هم محمدعلی خان بلوچ‌بحیث ایلچی بدربار عثمانی رفت، وباینطور روابط حسنه بین دو لتین افغا نی وعثمانی مؤکد گشت .

بعداز ین شاه اشرف تجاوز قوای روسی را ازشمال ایرا ن نیز جلوگیری کرد ،ولی درداخل باحریفی‌مانند نادرافشار مقابل آمد ، و رشتهٔ قوت افغانی ازهم گسیخت ،زیرا ازقندهار که مرکز اصلی سلطنت هوتکی بود، نیز امدادی به‌لشکریان افغانی درایران نمیرسید، بنابرا ن اشرف درچندین مراحل شکست خورد، وبعد ازشاهی (۵)سا ل‌و(۷)ماه از ایران عقب نشسته وبه قلعه ملخان کرمسیر کنارهلمند آمد،واز انجابه زرنج کوه شوراوك سفلی‌پناه جست ،ودر همانجا بدست‌ابراهیم نامیکه پسر عبدالله خان بلوچ بودقتل‌گردید ،وکا ن‌ذالك فی‌اواخر (۱۱٤۲ ه ۱۷۲۹ م).

نادر قندهار که کانون سلطنت هوتکی بود، بعداز (۱۱۳۵ه) که شاه محمود اصفهان رافتح کرد برادر کوچکش شاه حسین بن‌میرویس حکم‌میراند .وی پادشاه عالم وادیب وادب پرور بود، عصرشاهی وی در قندهار براحت گذشت وبقول پته خزانه که دردربارش نوشته شد ه ازحدود هرات وفراه وسبزوار گرفته تاغزنی وکومل امرش نافذ بود. وهم صفحا تشا ل (کویته) وپشین تادیره اسماعیل خان وغازی خا ن حدود پنجاب مفتوح گردید، وهمچنا ن‌صوبهٔ ملتان‌ازطرف قوای قندهار مورد تهدید قرار گرفت ، وپیشرفت قوای افغان تاملتان رسید درینوقت شاهنشاهی هوتکی ازکنارهای دجله تاملتان بشمول بلوچستان کنو نی رسیده‌بود . که‌درغرب‌شاه محمود واشرف ودرشرق‌حسین حکم‌راندندی دورهٔ شاهی آرام شاه حسین تا (۱۱٤۹ه ۷۳٦ م)دوام کرد ودر (۱۷) رجب همین‌سال بود، که‌نادر افشار بغرض ضبط صفحات افغانستا ن لشکر کشید ،زیراوی بقایا ی‌قوای افغان را درپارس وکرجستان در هم شکسته بود. واکنون کار ی‌جزاستیصال دولت هو تکی قند ها ر نداشت .

نادرشاه در دوم شوال ازسیستان گذشت‌وبه (۱۸) شوا ل ا ز

(c) ketabton.com: Digital Library

دلخك ودلارام به‌قلعه گرشك كنار هلمند رسيد وبعداز تسخير آنجا به (۲۱) شوال ازهلمند گذشت .ودر اوايل ذيعقده (۱۱٤۹ هـ ۱۷۳٦ م) قلعه محكم قندهار راكه پايتخت هوتكيه بودبه محاصره كشيد.

شاه حسين مدافع جوان‌قندهار باسپه سالار معروف سيدال خان ناصر تامدت يكسال وچندماه مردانه ازشهر دفاع كردند ونگذاشتند، كه‌نادر شاه باآن عظمت نظامي خو دبران‌تصرف جويد اوايل ذي حجه ۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ م بودكه مقاومت‌نظامي شاه حسين به‌آخر رسيد ،زيرا پيش ازين سپه‌سالار دلاور او سيدال خان بامحمد پسرشاه حسين درقلعهٔ كلات بدست نادر افشار افتاده وسيدال بامر نادر از حليه بصر عاري شده بود.

بنابران شاه حسين به‌نادرشاه تسليم گرديد، وبه سقوط قند هار ستارهٔ شاهنشاهي هوتك نيز افول كرد.وتمام افغانستان بدست نا در افشار آمد وبه قول سلطان محمد ،شاه حسين بعداز حكمداري ۱۵سا ل بامر نادر به مازندران نفي گرديد، وهمدرانجا بزهر قهر نا دري‌در۱۰ شعبان ۱۱٤۹ (بايد ۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م‌باشد) ازجهان رفت .

(عكس‌نمبر ۷۸ـ۷۹ـ۸۰)

دوره سي ساله حكمداري هوتكيان درتاريخ افغانستان از حيث نهضت داخلي وغليان احساس استقلال طلبي خيلي مهم است ،زيرا درينوقت اساس حكومت داخلي وملي مكررا در قندهار گذاشته شد ، كه‌بعد هااحمدشا ه بابا برهمان شالوده بناي سلطنت افغاني را ريخت اين دوره‌قوم افغان رابه دلاوري بدنيامعرفي كرد، خود ميرويس‌شخصيت قوي و محبوبي داشت ،ودرآغوش عم وتربيه افغاني پرورده شده بود، مادرش نازو دختر سلطان ملخي زني‌عالم وشاعربود ، كه‌پته خزا نه اشعار پښتوي اوودختر ميرويس خان (زينب) رانقل كند.

علاوه بران در دوره هوتكيان اشخاص اديب وصاحب قلم وشمشير ما نند سيدال خان ناصر سپه سالار بزرگ افغان ،وبهادرخان وپيرمحمد مياجي‌وداود خان هم سپه داران هوتكيان وهم علماء وشعراي وقت‌بودند درين عصر كتاب پټه‌خزانه (خزانهٔ پنهان) بقلم محمدهوتك‌منشي در بار شاه حسين درشرح احوال شعراي قد يم‌ومعاصر پښتو نوشته شد ، و همچنان ملا بازمحمد توخي وملايار محمد هوتك مولف اركان خمسه ،و محمديونس توخي وملا اكبر مولف جامع الفرايض پښتو وملا زعفرا ن توخي(بقول‌سلطان‌محمدتره‌كي وبقول‌اميرعبدالرحمن‌توخي)وزيرشاه‌حسين مولف كلدستهٔ زعفراني والنهيار افريدي شاعر صا حب ديوان پښتو ،

وريدي خان ناظم محمودنامه پښتو (درشرح احوال فتوحات محمودهوتك) وملا عادل مولف محاسن الصلوة پښتو وملانورمحمد مولف‌نافع مسلمين پښتو وغيره ازشعراء ومولفان اين عصرند .شاه حسين در قصرشا هي نارنج شهرقندهار كه اتلال آن‌تاكنون نمايانست، ،مجالس اد بي داشت وعلما ء وگويندگان رامي پرورانيد . ميان عبدالحكيم كاكر(مشهوربه‌نانا صاحب مدفون چتياني بلوچستان كنوني) ازمشاهير روحاني ومتصوفان همين عصر است كه درطريقهٔ نقشبندي از اقطاب دوران شمر د ه ميشود .

هوتكيان :

۱ـميرويس خان ولد شالم خان (۱۱۱۹ـ۱۱۲۷هـ)
۲ـعبدالعزيز ولد شالم (۱۱۲۷ـ۱۱۲۹ هـ)
۳ـشاه محمود بن ميرويس (۱۱۲۹ـ۱۱۳۷هـ)
٤شاه اشرف بن‌عبدالعزيز (۱۱۳۷ـ۱۱٤۲ هـ)
۵ـشاه حسين بن‌ميرويس (۱۱۳۵ـ۱۱۵۰هـ)

مآخذ :

مخزن افغاني ـتذكرةالابرار ـجغرافياي‌تاريخي ايران‌ـمعجم‌البلدان طبقات ناصري ـحيات افغاني ـمآثر الامراء ـمنتخب‌اللباب ج۲ـتاريخ افغانستان ازملسون‌ـتتمةالبيان ـسرجان ملكم‌ـپټه‌خزانه‌ـروضةالصفاي ناصري‌ـتاريخ افغانستان از علي قلي ميرزاـتاريخ‌نظامي ايران ج۱ـتاريخ ايران سرپرسي‌سايكس ـنادر نامه (قلمي)سيرالمتا خرين‌ـمجمع‌التواريخ ميرويس بابا طبع‌كابل‌ـ تاريخ‌كرمان ـخورشيد جهان ـتاريخ سلطا ني‌ـ صولت افغاني ـسقوط صفويان وسلطهٔ افغانان برپارس ازلوكها ر ت انگليسي ۱۹۵۸م‌ـ تذكرهٔ احوال محمد علي حزين ـبدايع‌الوقايع .

(c) ketabton.com: Digital Library

سدو زاییان

(۱۱۶۰ـ۱۲۵۸ هـ)

پیشتر گفتیم که نادرشاه ولدامام قلی افشار (جلوس ۱۱۴۸ هـ ۱۷۳۵ م) بساط سلطنت هوتکی را ازایران برچید، وهم درهرات حکمرانی ابدالیان را درنوردید، ونیز بفتح قندهار شاهی هوتکیان را بکلی مستأصل نمود.

نادرشاه درحین محاصرهٔ قندهار شهری رابنام (نادرآباد) در اراضی نمناك جنوبی شهر کنونی بنانهاد ودران بسال (۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷م) سکه بنام خود زد، وشهر قدیم رابعداز محاصره وفتح تماما تخریب کرد. که تاکنون بهمان حالت خرابی باقی است. نادر درهمین سال ولایات شمالی افغانستان را ازبدخشان تابلخ ومیمنه ودریای آمو بذریعهٔ فرزند خود رضا قلی تسخیر کرد، وبعد ازفتح قندهارسیاست سلطان محمود وبابر راتعقیب نمود، وباروسای افغانی ازدرملایمت پیش آمد وعبدالغنی خان الکوزیی را رئیس قبایل ابدالی هرات بشناخت وپیرمحمد خان هروی راحکومت بلوچ وخاران داد، وحاجی اسمعیل الکوزیی را بحکومت اسفزار هرات واشرف خان غلجی رابحکمرانی کلات بگماشت وی درحدود (۴۰) هزار لشکریان دلاور افغان رابه قیادت نور محمدخان غلجی ملقب به (میرافغان) داخل افواج خودنمود، وبسبب ذکای سیاسی برعساکر افغانی خود اعتماد تمام کرد، نادرشاه ذوالفقار خان واحمدخان پسران زمانخان ابدالی راکه درقندهار بامرشاه حسین هوتکی محبوس بودند نوازش داد، ودر مازندران جاگیر ومعاش اعطانمود (۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸م).

نادرشاه بلافاصله بطرف کابل حرکت کرد، وکلات غلجایی را گرفته لشکر خودرا تاغزنه وکابل ارسال داشت، درینوقت حکمران کابل از دربار دهلی ناصرخان مردی بودقوی ودلاور ومحبوب مردم، ولی چون ازطرف دربار دهلی تقویه نمیشد وحتی تنخواه اوراهم نمیدادند، بنا بران قوه مقاومت اوکمتر بود. باوجود آن ناصرخان بمدد شرزه خان ودیگر سران قبایل افغانی ازکابل دفاع میکرد ورحیمداد خان کوتوال درشهر حصاری بود تاکه بالاخر نادر قلاع شهر کابل راتخریب وفتح کرد (۱۱۵۱ هـ) وهمچنان فرزند نادرشاه بکشودن بامیان وضحاك و قلاع

دامنهای هندوکش روی آورد، وعباس خان وسعدالله خان خوانین را کابل وپشاور نیز ازطرف نادر گرفته شدند. اماناصر خان قبایل افغانی رابین کابل وپشاور در مقابل نادربه جنگ آماده کردانید وباقوای شهزاده نصرالله فرزند نادر آویخت ولی ناصر درجنگی زخم خورد و گرفتار آمد، ونادرشاه اورا ازطرف خودباز بحکمرانی کابل وپشاور گماشت وخود وی بالشکریان تازه دم ایران وافغان پشاور را گرفته وتا لاهور ودهلی پیش رفتند. (۱۱۵۲ هـ ۱۷۳۹ م).

نادر بعد ازتاراج وکشتار عام دهلی، باثروتیکه مساوی هشتاد و هفت ونیم ملیون پوند انگلیسی وجواهر وتخت طاوس شاه جهانی بود به پشاور برگشت (۱۱۵۲ هـ) بعداز انکه دراتك ازسند بگذشت بااقوام یوسفزایی درآویخت واز درهٔ خیبر بعجلت گذشت تااراضی کابل را تصفیه نماید. بعدازان ازراه جنوبی کابل بهوادی کورم وبنگش ودیرجات وسند آمد. وتمام اراضی غربی نهرسند رابدست آورد. وازراه درهٔ بولان بقندهار وهرات رفت وبسال (۱۱۵۳ هـ) جشن فتوحات خودراکه ازماوراء النهر وخوارزم تادریای سند ودجله وفرات وسیحون میرسید در مشهد گرفت. ودرحدود (۱۱۵۴هـ ۱۷۴۱ م) احمدخان ابدالی را از مازندران خواسته به قیادت لشکرابدالی همرکاب خویش مقرر کرد. وی تاشش سال دیگر درسفر وحضر بمعیت نادرشاه تجربهٔ امور جهانداری رافراگرفت، ودر سفرهای جنگی نادرشاه به داغستان وایروان رشادت های جنگی نشان داد، وتاجایی مورد توجه خاص نادر ی گردید که اورابه احراز مقام شاهی بعد ازخود نوید دادی.

نادرشاه بعداز فتوحات وسیع بسبب انحراف مزاج ازحد طبیعی خارج شد، وبخونریزی زیاد وکشتار اطرافیان خود پرداخت. تاجاییکه نزدیکان درباری ازو ترسیدند، وشب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰هـ ۱۷۴۷م) درفتح آباد خبوشان بدست محمدخان قجر و موسی افشار وخوجه بیگ افشار وصالح قرتلوی باتفاق هفتادنفر درباریان دیگر کشته شد.

نادرافشار شخص دلاور وهوشیار وخونریزی بود. سیاست وی درافغانستان آمیخته باقهر ونوازش بودی، وی ریاست ملی ابدالیان هرات را ازبن برانداخت، وبعدازان بنیان سلطنت هوتکیه رادر قندهار نیز برکند، وسران هردو قبیله که درافغانستان پرچم استقلال رابلند نگه میداشتند، بدست وی کوفته وکشته وبربادشدند، ولی مقارن این

(c) ketabton.com: Digital Library

قهر وغضب درتمام افغانستان باسران باقیماندهٔ قبایل مو صو ف بساخت ، وایشان رانوازش کرد، وافراد زیاد دلاوران جوان افغان رادر لشکر خود بقیادت سا لاران افغانی دخیل سا خت وا یشا نرا نیک پرورید .

اگرنادرشاه مراکز حکمداری ملی افغانی راازهرات وقندهار بر انداخت وخرابه زار شهر قدیم قندهار تاکنون شاهد تخریب اوست ، پرورش مردی مانند احمدخان ابدالی که بعداز وبنیان سلطنت بزرگ افغانی را ازسر نودر قندهار گذاشت ،ازیادگار های نیك او بشما ر خواهد رفت .

علی ای‌حال :بعداز قتل نادرشاه ،احمد خان ابدالی ونور محمدخان میرافغان با سپاهیان افغان وازبك حرم نادرشاه را ازتاخت‌وتازلشکریان شورشی نجات دادند ودر ازای این خدمت الماس مشهور کو ه نور که ازلودیان افغانی در هند بنه با بر وسلالهٔ او ر سید ه و در فتح دهلی بدست نادر شاه افتاد ه بود، از طر ف حر م نادرشاه به احمد خان ابدالی داده شد وتمام قوای افغانی روی بهرات آوردند ،ودر رجب (۱۱٦۰ ه ۱۷٤۷م) بقندهار رسیدند ،وروسای‌افغانی بلافاصله درمزار شیر سرخ متصل قلعهٔ جدیدنا درآباد جرگهٔ ملی‌تشکیل دادند ،که‌روسای معروف قبایل ما نند نورمحمد خان میر افغان رئیس غلجایی ومحبت خان رئیس پوپلزایی ،وموسی خان ر ئیس سپاکز ی ونصرالله خان رئیس نورزیی وحاجی جمال خان رئیس بارکزیی دران شامل بودند.

جرگه‌ماي هشت جلسه پرشوری کرد وروسای قبایل نتوانستند حکمرانی یکی رابردیگر ی‌بپذیرند.نورمحمد خان‌میرافغان‌ازحیث‌کبرسن وتجربه ونفوذیکه درتمام‌قبایل نیرومندغلجایی‌داشت باین امرشایسته‌تر مینمود ،ولی بسبب حدت مزاج منتخب نشد، شخص دوم که حا جی جمال‌بود نیز آنقدر متنفذ وپختهٔ متینی بودکه روسا ازقدرت واستیلا و استبداد آینده اودغدغه هائی بخاطر داشتند، وهمه‌مردم شخصی رابرای مقام‌شاهی جستجو میکردندکه‌بامزاج‌آزاد افغانی واصول جر گه و دیموکراسی ملی شان ساخته بتواند ،ودر آینده با استبداد و خشو نت برایشان حکم نراند و در عین زمان دارای قبیلهٔ بسیار قوی و نیرومندی نیز نباشد .

در جلسهٔ نهم این جرگه بزرگ تاریخی ، نظر تمام مردم‌براحمد

خان ابدالی افتاد ، که بعمر(۲٥) سالگی رسیده و جوان مجرب و آزمودهٔ حلیم وخلیقی بود وقبیله وی(سدوزئی)نیز عدهٔ بسیارقلیلی بودند، و روسا یقین داشتند که این مردجوان (کشر)نمیتواند برایشان باستبدادو شدت حکم راند ، بنا بران وی را بمقام شاهی برداشتند ، و باین حسن انتخاب عظمت از دست رفتهٔ‌با ستانی افغانی را زنده کردند .

درینموقع یکنفر درویش صابر شاه ولد استادلایخوار کابلی که‌اندر مزار شیر سرخ سکنی داشت ، از زاویهٔ سپنج خویش برامد ،و خوشهای گندم را ازکشتزار نزدیك برید، وبدستار این شاه جوان نومنتخب بطور سمبول شاهی اونصب کرد، وکان ذالك فی‌شوال (۱۱٦۰ه ۱۷٤۷م).

احمد شاه ابدالی ولد زمانخان (سابق الذکر) حکمدار هرات ازقبیله ابدالی سدوزئی از بطن زرغونه قوم الکوزئی در ملتان یا هرات بسال (۱۱۳٥ه ۱۷۲۲م) بدنیا آمده بود ، و باوجود صغرسن در عصر سلطنت خود به افغانستان خدمت بزرگی‌رانمود که‌مردم اورابلقب (بابا) شناختند.

ولی خودوی در مهر خود که شکل طاوسی داشت عبارت (الحکم‌لله یافتاح احمدشاه دردران)رامنقور نمود. اگرچه کلمه درانی قبلاهم در تواریخ بصورت شاذ مستعمل بود ، مگر بعد ازین بکلی جای‌کلمه‌ابدالی‌را گرفت ،وتمام ابدالیان تاکنون خودرا (درانی)نامند .

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی راتاسیس کرد ووزراء مقرر نمود که بگی خان اشرف الوزراء بامیزا یی مشهور به شاه ولیخان وزیر اعظم او بود و بسال (۱۱۷٤ه۱۷٦۰م) شهر کنونی قندهار را بنام (احمد شاهی) اساس نهاد و بسال (۱۱٦٦ه)حصار جنگی کابل راتعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندوکش و شهر حیدر آباد درسند بنانمود (۱۱۸۲ ه)ودرقندهارومشهد واتك‌ودهلی وروهیل کهند وپشاور وتته‌و دیره غازیخان وکشمیر وکابل وملتان و هرات سکه زدوبر مسکوکات طلاونقره ومسی اونشان رسمی دولت احمد شاهی که شمشیر دودم و خوشه گندم و ستاره باشد نقش بود و برپرخی این بیت نیز بود :

حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه
سکه زن برسیم وزر از پشت ماهی تا بماه

احمد شاه بطور اوسط یك لك نفر عسکر نگاه میداشت و تمام‌عایدات مملکت او از پنجاب و کشمیر و سند تا دریای آموومشهد و بحیرهٔ عرب‌به (۳۱) ملیون روپیه میرسید ، اما غنایم جنگی و خزاین و ثروت های هنگفتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که‌در جنگهای هند بدست می‌آمد ، ازین حساب مستثنی است. احمد شاه بابا درعصر سلطنت خود سفر های جنگی ذیل رانموده است :

سفرهای جنگی احمدشاه :

۱ـ در اواخر سال ۱۱۶۰ه (۱۷۴۷م) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم سابق تیموریه و نادری) را در کابل و پشاور شکست داد .

و عبدالصمد خان مهمندزائی که یکی از سران اشنغر بود ، به لشکر احمد شاهی پیوست.و سردار جهانخان سپه سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورای اتک دوانید ، و خود احمد شاه به قندهار رفت .

۲ـبسال ۱۱۶۱ه (۱۷۴۸م)باسی هزار سوار و پیاده از قندهار برامده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیلم رسید . شهنواز خان حکمران لاهور بواسطهٔ وزیر الممالك قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید ، و بر کنار دریای چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد. ولی از میدان جنگ گریخت ،واحمد شاه لاهور را بگرفت ، و بعد از ان لشکر محمد شاه دهلی را شکستانده به ۱۳ ربیع‌الاول ۱۱۶۱ه داخل سهرند (سرهند)شد.

چون درجنگ مالوپور روزجمعه ۲۲ربیع‌الاول ۱۱۶۱ه وزیرالممالك قمرالدین خان کشته شد، بنابران محمدشاه کورکانی پادشاه د هلی ولایت لاهور رابه میرمنو معین الملك خلف اوسپرد، واحمدشاه بادولت دهلی مصالحه کرده ودریای سند را سرحد مملکتین قرار داد. وازراه پشاور وکابل به‌قندهار مراجعت نمود.

۳ـبسال ۱۱۶۲ه از راه کابل و پشاور به لاهور رسید . و بامیرمنو معین الملك حکمران لاهور صلح کرده ، مالیات سیالکوت و کجرات و اورنگ‌آباد پنجاب و امرتسررا بر عهدهٔ میرمنو گذاشت که هر سال به دیوان اعلای احمد شاهی برساند .حین معاودت به قندهار سران قبایل که بر خلاف او دسیسه انگیخته بودند ، مانند نور محمد خان میر افغان غلجی و کدوخان و محبت‌خان‌پوپل زائی را بکشت .

٤ـبسال ۱۱۶۳ه۱۷۴۹م به‌هرات سفر نموده وآن شهر را از دست امیر عالم خان بعد از محاصرهٔ چهار ماه گرفت ، و پنج هزارسوار را به سالاری سردار جهان خان پوپل زائی به‌تربت جام فرستاد .و هرات را به درویش علی خان هزاره سپرده به مشهد حرکت کرد . و بعد از چهار ماه محاصره آنرابه شهر خمیرزا نواسهٔ نادرشاه داد، وخود به طرف نشاپور رفت ، ولی چون عباس‌قلی خان بیات حاکم نشاپور مقاومت کرد،

و موسم شدید زمستان آمد ، احمدشاه‌ازراه هرات به قندهار مراجعت نمود .

٥ـسفر بلوچستان : دروقت جلوس احمد شاهی میرمحبت خان فرزند بزرگ میر عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خان براهوی بود ، ولی چون مردم بلوچ طرفدار برادر کهتراومیرنصیر خان بودند و بحضور احمد شاهی هم عرض نموده بودند ، بنابران احمد شاه‌در ۱۱۶۳ ه بعد ازسفر خراسان مستقیماًازقندهار روی به‌قلات‌بلوچی‌نهاد، درینوقت میرنصیر خان نزد میان نور محمد کلهوره در خدا آباد سند ه نشسته و مادرش بی‌بی مریم در قندهار بود ، و هر دو امداد شاهی را میخواستند .

احمدشاه بعدازورود مستنگ عزیمت قلات نمود ، میر محبت خان حاجی رحیم خان با بی را با کلام‌الله شفیع ساخته بحضور احمد شاهی فرستاد .احمد شاه عجالتاً میرمحبت‌خان را به خانی قلات‌گذاشته‌بقندهار مراجعت کرد و خان مذکور یکی از خواهران خود را که بی‌بی میرکوهر نامداشت ، بوسیلهٔ اخوند محمد حیات ، در غزنی‌بحضور احمد شاه‌فرستاد تادر عقد نکاح شاهی درآمد .

بعداز چندماه برای‌تصفیهٔ مسئله خانی بلوچ،تمام سردارانِ معتبرآن بلاد بحضور احمد شاهی بقندهار جلب شدند ، و میرنصیر خان نیز با مادرش درانجا بود. بالاخراحمدشاه میر محبت خان را بدست طهماسپ خان اسیرومقید گردانیده‌ومیرنصیر خان رابه خانی‌قلات فرستاد(۱۱۶٤ه).

اما میر نصیر خان درقلات علم خود سری افراشت ، و برخی از قبایل‌بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثها نمودند . احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره‌کرد، ولی امرجنگ وخونریزی را نداد، تاکه بالاخر نصیر خان بوسیلهٔ اخوند محمد حیات ووزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید . و بعد ازین در لشکر کشی های احمدشاهی اشتراك میکرد .

٦ـدرسنه ۱۱٦٤ ه بازاحمدشاه بالشکر خویش ازراه هرات بسر نشاپور حمله کرد ، قلعهٔ نشاپور را بوسیله توپهای بزرگ شگاف کرده‌و بگرفت ، و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم شده‌بود سپرد .

احمد شاه‌اطراف خراسان راتصفیه کرده و باشاهرخ میرزاحکمران مشهد بدین شرط صلح کرد که سکه و خطبه بنام وی باشد ، وولایات‌جام

(c) ketabton.com: Digital Library

و باخرز و تربت و خواف و ترشیزرا به احمد شاه سپارد ، بعد ازین شاهرخ سکهٔ خود را بدین بیت آراست :

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه

احمد شاه از مشهد به هرات آمد ، ووزیر شاه‌ولی خان را به مرو و میمنه واندخود و بلخ و بامیان و بدخشان فرستاد ، که وزیر مذکور تمام این ولایات شمال افغانستان را ضمیمه مرکز مملکت نمود .

۷ـ بسال ۱۱۶۵ه‍/۱۷۵۱م برای تصفیهٔ صفحات پنجاب سفری تا لاهور نمود . میرمنو معین الملك تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد ازان تسلیم شد و احمد شاه اورابحکومت آنجا شناخت .

درین سفر از حضور احمد شاهی ایشیك آقاسی عبدالله خان بفتح کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و خواجه عبدالله خان کوچك را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود . و قلندر خان افغان را بسفارت دربار دهلی فرستاد. و احمد شاه کورگانی قبول نمود که پنجاب و سندهو کشمیر جزو مملکت احمد شاهی باشد .

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و ملتان و کشمیر از سواحل راست دریای سند گذشته وبه‌بنون وکابل آمده به‌قندهار مراجعت نمود .

۸ـ در اوایل سال ۱۱۶۷ه‍ احمد شاه سفری به سند نمود که شرح آن بیاید . ولی در اواسط همین سال از قندهار به هرات رفته و بعد از تصفیهٔ صفحات خراسان مشهدرا محاصره کرد ، و شاهرخ میرزا نواسهٔ نادرشاه انقیاد نمود، احمدشاه نور محمد خان افغان را بصفت نیابت شاهرخ نابینا مقرر داشته ، جام و باخرز وخاف و تربت و ترشیز را به هرات ملحق ساخت و شاه پسند خان رابه فتح شاهرود وبسطام وسبزوار فرستاد .

بعدازین احمد شاه عباس قلی‌خان بیات را در نیشاپور محاصره کرده و مجبور به تسلیم نمود . و هم او را به حکومت نشاپور گماشت و چند خانوادهٔ این طایفه رابه‌غزنی وکابل انتقال داد ، و در سنه ۱۱۶۸ه‍ واپس به قندهار برگشت .

۹ـ میرمنو معین‌الملك درسال ۱۱۶۷ه‍ مرد . احمد شاه پسرش میر مومن را به حکمرانی لاهور گماشت .چون طفل بود بدستیاری مادرش مغلانی بیگم حکم میراند . درینوقت بین امراو مغلانی بیگم اختلاف افتاد ، و خواجه عبدالله خان بن‌نواب عبدالصمد خان بیگم مذکور رابقیداندا خت

و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست . اما احمد شاه امان خان پوپلزائی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور فرستاد . ولی مشارالیه کاری را پیش نبرد، و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰ه‍ با لشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳۰لك روپیه به دهلی میداد . درین وقت سکجیون هند و نیزدرکشمیرازاطاعت احمد شاه سر پیچید ،وخواجه کوچك حکمران افغانی را قتل کرد ،وازطرف دهلی حکمرانی کشمیر را گرفت . بنابران احمد شاه از قندهار به لاهور آمده و بعد از تصفیهٔ آن صفحات نور الدین خان بامیزائی را به کشمیر فرستاد . وی سکجیون را گرفته و کشمیر را واپس ضمیمهٔ مملکت افغانی نمود .

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد ، و نواب نجیب الدوله بن اصالت خان یوسفزائی در کرنال بحضورش پیوست و بتاریخ جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۱۷۰ه‍ داخل دهلی شد ، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی نشانده و دختر شهزاده عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت . وامور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین خان سپرد ، و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد . احمد شاه بعداز تصفیهٔ اطراف دهلی وسرکوبی شورشیان ،عبدالصمد خان اشنغری مهمندزائی را بحکومت سرهند و سر فراز خان را به حکومت دوابه‌ستلج و بیاه و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان وشهزاده تیمور را به‌حکومت لاهور تاسند و تته مقرر داشته ،سپه سالار جهان خان را بدفع سکها گماشت و بلند خان سدوزائی را بحکومت کشمیر فرستاد . و در اواخر سال ۱۱۷۰ه‍(۱۷۵۶م) به قندهار مراجعت نمود .

۱۰ـ فتح پانی‌پت

بعد ازانکه احمد شاه در ۱۱۷۰ه‍از هند مراجعت کرد ، در پنجاب فتنه های جدیدی افتاد و غازی الدین بن فیروز جنگ و آدینه‌بیگ شورش کردند ، و فرقهٔ سکها نیز در پنجاب قوت گرفت . و از طرف جنوب نیز برای عظیم مرهته سلطنت دهلی را تهدید میکردند، و پنجاب را نیز گرفتند که شهزاده تیمور و سپه سالار جهان خان از دفاع این‌همه‌قوا و فتنها عاجز آمدند. درین وقت زعمای اسلامی هند و امرای دهلی احمد شاه را دعوت کردند ، که به نجات سلطنت اسلامی هند از قندهار حرکت نماید .

و امام الهند شاه ولی الله‌دهلوی نیز نامهایی به حضور احمد شاه مبنی بردعوتش به هند نوشت .

(c) ketabton.com: Digital Library

بنا بران احمدشاه‌ازقندهار به قلات بلوچ حرکت کرده ، و در انجا نصیر خان را که خود سری کرده بود از راه صلح و خیرخواهی مجبور به تسلیم نموده ، باسی هزارلشکر قندهارو ده‌هزاربلوچ بقومانانی نصیر خان‌و میرعبدالکریم برادر میر عبدالنبی سردار بلوچان سراوان و جهلاوان وغیره ازدرهٔ بولان گذشت (۱۱۷۲ هـ)وبه‌سواحل دریای سندهٔ تاپشاور رسید ، و از انجا بسوی‌لاهور حرکت کردو به سارنپور رفت .

درینجا روسای بزرگ افغانان هند، مانند سپه سالار نجیب الدوله وسعدالله خان‌روهیله وحافظ‌الملك رحمت‌خان وپسرش‌عنایت‌خان‌ودوندی خان و قطب خان باده هزار لشکر بحضور احمد شاه پیوستند . و تمام لشکر احمدشاهی ازقندهار وپشاوروبلوچ‌وافغانان‌هندتاشصت هزار نفر پیاده وسوار وتوپخا نه‌رسید .

لشکریان احمدشاهی بعداز جنگهای متعدده باهندو وسکهٔ وشکست افواج دشمن ،جنگ آخرین فیصله کن را در میدان پانی پت با عساکر متحدهٔ ده لك نفر مرهته و هند و نمود . و درین جنگ تا دو لك نفر دشمن را از ته تیغ گذرانید ، و بتاریخ ٦جمادی الاخری ۱۱۷٤هـ۱۷٦۰م فتح بزرگی حاصل نمود ، که غنایم جنگی‌این جهاد عظیم (۵۰) هزار اسپ و ۲ لك گاو و پنجصد فیل‌وچندین هزار اشتر بود ، و ۲۲ هزار اسیر بدست وی افتاد ، که جز یکنفرا براهیم نام دیگران همه بخشیده شدند .

احمد شاه بعد از فتح بزرگ پانی‌پت و نجات مسلمانان هند ازتسلط مرهته، شاه عالم پسر عالمگیر ثانی را در دهلی پادشاه ساخته ، و میرزا جوان بخت پسرش را نایب السلطنه و نواب شجاع الدوله را به‌لقب‌فرزند خان ورستم هندوزیر اعظم ونواب نجیب الدوله افغان راسپه سالارمقرر نموده ، و حکومت پنجاب را به‌زین‌خان مهمند داده بقندهار آمد. و درهمین سال ۱۱۷٤هـ بنای شهر کنونی قندهار را نهاده و شهزاده تیمور را به حکمرانی هرات فرستاد .

۱۱ـ تنبیه سیکهٔ :

چون احمد شاه بعد از فتح پانی پت به قندهار مراجعت کرد ، در پنجاب جیسا سنگهٔ علم بغاوت افراشت وچهرت سنگهٔ جد رنجیت‌والاجت نیز درین شورش دست داشتند و نایب الحکومهٔ پنجاب زین خان را محاصره نمودند .

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال ۱۱۷۵هـ(۱۷٦۳م) به لاهور رفت و در مدت ٤۸ ساعت مسافه ۱۳۵ میل را بطرف‌امرتسر

یلغار نموده در «روهی» باقوای دوصد هزاری سیکهٔ موا جه‌گشت . و درجنگ تاریخی ۱۱ رجب ۱۱۷۵ هـ درحدود بیست هزار نفر سیکهٔ را کشته وبشکست ،وحکومت پتیاله وسرهند رابه امیر سنگهٔ داده و تا ۷شعبان ۱۱۷۵ هـ فاتحانه به‌لاهور بازگشت ،ونور الدین‌خان بامی زایی را به کشمیر فرستاد. وی سکجیون مستوفی باغی را اسیر گرفته‌و کشمیر رابازفتح نمود .

احمد شاه برای تنظیم امور پنجاب تا ۱۱۷۷هـ آنجا ماند و از راه ملتان و دیرهٔ اسمعیل خان بدرهٔ گومل و غزنی آمد . ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد .

۱۲ـ سفر بخارا

درسنه ۱۱۸۱هـ شاه ولی خان وزیر باشش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد .

چون‌شاه مرادبی‌حکمدار بخارادر صفحات‌شمالی افغانستان‌شورشیان راتحریك مینمود ،بنابران خود احمد شاه در همین سال از راه هرات رفته میمنه واندخود وبلخ‌وشبرغان راتصفیه کرد. درین‌وقت شاه بخا را در قرشی شمال آمولشکر فراهم آورده بود . احمد شاه جنگ و مقابله را بالشکر مسلمانان بخاراشایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح‌نمود ، و دریای آمو را سرحد مملکتین قرار داد .

درین سفر خرقه شریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از فیض آباد جوزجان به قندهار آورد ، که تا کنون درین شهر موجود است .

۱۳ـسفر خراسان

قبلاً از طرف احمد شاه نواسهٔ نادر شاه شاهرخ میرزای کور بشاهی خراسان مقرر شده و مطیع در بار شاهنشاهی بود . چون در حدود ۱۱۸۳هـ نصرالله میرزا فرزند نو جوان شاهرخ و علی مردان‌خان حاکم تون وطبس خیا لخود سری داشته و بدربار کریم خان زند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند . لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد . درین‌سفر نصیرخان‌پادشاه بلوچ که‌مطیع در بار احمد شاهی بود با ۲۰ هزار قوای بلوچ همرکاب خود در جنگهای خراسان کار نامهای خوبی نمود ، و علی مردان را در حصار ترشیز مغلوب کرد ، که به‌پاداش این خدمات از حضور احمد شاهی سرزمین داجل و هرند مربوط دیرهٔ غازیخان ویرغمل های بلوچ نیز به وی بخشیده شد .

(c) ketabton.com: Digital Library

اما احمد شاه بعد از محاصرهٔ مختصر مشهد ، عذر نصرالله میرزارا بذیرفته و کوهر شاد دختر شاه رخ را برای شهزاده تیموربزنی کرفت ، و به نصر الله میرزا لقب «فرزند خانی» داد، وشاهی خراسان رابشاهرخ بخشید ، و بتاریخ ۸ صفر ۱۱۸٤هاز راه هرات به قندهار آمد .

احمدشاه وسندهٔ

چون در سنه ۱۱٦۰هـ نادر شاه افشار کشته‌شد ، و احمدشاه ابدالی در قندهار به شاهی افغانستان منتخب شد ،در سند هٔ میان نور محمد کلهوره امارت داشت ،ولی ماتحت اوامر نادری بود. درسنه ۱۱٦۱ هـ (۱۷٤۸م) احمد شاه به هند سفر کرد ، وی امارت میان نور محمدکلهوره رادر سندهٔ برسمیت شناخت واورا لقب «شاه‌نوازخان»داد.وی نیز دادن مالیات سالانه را بدربار قندهار متعهد کردید .

چون بعدازان میان نور محمد در دادن خراج تساهل ورزید احمد شاه فرمانی فرستاده وادای‌مالیات راخواست که «خایف»سندهی‌مضمون این فرمان را از زبان احمد شاه در (تامه‌نغز)درین‌بیت بسته:

رساندی تو کرکنج درباج‌ما شدی ایمن‌ازتاب تاراج ما

چون این فرمان بدربار سند هرسید ، میان نور محمد تحایف‌کرانبها از البسهٔ حریر ودیبا واطلس وکمخاب وقرنفل ومشك وعود وعنبر با یك هیئت سفارت سه‌نفری بریاست بهائی خان کلهوره بدربار قندهار کسیل داشت و کفت :

سلامی رسانش بعجز ونیا ز که‌ای شاه افغان کردن فراز
منم بندهٔ تا جدار تو ام بـه‌فرمانبرداری نامدار تو ام
من‌ازلـ توچشم دا رم بهی برشاه مـن مـیکنم آ کـهی

چون این سفارت به دربار‌احمد شاهی رسید، روابطدوستانه دودربار خوبتر شد و شیخ محمد محفوظ سر خوش بن شیخ محمد مرید قانونکواز طرف دربار سندهٔ به قندهار و کابل وکیل مقرر شد ، که تا۱۱٦۸هـ در کابل بود .

اما باوجود آن مالیات متعهده از سندهٔ بدربار قندهار نرسید . بنا بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان خان سپه سالار برای سفر هند ترتیب کرد، که درسنه ۱۱٦٦ هـ (۱۷۵۳م)آوازهٔ آمدن‌سپـه سالار درسند هٔ افتاد، ولی‌دراواخر همین‌سال معلوم‌شد که‌خودشاه‌نیز بطر ف سند هٔ حرکت کرده‌است .

بتاریخ ٤ محرم ۱۱٦۷هـ(یکم نومبر ۱۷۵۳م)احمد شاه به ربکستان

محمد آباد رسیده بود، دربار سندهٔ به‌عجلت تمام دیوان کدومل را بطور سفیر بحضورش فرستاد . تا مراتب اطاعت و انقیاد میان نور محمد را ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوکیری نماید .

کدومل‌دریل سکهربه لشکرکاه شاهی رسید، وتا سه روز بارنیافت. چون موکب شاهی به نوشهره آمد ، کدومل باریاب کردید و در ترضیهٔ حضور شاهی کوشید . کویند احمد شاه خیلی غضبناك بود . اماکدومل هم شخص هوشیار و سفیر کاردان و زبان آوری بود ،که در تسکین قهر شاهی بلطائف‌الحیل کوشید .وی مراتب عقیدت احمدشاه رابااولیاء الله بخوبی درك کرده بود ، و چندین جوال را ازخاك پر نموده، با تحایف‌دیکر تقدیم داشت ، احمد شاه پرسیددرین‌جوالها چیست ؟کدومل کفت: بهترین تحفهٔ سندهٔ، یعنی خاك پاك قبور اولیای کرامی سند هٔ.

احمد شاه این ارمغان را کرامی دانست و قهرش فرو نشست، و با مردم سند هٔ نرمی و ملایمت را مرعی داشت ، اما میان نور محمددرینوقت سندهٔ راترك کفته وبه‌شرق به جیسلمیر رفت، ودرآنجا درسرکهات‌کور هره‌بعارضهٔ خناق بتاریخ ۱۲صفر ۱۱٦۷هـ = ۹ دسمبر ۱۷۵۳م از جهان رفت .

در تذکرهٔ مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است که بتاریخ۲۱ محرم ۱۱٦٤هـ نوشته شده و ازان پدید می آید که احمد شاه در اوائـل همین سال به سند هٔ سفر کرده بود ، که قول اکثر مورخان نیز چنین است ، و طوریکه کذشت‌احمد شاه در اواسط همین سال سفری به‌خراسان کرد، یعنی بعداز بازکشت سند روی‌به سوی خراسان نهاده بود .

بعد از وفات میان نور محمد،پسرش‌محمد مرادیاب خان بجای او نشست ، ووکیلی را بحضور احمد شاه فرستاد و دادن مالیات را قبول کرد . احمد شاه هم او را به‌حکمداری سند هٔ شناخته و لقب(سربلندخان) داد.

چون شهر شکاپورهمواره مورد نزاع حکمرانان کلهوره و قبایل‌داود پوتره بلوچ بود، بنابران احمد شاه آنرا در ولایت سبی شامل ساخته و تحت ادارهٔ حاکم افغانی قرار داد ، و بدین وسیله تجارت افغانستان تـا ماوراء النهر وخراسان ازراه شکارپور جریان‌کرفت.واین شهرمرکزیت مهم تجارتی را بدست آورد . علاوه ازین احمد شاه اسماعیل خان بنی را بحیث نمایندهٔ دربار شهنشاهی درسند تعیین کرد ، و اسماعیل به‌محمد آباد آمده و چندین نفر عامل راتحت اداره سید شاه محمد به تته و دیکر

(c) ketabton.com: Digital Library

بلاد فرستاد، که از انجمله صالح خان به تته رفت ، و جای حاکم سابق گل محمد خان خراسانی را گرفت ، و به فراهم آوری مالیات پرداخت .

درینوقت سفیر احمد شاهی محمد بیک شاملو نیز به تته آمد ، وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد ، و اعیان شهر را بحضور شهریاری برد ، چون در بین کماشتگان اسماعیل وشاملو اختلاف افتاد ، بنابران قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته بر قرار گشت .

درینوقت که محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه به امیری سند شناخته شده و لقب (سر بلند خان) داده شد ، در تمام این مدت دیوان کدومل سفیر میان نور محمد مرحوم پدر بار شاهی فعالیت میکرد ، تا که سران خانوادهٔ امارت کلهورا را با در بار نزدیکی داد و احمد شاه آنها را برسمیت شناخت . و محمدعطر خان برادر کوچک محمد مرادیاب خان را بطور یرغمل بدر بار شاهی مهمان نگهداشت . درین مصالحت محمد مرادیاب خان مالیات مقرره سند را بدربار احمد شاهی قدری زیاده قبول کرده بود .

بعد ازطی این مراتب اعیان سندهه در امرکوت بحضور امیر جدید خود محمد مرادیاب خان رسیده و او را به مرکز امیری انتقال دادند(١٦ صفر ١١٦٧هـ) و شیخ ظفرالله به حاکمی تته گماشته شد . درینوقت دیوان کدومل بافرمان احمد شاهی وخلاع فاخره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید، و آنرا به امیر جدید تقدیم کرد .و در میدان نزدیك نصر پور جشن جلوس محمد مرادیاب خان گرفته شدو در همین جا اساس شهر نوی بنام (مراد آباد) نهادند (محرم ١١٧١ هـ ستمبر ١٧٥٧م).

محمد مرادیاب خان سه سال به کامرانی حکم راند ، ولی برخی از اعیان با او مخالف شدند و بتاریخ ١٣ذیحجه ١١٧٠هـ(١٧٥٧م)او را در قرار گاه خود محاصره واسیر کردند ، و روز دیگر برادرش میان غلام شاه را بر تخت نشاندند ، وی به تسلی سران و مردم سندهه کوشید بقول فتح نامه مرادیاب خان شخص عیاش ولاابالی بود و عمری را به لهوولعب میگذرانید و مردم ازو شاکی بودند ، بنابران میر بهرام خان با اعیان دیگر همدست شده از تخت امیریش فرو نشاندند ولی یارمحمد خان برادر عینی مرادیاب خان که در خدا آباد بود و مقصوده فقیر بن بهار شاه یکی از اعیان، مخالف ماندند .

درینوقت که اوضاع داخلی سند هـ آشفته بود ، عطر خان برادردیگر امیران که به دربار شاهی قندهار طوریرغمل زندگی میکرد ، در بارهٔحقوق

خود بوسیلهٔ سران دربار بحضور احمد شاه عارض شد ، و از حضورشاهی نیزفرمانی صادر و عطرخان را بحیث امیرسندهه شناخت . باشنیدن این خبر احمد یار خان در سند هـ لشکری فراهم آورد ، ولی اعیان سرانی چون از صدور فرمان احمد شاهی بنام عطر خان شنیدند ، با احتیاط قدم می برداشتند . و میان غلام شاه چون درین میانه چانسی نداشت ، با قوای خود به ٢٥ صفر ١١٧١هـ (٨نومبر ١٧٥٧م) بسوی ریگستان سندهه حرکت کرد. و در عین این حال نامه های عطر خان به مقصوده فقیررسید ، که بموجب آن محمد مرادیاب خان از قید رهائی یافته و با جمعی از سران سرانی بدیدن امیر متعین جدید عطر خان رفتند ، و میان غلام شاه باراجه لیکهی و سران دیگر طرفدار خویش دور باقی ماندند .

عطرخان چون سندهه را خالی دید بدون مانعی داخل شد ، احمد یار خان بشنیدن این خبر بسوی نوشهره عقب نشست ، و در آغازربیع الثانی ١١٧١هـ (دسمبر ١٧٥٧م) محمد مرادیاب خان نیز بدو پیوست .

اعیان سرانی واین دو برادر تصور میکردند ، که عطر خان حقوق کلانسالی آنها را خواهد شناخت ، و بامارت سند آنها را قبول خواهد کرد . ولی عطر خان ازانها زرنگ تر و جاه پسند تر بود ، و قبل از دیدن برادران حکم گرفتاری وبردن ایشان رابه خدا آباد داد.

از همین وقت بد گمانی مردم و اعیان نسبت به عطر خان آغازشد، ووی در فراهمی مالیات وادای آن به دربار احمد شاهی کوشید ، و مردم را بتنگ آورد ، ولی نتوانست ازعهدهٔ کاربراید. بنابران در مدت کم مردم خواستند که او را از سریرامارت براندازند .

درینوقت میان غلام شاه که درادی پور منفی بود به بهاولپور رسیده و فرزند خود میان سرفراز خان را درانجا گذاشته خود وی به سندهه آمد، ودر روهری دراواخر رمضان (١١٧١ هـ)باعطر خان مقابل شد.

بعد از چند جنگ در روز اول شوال عطر خان و برادرش احمد یار خان بالمقصود هشکست خورده گریختند ومیان غلام شاه فاتح شد و با سران سرانی به سیوستان آمد (یکم شوال ١١٧١هـ١٧٥٨م) .

بعد از کمی محمد مرادیاب خان از جهان رفت و میان غلام شاه رضای اعیان ومردم رابدست آورده وبه کامرانی امارت میکرد، اماعطر خان و احمد یار از سندهه بکلات رفتند، وبه نصیر خان کلات پناه بردند .و عرایضی ذریعه کدومل وکیل سندهه در قندهار بحضور احمد شاه نوشتند. احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد . احمد یار خان به دربار شاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقیم ماند وعطرخان باعطائی خان افسرلشکرشاهی برسندبازتاخت آورد و بقول مولف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قبایل داود پوتره صادر گشت تا با عطر خان مددنمایند ، بنابران لشکر عظیم داود پوتره نیز به‌قیادت بهادر خان یك‌گوش برکاب عطرخان پیوست .

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۷۲ه (۱۷۵۹م) به‌ترتیب لشکر پرداخته وتلاقی فریقین در چاکچیکان روی داد، جنگهای صعب واقع شد. ومیر بهادر خان تالپور که ازطرف غلام شا ه می‌جنگید در میدان جنگ کشته گردید ، وعطر خان بصلح راضی شد، واز رو ی صلح نامه سندهه رابه سه حصه تقسیم کردند یك‌حصه به‌میان غـلام ـ شاه تعلق گرفت ودو حصهٔ آن‌به عطر خان وبرادرش داده‌شد.

اما بین‌این دوبرادر نیز نزاع افتادومیان غلام‌شاه‌در رمضان۱۱۷۲ه (۱۷۵۹م) برعطر خان تاخت واورا از نوشهر ه دوانید وتمام سند را تسخیر کرد ، تا در سنه ۱۱۷۵ه (۱۷٦۲م) بسعی گدومل سفیر سند در قندهار ،فرمانی ازدربار احمدشاهی باخلعت های امارت‌به‌غلام‌شاه‌رسید وبه‌لقب «شاه وردی خان» هژبرجنگ اورا بامارت سند شناخت وبعدازان درسنه ۱۱۷۷ ه (۱۷٦٤م) بعداز فتوحات کچه ازحضور احمـدشا هـی به‌وی لقب «صمصام الدوله »نیز داده شد، ودوفرمان احمدشاهـی ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۷۷ ه ویکم جمادی الاولی ۱۱۷۷ه بنامش صا در گشت وبسال ۱۱۸۱ ه (۱۷٦۷م) دیرهٔ غازیخان ودیرهٔ اسماعیل خان نیـز از طرف احمدشاه به‌میان غلام شاه سپرده شد. ووی درسنه ۱۱۸۲ه حصار حیدر آباد رادر نیرون کوت سابقه ساخته ودرانجا متمکن گردید. تا در ۳جمادی الاولی ۱۱۸٦ه ۲ـاگست ۱۷۷۲م) بمر ض فـا لج ا ز جها ن رفت .

بقول عبدالحمید جو کیه ، غلام‌شاه باری در جوش حماسهٔ خودگفت که تمام سرداران سپاه من‌باید مهیا باشند که شهر احمدشاهی (قندهار) رامسخر خواهیم کرد. درهمین گفتگو مرض فالج بروی حمله آورد، واز سخن راندن نیز عاجز ماندتابزودی درگذشت .

بعد ازوفات میان غلام شاه اعیان سند فرزند اوراکه محمدسرفراز خان نامداشت بتخت نشاندند. چون دوماه بعدازان احمدشاه ابدالی در قندهار از جهان رفت ، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپر را برای عرض تعزیت واطاعت به‌پادشاه جدید افغانستان تیمورشاه بن‌احمدشاه ارسال داشت .دربار قندهار خلعت وفرمان حکمداری سند بنا مش ارسال

داشته ولقب «خدایار خان »نیز به‌وی داده‌شد .

وفات احمدشاه وسجایای وی:

احمدشاه در اواخر عمر خویش ،بسبب محنت های سفـرهـای مسلسل جنگی ناتوان گردید، واورا ازشهر قندهار به‌کوه توبهٔ‌کو رك که‌جای مرتفع خوش آب وهواییست بردند، تاکه بعداز چندماه شب جمعه ۲۰رجب۱۱۸٦ه بمرض آکله‌درهمان جااز جهان‌رفت ،ووزیرشاولی‌ـ خان ویاقوت خان خواجه سرا نعش اورا به‌شهر قندهار آورده ودرجایی که‌قبلا خودش معین کرده‌بود، مدفون شدوحین وفات عمرش ۵۱سال ومدت سلطنتش ۲٦ سال بود. (عکس‌نمبر ۸۱)

گنبدی که اکنون بر مزار آن‌شاه نامور درقندهار موجود است، به‌سند دوقطعه تاریخی که میرزا هادی خان منشی باشی دربارسروده ،در سنه ۱۱۹۰ ه بامرتیمورشاه ساخته شده واز مصر اعین «بگوفیض آباد عالی مقام »و«مزار شاه فردوس برین گو» تاریخ‌بنای آن‌بر می آید .
(عکس‌نمبر ۸۲)

احمدشاه مرد متشرع وپابند احکام دینی وحنفی مـذهب عالم و باسوادی بود ،دیوان اشعار پښتوی او درکابل بسال ۱۳۱۹ ش بسعی عبدالحی حبیبی طبع شده که کلام عشقی و تصوفی و حماسی واخلاقی‌در دونیم هزار بیت ازقسم غزل ورباعی وقطعه ومخمس ومربع دارد. د ر کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است ، وبرخی اشعار اخلاقی ووطنی نیز دارد ، واو بدونفر عرفای عصر خویش شاه فقیر الله حصار کی‌جلال آبادی مدفون شکار پور ومیامحمد عـمر پشاوری (مـتوفـی ۱۱۹۰ه) ارادتی داشت ،وبرخی کلمات وملفوظات منثور در تصوف وعرفان نیز ازو باقـی مانده که ملا محمد غوث قاضی پشاورشرحی بران‌بزبان فارسی بنام «شرح الشرح» نوشته بود.

ا ما احمدشاه‌درسیاست همواره طرفدار ملایمت ودوستی واخوت اسلامی بود، در دهلی وبخارا وخراسان وبلوچستان وسنده با امرای معاصر خود ازراه صلح ومسالمت پیش می‌آمد، وبا وجود اقتدار عسکری وعظمت شاهنشاهی همهٔ آنهارا مکرراً دراعمال سرکشی عفو کرد،وتاج بخشی ها نمود، که‌حتی دیده وران این وسعت نظر وتاج بخشی های اورابه دیدهٔ تعجب دیده اند ،وبقول شاه ولی الله دهلوی، این‌رویهٔ‌ابدالی

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بحساب امور این دنیای مادی نبوده».

احمدشاه باوجود جهانگیری، ازخونریزی مسلمان خود داری میکرد. در امور جهانداری با عدالت وانصاف رفتار می‌نمود، ومردم را مانند فرزندان خویش می‌پرورید، واز ین روست که افغانان اورا «بابا» گویند واین لقبی است که جزاو ومیرویس ورحمان نصیب دیگری نشده است.

البته احمدشاه جنگجو وفاتح بود، ولی ازتمام فتوحات واعمال عسکری اوظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب ستم کیش ومظلوم کشی نبود، واگر کاری بصلح ومسالمت پیش میرفت، بامسلمانان دست بجنگ نمی‌برد. وشمشیر بروی برادر نمیکشید.

احمدشاه بحیث موسس افغانستان کنونی ومجدد عظمت مرد م افغانستان وبوجود آورندهٔ یك مملکت متحد وملت واحد درتاریخ ملی مامقام بلندی دارد، اوبقول علامه اقبال سیالکوتی:

ازدل ودست کهر ریزی که داشت
سلطنت هابردوبی پروا گذاشت

وازهمین ناحیت برخی نویسندگان برو خورده گیرند، که چرا سلطنت دهلی را به زمامداران نالایق باز گذاشت؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی ودیگر امراو رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، به وضوح می‌پیوندد، که احمدشاه درانوقت برای جهانگیری وغارت و چپاول بهند نرفته بود. بلکه یگانه هدف اونجات مسلمانان آنجا بود، که ازواستر حام کرده بودند. وهم وی نمی‌خواست که مرکز قوت ملی خودیعنی افغانستان راگذاشته ومانند شاهان خاندانهای دیگر افغانان خلجیان ـ سوریان ـ لودیان وغیره درهند مستهلك ونابود گردد، و یا این خدمت خالص دینی جهادفی سبیل الله رابه آلایش های دنیوی ضبط شاهی دهلی وآز جهانگیری بیالاید. چنانچه عین همین رویه را مکر را بامرای دیگر همسایهٔ افغانستان دربخارا ـ خراسان ـ سند ـ بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمدشاه حدود طبیعی افغانستان راهمواره درنظر داشت، واگر شرقا اراضی پنجاب وکشمیر را درتحت اداره میگرفت، برای حفظ

مملکت اوبود، وی میدانست که منبع قدرت سلطنت اوخود سر زمین افغانستان ومردم آنست، بنابر ین اگر بافتح پانی پت وگرفتن دهلی، مرکز قدرت وسلطنت خود راترك میکرد، وقوای انسانی وفکری واداری خودرا درسرزمین وسیع هند مستهلك می‌نمود، ممکن بودکه وطن او افغانستان ازنعمت مرکزیت سلطنت محروم می‌ماند، وخانوادهٔ اوهم همان سر نوشت دودمانهای افغانی هندی شده را می‌دید، که بکلی نابود شده اند.

باری احمدشاه که بشهادت دیوان اشعارش باوطن خودومردم خود علاقهٔ فراوان وعشق وشور سوزانی داشت، ودرعین حال مرد صوفی مشرب متدینی بود، نمیتوانست امرای مسلمان بازماندهٔ هندوهمسایگان خودرا برای جهانگیری وآز دولت وجاه‌ازبین برد، وباامحای مرکزیت ملی خویش، تیشه برریشهٔ خود زند. بنابرین همواره سیاست اوچنین بود، که امرای همسایهٔ خودرا درتحت رایت شهنشاهی باوضع دوستانه وپدرانه نگهدارد. وخودراغاصب مقام وجهانگیر آزمند وقهار قرار ندهد.

پس از احمدشاه:

بعداز وفات احمدشاه بابا، ازجملهٔ هشت فرزندش، شهزاده سلیمان پسر کوچك اودر قندهار بسعی شاه‌ولیخان وزیر اعظم پادشاه شد، ولی تیمور فرزند بزرك اوکه درحیات پدر حکمران لاهور وملتان بوده ودرانجاسکه هم میزد ودرینوقت درهرات حکمرانی کردی، فو را بطرف قندهار حرکت‌کرد (عکس نمبر ۸۳) وسلیمان راخلع‌وشاه ولیخان رابکشت، وبعد ازمدت کمی پایتخت رااز قندهار بکابل‌انتقال داد، وقاضی فیض الله دولتشاهی راوزیر وسردار پاینده خان‌بن حاجی جمال خان‌محمد زیی‌را بلقب سرفراز خان‌بسرداری قبایل درانی‌قندهارگماشت. ودو رهٔ شاهی خودرا بکامرانی ومدافعه شورشیان گذرانیدی. چون‌مردم خراسان سه‌بار برشاهرخ‌میرزاشهزادهٔ‌نادری‌شوریدند، تیمورشاه‌نیزسه‌بارباوامداد کرد، ودفعهٔ‌سوم‌احمدخان نورزیی شورشیان‌رابشدت‌سرکوبی نمود، ونیز بسال (۱۱۸۸ هـ ۱۷۷٤م) عبدالخالق خان سد وزیی برتیمورشاه باغی شد، ولی تیمور او رابشکست ونابینا یشی نمود، وباز بسال (۱۱۹۳ هـ ۱۷۷۹م) بزرگان پشاور وخیبر مانند فیض الله خان خلیل وارسلاخان

(c) ketabton.com: Digital Library

مهمند تیمورشاه رادر بالاحصار پشاور محاصره کردند،ولی‌تیموربرایشان غالب آمد، وهمه راقتل نمود، چون قوای سیکهٔ برملتان یورش آو رده بودند ، لهـذا بسال (۱۱۹٦ـ۱۷۸۱م) تیمورشاه‌آن‌شهر را واپس‌بدست آورد ،درسند نیز میرفتح‌علی‌خان تالپور بغاوت‌کرد، مگرمددخان قائد نظامی تیمورشاه قبایل تالپور را سرکوبی داد،وواپس همان میر فتح علی‌خان راحکمران آنجا شناخت (حدود ۱۲۰۱ هـ ۱۷۸٦م) د وسال بعد آزاد خان درکشمیر شورید ، ولی تیمور این شورش رانیز فرونشا ند (۱۲۰۳ هـ ۱۷۸۸ م) چون شاهان بخارا بدولت سدوزیی مطیع ودوست بودند ،بنابران احمدشاه همواره دوستی ایشانرا نیز مراعات کردی ، ولی درینوقت شاه مراد معصوم منغیتی برمروتصرف کرد، ازینر وتیمور شاه بایك لك لشکر خود ازراه قندوز وآقچه رفت ،ودر نتیجه باشاه‌مراد صلح کرد ودریای آمورا سرحد شناخت (۱۲۰٤ هـ ۱۷۸۹ م)ومملکت را بپسران خود چنین تقسیم کردکه قندهار رابه همایون وهرات را به‌محمود وپشاور رابه عباس وکابل رابزمان وغزنه رابه شجاع وکشمیر را به کهندل داد، وخودوی بعداز ۲۲سال سلطنت درحالیکه مملکت پدر را ازکشمیر وپنجاب وسند تاآمو ومشهد خراسان حفظ کرده‌بود، درکابل ازجهان رفت (۷شوال ۱۲۰۷ هـ ۱۸۹۳م) و(۲٤) فرزند ازخود بازگذاشت که‌ازجملهٔ آنان زمانشاه که مادرش یوسفزیی بود بامداد سردار پاینده محمدخان محمد زیی برتخت کابل نشست وبرادران خودرا دربالاحصار کابل زندانی کرد، ولی همایون برادرش ازقندهار بمقابلهٔ اوبرآمد ودر کلات غلجایی شکست خورد وبه بلوچستان گریخت.

زمانشاه به‌خانه جنگی درداخل مملکت سخت گرفتار آمد، ورقبای خارجی ازین نفاق برادران استفاده کردند، ازطرف شمال شاهان منغیتی بخارا واز طرف جنوب میران سند واز طرف غرب آقامحمد قاجار واز طرف شرق قوای سیکهٔ سرحدات مملکت راتهدید کردند، بنابران‌زمان شاه بسال (۱۲۰۸هـ ۱۷۹۳ م) به‌تصفیهٔ پنجاب ورفع خطر سیکهٔ توجه کرد، ولی چون‌به‌پشاور رسید، همایون برادرش بمدد میران سنداز طرف بولان‌آمده وقندهار راگرفت ازینرو شاه زمان نتوانست به تصفیهٔ پنجاب آید وفورا برقندهار تاخت وهمایون رابگرفت وکورش کرد، وازانجابرای سرکوبی میران تالپور سند ازدرهٔ بولان گـذشت وبافتح علی تالپور با تادیه سه‌لك طلا صلح کرد، وواپس به مقابلهٔ برادر دیگرش محمود که‌ازهرات لشکرکشی کرده بودآمد ، ودرفراه اورا بشکست وبه‌شفاعت

مادر محمود اورا واپس به‌حکمرانی هرات گماشت ،وبعد ازان بلخ رانیز ازشاهان اوزبك بخارا بگرفت وبسال (۱۲۱۰ هـ ۱۷۹۵ م) بالشکر خود از اتك گـذشت ودر حسن ابدال قوای سیکهٔ رامالش داد ، وبا۳۰هزار لشکر خود لاهور راباز گرفت . چون برادر ش محمود درهرات مکرر اً شورش کرده بود، واپس بکابل وقندهار برگشت ومحمود ازهرات بایران گریخت‌و زمانشاه هرات رابه فرزند خود شهـزاده قیصر سپرد (۱۲۱۲هـ ۱۷۹۷ م) .

زمانشاه شخص عالی همت وادعاطلبی بود، ولشکری عظیم درکابل تهیه دید تابرهندحمله نموده وشاهنشاهی احمدشاهی راتجدید کند، و هم مسلمانان هند را درمقابل قوای متجاوز انگلیس یاوری نماید .درین وقت ناپلیون نیزبه مصررسیده بود وپیغامی بدربار زمانشاه فرستاد، تادرهند پیش روی قوای متجاوز وفاتح انگلیس رابگیرد،وباامپرا طو ر فرانسه ازراه دوستی وهمکاری آید ،بنابران زمانشاه‌نیز به حفظ هند از بسط قوای استعمار انگلیس کمربست وبه قصد فتح هند به‌پشاورباقوای سنگین حرکت کرد (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸م ۱۲۱۳ هـ) وی درلاهور بارنجیت سنگهٔ مـذاکره های سیاسی کرد، اورا بقبول اطاعت خودوادار ساخت وبه قصد هجوم دهلی لشکر خودرا می‌آراست .

سیاسیون انگلیس که درهند مانعی تاکنون بدین سنگینی ندیده بودندوباقوای لشکری نمیتوانستند درمقابل زمانشاه برایند ،دست به فعالیت سیاسی زدند ،ولارد ولزلی گورنر جنرال هند یکنفر سفیر دولت برطانیا کپتان جان ملکم رابدربار ایران فرستاد، ومعاهده ۱۸۰۱مورخه ۱۰جنوری رابا‌ایران امضاء کرد، که‌بموجب آن‌پادشاه ایران متعهدگردید اگرشاه افغان برهند برطانوی حمله‌کند، لشکر قاجاربرافغانستان‌تجاوز خواهد نمودواگرپادشاه افغان‌یا فرانسه‌برایران‌بتازد،ویا درسواحل‌بحری ایران مداخله‌یی کنددولت انگلیس افواج‌خودرا بمدد ایران‌خواهدفرستاد، علاوه برین معاهده تدافعی وحربی ،جان ملکم سفیر برطانیا قبلا فتح علیشاه جانشین آقامحمد قاجار رابه لشکرکشی خراسان وهرات‌تشویق کرده‌بود. تابدین وسیله زمانشاه را ازپشت جبهه‌مواجه خطر سازند ، واورا ازحمله برهند منصرف گردانند (۱۲۱٤ هـ ۱۷۹۹م) زیرا از ین لشکر کشی زمانشاه درهند انقلاب عظیمی افتاده ونزدیك بودتـاریـخ فتوحات احمدشاهی تکرار شود.

این فعالیت سیاسی ولزلی که بـذریعهٔ ملکم دردربار ایران کرده

(c) ketabton.com: Digital Library

بود کار کرآمد، وچون لشکر قاجار بتحریك انکلیس برخراسان تاخت شاه زمان مجبور کشت که‌ازراه پشاور وقندهار خودرا بهرات رساند. فتح علیشاه چون بمقصد خودکه رجعت وانصراف زمانشاه از فتح‌هند بود کامیاب کردید .لشکر خودرا ازخراسان بازخواست .

اما زمانشاه از فکر فتح هند فارغ ننشست ولشکری عظیم ازقوای افغان آراست .ودر پشاوربه تجهیزات قوی تر مشغول کشت واستعمار طلبان انکلیس که درسرزمین هند اورا رقیب قوی ونیرومندی می‌دیدند درین بار چاره اساسی کارراستجیدند وخواستند ازرقابت برادران و نفاق داخلی افغانی (یعنی مرض جانکاه ملی ما) کارکیرند .وبکلی این رقیب مدهش خودرا ازبین بردارند .درین بارنظر سیاسیون انکلیس بر شهزاده محمود برادر فراری زمانشاه درایران افتاد، که باسردار فتح خان بارکزیی اینك درایران بحالت انتظاربسر بردندی،وچون سردارپاینده خان پدرفتح خان بامرشاه زمان کشته‌شده‌بود. بنابران فتح خان نیزاز مخالفان شاه زمان بشمار میرفت.

باید کفت : که‌فتح خان درانوقت مردی قوی وهوشیار وشخصیت نافذی‌بود. که درقبایل درانی ازفراه تا قندهار یکانه مرد میدان ودارای نیروی ملی شمرده شدی . وی‌دارای برادران زیاد وفعال وقوی ودودمان اوبعد ازخانواده شاهی یکانه منبع‌نیروی افغانی بودی. کاردارانزرنك انکلیس بدربار قاجار شاه محمود رابحیث رقیب شاه زمان میشناختند که‌با حالت رنجیده وآشفته ازمملکت برامده ودرخاك ایران پناه جسته بود . بنابران درین بار محمود را بوسیلهٔ شاه قاجار برانکیختند و او بهمراهی سردار فتح خان ازراه سیستان وفراه داخل خاك افغانستان شد. ایشان بمدد قبایل درانی وبارکزیی که ازخط سرحد ایران تاقندهار افتاده اند. سیستان‌وفراه وقندهار رابکرفتند .وبعدازتجهیز قواولشکری قوی بقیادت سردار فتح خان بسوی کابل روی آوردند .شاه زمان که درپشاور بقصد هند لشکر می‌آراست . ازشنیدن این خبر بکابل‌آمد وبدفع برادر وسردار فتح خان ازغزنی کذشت . لشکر دوبرادر درتاری بین غزنه ومقر جنك کردند. ودر نتیجه زمانشاه بشکست وبدست‌برادر کرفتار آمد وبلافاصله از حلیهٔبصر عاری کشت ودر چشم او میل کشیدند وانکلیسان باین حادثه عظیم رقیب خطرناکی را ازبین بردند، وهم آتش خانه جنکی را درافغانستان روشن کردند، که بعدازان کسی

بفکر هند نیفتاد .واینست نتیجه سوء خانه جنکی ونفاق داخلی که‌همواره خانهٔ افغان راخراب کرده‌است. محمود بلافاصله برتخت کابل نشست (١٢١٥ هـ ١٨٠٠م) وسردار فتح خان‌محمد زایی راوزیر خودکردانید. و در مبحث‌محمد زاییان خواهدآمد. افغانستان‌درینوقت‌بدست برادران‌وزیر فتح خان آمد . و محمود شاهی بود که جز نام ارزشی نداشت .

شجاع الملك برادر عینی زمانشاه که این حوادث المناك را ازدور میدید .در پشاور لشکری آراست .وبمقابل محمود برآمد .ولی لشکریان شاه محمود که‌به تعداد سه هزار ازکابل آمده بودنددر موضع اشپان باوی جنك کردند. واورا واپس به‌کوهسار خیبر عقب زدند (١٢١٦ هـ ١٨٠١ م)اماجنکهای داخلی شاه محمود رانیز آرام نماند .ودرسال (١٢١٧ هـ ١٨٠٢م)جنکهای عظیم باغلجیان وکذالك درپشاور باشجاع وافریدیان ودر ولایت شمالی باحکمرانان اوزبك که‌از جیحون تجاوز کرده بودند واقع شد. ودولت قاجاری ایران نیز بقایای دودمان نادری راکه درتحت سلطهٔ شاهان افغانی درخراسان ومشهد حکم میراندند ازبن برکندند .و مشهد رابکرفتند .وامرای بلوچ نیز بفکر استقلال افتادند. باوجود اینقدر رفتن شاه محمود که‌مردی عیاش وتن پرور بود، امور مملکت رابه وزیر فتح خان وبرادر انش سپرده وخود کاری نمیکرد . تاکه مردم بپرو شوریدند.ومختار الدوله شیر محمد خان ولدشاه ولیخان بامیزبی بیشکار او شجاع الملك رابکابل برای سلطنت‌دعوت داد.شجاع درسال (١٢١٨ هـ ١٨٠٣م)ازپشاور بکابل آمد. وبرتخت نشست وشاه محمود رامخلوع ومعاف ساخت .

چون وزیر فتح خان وشهزاده کامران پسرمحمود درقندهاربودند، لهذاشاه شجاع شهزاده قیصربن شاه زمان رابمدافعهٔ ایشان فرستاد. واو قندهار رابدون جنك بکرفت وکامران رابفراه عقب راند. ووزیر فتح خان خودرا بشاه شجاع تسلیم کرد، ودر مسکن پدری قلعه‌ادی‌ناوهٔ بارکزیی جنوبی کرشك ظاهرا منزوی کردید. اماتوجه خودرا ازمداخله درامور سیاست باز نداشت وبسال (١٢١٩ هـ ١٨٠٤ م) که‌شاه شجاع درپشاور سی هزار لشکر راجمع کرد. وبغرض تصفیه کشمیر وپنجاب وسند حرکت میکرد .در قندهار شهزاده قیصر برخلاف عم‌شورش کرد، ولی شاه شجاع برادر زاده راکوشمالی داد، وواپس اوراحکمران قندهار کردانید، وبرامرای شورشی تالپور سندیورش برد، وبعداز اخذ (٣٢٠) هزار روپیه باایشان صلح‌نمود ،ولی اوضاع داخلی شوریده بود،

(c) ketabton.com: Digital Library

وهمواره برادر زادکان نادان شاه که کامران وقیصر بودند ،دست بمخالفت میزدند . چون شاه شجاع به جنگهای کشمیر وپشاور سر گرم بود، وفراغی بمقابلهٔ مخالفان داخلی نداشت ،اوضاع افغانستان بابحران و نشتت و آشفتگی دوام میکرد ،درینوقت قوای متجاوز انگلیس هندوستان ر ا تا لودهیانه بگرفتند وچون ازنفوذروزافزون فرانس دردربار ایران میترسیدند ومیخواستند رقبای اروپایی خودرا در فتوحات هند بکلی نابود سازند، وبرعظیم هندرا به تنهایی بگیرند ،بنابران الفنستون یکنفر ایلچی ا ز طرف حکومت هند برطانوی بامستر استر چی درپشاور بتاریخ ۵مارچ ۱۸۰۹م، پیش شاه شجاع آمدند، اورا ازحمله محتمله ایران برافغانستان ترسانیدند،ودر نتیجه معاهده اولین مودت بین شاه شجاع وهند برطانوی منعقد گردید، که لارد منتو کورنر جنرال هندآنرا در (۱۷جون ۱۸۰۹ ه ۱۲۲٤م) تصدیق کرد، این پیمان شکل دفاعی داشت زیرا درمادهٔ او ل ودوم آن گفته شده که اگر فرانسه وایران برمتصرفات شاه افغا ن تجاوز کنند ، دولت هند برطانوی باشاه کابل امداد میکند ونمی گذارد که برافغانستان تجاوزی شود، وماده سوم آن اشارت به مودت ویگانگی وروابط دوستانهٔ طرفین میکند که شاه افغان هیچکس را ازفرانسو یا ن بمملکت خویش نخواهد گذاشت و طرفین در ممالك یکدیگر مداخلتی نخواهند کرد، وهمواره مراتب مودت رامراعات خواهندنمود .

این معاهده بدردشاه شجاع نخورد ،بلکه اورا منفور مرگم گردانید وشاه محمود باز بمدد وزیر فتح خان اورامدت دوسال بجنگ وفتنه در داخل کشور مشغول داشت تابالاخر شکست خورد وبهندوستان بدولت برطانوی پناه برد (۱۲۲٦ ه ۱۸۱٤م) وطوریکه درشرح حال محمدزاییان خواهد آمد ،دفعهٔ دوم نیز بمدد انگلیس برتخت نشست ،یعنی اورادولت هندبرطانوی در هند نگهداشتند تادر آینده وسیلهٔ کارشان د رافغانستان باشد.

اماشاه محمود چون دفعهٔدوم برتخت نشست زمام مملکت اصلا بدست وزیر فتح خان بود که این وزیر دلاور بلوچستان وسند وکشمیررا مطیع گردانید، وبنام شاه محمود برمملکت حکم میراند وافغانستان رابه برادران خود سپرده بود، چون درینوقت رنجیت سنگ برقلعه اتك تصرف کرد، فتح خان اورا بعداز جنگ سختی که درضلع هزاره رو ی داد بشکست وکشمیر رانیز به برادر خود سردار محمد عظیم خان داد (۱۲۳۰ ه ۱۸۱٤ م).

درینوقت هرات بدست حاجی فیروز الدین برادر محمود بود، فتح علی شاه قاجار درسال(۱۲۳۲ ه ۱۸۱٦م) اراده تسخیر آنرا نمود ،لهذا فتح خان بالشکر کابل بهرات آمد ،واولا حاجی فیروز الدین راگرفته به کابل فرستاد، وپس ازان درجنگ کهسان غربی هرات ده هزار لشکر قاجاریان را بکشت واز هرات براند، وخود به تنظیم امور هرات مشغول گشت .ولی درینوقت حادثهٔ منحوسی روی داد ،باین معنی که سردار دوست محمد خان برادر وزیر درهرات ،بخانهٔ حاجی فیروز الدین داخل گشت. وجواهر وزیور ها وکمر بندقیمتی دانه نشان که بقول شیرازی (مولف تاریخ احمدشاه درانی) پنجاه هزار تومان قیمت داشت ،باد یگر نفایس تصاحب کرده وبه کشمیر رفت واین واقعه برشاه محمودوکامران خیلی ناگوار آمد، وایشان رابادودمان وزیرفتح خان کینه توزی پیدا کشت ،وهمین احساس نفرت وبدبینی بودکه منجربه کشتار فجیع وزیر فتح خان وعداوت دودمان سدوزیی وبارکزیی گردید .

شاه محمود فرزند کینه توز نادان خودکامران را بهرات فرستاد، وکامران بانتقام اعمال برادرش وزیر فتح خان رابگرفت ،ودر چشم بینای آن وزیر دانامیل کشید (۱۲۳۳ ه ۱۸۱۷ م)این عمل شهزاده کامران ظاهراً سبب تسکین فتنه شمرده شد، زیرا دودمان سدوزیی تمام این فتن را زادهٔ عمل وزیرمیدانستند. ولی وزیر نابینا برادران نیرو مند و فعالی داشت، چون ازکوری برادر بزرگ شنیدند ،در سرتاسر کشور ازکشمیر تاهرات فتنها جوشید ،وآتش قهر وغضب زبانه زد،سر دار دوست محمدخان از کشمیر برگشت وکابل رابدست آورد، وشاه محمود رابغزنی راند .

ازینطرف کامران با۱۲ هزار لشکر خود درغزنی بمددپدررسید ، و سردار محمد عظیم خان از کشمیر بمعاونت سردار دوست محمدخان آمد ودر بین کابل وغزنی باهم جنگ کردند، ولی محمود وکامران شکست خوردند ودرهمین اثناوزیر فتح خان نابینارا نیز درسید آباد وردگ انتقاماً باسوء عذاب بکشتند وبند ازبندش جداکردند (۱۲۳٤ ه۱۸۱۸م) وخود شان بهرات رفتند ،ودرانجا برسر حکومت بین محمود وحا جی فیروز الدین نزاع افتاد وکامران بزهردو فایق آمد وایشان را بکشت (۱۲٤۵ ه ۱۸۲۹ م)وخودکامران تا (۱۲۵۸ ه ۱۸٤۲م) بلر هرا ت حکم را ند .

درین زمان که آتش نفاق در سرتاسر کشور گرم بود، بازدولت

(c) ketabton.com: The Digital Library

قاجاری ایران درسال (۱۸۳۲م) سی هزار لشکر را بتحریك روسیه‌تزاری بتسخیر هرات بفرماندهی عباس‌میرزافرستاد ولی‌چون انگلیس‌ها قاجاریان را ازین لشکر کشی بازداشتند. وهم‌هراتیان بکشور خود افغانستان وفادار بودند. ولشکریان قاجاری رانگذاشتند. بنابرین هرات بمرکز سلطنت افغانی ملی سابق مربوط ماند.

نوت: بقیه احوال واواخر دودمان سدوزیی درشرح حال‌محمدزاییان خواهدآمد.

شاهان سدوزایی :

۱ـ احمد شاه بابا ابدالی بن‌زمانخان (۱۱۶۰ هـ ۱۱۸۶ هـ)
۲ـ سلیمان بن‌احمدشاه (۱۱۸۶هـ)
* ۳ـ تیمورشاه بن‌احمدشاه (۱۱۸۶ هـ۱۲۰۷ هـ)
* ٤ـ زمانشاه بن تیمورشاه (۱۲۰۷ هـ۱۲۱۵ هـ)
*۵ـ شاه محموده‌بن تیمور شاه (۱۲۱۵ هـ ۱۲٤۵ هـ)
*٦ـ شاه شجاع بن تیمورشاه (۱۲۱۸هـ ۱۲۵۸هـ)
۷ـ فیروز الدین بن تیمورشاه (هرات حدود ۱۲۳۰ هـ)
* ۸ـ کامران ولدشاه محمود (هرات ۱۲۳٤ هـ۱۲٤۵هـ)

مآخذ:

حیات افغانی ـ سراج التواریخ ـ تحفة الحبیب ـ تاریخ سلطانی خورشید جهان ـ سیرالمتاخرین ـ تاریخ سرجان ملکم ـ تاج‌التواریخ ـ احمدشاه بابا ـ لوی احمدشاه بابا ـ مجمل التواریخ بعد نادریه ـ تاریخ‌ایران فروغی ـ تاریخ‌عمومی عباس اقبال ـ جهانکشای نادری ـ دایرة المعارف اسلامی ـ صولت افغانی ـ تاریخ احمدی (قلمی) تتمة البیان ـ نادرنامه (قلمی) ـ خلاصة‌الانساب (قلمی) ـ رهنمای افغانستان ـ مجمع‌التواریخ ریاض المحبه ـ خصایل السعادة ـ مکتوبات سیاسی شاه‌ولی الله ـ مکتوبات شاه فقیرالله ـ ظفر نامه رنجیت ـ حیات حافظ رحمت خان ـ تاریخ نظامی ایران ـ تاریخ‌پشتون ـ شوکت افغانی ـ تاریخ‌پشاور ـ جریدهٔ شمس‌النهار کابل ـ جریدهٔ سراج‌الاخبار افغانیه ـ تاریخ افغانستان از ملیسون ـ احمدشاه درانی از کند اسنک به‌انگلیسی ـ تاریخ احمدشاه درانی ازسید حسین شیرازی ـ عمادالسعاده از سیدغلام علی خان ـ راجکان پنجاب‌از گریفن به‌انگلیسی ـ تاریخ‌بلوچستان ـ خزانهٔ عامره ـ تاریخ‌سندهٔ ازمولانا مهر ـ تاریخ‌سند انگلیسی ـ کزینیر سندهٔ ـ تاریخ‌کلهوره انگلیسی ـ تحفة الکرام.

بخش هفتم

محمد زاییان

(۱۲۱٦ هـ تا ۱۳۳۸ هـ)

محمد زیی عشیره ییست ازبار کزیی درانی قندهار، که‌این محمد نیکه مورث اعلای شان معاصر بود باملك سدو حکمران قبایل ابدالی قندهار ودرحدود (۱۰۰۰ هـ ۱۵۹۱م)در ارغسان جنوب شرقی قندهار در بین عشیرهٔ کوچك خودزندگانی‌داشت، ومحمد بن عمر ازتبار دارو وبارك بود، که شعبه ایست ازقبایل‌ابدالی سره‌بن پنبتانه، ومزار محمد نیکه درارغسان قندهار است. واولادمحمد خان دربین قبایل بارکزیی قندهار سمت زیاست داشتند، ومرکز شان‌ناوهٔ بارکزیی‌کنار هلمند جنوبی کرشك بود. که‌تاکنون درانجاقلعهٔادی مو جوداست، ومسکن‌کهن این دودمان بود.

طوریکه سابقاً خواندید درجرگهٔ شیرسرخ برای انتخاب پادشاه رئیس این قبیله حاجی جمال خان بن حاجی‌یوسف بن‌یاروبن محمدنیز شامل‌بود وبعدازان‌بدربار احمدشاهی‌صفت مشاورداشت‌وی‌درسال۱۱۸٤ هـ بمرد، ودر جنوب قندهاردرحدود قریهٔ ذاکر مدفون شد، وبعداز و فرزند ش سردار پاینده خان بریاست قبایل بارکزیی درجنوب قندهار از ارغسان تاناوهٔ بارکزیی هلمند شهرت یافت،وازطرف تیمورشاه به منا صب مهمی سرفراز شد، وی‌در سر کوبی آزادخان کشمیر وشورش عبدالخالق سدوزیی وفرار شهزاده عباس پسرتیموربه‌لالپورهٔمهمند، خدمات‌خوبی به‌تیمورشاه‌نمود، که‌درنتیجهٔآن‌بلقب‌سرفرازخان‌نواخته‌شد. ولی‌بعد از مرگ تیمورشاه زمانشاه‌درعوض اورحمت‌الله خان سدو زیی رابلقب وفادار خان وزارت داد،وسردار پاینده‌خان درقلعهٔادی کنارهلمند متواری گردید. ولی چون محل رجوع مردم‌بود، شاه‌زمان اورا با برخی ازهمکاران وی درقندهار بکشت (۱۳ رمضان ۱۲۱٤ هـ ۱۷۹۹ م) سردار پاینده خان بیست پسرفعال‌ونیرومندی داشت، که بعد از قتل پدر در افغانستان پراکندند وفرزند بزرگ سردار پاینده خان سردار فتح خان ازقندهار رفت وبه‌شاه محمود برادر زمانشاه که‌درایران بود پناه برد، وطوریکه درمبحث سدوزاییان گفتیم: درینوقت زمانشاه یك لك‌لشکر رابرای مارش برهند تهیه‌دیده بود. ونمایندگان سیاسی انگلیس برای ناکامی این لشکر کشی بهر طرف دسیسه میکردند وسخت می ترسیدند که‌ناپلیون از مذاکرهٔ سیاسی وربط پادر بارزمانشاه‌استفاده نکند. بنابران بذریعهٔ حکومت قاجاریه ایران شاه محمودرا تحریك‌وتقویه

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده وبافغانستان برخلاف زمانشاه فرستادند ،وسر دارفتح خان نیز ازراه سیستان وفراه بوطن بازگشت وبه سر لشکری قوای محمودبر قندهار هجوم آورد، ودرجنگ «تازی» شاه‌زمان رابشکست‌وبحکم‌محمود اورا کور کردا نیدند وبر کابل تصرف جستند ،ووزیر شاه زمان رحمت الله‌خان سدوزیی رانیز قتل کردند.

چون شاه محمود برتخت کابل نشست ،سردار فتح‌خان رابلقب شاه دوست بوزارت خود مقرر داشت وتمام مملکت رابه او وبرادرانش سپرد (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م) وپسران سردار پاینده خان محمد زیی از ینوقت حکمران افغانستان شدند و فتح‌خان بااختیارات کلی که‌درمملکت‌داشت، همه برادران خودرا به حکمرانی ولایات افغانی گماشت ،وی ازبرادران خود سرداردوست محمد خان‌رادر مرکزپیش خود نگهداشت،وبه‌محمدعظیم‌خان‌وبعدازو عبدالجبار خان کشمیر داد،وپشاورراتا اتك به‌یارمحمد خان وسلطان محمدخان سپرد، سندو شکار پوربه‌رحمدل خان و غزنی را به شیر دل خان وبامیان رابه‌کهندل‌خان‌وقندهاروملحقات آنرا از کلات تا درهٔ بولان وفراه بمهردل خان و پردل‌خان داد، دیره‌جات تاحدود پنجاب و کوهسار پشاور به نواب عبدالصمدخان وپسرش نواب زمان‌خان تعلق گرفت ،ومملکت درین کشمکش‌میدان مجادله وخونریزی گردید، و عاقبت وزیر فتح خان‌درهرات‌بدست‌عطامحمد خان‌وزیرشهزاده‌کامران‌کور کرده شد (۱۲۳٤ هـ ۱۸۱۸ م) این‌واقعه چنانچه گذشت ، بر ادران بارکزیی رابه انتقام‌برانگیخت.وهرج‌ومرج شدیدی برپاشد ،وبعدازانکه بساط آخرین‌دودمان‌سلطنتی‌سدوزیی‌را بر چیدند ،دربین برادران وزیر فتح‌خان نیزبرسر امرپادشاهی نزاعها واقع‌شد، تاکه‌درآخرسر دار دوست محمدخان درمسجد عیدگاه کابل اعلان امارت نمود، وخطبه‌بنام او بعنوان «امیر کابل» خوانده شد(۱۲٥٤ هـ ۱۸۳۸ م).

امیر بلا فاصله پسران خودرا به‌تمام محروسات خود در افغانستان مقرر کرد، وچون قوای رنجیت‌سنگهاز ضعف وفتور داخلی افغانستان استفاده کرده وتمام پنجاب‌را تاپشاور گرفته‌بودند، وسردارسلطان محمد خان نیزبعداز جنگ بالاکوت‌وشهادت مجاهدین بقیادت سید احمد بریلوی ومولوی اسماعیل دهلوی‌وکشته شدن سردار یار محمدخان برادرش درصوبهٔ پشاورضعیف‌شده‌بود، وترس آن میرفت که قوای رنجیت برخیبر حمله کنند، بنابراین‌امیر دوست محمد خان به مکتوبی

از لارد بنتك گورنر جنرال هند دراسترداد پشاور امداد خواست،وازراه باسول بطرف پشاور با (٦۰) هزار لشکر خودحرکت کرد،ولی‌سردار سلطان محمدخان لشکر امیر را متفرق ساخت، وامیرناکام ازپشاور به خیبر وجلال آباد برگشت ، واشنغر تاکوهات وتل‌به‌سردارسلطان محمد خان برادر امیرباقی ماند. (۱۲٥٤هـ ۱۸۳۸م).

امیر دوست محمدخان برای شکستن ومقابلت رنجیت ذریعهٔ‌مکاتیب ازدولت انگلیس وایران وزار روس استمداد کرد. ولارد آکلینند وایسرای هند بسالی ۱۸۳٦ ـ ۳۷ م از طرف هند بر طانوی سر الکساندر برنس ومیجر لیچ ولفتننت ودومستر لارد رابحیث هیئت اولین سیاسی واقتصادی بکابل فرستاد ،ودرعین همین‌وقت یکنفر نمایندهٔ روسیه ویتکویچ (۱) نیز به‌کابل رسیده بود ،ودر بار کابل وحکمرانان قندهار را برخلاف پیشرفت انگلیس درسند وپنجاب تحریك میکرد ، امیر دوست محمدخان باالکساندر برنس مفاهمه کرد، مشروط باینکه اگر دولت انگلیس دوهزار تفنگ بدهد، واراضی غرب دریای سند راهم باو باز گذارد ، وی‌همواره همکار ودوست انگلیسیان خواهد بود.

ولی دولت هند برطانوی برای حفاظت هند وجلوگیری از حملات محتملهٔ روس به‌شاه شجاع سدوزیی که‌از سلطنت مخلوع ودر لودهیانه فراری بود نظری داشت ، وبنابران لارد آکلینند بتاریخ‌اول اکتوبر ۱۸۳۸ م جنگ اول افغان وانگلیس را آغاز داشت، وبه خلع‌واستیصال امیر دوست محمد کمربست .

شاه شجاع که درینوقت برای استرداد تخت وتاج بقبول هر گونه سفالت حاضر بود، بتاریخ۱۲مارچ ۱۸۳٤م معاهدهٔ اولین خودرا متضمن (۱٤) ماده بامهاراجه رنجیت بست ،هرچند شاه مخلوع درینوقت هیچگونه حیثیت حقوقی ورسمی نداشت ، ولی درمعاهدهٔ منعقده تمام کشمیر وپنجاب واراضی اتك وپشاور را تاخیبر وسند به‌رنجیت‌گذاشت وطرفین ذریعهٔ مواد (۱۱ـ۱۳ـ۱٤) امداد لشکری یکدیگر را دراوقات خطر قبول کردند ،وبرخی ازمواد را راجع به‌جریان تجارت‌نیز درین

---

(۱) Vitkievitch درسال ۱۸۳۸ بکابل آمد، ولی این سفیر بطور غیر رسمی ازطرف وزیر مختار روسیه درتهران بکابل فرستاده شده‌بود (آریانا ج۲شماره ۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

معاهده گنجا نبودند. ولی این معاهده چون تنها بین شجاع و رنجیت بود و انگلیسیان اندران سودی نداشتند، دولت هند برطانوی آنرا قبول نکرد. و متعاقب آن معاهدهٔ لاهور منعقده ۲۶ جون ۱۸۳۸ م بین گورنر جنرال برطانوی و مهاراجه رنجیت سنگ و شاه شجاع الملک درشمله بتاریخ ۲۵ جولایی ۱۸۳۸ م منعقد شد. واین همان سالیست که ویتکویچ نمایندهٔ روسی بکابل آمده بود. درین معاهده که گورنر جنرال ورنجیت شخصیت های حقوقی بودند، واختیار انی داشتند، شخص ثالث شجاع الملک ابدا و اصلا از طرف مملکت خود صلاحیتی نداشت. وبلکه اندرین وقت وی یکفرد فراری فاقد حقوق ملی شناخته میشد.

بهر صورت معاهدهٔ لاهور بذریعهٔ مستر دبلیو. ایچ مکناتن که از طرف لارد آکلند نایب السلطنه هند نمایندگی داشت در (۱۸) ماده امضاء گردید. وشاه شجاع درمقابل امدادیکه به وی اسند داد تخت وتاج افغانستان وعده دادند. الزتمام اراضی مملکت افغانی درماورای خیبر ودرهٔ بولان دست بردار شد. و مبلغ دوملک روپیه باج رانیز با(۵) هزار لشکر سالیانه قبول کرد که بعد از تحصیل تخت وتاج به رنجیت بدهد. وباهیچ دولت دیگری که مخالف دولت انگلیس و مهاراجه باشد، عقد مودت و روابط سیاسی ننماید. و درهرات هم برادر زادهٔ خود را حکمران خواهد شناخت و مداخله یی بامور هرات نخواهد کرد.

ماده (۱۸) عهد نامه متضمن اتحاد حربی است که اگر یکی از متعاهدین (انگلیس و رنجیت وشجاع) از طرفی مورد حمله قرار گیرد، دیگران باوی در مدافعهٔ خطر امداد لشکری مینمایند.

با این عهدنامهٔ عجیبی که بین دو حکومت و یکنفر فراری امضا شد لشکریان انگلیس بقوماندانی سر جان کین، شاه شجاع را برداشتند. و در فروری ۱۸۳۹ م ۱۲۵۴ھ از راه سند و بولان بر قندهار حمله آوردند. و به (۲۰) اپریل ۱۸۳۹م = ۱۲۵۵ھ شهر قندهار را بگرفتند. وبرادران امیر بایران گریختند. و شاه شجاع بر تخت شاهی قندهار نشست (۲۳ صفر ۱۲۵۵ھ) در قندهار مکناتن از شاه شجاع تعهد گرفت که عسکر و نظامی انگلیس را در افغانستان با یکنفر نمایندهٔ سیاسی شان بگذارد، و بانصورت لشکر برطانیه بمعیت شاه شجاع از راه غزنی و کذالک کمپتان ویید با شهزاده تیمور فرزند شجاع از راه درهٔ خیبر و جلال آباد بر کابل حمله کردند. و به (۱۷ـ اگست ۱۸۳۹م = غره جمادی الاخری ۱۲۵۵ھ)

شاه شجاع را در کابل بپادشاهی برداشتند، و امیر دوست محمد خان با فرزند ان خود به بخارا رفت ودرانجا امیر بخارا اورا بزندان افگند. و گورنر جنرال هند لارد آکلند درجایزهٔ فتح کابل واخراج امیر دوست محمد بلقب ا ر ل Earl از طرف در بار لندن نواخته شد ۱۸۳۹م.

درینوقت که سران حکومتی وامیر از مملکت رفتند، ووطن رابه دشمن گذاشتند، ملت افغان با لشکر متجاوز انگلیس اعلان غزاداد، و ازهرطرف حمله‌های ملیون برقشون انگلیس آغازشد ویکسال بعد امیر دوست محمدخان نیز باپسرش محمد افضل خان ازبخارا برامد و ازآموگذرکردند. ولی درایبک ازلشکرانگلیس شکست خوردند. وبه تاشقرغان رفتند (۲۸ستمبر ۱۸۴۰م ـ ۱۲۵۶ھ) و بعد ازان امیر خود رابانگلیس تسلیم کرد و به کلکته فرستاده شد (نوامبر ۱۸۴۰ع).

اما مجاهدین ملی در شمال کابل به سالاری مسجد بخان وسلطان محمد نجرابی و غیره با متجاوزان فرنگی دست به غزا زدند. وعبدالله خان اچکزیی وامین الله خان لوگری ودیگران نیز دراوایل خزان ۱۲۵۸ ھ باتفاق مردم اطراف کابل برفرنگیان وشاه شجاع شوریدند، وسردار محمد اکبر خان فرزند امیر دوست محمد خان هم ازطرف شمال باایشان پیوست وکار رابرانگلیس تنگ کردند. درین گیرو دار مکناتن Sir.W. Macnaghten بتاریخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ع بدست سردار اکبر خان درکابل قتل گردید، و نیز الکزاندر برنس در۲ نوامبر ۱۸۴۱ ع از طرف غازیان کشته شده بود، و بعد ازان خود شاه شجاع هم درکابل بدست غازیان کشته شد (۲صفر ۱۲۵۸ھ = ۳ اپریل ۱۸۴۲م) (عکس نمبر ۸۴) وچون لشکریان انگلیسی درزمستان همین سال ازکابل بسوی جلال آباد رفتند در راه بدست غازیان افغان همه قتل عام شدند.

انگلیسیان درین جنگ خسارات بزرگ برداشتند یعنی (۳۰) هزار نفر کشته شدند و(۲۱) کرور روپیه هندی مصرف کردند، وبالاخر از حفظ خود هم عاجز آمدند، و از دست غازیان افغانی جز یکنفر که دکتر(۱) بریدون نامداشت احدی زنده نبرآمد. لهذا واپس امیر دوست محمدخان

---

(۱) William Brydon ولیم بریدون (۱۸۱۱ـ۱۸۷۸م) طبیب لشکر انگلیسی که از جملهٔ شیزده هزار نفر فرقهٔ پیاده فقط وی زنده به جلال آباد رسید ۱۳ جنوری ۱۸۴۲م (اندین بیوگرافی ۵۸)

(c) ketabton.com: Digital Library

را از هند آوردند ، امیر بهمت فرزند مجاهد خویش وزیر اکبر خان بر تخت کابل بازنشست ، و برادران‌وی از ایران آمده‌بر قندهار حکمران شدند ،و هرات در دست یار محمد خان الکوزئی وزیر شهزاده کامران بماند .

امیر دوست محمد خان درآغاز دورهٔدوم‌امارت خویش ز عما ی مشهور جنگ اول را که در راه حفظ مملکت قربانیها داده بودند ، مانند نایب‌امین الله خان لوگری و سردار سلطان احمد خان سرکار و محمد شاه خان بابکر خیل و نواب محمد زمانخان و پسرش شجاع الدوله‌خان و محمد عثمان خان و نواب جبارخان و مسجدیخان و غیره را مورد اعتماد قرار نداد ، و درامورمملکت دخیل نساخت ، و بالعکس تمام مملکت رادر تحت تصرف پسران خودنگهداشت ، بنابرین سردار سلطان احمد خان برادر زادهٔ امیر و دامادش که ازومایوس شده بود بقندهار رفت ، و از انجا با (٥)هزار لشکر قندهاری بر کابل حمله آورد ، ولی امیر او را در مقر بشکست ، و بعدازان سلطان احمد مذکور بایران فرار کردو فرزند نامدار مجاهد امیر ،وزیراکبر خان‌نیز در مزار از جهان رفت (١٢٦٣هـ = ١٨٤٦ م). (عکس ٨٥)

اما سردار محمد اکرم خان فرزند امیر در ولایات شمالی ایشان اوراق میربلخ ، و ایشان‌صدور میر آقچه ، و میر حکیم خا ن‌والی‌شبرغان و میربابابیگ رئیس ایبك، و غضنفر خا ن‌سالار اندخوی ، و گنج علی مهترخلم ، و محمود خان داور سرپل ، و شاه مراد مرزبان قطغن رامطیع ساخته و تا آموپیش رفت و سرحد شمالی کشور را محفوظ داشت (١٢٦٥هـ = ١٨٤٨م) و باینصورت فقط قندهار و هرات از امارت امیر بیرون ماند و چند سال‌بعد سرداران قندهاری برادران امیر (کهندل ـ پردل ـ مهردل) مردند و رحمدل بماند ، و او را با برادر زادگان خویش نزاع افتاد ، امیر دوست محمدخان‌در سنه (١٢٧١هـ = ١٨٥٥م)مورخه١١ رجب ،سردار غلام حیدرخان ولیعهد خودرا به‌جمرود فرستاد ، وبا سرجان لارنس چیف کمشنر پنجاب نمایندهٔ جمس‌اندریومارکویس‌گورنر جنرال هندملاقات کرد ، و معاهدهٔ پشاور منعقده ٣٠مارچ ١٨٥٥م را که دارای سه ماده بود با دولت هند برطانوی بست .

این معاهده مراسم مودت و دوستی و عدم مداخلت طرفین را در مملکت یکدیگر متضمن بودوماده سوم میگفت که طرفین متعاقدین دوست یکدیگر را دوست و دشمن آندیگر را دشمن خود خواهد شناخت .

با این معاهده امیر از طرف شرق مملکت مطمئن شد ، و هم‌ضمناً موافقهٔ دولت هند بر طانوی را در تسخیر قندهار گرفت ،و بعداز ان لشکری از کابل بکشید و قندهار را بگرفت و بفرزند خود غلام حیدرخان بسپرد و باینصورت قندهار مستقیما بامارت کابل تعلق گرفت .

امادر هرات بقایای دودمان سدوزئی بدست یار محمد الکوزئی‌وزیر کامران از بین رفتند و یار محمد حکمران آنجا نیز بسال (١٢٦٧هـ = ١٨٥٠م) در گذشته و فرزند نالایقی که سید محمد خان نامداشت بجای او نشسته بود ، و مسکوکات خود را بنام ناصرالدین شاه قاجار ضرب کردی ، ولی مردم هرات این وضع‌را خوش نداشته‌او رابکشتند وشهزاده یوسف نواسهٔ حاجی فیروز الدین ازاعقاب سدو زایی رابپادشاهی‌هرات برداشتند(محرم ١٢٧٢هـ = ١٨٥٥م)تاکه ناصرالدین شاه لشکری‌بهرات فرستاد وآن شهر رابگرفت (١٢٧٣ هـ)

رجال افغانی هرات را جزولاینفك قدیم افغانستان می دانستند و نمی خواستند که دران کدام مملکت اجنبی دستی داشته باشد ،بنابران امیر دوست محمد خان در صددالحاق مستقیم هرات بمرکز مملکت بود. و همدرین اوقات امیر دوست محمد خان را انگلیسیان به جمرود دعوت کردند، و ذریعهٔ سرجان‌لارنس معاهدهٔپشاور مورخ ٢٦جنوری ١٨٥٧م = ٢٩ جمادی الاولی ١٢٧٣هـ را با او بستند ، این معاهده که دارای(١٢) ماده است از طرف گورنر جنرال هند جان وایکونت‌کیننگ بذریعهٔ جان لارنس چیف کمشنر پنجاب و لفتننت کرنل ایچ،لی ایدواردس کمشنر پشاور با امیر عقد شد .

معاهده گوید: چون شاه ایران نقض عهد نمود وبرهرات قبضه کرد و در کشور افغانستان مداخله میکند ، بنابران حکومت انگلیسی‌هند امیر دوست محمد خان را مدد خواهد داد و بحفظ اراضی او از تجاوز قاجاریان خواهد کوشید ، و تا وقتی که جنگ با دولت قاجاری جاریست ماهانه یك لك روپیه بامیرمیدهند مشروط باینکه : امیر لشکر سوار و توپخانه خود را با (١٨) هزار پیاده بخوبی نگه دارد ، و همواره (١٣) هزار لشکر مجهز قواعد دان داشته باشد و در کابل یا قندهار یا بلخ و یاجائیکه با قاجاریان نبرد افتد ، نمایندگان‌انگلیسی با عملهٔ هندی‌مقرر خواهند بود تا مبلغ امدادی در تحت نظارت شان به امور لشکری صرف گردد، ولی در امور داخلی دخلی نخواهند داشت ، و فقط از وقایع‌جنگی اطلاع خواهند گرفت .

(c) ketabton.com: Digital Library

امیر یکنفر نمایندهٔ خود را به پشاور مقرر دارد و علاوه بر امداد ماهوار مذکور پنج لك روپیه نقد را نیز باو میدهند ، و در مقابل امیر نمیتواند در خفا یا علنا با دولت دیگری داخل مفاهمات سیاسی گردد و چهار هزار تفنگ را نیز بموجب همین‌معاهده بامیر درمقام تل سپردند.

علاوه برین دولت انگلیس بر دولت قاجاری نیز فشار سیاسی وارد کرد ، که بزودی هرات را که جزو قدیم پیکر افغانستان بود تخلیه‌کند ، وحتی در نومبر ۱۸۵۷م = ۱۲۷۳ه لشکری را با کشتی های جنگی از راه بحیرهٔ عرب بر بوشهر سوق دادند ، و آن شهر را بگرفتند ، وتخلیهٔ آنرا مربوط به ترك هرات‌گذاشتند .

آنچه در پس پرده یا در فضای سیاست راجع به هرات در هند و لندن و تهران یا کابل فعالیت میرفت از نص معاهده و لشکر کشی‌بحری انگلیس پدیدار است، ولی مردم افغانستان‌وهراتیان‌نیز زیربار قاجاریان نرفتند، و حرکات ملی بهر طرف دیده شد ، مردان جانباز در راه آزادی دست به کار بردند ، ولشکریان‌متجاوزراازهرات طرد کردن خواستند بنابران لشکر قاجاریه در ۲۷ جولائی ۱۸۵۷م = ۱۲۷۳ه هرات را تخلیه کرده به مشهد رفتند ، ولی درینوقت همان سردار سلطان احمد خان سرکاربرادر زادهٔ امیر بهرات آمدو او را حکمران آنجاشناختند . وبچنین صورت هراتیان دلیر شهر خود را از تسلط اجانب آزاد ساختند .

این سردار ازعناصر ملی مخالف انگلیس بود ، که در جنگ اول یکی از سران مجاهدین ملی بشمار میرفت ، بنا بران وجوداو در هرات برای دولت هند خاطر خواه نبودی .

با آمدن سردار بهرات مردم بدور وی گرد آمدند و فعالیت سیاسی نیز آغاز شد ،حکومت برطانیا یك‌هیئت سیاسی رابسر کردگی میجرتیلر از بغداد بهرات فرستاد ، و کذالك دولت روس و فدی را بریاست خانیکوف بدربار سردار ارسال داشت ، سلطان احمد فرستادگان‌انگلیس را بناکامی از هرات کشید (۱۲۷٤ه)و باستقلال حکم میراند .

ازانطرف امیر دوست محمدخان که میل مردم راهم بـه‌انضمام مجدد هرات بمرکز میدید به تجهیز لشکر پرداخت ، و بعد ازان بر هرات حمله برد، ودر ۱۰صفر ۱۲۷۸ ه ۱۸٦۱ م‌سلطان احمد برادرزاده وداماد خود را در هرات محاصره کرد .

محاصره (۱۸) ماه طول کشید و سلطان احمد از جهان رفت ، پسر او شهنواز خان نیز تا ۲ ماه مقاومت را دوام داد ، و بعد از دو ماه بدست

امیر افتاد (۸ذیحجه ۱۲۷۸ه ۱۸٦۱ م) ولی امیرنیز چندروز بعد بمرض ضیق النفس بعمر (۷۷)سالگی از جهان درگذشت و در هرات بمزار خواجه عبدالله انصاری درگازرگاه مدفون گشت (۲۱)ذیحجه ۱۲۷۸ه = ۱۸٦۱ م وکار نافعی که امیر دراخر عمرش به‌نفع وحدت کشور نمود ، همین انضمام مجدد هرات بمرکز دولت افغانی بودکه‌توحید سیاسی و حدود قدیم مملکت راتامین کرد. (عکس نمبر ۸٦)

امیر دوست محمدخان نخستین امیر دودمان محمد زیی ومشهور به (امیر کبیر) است‌که برمسکوك روپیهٔ نقره او ایـن بیـت نقش بود :

سیم وطلابه‌شمس وقمرمیدهدنوید
وقـت رواج‌سکهٔ‌پاینده‌خا ن رسید

وی شخص جاه طلب ونرم خووعشرت دوست امادلاور ومد بر ی بود، که‌چهارده زن منکوحه وصدها سراری و(۵۲) اولاد داشت و(۲۹) نفر پسرانش بعد ازمرگ وی در افغانستان مصدرخانه جنگیهای‌هولناکی شدند .

دردورهٔ اول‌امارت که‌امیر دوست‌محمدخان کابل‌راگرفت، جرگه یی را ازبرادران خود فراهم آورد،وبقرارمیـثاق ماه‌ربیع الثـانـی۱۲٤۲ ه که اصل آن درموزهٔ کابل موجود است، مملکت رادربین خودتقسیم‌کردند ریاست این جرگه رانواب عبدالصمد خان کردی ،که‌ازهمه بزرگتر بود ، وپیمان ذیل رابه‌ضمانت اوبستند:

(۱)کوهات وهنگو وتوابع آن‌که قبلابنگش‌گفـتنـدی : نـوا ب عبدالصمدخان .

(۲)بسردار یار محمدخان وسلطان محمدخان وپیر محمد خان وسید محمدخان: پشاور واشنغر وتوابع آن،بایك‌لك‌روپیه ازعایدات کابل که‌امیر دوست‌محمد خان میداد .

(۳)به نواب عبدالجبار خان عـلاقهٔ غلجائی حصارك سمت مشرقی کابل.

(٤)کابل وکوهدامن ولوگر وتوابع آن‌تابامیان،بامیردوست‌محمدخان و سردار امیر محمد خان برادر سکهٔ او.

(۵)به‌نواب محمدزمان خان‌وبرادران سکهٔ او(فرزندان نواب اسدخان بن‌پاینده خان)سمت مشرقی کابل ولغـمان وجلال آباد تـاخیـبر و

(c) ketabton.com: The Digital Library

توابع آن .

(٦) به‌سردار حبیب‌الله خان وسردار محمد اکرم خان(فرزندان سردار محمد عظیم خان برادرمتوفای امیر) لو کر،بتخاك ، جرخ،میدان غوربند .

(٧) بسرداران قندهاری یعنی‌پنج‌برادر(پردل‌ـ کهندل‌ـ شیردل رحمدل‌ـ مهردل)قندهار ازشاه جوی‌تافراه .

درین هفت حصهٔ مملکت اشخاص فوق حکم‌میراندند ، ونواب اسدخان دیره‌جات‌رادرضبط داشت‌ورحمدل‌خان بردرهٔ بولان‌تاشکار پور حکمرانی میراند .

اینست نتیجهٔ جدوجهد برادران بارکزئی،که بعداز ضعف‌سلطنت سدوزیی مملکت رابین خودتقسیم کردند، ومرکزیت قوی‌شاهنشاهی احمدشاهی ازبین رفت. وبنابرین کشور قوی ونیرومند موقتا به‌ناتوانی وتجزیه محکوم شد .

بقول موهن لال که‌ازسید حسین مستوفی کابل ودیوان میتهاو دیوان بیر باودیار ام اعضای دائره استیفای عصرامیرشنیده،در دور اول امارت اوتمام عواید قلمرو امیر (٢,٥٠٩,٢٣٨) روپیه‌کابلی بود ،که ازکابل وسمت شمالی آن تاغوربند ومیدان ووردگ تاغزنی وبهسود و بامیان وزرمت وگردیز وهزاره وکورم وخوست وجلال آباد و لغمان بدست می‌آمد .

بعداز الحاق قندهار وختم‌استقلال سرداران قندهاری ،عایدات امارت ازحدود فراه تاقندهار وشاه جوی بمرکز کابل‌تعلق‌گرفت، وبقول فیض محمد هزاره امیر ازان عواید مبلغ(١٥)لك روپیه رابطور معاش و تنخواه بقیهٔ سرداران قندهار که‌برادر زادگان اوبودند مقرر داشت .

اماعایدات سرداران حکمران پشاور واشنغر وتوابع آن سالیانه در حدود (٦٩٢) هزار روپیه آنوقت بود،که‌هرروپیه ده‌شاهی مساوی ده‌آنه بودی . وعلاوه برین ازمالیات خوراکه باب وجزیهٔ‌هنودو متفرقات دیگر هم درحدود (٦٢) هزار روپیه عاید شدی ،که جمله (٧٥٤)هزارروپیه شود (تاریخ پشاور) .

باینصورت اگر ماعلاوه برعایدات ومالیات کابل وقندهار وپشاور عایدات ولایات شمالی یعنی قطغن وبنگش‌وسمت مشرقی ولغمان‌ودیر جات راباتمام درامد متفرق درحدود (٥٠)لك روپیه‌تخمین کنیم، پس‌گو تمام درامد امارت برادران بارکزایی (امیردوست‌محمدخان وبرادرانش

درحدود ده ملیون روپیه میشد .

درین عصر تجارت هندوبخارا ازراه افغانستان جاری بود، واز امرتسر وشکارپور قوافل تجارتی بکابل وقندهار وبخارا ومشهد رفتندی مخصوصا شالهای کشمیر وپارچه های نفیس تجارت شدی،وطوریکه در راپور تجارتی ١٨٦٢ م ضبط است تمام تجارت افغانستان‌وهند٩٣٩،١١٨ پوند بود. ومحصول گمرکی هم فیصد دونیم روپیه گرفته میشد . وبوسیلهٔ کوچیان هم اموال یك ملیون وسه صد هزار روپیه‌از افغانستان بهند برده واموال یك ملیون وششصد هزار روپیه وارد میشد .درکابل ملارحیم شاه وغلام قادر وگوپالداس شکارپوری ودرقندهار ملاجلال اچکزیی وملانسو تجار بزرگ بودند، وگمرك کابل درحدود چهارلك روپیه محصول تجارتی داشت درکابل اولاسیدحسین خان وبعداًز ان عبدالرزاق خان ومیرزاعبدالسمیع خان مستوفی الممالك (وزیر مالیه) بودند ، میرزامحمد حسن خان دبیرسلطنت(سرمنشی) و شاغاسی شیردل خان بارکزیی وزیرداخله ودربار وغلام محمد خان پرپلزیی مشاور لشکری‌وقاضی‌عبدالرحمن‌خانعلوم‌بارکزیی‌وزیرعدلیه‌وقاضی‌القضاة ومیرحاجی بن میرواعظ مشاور اموردینی ،وفرامرزخان نورستانی‌سرلشکر وسپه سالار دربار امیربود .

امالشکر امیر درتحت اداره وتعلیم مستر کیمپل انگلیس (که در جنگ او لمسلمان شده ونامش شیرمحمد گذاشته شده‌بود)ودکتر هارلان امریکایی که‌ازدربار رنجیت سنگه بکابل‌آمده بود ، ونایب عبدالصمد هندی بودی ، که‌عدد آن دردورهٔ اول‌سلطنت به (١٢) هزار سوار وسه ونیم هزار پیاده دارای تفنگ و(٥٠)توپ‌کلان و(٢٠٠)توپ جلوی قاطری میرسید ،وسواران فی‌نفر سالیانه (١٢٠) روپیه وپیاده فی نفر (٨٤) روپیه سالانه‌تنخواه داشتند، امادر اواخرامارت‌امیر دوست محمد خان تشکیلات عسکری اوچنین بود :

١ـدرکابل دوغند پیاده با١٨توپ‌صحرا ودوتوپ‌سنگین ویك‌مورتر ویك زنبورك .

٢ـدربلخ‌سه غندپیاده ودو غندسواری با١٦توپ صحرا .

٣ـدربامیان یك‌غند پیاده بادوتوپ جبل .

٤ـ درکوهستان یك غندپیاده باذو توپ‌صحرا ودوتوپ جبل.

٥ـدرفراه یك‌غند پیاده وچهار توپ‌صحرا.

٦ـدر گرشك یك‌غند پیاده وچهار توپ صحرا

(c) ketabton.com: New Library

۷ـدرغزنی یك غندپیاده وچهار توپ صحرا.
۸ـ درآقچه یك غند پیاده ودوتوپ صحرا .
۹ـدرکلات غلزیی یك غند پیاده باسه توپ جبل ویـك‌تـو پ صحرا .
۱۰ـدرقندهار سه‌غند پیاده ویك غند سواری، بادوتوپ ثقیل‌ودوتوپ جبل و۱۲ توپ صحرا .
۱۱ـدر زمینداور یك‌غندپیاده باچهارتوپ صحرا .

باین طور درسرزمین تحت ادارهٔ امیر یازده مرکز عسکری وجود داشت وهر غند ۸۰۰نفربود. که‌درتمرینات روزمره ۶۰۰ نفرحاضر شده میتوانستند .اما هرغند سوار عبارت بود از (۳۰۰) نفر که‌تمام‌عسکر منظم عبارت بوداز :

۱۶ غندپیاده هرغند ۸۰۰ نفرـجمله ۸۰۰، ۱۲نفر
۳غندسوار هرغند ۳۰۰نفرجمله ۹۰۰نفر
و۶۷توپ صحرا ـ۶توپ‌جبل‌ـ۴ توپ‌ثقیل‌ـیك‌مورتر‌ـکه جمع تمام عسکر منظم ۷۰۰، ۱۳نفر با۸۱توپ باشند ،وعلاوه‌برین عددلشکرایلجاری دروقت ضرورت درکابل ۳۱ هزارـدرقندهار ۱۸هزار ـدرهرات ۲۲هزار دربلخ ۲۹ هزار بود. (افغانستان طبع‌لندن ۱۹۰۶ م)امامنیت دا خلی ذریعهٔ کوتوال وپولیس کوتوالی اداره میشد ومحاکم شرعی امور عدلیه را اداره میکردندکه‌قاضی ذریعهٔ خانعلوم ازحضور امیرمقررشدی. دورهٔ اول حکمداری امیریکنوع امارت مشترکی بود که افغانستان بین برادران‌او بقرار میثاق سابق‌الذکر تقسیم‌شد، وهربرادر در منطقهٔ حکمداری خوداستقلال داشتی ،امادر دورهٔ دوم مرکزیت مملکت قوی ترشد، ونفوذ برادران امیر ازبین رفت وتوابع امارت او دربین پسران امیر تقسیم گردیـد، و لـی ایشان باجازت پدر حکم میراندند واز عواید مناطق‌خود حصه‌یی رابرای مصارف خود میگرفتند وباقیمانده رابخزانهٔ کابل تحویل میدادند ، و بدون اجازت پدرکار های کلی رابسر رسانیده نمی توانستند . در دورهٔ دوم فرزندان امیر درین مناطق‌حکم‌میراندند :

سر دار شیرعلی خان در کورم بنگش یعنی سمت جنـو بـی پشاور .

سردار محمد افضل خان در زرمت جنوبی‌کابل که بعد هابه تسخیر وحکمرانی ولایت بلخ‌مامور گردید.

ولیعهد سردار غلام‌حیدرخان در غزنی وقندهار که‌بعداز ان درجلال

آباد حکمرا نشد، وعوض اوسردار شمس الدین برادر زادهٔ سکهٔ امیر که در کوهستان حاکم بودبه‌غزنی مقررشد.

سردار محمد اعظم خان در لوگر جنوبی‌کابل .

سردار محمد امین خان درکوهستان شمالی‌کابل .

سردار محمد شریف خان دربامیان شمال غربی کابل وبعد ازا ن درکلات وفراه .

سردار محمد اکرم خان درهزا ره جات غربی کابل که بعدازا ن به‌حکمرانی ایالات شمالی وقطغن کماشته شد .

سردار محمد اکبرخان درلغمان وجلال آبادسمت مشرقی کابل.

بعداز فوت امیر درهرات ،ولیعهد او سردار شیرعلی خان اعلان امارت داد (۱۲ ذیحجه ۱۲۷۸ه ۱۸۶۱) وسکه زدباین سجع:

جمال دولت‌پاینده قسمت ازلیست
وصی‌دوست محمد. امیرشیرعلیست

از اشخاص مهمی که دروقت تخت‌نشینی درهرات باامیر شیرعلی خان‌بودند ، سیدجمال الدین افغانست که باو پروگرام اصلاحات دا خلی وطرح اصول مدنیت جدید را داد. ولی امیر دردورهٔ اول‌امارت خود که پنج سال تا (۱۲۸۳ = ۱۸۶۶ م)دوام کرد بجنگ برادران وخانه جنگی مشغول‌بود، وفرصتی‌برای اصلاحات کشورنیافت ،وبنابران‌سیدجمال‌الدین از کشوربرامد،ودرممالك‌آسیاواروپا روح‌بیداری‌بقالب‌جوانان‌دمید،وندای وحدت اسلامی در داد، وبرخلاف استعمار اروپا پیکار عنیفی‌آغازکرد.

درسنه (۱۲۸۰ه = ۱۸۶۳ م)قبایل مهمند بقیادت سلطان محمد خان بن‌سعادت خان برخلاف انگلیس قیام کردند، امیر شیرعلی خا ن پسرش محمدعلی خان رابامحمد رفیق خان لودین وزیر خود به‌مهمندیان فرستاد ،تارابطهٔ خودرا باقبایل نهگدارد ،ولی انگلیس امارت اورا رسما نشناخت ،ومحمد اعظم خان برادر امیر رابمخالفت وی دربشاورنگهداشت بعد ازین محمد افضل خان برادر دیگر امیر نیز شورش کرد ،ودر درهٔ باجگاه هندوکش بالشکر وی مصاف داد. اما بالاخرتسلیم‌ومحبوس شد، وفرزندش سردار عبدالرحمن خان ببخارا رفت .

بعدازین بامحمد امین خان برادر دیگر خود که‌حکمران قندهار بود، در کجباز ترنك‌کلات جنگ‌کرد، درین جنگ برادرش محمدامین وفرزندش

(c) ketabton.com: Digital Library

محمدعلی هردو کشته شدند (۱۲۸۲ هـ = ۱۸۶۵م) ویکسال بعد عبدالرحمن خان ازبخارا برکشت وبامداد محمد اعظم خان برکابل حمله کرد وآنرا بکرفت .وامیرمحمد افضل خان برادر بزرک امیرشیرعلی را برتخت نشاندند (۱۲۸۳ = ۱۸۶۶ م)وامیر شیرعلی خان بقندهار رفت . امیرمحمد افضل خان بعداز یکسال امارت در دوران خا نه جنکیها درکذشت (۱۲۸٤ هـ)وبرادر دیکروی امیرمحمد اعظم خان برتخت کا بل نشست ،وبرادر زادهٔ اوعبدالرحمن خان ولایات شمالی راتاآمو کشود و باز ضمیمهٔ کابل ساخت .

اماقندهار وهرات بدست امیرشیرعلی خان ماند .ودرانجا قوا ی تازه رافراهم آورد. وازراه قندهار برکابل حمله کرد، وپایتخت راکرفت وامیر محمد اعظم خان وعبدالرحمن خان هردو بایران رفتند، که محمد اعظم خان درانجا بمرد، وجنرال کوفمان حکمران روسی در ترکستان از عبدالرحمن خان پذیرایی کرد ودرسمرقند و تاشکنداورا مقیم کردانید.

امیر شیرعلی خان دفعهٔ دوم امیرتمام افغانستان شناخته شد (۱۲۸۵ = ۱۸۶۸م) درین دوره امیر لشکری راباصول جدید درکا بل مرتب کرد. ومکاتب عصری بکشود ،واخبار اولین افغانستان را بنا م «شمس النهار »نشر وچاپ کرد. ویك چاپخانه را درکابل دایرنمود ، و دران برخی کتب ازجمله قواعد لشکری رابه پښتو وپارسی از انکلیسی ترجمه وچاپ نمود .

امیرسید نورمحمد شاه قندهار ی راصدراعظم مقرر کرد، واولین کابینهٔ وزراء بساخت. که عصمت الله خان وزیر داخله وارسلاخان وزیر خارجه وحبیب الله خان وردك وزیرمالیه وحسین علی خان سپه سالار واحمد علی خان وزیر خزاین ومحمد حسن خان سرمنشی دربار بود ، واین کابینه ازاقوام سکنهٔ افغانستان بدون تبعیض وامتیاز قومی ولسانی تشکیل شده بود، ودران فردی ازدودمان شاهی ویا اقارب امیر وجود نداشت . واین میرسا ند که امیر درامور سیاسی باوسعت صدر وتساهل رفتار کردی، ورعایت مساوات رادربین اهالی کشور نمودی . ازکارهای قابل ذکر امیر شیرعلی خان تاسیس یك لشکر منظم باتجهیزات وتشکیلات عصریست اکرچه این لشکر در وقت خطر بدرد امیر ومملکت نخورد ، ولی بازهم درتاریخ این دوره درخور ذکراست .این لشکر درهشت مرکز نظامی کابل ـجلال آباد ـشیرآباد ـ قندهار ـکورم ـهرات ـمیمنه ـ بلخ عبارت ازسه صنف بتعداد ذیل بودند :

٦۲ غندپیاده فی غند ٦۰۰ نفرـجمله ۳۷،۲۰۰ نفر
۱٦غند سوار فی غند ٦۰۰ نفر جمله ۹،٦۰۰ نفر
نفر توپخانه فیلی واسپی وقاطری وکاوی جمله ۱۹۰ ، ٥نفر

باین حساب تمام عساکر منظم تحت السلاح درسنه ۱۸۷۲م عبارت بوداز ۵۱،۹۹۰ نفرکه علاوه ازین ۸هزار پیاده و۱٦هزار سوار غیر منظم ایلجاری هم وجود داشت وانواع اسلحهٔ آن ٤۰،۸۲۵ تفنک انکلیسی و افغانی و۳٦۹ توپ انکلیسی وافغانی باشد. دولت هند انکلیسی تا مارچ ۱۸۷۷ م بیست ونه هزار تفنک بامیر شیرعلی خان اهداء کرده بود .
(افغانستان هملتون)

امیر برای ساختن توپها درکابل وهرات کار خانهای منظمی ساخت ،که دران توپهای ثقیل عراده دار رامی ساختند وکارخانه تفنک ـ سازی هم داشت که انواع توپهای ساخته شده درین کارخانها تاکنو ن هم موجود است.

دولت هند برطانوی نیز چون اوضاع افغا نستان رافی الجمله با آرامش ومدار معقولی دید، ذریعهٔ نامه ۲نوامبر ۱۸٦۸م(شوال۱۲۸۵هـ) سلطنت شیرعلی خان رابرسمیت شناخت .ودوازده هزار تفنک وشش لك روپیه ارسال کرد، وامیر برای تشیید مزید روابط درسنه (۱۸٦۹ م ـ ۱۲۸٦ هـ)بدعوت ویسرای هندبه امباله سفری کرد ،ودرنتیجه کنفرانسهای سیاسی لارد مایو کورنر جنرال هند تمام مطالبات امیر را قبول نکرد و عدم مداخلهٔ خودرا درامور افغانستان باخیر خواهی امیر اظهار داشت و(۱۲) هزار تفنک راباسه لك روپیه بامیر تحفه داد، چون امیر بکا بل برکشت پسر کودك خودعبدالله راولیعهد کرد، ومحمد یعقوب خان فرزند بزرکش از کابل فراری شد، ودرهرات شورش کرد،ولی امیر اورا به حکمرانی هرات مقرر ودفع فساد را نمود.

امیر به حل برخی ازمسایل سیاسی نیز توجه کرد، وبادو لت روسیه تزاری به تعیین سرحدات شمالی افغانستان پرداخت ،برا ی تقسیم آب هلمند ایران به حکمیت نمایندگان انکلیسی اقدام نمود ، وسید نور محمدشاه صدراعظم رابه تهران فرستاد، وبعدازان همین صدراعظم درکنفرانس شمله (صفر ۱۲۹۰ هـ ۱۸۷۳م) وکنفرانس پشا ور (۳۰ جنوری۱۸۷۷صفر۱۲۹٤ هـ)بادولت هندبرطانوی شامل شد، و لی موا فقه بعمل نیامد وهمین مذاکره های دیپلوماسی دوام داشت که دو لت روسیه بر خیواهجوم آورد، وآنسر زمین رابگرفت وخطر برای هندشدید تر شد

(c) ketabton.com: Digital Library

(ربیع‌الاول ۱۲۹۰ هـ).

چون‌مذاکرات صدراعظم‌سیدنور محمدشاه درکنفرانس‌پشاوربجا یی نرسید ،وخود صدراعظم هم درجریان کنفرانس‌مریض‌شده ودرپشاور از جهان رفت، درینوقت دولت هندبرطانوی سیاست معروف «فارورد‌پالیسی» رابرسرحد ات افغانستان مدارکارکر دانیدوتجاوز رابرای حفاظت‌هندیگانه راه‌نجات شمرد.چون دولت‌روسیه یکنفرسفیری راکه‌جنرال‌ستیلاتوف(۱) نامداشت بکابل فرستاده بود، آمدن این سفیر سیاسیون هند راسخت مشوش داشت، تاکه دست به‌آغاز جنگ دوم انگلیس وافغان زدندوبرخاك افغانستان باز تجاوز نمودند.

عساکر انگلیس باتجهیزات کامل‌به (۲۰نومبر ۱۸۷۸ م‌ـذیعقد ه ۱۲۹۵ هـ)ازراه خیبر وکورم وبولان تجاوز کردند وپیش‌میرفتند. امیر شیرعلی خان درکمال سراسیمگی‌کابل راترك کرد،وبامیدامداددروس‌به‌مزار شریف رفت ،ودرانجاناکامی بمرض نقرس ازجهان رفت (۲۹ صفر ۱۲۹۶ هـ ۱۸۷۹م) (عکس نمبر ۸۷)

بعداز رفتن امیر درکابل حالت اسفناکی دیده شد مردم‌بیسرماندند و دشمنان پیش می‌آمدند. برخی ازسرداران درینوقت شهزاده یعقو ب خان رابعداز ۸سال حبس اززندان کشیدند ودر ربیع الثانی ۱۲۹۶هـ اورا بپادشاهی برداشتند.

لشکریان انگلیس باقوت دهشتناك خود افغانستانرا تسخیرکردند وامیر زادهٔ بی‌تجربه را به لشکرگاه انگلیس درگندمك بردند، گندمك جاییست بین کابل وجلال آباد که‌درجنگ اول غازیان افغان لشکر فرنگی را درانجا بکلی تلف کرده بودند. ولی اکنون امیرزادهٔ نادان بهمین میدان کشانیده شد، ومعاهدهٔ منحوس گندمك راکه‌درتاریخ افغانستان لکهٔ ننگینی است وجسم نازنین این کشور راپارچه پارچه‌نمود امضاکرد (٤ جمادی الثانیه ۱۲۹٦ هـ ۲٦می ۱۸۷۹م).

(۱) شرح پذیرایی این هیئت سیاسی که‌بریاست STOLE TOFF وزیر مختار روسی آمده بودند درشماره ماه نومبر ۱۸۷۸ ع جریده گو لوس GOLOS منطبعهٔ سنتپرزبورگ نشرشده که ترجمهٔ آن در مجلهٔ آریانا شمارهٔ اول‌سال ۲طبع گردید، جنرال ستو لیتوف ۲۲ نفر قزاق و٤نفر پیشخدمت و۱۵نفر قرغیز همراه داشت وبتاریخ۱٤ جو ن‌از سمرقند حرکت کرد، وبه ۱۱ اگست ۱۸۷۸ در قصر شا هی بالاحصار کابل بحضور امیر رسید.

معاهدهٔ گندمك درحالتی امضاشد که درتمام کشور هر ج و مرج شدیدی افتاده بود وامیرزادهٔ یعقوب خان نیز درشهر کابل درپناه دیگران میزیست وابدا بحیث پادشاه تمام‌مملکت شناخته نشده ،وبعد از چند ماه ازافغانستان به‌سوی هند گریخت ودرپناه دولت هندبرطانوی قرا ر گرفت وبنابران این معاهده اهمیت حقوقی نخواهد داشت .

بموجب این معاهده خیبر وپشین وکورم از افغانستان جداشد ،ودر متصرفات هند برطانوی آمد، وهم یکنفر انگلیس که سر نو یس کیوناری (۱). (۱۸٤۱ـ ۱۸۷۹م) SIR PIERRE LOUIS NAPOLEON CAVA GNARI

نامداشت ودرامضای معاهدهٔ گندمك از طرف انگلیس نماینده گی کردی ،بحیث نماینده انگلیس‌مقررشد، وازجولایی۱۸۷۹ م دربالاحصار کابل سکونت گرفت ،اما چندماه بعد درافغانستان جنبش عمومی آ غاز شد وغازیان افغان‌دست‌بکشتار فرنگیان بردند، ولشکریان‌مقیم بالاحصار کابل نیز شورش کردند، وبه‌مجاهد ین‌پیوستند. وازهمه اولتر د ر بالاحصار نمایندهٔ انگلیس رابا تمام عملهٔ‌آن‌بکشتند (۱٦رمضان۱۲۹٦ـهـ ۳ستمبر ۱۸۷۹م).

جنگ دوم افغان‌وانگلیس بشدت دوام کرد، ومجاهدین بزرگ ملی درمقابل جنرال‌چمبرلین (۲) SIR N. CHAMBERLAIN که ازدرهٔ خیبر با

(۱) فرزند جنرال آدولف که‌بسال۱۸۵۷ع بخدمت‌لشکرایستاند یا کمپنی شامل شد، وبعدازان درهند ومناطق سرحدی مراتب بزر گی یافت وتا ۱۸۷۷ حاکم کوهات وپشاور بود، وبسال ۱۸۷۸ ع در هیئت سر چمبر لین که‌بکابل میرفتند عضو بود، ومامورین افغانی درعلی مسجد ازرفتن این هیئت سیاسی جلوگیری کردند (اندین بیو گرا فی ۷٦) .

(۲) متولد ۱۸۵٦ فرزند چارلس چمبرلین که ازسال ۱۸۷۳ به خدمت لشکری حکومت هند داخل شد،ودر (۱۸۷۸ـ ۸۰م) باسر رابرتس درجنگ افغان شامل بود، وبعدازان در مدراس وکشمیر منصبدار لشکری بود، در ۱۸۹۰ قوماندان قوای خیبر وبعدازان سکرتر خصو صی لا رد رابرتس درافریقای جنوبی ودر ۱۹۰۰م انسپکتر جنرال قوای‌سرحد ی آیرلیند بود (اندین بیوگرافی ۷۷) .

(c) ketabton.com: Digital Library

قوای زیاد انگلیسی تجاوز کرده بود، وجنرال رابرتس (۱) SIR. E. ROBERTS که ازراه کورم پیش می‌آمد، وجنرال (۲) ستیوارت J. STEWART که ازراه درهٔ بولان حمله کرده بود، بامردانگی ایستادند. این لشکرکشی انگلیس کمتر از (۵۰) هزار نبود، وتسلیحات کاملی داشتند، ولی غازیان افغانی بامردانگی مقاومت کردند، وسران مجاهدین امثال محمد جان خان وردگ وملامشك عالم اندر وصاحبجان تره‌کی وسردار ایوب‌خان ومحمدعثمان خان صافی وغیره هم درموارد مختلف بامتجاوزان درآویختند. یکی ازین جنگهای فیصله کن که لشکریان انگلیسی راسخت پریشان کرد، مصاف میدان میوند بود، درین جنگ قوای ملی افغانی ازهرات واطراف قندهار بقیادت سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان وجرنیل تاج‌محمد خان سلیمانخیل وفتوای جهاد مولوی عبدالرحیم قندهاری وغیره علمای قندهار جمع‌شدند، سردار ایوب‌خان ازهرات وفراه بگرشك آمده بود، وقوای انگلیسی بقیادت جنرال بروس BURROWS در میدان میوند پیش‌روی شان آمدند. جنگ شدید در گرفت وتا عصر روز ۱۷ شعبان ۱۲۹۷ هـ = ۲۷ جولایی ۱۸۸۰ م بفتح غازیان و شکست شدید فرنگیان خاتمه یافت، وبقیة السیف لشکر انگلیس در شهر قندهار در داخل حصار پناه شدند. تا که جنرال رابرتس در ۲۲ روز ازکابل خودرا بقندهار رسانید (۹ تا ۳۱ ماه اگست ۱۸۸۰ م) وباول ستمبر قوای سردار ایوب‌خان راپریشان ساخت وسردار با متعلقان خودبسوی هرات رفت، واز انجا بایران پناه‌برد، واز ایران هم درحمایت دولت هندبرطانوی آمد، ودر راولپندی ولاهور تادم مرگ سکونت کرد (۱۷ـاپریل ۱۹۱٤ م ـ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۲ هـ) مزار این غازی درجنوب شهر پشاور در مقبرهٔ سید حبیب واقع است.

---

(۱) فیلد مارشال رابرتس متولد (۱۸۳۲) که در ۱۸۵۲ بخدمت لشکری پنجاب داخل شد، ودر هند وافریقا مراتب بزرگ لشکری واداری راپیمود، ودر ۱۸۷۸ م قوماندان قوای کورم وبعداز یکسال قوماندان قوای انگلیسی در کابل وبعداز جنگ میوند قاید قوای مذکور درقندهار بود، وبعدازان به‌افریقای جنوبی فرستاده‌شدکه بسال ۱۹۰۱ کماندران چیف بود (اندین بیوگرافی ۳٦۱).

(۲) فیلد مارشال فرزند رابرت ستیوارت (متولد ۱۸٤۲ ومتوفی ۱۹۰۰ م) که درجنگ دوم افغان یکی ازجنرالهای بزرگ انگلیسی بود.

امیرزاده یعقوب خان نیز در ذیحجه (۱۲۹٦هـ ـ۱۸۷۹ م) با خاندان ونزدیکان خود از کابل برآمده بود، وانگلیسیان چون مستقیما نتوانستند درافغانستان پای محکم کنند، بنابران بسردارعبدالرحمن‌خان بن امیر محمد افضل خان که در تاشکند فراری بود توسل کردند، سردار هم به عجلت ازآمو گذشت وخودرا به‌چاریکار رسانید و با سر لیپل گریفن LEPEL HENRY GRIFFIN (۱) نمایندهٔ سیاسی هند برطانوی داخل مذاکره شد، وبمجردورود چاریکار اعلان امارت خود را نمود (۱۷ شعبان ۲۱۹۷ = ۲۷ جولایی ۱۸۸۰ م).

سیاسیون انگلیس عبدالرحمن‌خان راکه مردآهنین بودپذیرفتند، و اورا به شرط قبول‌اطاعت درسیاست‌خارجی وعدهٔ تقویه دادند، سردار حسب ضرورت پذیرفت وبتاریخ (۵) رمضان ۱۲۹٦ هـ بودکه بکابل آمد و برتخت شاهی نشست.

امیر عبدالرحمن که باستناد کتاب خودش، از خوردی تجربهٔ ادارهٔ امور داشت، وبسی ازگرم وسردروزگار رادیده ومرد مجربی بار آمده بود، وی روح مردم‌افغانستان رابخوبی میشناخت ومیتوانست درك کند، که برای حفظ شاهی خویش در داخل کشور باروسای قبایل یا چه‌عنف و شدت رفتار باید کرد ولی درسیاست خارجی با هند برطانوی باید چه طور ملایم بود که ازایشان نیز به‌نفع‌خود استفاده‌شایانی نماید.

بااین روحیه امیر جدید برکابل تصرف جست، وبزودی این شهر را امنیت‌داد، وبعدازان به‌قندهار رفت، ولی‌قبل ازوجنرال رابرتس باده هزار لشکریان انگلیس سردارمحمد ایوب خان بن‌امیرشیرعلی‌خان را ازقندهار کشیده وبایران فراری‌ساخته بود. چون امیربقندهار رسید لشکریان انگلیس‌آنراباو سپردند، وجنرال‌رابرتس ازراه قندهارودرهٔ بولان وجنرال ستیوارت ازراه‌جلال‌آباد وخیبر از افغانستان بر آمدند، وجنگ دوم‌افغان وانگلیس‌هم ختم شد.

---

(۱) متولد ۱۸٤۰م که بسال ۱۸٦۰ سکرتر بزرگ ایالت‌پنجاب و بسال ۱۸۷۰ نمایندهٔ سیاسی درافغانستان، وبعداز ۱۸۸۰ نیز درهند مناصب بزرگی داشت، ازتالیفات وی کتب روسای پنجاب ۱۸٦۳ م و راجگان پنجاب ۱۸۷۰م وغیره‌مشهورند (اندین بیوگرافی ۱۸۰).

(c) ketabton.com: Digital Library

امیر عبدالرحمن خان مخا لفا نخودرا درقندهار بکشت، وآن حدود راکاملا مطیع گردانید وبه تصفیـــهٔحصص دیگرافغانستان توجه‌کرد،ودر مدت کمی تمام مخالفان خودرا قتل‌نمود ،ویازندانی ویابه‌خارج‌کشو ر فراری ساخت .

دولت هند برطانوی نیز امیر راتقویه کرد درسنه ۱۸۸۰ع به‌او پنج لك‌روپیه نقدباچندین صـدتـوپ وچندین هزار تفنگ داد، وهرسا ل (۱۸) هزار پوند به‌او امدادمیکردند،وباینصورت امیردر مدت کمی قوت گرفت، وبرتمام افغانستان مسلـــطگردید . قندهار وهرات رادر ۱۸۸۱ م بکشو دو بدخشان وشغنان را در۱۸۸٤ بدست‌آورد، وازواخان نیـز علی‌مردان رابرانداخت وعوض و ی‌غفارخان تاتار راحاکم خو یش‌مقرر نمود، بعدازان و لا یات‌شمالـــی‌افغانستا نراتامیمنه واندخوی‌درسال ۱۸۸۵ م فتح کرد، و بـــه عـــموزادهٔ خویش محمد اسحاق خـــا ن سپرد ، ولی این سردار در(۱۳۰٦ه‌۱۸۸۸ م)درانجا شورش کردوامیر فورا بمزار شریف ر فت واسحـــق‌خان رابه ماورای آمو راند، و تما م و لا یـــات شما لی را بـــد ست‌آورد.

در عصروی غلجیان از غزنی تـــا کلات شورش کردند، ولی‌امیرایشان راسر کوبی سخت داد وبعدا زا ن‌مردم هزاره وسط افغانستان را نیز مطیع گر دانید (۱۸۹۳ = ۱۳۱۱ ه)

کوهسار بلور ستان که‌بشمال‌کنر افتاده وکافران سپید پوش و سیاه پوش دران زندگانی داشتند ،وهمواره ازدستر س حکومت افغانی خارج بودند ،نیز درسنه (۱۳۱۳ = ۱۸۹۵ م)بحکم امیر مورد حملـــه جنرال غلام حیدرخان سپه سا لا رچرخی واقع گردید ، ومردم آ نـــرا تماما مطیع ومسلمان سا خت و آنرا(نورستان)نامید .

امیر درادارهٔ د اخلـــی شخص‌دلیرو ستیزه جوی وادا ره چـــی نیرومندی بود، که درخونریز ی وکشتار مخالفان نظیری نداشت، ما دلاور ومدبر واز اوضاع جهان واقف‌بود، ونیمه سوادی هـــم دا شت ، چنانچه کتابی بنام پندنامه بفارسی‌نوشته وتاج التواریـــخ راهـــم د ر حضورش بامر اونگاشته‌اندومنسوب‌با و ست .وی لشکر قوی رابقیادت سپه سالاران اعتمادی خودما نند‌سپه سالار غلام حیدرخان چر خی، سپه سالار فرامرز خان، سپه سالارغلام حیدر خان (لندوی) آرا ست ، و مخصو صا دایره جاسوسی قوی رادر کشور تاسیس کرد، حکام کاری رابهر سو گماشت ، ودفاتر پوسته‌راهم درولایات وبلاد افغانی بـــا ز

کشود ، محاکم شرعی را مجدداً برپاکرد، علمای دینی رادر مد ر سـهٔ شاهی کابل بتدریس علوم گماشت،چاپخا نه را ازسر نو تاسیس کرد، ویك کارخانه تفنگ سازی رانیزدرکابل احداث نمود . دفاتر ما لیـه رادر تحت نظر مستوفی المما لـك‌مرکز ومستوفیان ولا یات منظم نر کرد، اوراق راهداری را برای سفرداخلی رایـج نمود ودزدان وقطا ع طریـق وسر کشان را بشدت‌تعقیب‌وتهدید کرد وبنابران امنیت ر وی داد، وتجارب وصنعت نیزفی‌الجمله‌فروغ گرفت ومملکت دارای مر کز واحد اداره گردید .

امادر سیاست خارجی : ا میـرمرد ملایم ودیپلومات نیکو یی بـود بادولت انگلیس به‌نرمی ر فتـــا رکردی وهمواره مراتب دوستی‌ومودت رابیش ازپیش پروردی ، وامدادهای‌مادی ومعنوی پـذیرفتی ،بعدازانکه دراوایل امارت مملکت رارام کرد،ولقب ضیاء الملة والدین رادر سنـه ۱۸۹٦ م گرفت وخطبه بدین عنوان‌خواند وسکه زد، وسر کشان‌راتماماً بشدت بکشت ویاازبین برداشت .باخاطر مطمئن به مـلاقات لاردفرین گورنر جنرال هند به‌راولپندی‌رفت‌ومراتب مودت ودوستی را محکمتـر نمود (۱۸۸۵ م) وبعد ازچند سا ل‌فرزند کو چـك خود سردارنصرالله رابلند ن ودربار ملکه انگلیس نیزارسال داشت اپـــریل (۱۸۹۵ = ۱۳۱۲ ه).

مهمترین وقایع سیاسی عهد امیربادول همسایه قرار ذیل‌اند :

۱ـ درسنه ۱۳۰۳ = ۱۸۸۵ مدولت تزاری روسیه برپنجده‌شمالی هرات لشکر کشی کرد ،وباوجودیکه‌جنرال غوث‌الدین سر لشکرمحا فظ افغانی بمردانگی دفاع کرد پنجد ه‌بدست روسیان افتاد.

امیر عبدالرحمن خان‌در ین با ره‌درتاج التواریخ چنین می‌نویسـد : که‌درماه جولایی ۱۸۸٤م جنرال سرلمسدون رئیس کمیسیون انگلیسی وجنرال زیلتای رئیس کمـیسیو ن‌روسی برای تحدید سرحدات معین شده بودند ، ولی قبل ازآغاز کـار پنجده را روسیان اشغال کردند.

بعد ازین کمیسیون دیگر ی که‌ریاست آنرا سر جوزف‌ویسپت‌رجوی SIR WEST RIDGEWAY منشی‌دوم ادارهٔ خارجی هند داشـت، و اعضای آن کرنل هیولد یچ‌وکر نل‌ئیت وقاضی اسلم خان بودند، از طرف حکومت هند به تحدید سـرحدات افغانی وروس گماشته‌شدند این کمیسیون کار خـودرا در مـاه‌اکتوبر ۱۸۸٦ م ختم کرد، امیـر

(c) ketabton.com: Digital Library

بایشان نشانهای طلایی داد و ازخدمت وسعی شان امتنان کرد، و بالاخره موافقه آخرین این تحد یدسرحدات درسنت پتر زبورگ د ر جولایی ۱۸۸۷ م امضا وپنجده‌رسمااز افغانستان مجزا شد.

تحدید نامه رجوی بر نقاطی ازدهنهٔ ذوالفقار تا خوا جه سالار شاملست و امیر از دو لت هند تقاضا داشت که آنرا تاکوهسار پامیر علایم گذاری نما ید ، ولی این خواهش امیر تکمیل نشد ، و بعد ازان در سا ل ۱۸۹۳ م کرنل ثیت مذکور بقایا ی مسا یل تحدید نامه سابقه را نیز حل کرد . وبدینطور امیر توانست بین دو امپرا تور ی بزرگ بر افغانستا ن حکمرا نی کند .

۲ـ دیگر ازکار های سیاسی که امیر بدون خواهش یا تصد یق جرگهٔ مردم افغانستا ن انجام داد ، ودر تاریخ افغانستا ن مسئو لیت بزرگی را بذمت شخص وی می‌اندازدامضای تحدید نامهٔ دیور ند است که بادو لت هند بر طانوی سر حدا ت شرقی و جنو بی افغانستان‌راتحدید کرد، امیر گوید من از لار د رپن‌ولارد سا لیسبری و ایسر ایا ن‌هند خواهش کردم که وزیر خار جهٔ هندرا بریاست کمیسیون تعیین حدود بفرستند ، ولی ناخوشی من وشورش سر دار اسحق خان آنرا معطل داشت ، ولارد لنسدون نایب‌السلطنه لارد رابر تس را با ین کار مقرر کرد چون را برتس درافغانستان سوابق بدی داشت و ممکن بودمردم برو بشورند ، من آمد ن او رامعطل داشتم ، تا که بالاخر در اواخر سپتمبر ۱۸۹۳ م سرهنری‌مارتیمر دیورند (۱)

SIR MORTEIMER DURAND

وزیر خار جهٔ هند بریاست کمیسیون تعیین حدود سر حدی به کا بل‌آمد، واعضای این کمیسیون کلنل الیس وکپتان مانریس اسمت و مستر کلارك و مستر وانلد و چند نفرهندیان دیگر بودند . مذا کرا ت سیاسی در کابل با خود امیر آغاز شد ، ودر نتیجه تحدیدنامهٔ‌منحوس دیورند امضاء گردید این تحد ید نامه هفت ماده دارد ، که به مو جب آن خط سر حدی دیور ند از حدود بلو چستان تا چترا ل وواخان تعیین

(۱) متو لد ۱٤ فروری ۱۸۵۰م ولد میجر جنرال سرایج ، ایم دیورند بسا ل ۱۸۷۳ در خدمت کشوری بنگا ل داخل شد ، و در ۱۸۷۹ م سکرتر سیا سی را برتس در کابل بود . از سا ل ۱۸۸٤ ـ۹٤ سکرتر امور خار جه حکو مت هندو بعد از آن سفیر انگلیس بود در تهران ، مادریدواشنگتون(بیوگرافی هند ۱۲۸)

گردید ، و خاك های چمن و پشین‌وچغئی ووزیر ستان و بلند خیل و کورم وپارا چنار وافرید ی وبا جوروسوات و بنیر ودیر و چیلا س وچترال که از بقایای خاکها ی‌افغانی بود ، از افغانستا ن جدا و به هند شامل شد ، و مقابلتا بجا ی (۱۲)لك‌رو پیه (۱۸) لك رو پیه از طر ف حکو مت هند ، با میر سالیانه مقرر شد ، ووعدهٔ امداد اسلحهٔ جنگی نیز داده شد .

باینصور ت تحدید نامهٔ دیور نداقرار نامهٔ غیر حقو قی منحو س گندمك را تصدیق داشت ، درحالیکه امیر زاده یعقوب خان میثاق گندمك را در حا لت اضطرار و هر ج ومرج وهجوم لشکر یا ن اجا نب به حا لت جبر واکراه امضاء کرده بود،و چون‌نمایندهٔ مردم وپادشا ه مسلم‌کشور نیز نبود بنابرا ن ماهیت حقو قی‌آن‌وجود نداشت . وامیر عبدالر حمن خان نیز تحدید نامهٔ دیورند رابدون‌قبول نمایند گان ملت و یا دعو ت جرگهٔ ملی به قبول یارد آن ،شخصاقبول کرده بود .

بهر حا ل کمیسیو ن دیو رندبه‌تاریخ ۱٤ نوامبر ۱۸۹۳ م از کابل برآمد . امیر عبدالر حمن خان دراوایل امار تش در حدود ۱۳۰۰ ه دارای ۷٤۰، ۵۸ نفر عسکر بود ولی بعد از استقرار امار ت در کابل ، هرات ، قند هار ، بلخ ، جلال آباداسمار و سوا حل آمو و سرحدا ت ایران و هند عساکر منظم وایلجاری‌ذیل داشت :

۸۰ غند پیاده هر غند ۷۰۰نفرجمله ۵٦،۰۰۰ نفر

٤۰ غند سوار هر غند ٤۰۰ نفرجمله ۱٦،۰۰۰ نفر

۱۰۰ بطر ی توپخانه فی ۱۰۰ نفری با ٦ توپ جمله ۱۰،۰۰۰ نفر

پیادهٔ خاصه شاهی ٤ غند هزار نفر ـ جمله ٤،۰۰۰

سوار خاصهٔ شا هی ۳ غندهرغند۸۰۰ نفر ـ جمله ۲،٤۰۰

قوای اضافی پلیس ـ جمله۲۰،۰۰۰

ایلجاری سوار ـ جمله ۱۰،۰۰۰ نفر .

باینطور عدد تما م قوای مسلح بتعداد (۱٤۸،٤۰۰) نفر میر سید که امیر با ین وسیله توا نست‌امنیت بی سابقه را در مملکت تا مین‌نماید وسر کشا ن را سر کوبی کند .

امیر عبدالر حمن کار خا نهاضرب سکه ـ کار تو س سا زی تفنگ سازی ـ آهنگر ی ، توپ ساز ی ،عرق کشی ، دبا غی ، بوت سا زی صابون پزی ، خیا طی ، مطبع ،صحا فی را در کا بل دا یر نمو ده وا داره ها ی نظامی ، کشور ی ، عد لیه ،تعمیرات

(c) ketabton.com: Digital Library

طبی ، معادن ، تجارت ، پوسته ، مدارس دینی را کشود ، و چندین قصر وارگ شاهی کابل رابساخت وتمام افغانستان را در تحت ادارهٔ واحد مرکزی در آورد ، که این سعی وی مشکور است.

امیر عبدالرحمن بعد از امارت ۲۱ سال در کابل به مرض نقرس بمرد (۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۱۹ = ۱۹۰۱م) (عکس نمبر ۸۸).

و مملکتی مطیع و خالی ازسر کشان را به پسران خودگذاشت در حالیکه مردم از شنیدن نام وی میلرزیدند ، و بعد از مرگ هم‌مدتی فوت او را باور نمیکردند ! پس از وی فرزند بزرگش امیر حبیب‌الله خان به لقب (سراج الملة والدین) بر تخت کابل نشست (٦ - اکتوبر ۱۹۰۱م) وبسال ۱۹۰٤م عنایت‌الله خان فرزند بزرگ خود را بملاقات لارد کرزن وایسرای هند فرستاد ، وبعد از آن لوئیس ولیم سکر تر خارجهٔ هند بکابل آمد و با امیرمعاهده ۲۱ ماچ ۱۹۰۵ = ۱٤محرم ۱۳۲۳ هـ را امضاء کرد .

در عصر سلطنت ۱۸ سالهٔ امیرحبیب الله خان جز بغاوتی که‌یکبار در سمت جنوبی بسر کردگی‌جانداداحمد زیی بعمل آمد ، واقعه یی بظهور نرسید ، زیرا پدرش قبلامملکت را از رجال کاری و ارباب ادعا خالی کرده بود ، بنا برانامیر باخاطری آرام در محیط آسوده زندگی میکرد ، در سنه ۱۳۲۵سفری بداخل مملکت به قندهار وهرات ومیمنه و بلخ نمود ، و در جنوری۱۹۰۷ م بدعوت لارد منتو نایب السلطنه بهند رفت و در (۷) مارچ۱۹۰۷م از راه پشاور و جمرود بر گشت .

امیر باوجود فراغ و امنیت‌داخلی کار مهمی را در کشور نکرد و آثار جزوی را از مدنیت جدید به مملکت وارد نمود ، از کار های جزوی نیکی که کرد ، افتتاح یك مدرسهٔ ملکی بنام دارالعلوم حبیبیه و یك مدرسهٔ حربیه و چند باب مکاتب ابتدایی در کابلست ، یك اخبار بنام (سراج‌الاخبار افغانیه) نیز نشر کردودو چاپخانه در کابل قایم شد ، وچند قصر و باغ و سرك و رباط ساخت .
درجنگ عظیم ۱۹۱٦ م اعلان بیطرفی داد .

سیاست داخلی امیر برخلاف رویهٔ پدرش خیلی ملایم وبامدارا بود ومردم را نمی آزرد، وشخصاً با حکام دینی وصوم وصلوة پابندی داشت ولی در طرز اداره و تشکیل دوایر و اخذ مالیات و دیگر امور کشوری، تحول بارزی که زمان ومکان تقاضا داشت وارد نکرد، وهمان سیستم قدیمی که پدرش وضع کرده بود، بر قرار ماند .

امیر حبیب الله خان شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی (۱۳۳۷ هـ - ۱۹۱۹م) درشکار گاه کله گوش لغمان بضرب تفنگچه دار فانی را وداع فرمود . (عکس نمبر۸۹)

وبرادرش سردار نصرالله خان در جلال آباد اعلان پادشاهی کرد ولی مردم افغانستان برای بازیابی استقلال وحفظ تمامیت کشور، نهضت قهرمانانه نمودند، وآزادیخواهان افغان فرزند دوم امیر فقید، سردار امان‌الله خان را بتخت سلطنت نشاندند (۹ حوت ۱۲۹۷ ش = ۱۳۳۷هـ اول مارچ ۱۹۱۹م) وجنگ استقلال آغاز یافت. (۱)

---

(۱) حوادث معاصر بعد ازاعلان استقلال مجدد وتشکیل افغانستان جدید ، محتاج نوشتن جلدجدا گانه تاریخست وبنابرین این کتاب برین‌جا ختم شد .

(c) ketabton.com: Virtual Library

اوضاع فکری واجتماعی

نهضت احمدشاه وتشکیل مجدد افغانستان آزاد، درسنه ۱۱۶۰ قمری هجری بعد ازسقوط دولت هوتکی قندهار وسلطهٔ موقت نادر افشار که مدت ده سال دوام کرد، نتیجهٔ تسلسل واقعاتیست که در تاریخ افغانستان قبلا روی داده بود. واوضاع اجتماعی واقتصادی سر زمین افغانستان تقاضا داشت که در نتیجهٔ جنبش های روشان وخوشحال ومیرویس دولت آزاد ونیرومند افغانی بوجود آید .

مردم افغانستان دوره های فترت چند قرن را بعد از سقوط دولت تیموریان هرات در حوادث حملات صفویان وبابریان با عسرت و تلخی وخانه جنگی گذرانیده واز فقدان مرکزیت ملی خود متحسس بودند ،تاکه هوتکیان قندهاروابدالیان هرات سلطهٔ اجنبی‌صفویان ایران‌را عقب‌رانده واز بین بردند ، وروشان و خوشحال خان ختك وایمل خان مهمند وشیرخان ترین وغیره بابقایای سلطهٔ شاهان بابری هند در آویخته‌وملت خود را ازیوغ اسارت رهایی دادند .

درین کیر ودار هولناك که مردم بمبارزهٔ عنیف ودشواری مشغول بودند ، به پرورش علوم وادبیات وفرهنگ نیز فرصتی‌نبود ،ولی باوجود آن دیده میشود، که دربار شاه حسین هوتك در قندهار پرورشگاه ادب وعلما بود، ومحمد هوتك سرمنشی این دربار کتاب پته خزانه را نوشت که یگانه نمودار حرکت فکری وادبی حدود ۱۱۴۰ ق است .

در بار احمدشاه نیز از نظر فکری روشن بنظر می‌آید. زیرا خود احمدشاه مرد شاعر وخوش قریحهٔ تصوف دوستی بود، که دیوان شعر پښتو دارد، ودرخانوادهٔ او تیمور شاه صاحب دیوان دری و پښتو، و شاه شجاع دارای دیوان شعر دری، وشهزاده عبدالرزاق بن شاه زمان متخلص به دری وشهزاده نادر بن‌شاه شجاع وچندین شهزادهٔدیگرشعرای صاحب ذوق بوده اند .

احمدشاه خاندانهای علمی را درشهر های کشور خویش پرورانید که بقایای ایشان در دور های مابعد مصدر کار نامه های بزرگ فکری ادبی، سیاسی شده اند. مانند خانوادهٔ خانعلوم بارکزائیان قندهار که منصب قاضی القضات تاجنگ استقلال درین خانواده باقی بود، وبمنزلت وزیران عدلیهٔ مابعدند. ودرین خانواده اشخاص دارای تالیفات علمی هم گذشته‌اند ویابه تشویق ایشان مولفان‌دیگر دست‌به تالیف کتب‌برده اند

مانند ملامحمد سعیدبارکزیی‌که درعصرشاه محمودسدوزیی قاضی‌القضات بود وپسرش خانملا قاضی عبدالرحمن خان مولف رساله نصیحةالمومنین است. وامیرمحمد بن عبدالقادر سلیمان خیل درعصر امیرشیرعلی خان رسالهٔ الدافعه‌را به تشویق خانملا عبدالسلام بن محمد سعید نوشته بود .

خانوادهٔ ملا اسماعیل الکوزئی نیز از عهد احمدشاهی درقندهاربود که فرزندش ملااحمد استاد معقول ومنقول وقاضی شهر احمد شاهی و مولف بیان الوافیه لطوایف الصوفیه وتعلیم السلوك ورساله های کاشفه وفارقه متوفی ٦ ربیع‌الثانی ۱۲۳۳ ه است. برادر ملااحمدکه پیرمحمد نامداشت نیز از علمای نامدار آن عصر درقندهار است‌که در سنه۱۲۳۳ه کتاب عقیدة المشایخ والعلماء را بزبان عربی نوشته است .

قاضی غلام محمد هوتك نیز از علمای معروف قندهار وقاضی شهر بود، که کتاب ارشاد الحق را بزبان عربی در سنه ۱۲٦٤ ه نوشت، و فرزندش عبدالاحدباسید جمال‌الدین درقندهار آشنایی داشت. ومحمدنور بن محمدحسن توخی نیز از شاگردان مبا فقیرالله جلال آبادی مولف جامع‌السلوك بزبان عربی در حدود ۱۲۳۰ ه است .

دودمان علمی ملا بابر موسی خیل از عصر هوتکیان در قندهار بود که فرزندش مولوی‌فیض‌الله درعصر احمدشاهی‌استاد خانوادهٔشاه‌ولی‌خان اشرف الوزراء مولف رسالهٔ تدریسی در منطق است . وبعد ازین مولوی حبیب‌الله مشهور به محقق قند هاری بن فیض الله در اواخر عصر سدوزایی در قندهار زندگانی داشت (۱۲۱۳ ـ ۱۲٦۳ ه)که مولف ۳۳ جلد کتاب درمعقول ومنقول بزبانهای عربی ، دری، پښتو است و آثار بکروتازهٔ انتقادی را در ریاضی و منطق و اصول فقه و دیگرعلوم مروجهٔ اسلامی نوشته است، وبعد ازو مولوی عبدالرحیم پسرش ومولوی عبدالروف نواسه ومولوی عبدالواسع ومولوی عبدالرب پسران مولوی عبدالروف از مشاهیر علمی دور های ما بعدند که در صحافت ومعارف وترتیب قوانین عدلیه خدمات شایانی نموده اند .

خانوادهٔ علمی سلجوقیان هروی از اخلاف ملامحمد مدفون روز آباد اند، که علامه ملامیرزا پسرش‌را احمدشاه‌بابا بهرات آورد، ومدرسهٔ پای حصار را باو سپرد، ازین خانواده علماء ومدرسین زیاد برآمدند که ازآنجمله ملاعبدالاحد خلیفه وملامحمد عمربن محمدایوب بن نورالدین

(c) ketabton.com: Digital Library

بن ملا میرزا مولف چندین کتاب وازآن جمله الملهم در اصول فقه‌است (حدود ۱۲٦۰هـ) وهم ملامحمد رفیق سلجوقی بن محمدصدیق (مولف رسالهٔ نحو) ومحمود مشرف وخلیفه محمد حسین خوش نویس مردم دانشمند وهنرمند این خانواده بوده اند .

خانوادهٔ دیگر علمی وسیاسی درپشاور شهرت فراوان داشت که جد اعلای ایشان اخوند ترکمان بن تاج خان از غوره مرغه قندهار رفته ودروادی شمال پشاور درامازیی سکونت کرد، و فرزندش ملامحمدغوث شاکرد حاجی محمدسعید واعظ به علم وعرفان مشهور واز طرف احمدشاه قاضی پشاور بود ، که حاشیه بر میرزای کلان منطق نوشته و کتاب شرح الشرح را بزبان دری در شرح اقوال عرفانی احمدشاه بنام او تالیف کرد. ونواسهٔ او قاضی عبدالکریم بن دادالله بن محمدغوث کتابی بنام نصاب التوحید نوشت. اماقاضی محمد حسن بن قاضی اکبر شاه بن محمدغوث ملقب به خان علماء استاد خاندان سردار پاینده خان‌ووزیر شاه شجاع واز طرف او امضا کنندهٔ پیمان مثلث لاهور در ۱۸۳۸ م بود. همچنین قاضی طلامحمد فرزند قاضی حسن از رجال علم وادب‌ودارای دو دیوان شعردری وعربی ومولف‌جواهر نغز وسلوةالتقریرفی ترجمةالتحریر ونفحة المسك و تسلیه العقول وسلوة الکئیب و قصیدهٔ بائیه در عمل بحدیث است. وقاضی عبدالقادر بن فضل قادر بن قاضی حسن سرمنشی عسکری دربار امیر شیرعلی خان ومترجم کتاب قواعد عسکری ازانگلیسی بفارسی و بنبتو بود که در مطبعهٔ شمس النهار کابل بطبع رسیده است .

خانوادهٔ میرزایان برناباد هرات نیز مردم دانشمند بافرهنگ وادب بودند، که از آنجمله میرزا ار شد خلف خواجه محمد صلاح منشی متخلص بفایض منشی ابدالیان ودرانیان هرات و خطاط صاحب دیوان اشعار ومثنوی ابر گهر باراست (اواسط قرن یازدهم) و میرزا ابوطالب متخلص به مایل برادر زادهٔ ارشد نیزدیوان شعر دری دارد، ومیرزا رضا بن‌محمدکاظم صاحب مجموعهٔ اشعار واربعین وتذکرهٔ برناباد منثور است که منشی دربارشاه محمود ووزیر فتح خان درهرات بود. وهمدرین‌عصر سدوزایی میر زا محمد هادی متخلص به عشرت هروی منشی باشی شهزاده تیمور درهرات است که ملاعبدالله روزی وملك سنجر از ابنای ملوك غور وابا سهل و ملا مسکین (شعرای لهجهٔ هزاره) معا صرین اودر هرات اند .

خانوادهٔ مجددیان در دورهٔ سدوزائیان وبعد ازان شهرت تام‌روحانی داشته وعلما وشعرای خوش قریحه ازان برامده اند، که مرجع تلقین طریقت نقشبندی درسر تاسر آسیای میانه ازخراسان تاسر هندوماوراء النهر وحواشی چین بوده اند، ویك نوع ثقافت اسلامی خراسانی ر ا پرورانده اند که‌مدار آن شریعت وتصوف بود، ولی درطریقت نقشبندی تصوف راهمواره به‌نفع خلق‌واصلاح اخلاق بدون انزوا ورهبانیت استعمال میکرده‌اند ، وچون افراد مجددیان نقشبندی بادر بارهای شا ها ن افغانی وابستگی داشته اند، بنابرین درسیاست وفرهنگ واجتماع‌دست قوی را دارا بوده‌اند.

این‌خانوادهٔ فاروقی از اولاد شخصی اندکه شهاب الدین فرخشاه نامداشت‌ودرپنجشیر شمال کابل‌دردرهٔ فرخشاه مدفون است ، و امام رفیع‌الدین ازهمین دودمان ازکابل‌به‌سر هند رفت واز احفاد او شیخ احمد مجدد الف ثانی بن مولانا عبدالاحد که‌سلسلهٔ نسبش به ۲۸واسطه بحضرت عمرفاروق میرسید، در ۱٤شوال ۹۷۱ هـ درسرهند بدنیا آمد ودر طریقت نقشبندی ازخواجه محمد باقی کابلی (متوفی ۱۰۱۲ هـ) استفاضه نمود، ودر هند وافغانستان شهرت علمی وروحانی بزرگی داشت (متوفی سه‌شنبه ۲۸ صفر ۱۰۳٤ هـ بعمر ٦۳ سا لگی د ر سرهند) .

در عصر شهنشاهی سدوزایی ازین خانواده شاه غلام محی الدین مجددی بن غلام صادق حفید ششم‌حضرت‌مجدد وپسرش‌شاه نظام الدین متخلص به‌نظام صاحب دیوان دری درشکار پور شهرت روحانی واراضی فراوان زراعتی داشته اند .وبرادر دیگر غلام صادق که‌شاه غلام محمد (متوفی درپشاور ۱۱۷۸ هـ)نامداشت جد مجددیان قندهار است .واولاد شاه عزت الله برادر دیگر ایشان دریار کند بوده اند . و شاه صفی الله متخلص به صفی دارای دیوان دری و چها ر کتا ب دیگر است ۱۱٥٦ـ۱۲۱۲ هـ)که‌درحدیدهٔ یمن مدفون است و او لا د او در کابل و ننگرهار بودند ، که از انجمله شاه عبدالباقی متخلص به باقی (متوفی درکابل ۱۲۸۷هـ) دارا ی‌دیوان شعر دری وجد حضرا ت شور بازار کابل است ،وپسرش‌غلام عمر متخلص‌به عمر(حدود۱۲۹۰هـ) و فرزند او ناصر الدین متخلص به جانان و شمس‌المشایخ فضل محمد متخلص به‌فضلی شعرای صاحب دیوان اند . و شا ه فضل ا لله بن شاه غلام نبی نو اسه شاه غلام محمد (۱۱۸٤ ـ۱۲۳۸ هـ)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مولف عمد ة المقامات ودارای دیوان شعر دری از رجال بزرگ روحانی دربار تیمورشاه‌وشاه زمان‌بود. وهم‌محمدحسن‌بن‌عبدالرحمن‌نواسه سوم شاه فضل الله مولف انساب الانجا ب وانیس المریدین وغیر ه‌است. میراحمد متخلص به اظهر(۱۲۰۶ـ۱۲۶۹ه)از حضرات پشاور وبدخشان مولف هفت مجلس واربعین و سبیل الرشاد و مناقب الطاهرین ودیوان غزلیات و شش مثنوی وچندین کتاب دیگراست .

خاندان وکیل الدوله عبدالله‌خان پسر علی خان پوپلزئی‌قند ها ری (متوفی ۱۲۰۱ ه)نیز مردم اداری ولشکری ودارای فرهنگ وذوق ا دبی بوده‌اند ، که‌ازان جمله خود عبداله خان شعر دری میگفت و پسرش‌محمد علم‌خان وکیل الدوله متخلص به «علم» نیز بزبان دری شعر می سرود (متوفی ۱۲۹۳ه) و میرهوتك‌خان متخلص به افغان بن زمان خان‌پوپلزئی (حدود ۱۲۱۸ه) از شعرای هنرمند صاحب دیوان دری است وبرادر دیگرش الله یار خان راسخ نیز شعر می سرود و مولوی محمدابراهیم برادر دیگرش از علمای عصر بود ، و این دودمان در بسط هنر و ادب و فرهنگ دستی داشته‌اند .

خانوادهٔ دیگر ادبی و روحانی شیخ‌سعدالدین احمد انصاری بن عبدالغفار است که مرد صوفی و ادیبی بود و آثارش بنام معدن وحدت ودیوان شور عشق وغیره تا ٤٣ جلد میرسد وی درده یحیی کا بل درسنه ۱۲۲۵ ه در گذشته وپسرش میر ظهور الدین ظهور دارای دیوان شعر ومولف کتب طب‌وفرزند دیگرش میرامام الدین متخلص به درو یش شاعر دری و پښتو ومولف احوال وآثار حاجی صاحب‌پای منار ، ومیر قطب الدین متخلص به‌فارغ شاعر دری ومولف مثنوی سمرقند ومیر حسام الدین احمد ومیرتجم الدین احمد ومیرنظام الدین احمد ومیرفخرالد ین مولوی و میر ناموس الدین پسران شاعر سعدالدین ـ و نیز میرسیف الدین عزیزی بن میر مقام الدین (حدود ۱۲۸۲ه) دارای قریحهٔ شعری‌دری بوده‌اند .

شعرا و نویسندگان دیگر این دوره عبارتند از :

سید ابوالحسن متخلص‌بعنوان متولد جرم بدخشان ۱۱۲۳ هو مقتول ۱۲۰٦ ، ه وعبدالرحمن عارض بدخشی متوفی۱۲۲۳ه ،ومیرزامحمد واصل فروغی معاصر شاه زمان ، و امیر سبحان قلی خان دروازی(حدود ۱۲۳۰ ه)ولعل محمدعاجز بن پیرمحمد ملقب به‌عبدالشافی صاحب دیوان اشعاردری متوفی ۱۲۳۸ه،طبیب دربار تیمور شاه ،و میر عصمت‌الله

متخلص به‌کشور ی بن‌عبدالله ازدهدادی بلخ‌متوفی ۱۲۵۷ ه ، صاحب دیوان اشعار ، وجنیدالله حاذق بن صوفی اسلام هروی متوفی ۱۲۵۹ در قندهار صاحب دیوان ومثنوی یوسف وزلیخا ی حاذق، وشهاب‌ترشیزی هروی شاعر صاحب دیوان عصر تیمور شاه ،و میر محمد نبی احقر بدخشی متوفی ۱۲٦۹ه در رستاق مولف حدایق الحقایق در عروض و رساله قوافی‌و هشت بهشت‌در فلسفه و حکمت و دینیات و مثنویات‌لیلی و مجنون و شهادت نامه حضرت‌امام حسین ، و میرزا احمد خان مستوفی کابلی متوفی۱۲۸۰ صاحب دیوان اشعار ، و میرزا محمد محسن دبیربن میرزاعلی خان (۱۲۲۷ـ۱۲۸۲ه) منشی دربار شاهان محمد زائی، و میرزا عبدالواسع بن لعل محمدخان عاجز کابلی (۱۲۰۸ـ۱۲۸۳ ه)صاحب دیوان اشعار ،و طبیب دربار ، و میر سعد الدین بن سعدالله تنگی سیدان (۱۱۹۸ـ۱۲۸٤ه) صاحب دیوان اشعار، و علی نقی متخلص به وصفی صاحب دیوان اشعار (حدود ۱۲۰۰ه) و فرحت هروی دارای دیوان‌اشعار وولی طواف کابلی بن محمد علی (حدود ۱۲۸۸ه) شاعر ناخوان دری، و داملا عبدالقیوم‌بن‌محمد نبی‌خلمی شاعرصوفی‌مشرب متولد ۱۲٦۵ه دارای دیوان اشعار و مثنوی تنبیه‌المرائی و قیامت نامه و مجمع الاشعار دری و ترکی و مثنوی درةالشهزاد ، و محمد غلام غلامی ولد ملاتیمور سراینده جنگ نامه‌دراحوال‌جنگ اول‌انگلیس‌وافغان‌ـومیر محترم‌حافظ جی‌ازخانوادهٔ میرواعظ (حدود ۱۲۵٦ه)دارای دیوان‌اشعاردری،ومیرمجتبی‌بن‌مرتضی‌کابلی متخلص به الفت (تولد ۱۲۲٤ه) صاحب دیوان اشعار ، و داملاعبدالله بن مراد محمد بدخشی که دیوان اشعار خود را در ۱۲۹۸ه ترتیب داده، و میرزا محمود سالك بالا حصاری در حدود ۱۲٦۰ه شاعر صاحب‌دیوان اشعار ، و شرر کابلی دبیروزیر فتح خان صاحب دیوان اشعار ـ و گل محمد افغان شاعر صاحب دیوان اشعار دربخارا ـ ومولانا محمدعثمان بن محمد علی پادخابی لوگری مولف عجایب‌الاخبار و گلشن اسرار و بزم‌طرب و نزهةالمشتاق و گلچین بساتین و مشرق انوار و غیره است درحدود ۱۳۰۰ ه ـ وقربان‌بن نذرعلی متخلص به‌کاتب ناظم الوقایه ومفا تیح الاعجاز و دیوان شعر،وسید جعفربن عبدالصمد رستاقی ناظم گلشن‌عشق و چمن عشق و دیوان اشعار متوفی ۱۲۸٤هـو میر عنایت الله بدخشی ناظم اصول المعیشت و دیوان اشعار متوفی ۱۲۹۰هـو برهان‌الدین‌لاغر بن میر یوسف علی بدخشی ناظم جام جم‌وروضهٔ‌نورودیوان‌اشعار درحدود ۱۲۹۱ه و میر محمود شاه بن میر احمد شاه بدخشی صاحب‌دیوان اشعار

(c) ketabton.com: Digital Library

متوفی ۱۲۹۵ ه ـ ونعمت الله‌محوی میمنوی‌دارای دیوان اشعار واحمدقلی بن سکندر هروی نویسنده‌تذکره‌شعرا آتش فشان وشاعر درحدود۱۲۹۰ه ومحمد رسول شهید مارملی بلخی شاعر صاحب دیوان درحدود ۱۲۷۰ ه وعایشه بنت یعقوب علی بارکزئی شاعرهٔ صاحب دیوان در عصر تیمور شاه ـ ومحجوبه بنت سکندر خان شاعرهٔ هروی حدود ۱۲٦٤ ه ـ و مستورهٔ غوری دختر سید محمد عظیم ساکن پرچمن غور حدود ۱۲٤٥ ه دارای دیوان اشعار ـ ومریم بنت سیدعبدالله کرخی هروی شاعرهٔ دارای دیوان(۱۲٥۷ـ۱۳۰۸ ه)وسیدمحسن بن میر حسین متخلص به شامل بالاحصاری کابلی (۱۲۳۸ـ۱۳۰٥ه)دارای دو دیوان دری و میرزا محمد نبی‌واصل بن محمد هاشم ملقب به دبیر الملك (۱۲٤٤ـ ۱۳۰۹ه) سرمنشی در بار امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان دارای دیوان شعردری ـشمس‌الدین شاهین‌بن‌محمد امان دروازی مولف بدایع‌الصنایع وناظم لیلی و مجنون و تحفهٔ دوستان ـواحمد علی شاه قندهاری‌متوفی ۱۳۱۱ه دارای دیوان‌دری‌ـ سید میر مشوانی‌هروی (۱۲۸۰ـ۱۳۳۳ه) صاحب دیوان و اشعار بسیار متین‌دری ورسام و خطاط ـ سیدفخرالدین مجنون شاه کابلی (۱۲٤۲ـ۱۳۰٥) مولف بستان خیال ـ رحمت‌بدخشی بن میرزا اسمعیل(حدود۱۳۰۰ ه)دارای‌پنج دیوان شعر دری وصاحبزاده عشرت قندهاری (حدود ۱۳۰۰ ه) وعبدالغفور ندیم کابلی (۱۲۹٦ ـ ۱۳۳٤ه) دارای دیوان شعردری ـو ندیم بلخی بن رحمت الله(۱۲٥٤ـ ۱۳۳٦ ه)سرایندهٔ دیوان شعر ـمحمد ابراهیم حیرت کابلی (۱۲٥۰ ـ ۱۳۳۸ه) دارای دیوان شعر و پنج کتاب‌مخمس و تحفهٔ‌شهنشاهی وسید احمدبن شهاب الدین مشهور به ادیب پشاوری (۱۲٦۰ـ ۱۳٤۹ه)دارای دیوان اشعار پخته و متین و قصاید عربی و قیصر نامه .

ازشعرای پښتو :

عبدالرحیم‌هوتك صاحب‌دیوان‌ـ عبدالحمیدمهمند (۱۱۰۰ـ۱۱٥۰ه) شاعر دارای دیوان درومرجان و مثنوی های‌شاه وگدای ـ داستان نیرنگ عشق ـ شرعة الاسلام درپانزده هزار بیت ۱۱٤۸ ه ـ پیرمحمد کاکړ که دیوان اشعارش در ۱۱۹٦ه تکمیل شده و کتاب کوچك‌گرامر پښتورا بنام معرفة الافغانی در ۱۱۸٦ ه نوشته است ـ شمس الدین کاکړقندهاری دارای دیوان شعر در ۱۲۳۸ه و سراج الموتی و دیگر کتب منظوم ـشاه حسین هوتك ـ مسعود بن عبدالله ناظم داستان آدم خان و درخودرحدود ۱۲۰۰ه‌ـ ملاپیرمحمد هوتك‌بن سرور ناظم‌افضل الطرایق حدود ۱۱٤۰ه

محمد هوتك بن‌داود خان قندهاری مولف پته خزانه وخلاصة الفصا حه در حدود ۱۱٤۲ه‌ـ عبدالرشید بن‌حسین‌مولف رشید البیان‌در فقه۱۱٦۹ه ولی خان مهمند ناظم محمودنامه در احوال شاه محمود هوتك‌حدود ۱۱٤۰ه‌ـ شیر محمد هوتك (۱۰۹۲ـ۱۱۷٥) مولف اسرار العارفین و تجوید افغانی ـ اخوند گدا مولف نافع المسلین و دیوان اشعار درحدود ۱۱٦۰ه‌ـ و محمدی صاحبزادهٔ پشاوری صاحب دیوان در ۱۱۸۰،ه‌حافظ مرغزی ناظم شهنامهٔ احمد شاهی درسنه۱۱۷٦ه‌ـ محمد مظفربن‌اسماعیل مترجم تاریخ اعثم کوفی در حوالی ۱۱۲٦ه‌ـ نواب الله یار خان بن حافظ رحمت‌خان‌بریخ مولف‌عجایب اللغات پښتو درحدود ۱۲۲۸ ه‌ـ عبدالکریم کاکړ قندهاری ناظم زین‌العلم در۱۲۳٤ ه ازعین العلم عربی ـحافظ الپوری صاحب دیوان ۱۲۰۰ ه ـ قاسم علی اپریدی مولف چند ین کتا ب عبدالعظیم سواتی دارای دیوان اشعار۱۱٦۷ـ ۱۲٥۳ه‌ـ ملا حسن تلوکانی قندهاری دارای دیوان اشعار متوفی ۱۲٤٥ ه ـ رحمت داوی قندهاری‌ناظم مثنوی لیلی‌و مجنون و دیوان اشعار (حدود۱۲۱۰ه) میانعیم متی‌زی‌دارای دیوان شعر ۱۲۳۰ه‌ـ معین الدین پشاوری ناظم وامق و عذرا در ۱۲٥٦ه‌ـ عبدالرسول قندهاری دارای دیوان اشعار و سفر نامه و آزاد نامه۱۲۹۰ه ملاجمعه بارك زی قندهاری دارای اشعار متوفی ۱۲٥۹ ه ـ عزیزخان رنا‌ـ خیل‌ناظم جنگنامه هرات حدود ۱۲٥۰ه‌ـ مراد علی کاموی بن عبدالرحمن مولف تفسیریسیر۱۲۸۲ه‌ـ دوست محمد ختك قندهاری مولف بدرمنیر و بحرالعلوم و اخلاق احمدی ۱۲۹۰ه معزالله مهمند دارای‌دیوان شعر ۱۲۰۰ه‌ـ میرزا حنان قندهاری و صدیق اخندزاده و گل محمد هلمندی شعرای صاحب دیوان .

واز شاعرات پښتو :

ناز وتوخی بنت سلطان ملخی مادر حاجی میرویس خان هوتك (تولدش ۱۰٦۱ه) زینب هوتکی بنت میرویس خان (وفات ۱۱۲۷ه)سپینه هروی حدود ۱۲٥٥ه.

از علما مولوی محمد اعظم اندرساکن شلگر غزنه ، و مولوی‌عبدالله غزنوی ،و ملاعبدالحق متولی خرقه شریفه قندهار وصوفی محمد رسول ساکزی متوفی ۱۲۸۷ه در قندهار ، و ملامشك عالم اندر غزنوی و ملا اسکندر (قاضی لشکر امیر شیرعلی خان)وملامحمود وملاعبدالله قاضی اناردره و ملاعبدالفتاح و ملاابوالحسن (علمای هرات در حدود ۱۲۷۰ه) و محمد حسین بن مداح الکوزئی قندهاری‌مولف شرح انکشافیه برحاشیه

(c) ketabton.com: Digital Library

تصور و تصدیق میرزاهد هروی و مسعود گل بن قاضی عبدالرحمن پشاوری مولف عجایب الاخبار در ۱۲۲٦ه و عبدالحلیم کاکر قندهاری مولف‌ردحلیمیه علی مطاعن احمدیه در ۱۲۳٤هوملاعبدالحق بن‌عبدالغفور خروتی ناظم یاقوت السیر پښتو ومولف شرح اربعین وملاقطب تو خی شارح بساکتب ادبی در قندهار ، ومولانا عبداللطیف صدرالعلماء دربار تیمورشاه (متوفی ۱۱۹۵ه)و مولوی محمد عمر ساکزی مولف کتابی در علم تجوید به پښتو متوفی ۱۲۰۵ه، و سعدالله خروتی مولف حاشیه جلالین‌و حاشیه برمولوی عبدالغفور (متوفی ۱۲۰۹ه)

باوجودیکه درین عصر حرکت علمی وادبی بکلی متوقف نبود ، و طوریکه دیدیم درهر گوشه دانشمندانی وجود داشتند ، ولی اگر بانظر انتقادی و مقایسوی ببینیم این دوره را نسبت‌بسابق عصر شباب و نشاط علم و ادب گفته نمیتوانیم ، بلکه دورهٔ تقلید و انتحال است ، و آثاربکر علمی و فکری کمتر بنظرمی آید.

ادبیات زبان دری نیز درین عصر دورهٔ انحطاط خود را در نثرونظم پیموده وابتکاری دران بنظر نمی آید و باید گفت که حضرت‌نور الدین نمای‌خوبی نمود. وشعرای صاحب قریحه وابتکار مانند پیرمحمد کا کر عبدالرحمن جامی خاتم شعرادری بود .ولی ادب زبان پښتو بالعکس نشوو نمایافت وحمید مهمند ودیگران بوجود آمدند .ومخصو صاًحمید وکاظم خان ختک متخلص بـه‌شیدا جاشنی سبك هـنـدی را در پښتـو آمیختند .

درادبیات دری زمان سدوزاییها شعرایی داریم ،که پیروان حافظ و جامی و شعرای سبک خراسان وعراق‌اند . ولی بعد از ۱۲٥۰هحرکتی رادرعالم ادب دری می‌یابیم ،که شعرای مانقلید سبك هند رامیکنند . واین اثریست که در نتیجهٔ رواج اشعار میرزا عبدالقادربیدل و مقبولیت تام کلیات اشعاراو بمیان آمده است ، واولین پیرو این سبک درغزل سردار مهردل خان فرزند سردار پاینده خان متخلص به‌مشرقی‌است که بعدازو سردار غلام محمدخان طرزی وپسرش محمد امین عندلیب نیـز همین سبك رافراوان پیروی میکنند. درحالیکه درهمین خاندان سر دا ر هارون خان برادر سردار پاینده خان و سردار غلام حیدر خان وسردار احمد خان پسران امیر دوست محمد خان هر سه شعرای صاحب‌دیوان دری‌اند ،و سردار شهنواز خان بن سردار سلطان احمد خان سرکار و خوشدل خان بن مشرقی و سردار محمد حسن خان سیاه بن‌تیمور قلی‌خان .

بـرادر وزیر فتح خان (حدود ۱۳۰۰ه) وسردار محمد عزیز بن سردار شمس‌الدین خان (حدود ۱۳۱۰ه)و سردار عباس خان بن سردار سلطان محمد خان شاعر و مولف گل عباسی و جواهر خمسه و عناصر اربعه و تفسیر کلام‌الله (۱۲٥۲ـ ۱۳٤۳ ه)نیز شعر دری راگفته اند. ولی در کلام ایشان اثری ازپیروی سبك هندوطرز تخیل وتلازمات شاعرانه آن کمتر بنظر می‌آید .

شعر دری از عصر احمد شاه بابا تا اواخر عصر امیر عبدالرحمن خان حدود ۱۳۲۰ه در قالب‌تقلیدفکری‌و عروضی‌شعرای قدیم ومخصوصاً سبك هند ماند، وشعرایی که درین‌دو قرن بمیان آمدند همه مقلدا ن همان شعرای دور های گذشته بودند ، ولی بعد از جنگ اول و دوم افغان وانگلیس که آثارمدنیت جدید اروپا ازهند وشمال به‌افغانستان رسید، درینجا نیز اثرکرد ،وهمین حدود ۱۳۲۰ق طلیعهٔ فکر نو در ادبیات جدید افغانستان است .

تحولیکه تاثیر صنعت و مدنیت اروپا در ادب این وقت‌واردنمود، تحول فکری است که بر قالب و سبک‌ظاهری شعر اثری‌نکرد، وشعرای ما همان قوالب عروضی قدیم را معتبر دانستند ، ولی‌اثر فکر جدیدلااقل درادب‌ملی‌ما داخل شد .و می‌بینیم‌که مولوی محمد سرور واصف قندهاری قصیده‌یی درتشویق و ترغیب به مدنیت جدید و چشم کشودن باوضاع جهان سرود ، و نخستین بار در عصر امیر شیر علی خان حدود۱۲۹۰ه جریده‌یی‌بنام شمس‌النهار از بالاحصار کابل نشر شد ، و بعد ازان در سنه۱۳۲۳ه نخستین شمارهٔ سراج‌الاخبار افغانستان از طرف یك‌انجمن دانشمندان بمدیریت مولوی عبدالروف خان قندهاری از طبـع برامد . و حرکت جدید نشر معارف و تاسیس مکاتب و مطبوعات و ترجمهٔوتالیف آثار جدید عصری ادبی نیز آغاز شد . و پیشوای این حرکت فکری وادبی جدید محمود طرزی بن سردار غلام محمد خان طرزی قندهاری بود ، که درسنه ۱۲۸٤ ق درغزنه بدنیاآمده وبتاریخ۲۲نومبر ۱۹۳۳مدر استانبو ل از جهان رفت . او در سنه ۱۳۲۹ق سراج‌الاخبار افغانیه را که فقط یك شمارهٔ آن در سنه ۱۳۲۳ق‌نشر شده بود تجدیدحیات داد ، و آنرابطور یك‌جریدهٔموقوته پانزده روزه تا مدت ۸سال نشر کرد ، که محرك‌بیداری و استقلال طلبی مردم افغانستان گردید ، وانشای جدیدو فکرنوین‌را در نثر ونظم دری بپرورانید . او(۲۰) کتاب رابزبان دری از ترکی ترجمه و یا تالیف نمود ، و نخستین‌مردیست که بنیاد مکتب نوین فکری‌وادبی را

(c) ketabton.com: Digital Library

در عالم صحافت و نویسندگی افغانستان گذاشت .

درین وقت است که شعرای دیگرو نویسندگان پښتو و دری‌فکر جدید را وارد ادب افغانی نمودند ، و امثال عبدالعلی مستغنی(۱۲۹۳ ـ ۱۳۵۲ق) و قاری عبدالله (۱۲۸۸ق۱۳۲۲ش) وعبدالغفورندیم وعبدالهادی داوی و مولوی صالح محمد هوتك و مولوی غلام‌محی الدین افغان ومولوی عبدالرب قندهاری‌ودیگر نویسندگان‌وشاعر ان باوجودیکه‌قوالب کلاسیکی نویسندگی را پیروی میکردند ،کم‌کم افکار جدید و مفاهیمی را که‌مدنیت قرن ۲۰بوجود آورده بود نیز پروردند .

درنیمهٔ نخستین قرن ۱۹سلطه و استعمار انگلیس که بامبادی‌تمدن جدید وتحول صنعتی همراه بود ، برتمام هندوستان تاکنار های‌دریای سند بسط یافت ، وبسرحدات طبیعی شرقی مملکت پیوست ، و جنگ اول افغان وانگلیس که با تعرض لشکر سند (اندس‌ارمی)در سنه ۱۹۳۹م آغاز شده بود .،بعداز مدت‌پنج‌سال با شکست قطعی لشکریان متجاوز و فتح نیروی ملی‌افغان خاتمه یافت و بعد ازان راه آهن هند نیزطریق‌رفت و آمد را باین سو کشود ، و بنادر بحری بمبی و کراچی راه انتقال‌بحری را هم به مرز های‌افغانی‌بازنمود، در حالیکه در غرب مملکت یعنی ایران قاجاری ودرشمال در روسیه تزاری نیز مبادی مدنیت جدید و نشو و نمای فکر نوین صورت میگرفت ، وتمام این عوامل موثره برحیات وفکر وسیاست واداره مردم افغانستان نیز اثر میکرد .

یکی از ممثلان این حرکت فکری سیدجمال الدین بن‌سیدصفدر کنری است (۱۲۵٤ـ۱۳۱۵ق) که جهاد خود را بر ضد سه عامل‌بدبختی شرق(استعمار ـاستبداد ـخرافات)از افغانستان آغاز کرد ، و در هند ـ ایران ـترکیهٔ عثمانی ـمصر نهضت جدید فکری واصلاحی آورد وشهرت بین‌المللی را کسب کرد ، و او را نخستین پرورندهٔ فکر جدید وبیداری افغانستان و ممالك شرق توان گفت . ولی دسایس استعمار و خانه‌جنگی های‌شهزادگان و عدم تمرکز مملکت نگذاشت که این‌حرکت فکری ، سیر طبیعی خود را دوام دهد . تا که امیرشیرعلی‌خان توانست‌دردورهٔ دوم شاهی خویش اولین کابینهٔ افغانی را بریاست صدراعظم‌سید نور محمد شاه قندهاری تاسیس‌و جریدهٔ شمس‌النهارواشکر منظم و برخی‌تشکیلات عصری را بوجود آورد، ودرسیاست نیز خط مشی‌آزاد را تعقیب کرد . ولی آغاز جنگ دوم افغان وانگلیس (۱۲۹۵ـ۱۲۹۷ق)این سلسله‌را برهم زد ودورهٔ امیر عبدالرحمن خان (۱۲۹۷ـ۱۳۱۹ق) در تحت فشار استبداد

بایك نوع جمود فکری گذشت . تا که درسنه۱۳۲۳ق انجمن سراج‌الاخبار در کابل تاسیس و بنای حرکت جدید فکری را باز گذاشت و دارالعلوم حبیبیه هم در کابل تاسیس شد که آغاز تدریس سانتنس و مضامین‌جدید باشد .

این حرکت‌فکری‌باوجود موانع‌خارجی و داخلی با تجدید حیات‌سراج الاخباردر سنه ۱۳۲۹ق از طرف محمود طرزی‌دوام یافت ، وحزب سیاسی نخستین افغانی بنام «اخوان افغان»هم در کابل تاسیس شد، که‌مرام آن مشروطیت ـاستقلال ـ اصلاحات داخلی بود ولی اعضای این حزب در سنه ۱۳۲۵ق کشته یا محبوس شدند . و همین حزب اخوان افغان بعد از ۱۳۲۹ق‌واحیای مجدد سراج الاخبار بوسیلهٔ محمود طرزی باز زندگی یافت ، وتاسنه ۱۳۳۷ق مجاهدات خودرا در تنظیم روشن فکران افغانی و نشر معارف صرف کرد ، و مساعی این جماعت در تنویر افکار و قیام عمومی ملت افغان برای جهاد استقلال و حصول آزادی کامل سیاسی مملکت مفید بود . و چون در ۱۹۱۹م ملت افغان به بازیابی استقلال موفق آمد، تمام روشن فکران درتشکیل جدیداداری وترتیب امور مدنی و تعمیم معارف و تاسیس مکاتب و توسیع مطبوعات ومعرفی افغانستان جدید آزاد بدنیا کوشیدند ، واین مساعی بار آور تاکنون ادامه دارد .

(c) ketabton.com: Pashto Digital Library

مآخذ ومراجع

کتبی که درنوشتن این کتاب ازان استفاده شده است :

۱ـتتمةالبیان سیدجمال الدین افغانی طبع‌قاهره ۱۹۰۱م
۲ـجنگ افغان وفارس ترجمه جارج‌نیون هامفو ردایزك‌به انگلیسی ازلاتینی طبع‌لندن.
۳ـزندگانی نادرشاه ازنورالله لارودی تهران ۱۹۳۹ م
٤ـروضة الصفای ناصری ج ۸ازرضا قلی هدایت تهران۱۳۰۲ق
٥ـپته خزانه وتعلیقات آن بقلم حبیبی کابل ۱۹٤٤ م
٦ـ آئین اکبری ازابوالفضل لکنهو ۱۳۱۰ ق.
۷ـتاریخ افاغنه (اردو)ازسید ظهور الحسن موسوی طبع هند ۱۳۳۰ ق
۸ـتاریخ نظامی ایران ج ۱ تهران ۱۳۱٥ ش
۹ـنادرنامهٔ (خطی)نسخهٔ کتب خانهٔ حبیبی ازمولف‌نامعلوم .
۱۰ـ سیر المتآخرین ازغلام حسین طبع‌نولکشورلکنهو .
۱۱ـدرهٔ نادره ازمیرزا مهدی استر آبادی بمبئی ۱۳۰۹ق.
۱۲ـ مجمع التواریخ ازمیرزا محمد خلیل مرعشی صفوی تهران
۱۳ـ مجله کاوه‌سال ۲طبع برلین ۱۳۰۳ش .
۱٤ـ تاریخ ایران از سرجان ملکم بمبئی ۱۸٦۷م
۱٥تاریخ افغانستان از ملیسن طبع‌دوم‌لندن۱۸۷۸م
۱٦ـتاریخ سلطانی ازسلطان محمد خالص قندهاری بمبئی۱۲۹۸م ،
۱۷ـ خورشید جهان ازشیر محمد گنداپور لاهور۱۸۹٤ م
۱۸ـمنتخب اللباب خافی خان‌طبع ایشیا تك‌سو سایتی کلکته ۱۸۹٦م
۱۹ـحیات افغانی ازمحمد حیا تخان لاهور ۱۸٦۷ م .
۲۰ـمیرویس نیکه ازبینوا کابل ۱۳۲٥ ش .
۲۱ـمجمع‌التواریخ ازمرزا محمد خلیل مرعشی صفوی تهران ۱۳۲۸ش.
۲۲ـ عباسنامه ازمحمدطاهر وحید قزوینی تهران ۱۳۲۹ش
۲۳ـ خلاصة الانساب ابدالی (قلمی)

۲٤ـ مشاهیرابدالیان از حبیبی‌کابل ۱۳۲٥ ش
۲٥ـ رهنمای افغانستان کابل ۱۳۲۸ ش.
۲٦ـ لوی احمد شاه بابا از حبیبی کابل ۱۳۱۹ ش.
۲۷ـ دول اسلامیه از خلیل ادهم استانبول ۱۹۲۷م .
۲۸ـ مخزن افغانی از نعمت الله هروی (قلمی).
۲۹ـ تذکرة الابرار والاشرار از اخوند درویزه پشاور طبع هند و پریس ۱۳۰۸ق.
۳۰ـ صولت افغانی ازمحمد زردارخان افغان نولشکور لکهنو ۱۸۷٦م.
۳۱ تاریخ افغانستان ج۱ـ۲ از کهزاد کابل ۱۹٤٦م
۳۲ـ افغانستان درقرن نزدهم ازسید قاسم رشتیا طبع کابل ۱۳۲۹ش
۳۳ـاکبر نامه منظوم حمید کشمیری کابل ۱۳۳۰ ش
۳٤ـ در زوایا ی تاریخ افغانستان از احمدعلی کهزاد کابل ۱۹٥۲م
۳٥ـمشاهیر الشرق از جرجی زیدان ج۱ـقاهره ۱۹۱۰ م
۳٦ـالمسالك والممالك ابن خرداذبه، لیدن ۱۳۰٦ ق
۳۷ـدا ئرة المعارف اسلامی لیدن ۱۹۲۷م
۳۸ـ ایرانشهر ازمارکوارت طبع برلین ۱۹۰۱م
۳۹ـ ترجمه ایران بعهد ساسانیان از کرستن سین‌طبع د هلی ۱۹٤۱م.
٤۰ـ فتو ح البلدان از بلاذری ـقاهره ۱۹۰۱ م
٤۱ ـ مجمل التواریخ والقصص طبع بهار تهران ۱۹۳۸م
٤۲ـتاریخ سیستان طبع بهار تهران ۱۹۳٤ م
٤۳ـ تاریخ طبری ترجمهٔ بلعمی لکنهو ۱۹۱٦ م
٤٤ـ چچنامه علی حامد کوفی سندی طبع داؤدپو ته د هلی ۱۹۳۹م.
٤٥ ـ جریدهٔ امان افغان طبع کابل ۱۹۱۹ م.
٤٦ـ تاریخ پشتون ازقاضی عطاء الله طبع‌پشاور ۱۹٤۷م
٤۷ـالفهر ست‌ابن الندیم قاهره ۱۳٤۸ ق
٤۸ـ کتیبه های موزیم پشاور ازعبدالشکور پشاور ۱۹٤۸م
٤۹ـتاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زیدان قاهره ۱۹۰۲م .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵۰ـ تاریخ ادبیات فارسی ازبراون لندن ۱۹۰۲ـ۱۹۲۴م
۵۱ـکتاب الخراج قدامه بن جعفر لیدن ۱۸۹۲م
۵۲ـتاریخ روابط سیاسی ایران ازنجف قلی معزی ـتهران ۱۹۴۷م.
۵۳ـ تاریخ هند دولافوز تهران ۱۹۳۶ م
۵۴ـ اقبال نامه جهانگیر ی ازمعتمدخان بخشی کلکته ۱۸۸۵م
۵۵ـتزك جهانگیر ـ طبع فیروز هادی لکنهو ۱۳۲۷ ق
۵۶ـمآثر رحیمی از عبدالباقی کلکته ۱۹۲۵م
۵۷ـ تزک بابر ترجمه عبدالرحیم خان خانان بمبئی ۱۳۰۸ق
۵۸ـ رقعات عالمگیر طبع‌دارالمصنفین اعظم گدھ ۱۹۴۵ م
۵۹ـ منتخب التواریخ از عبدالقادربدایونی طبع کلکته
۶۰ـاکبر نامه از ابوالفضل کلکته ۱۸۸۶م
۶۱ـ عالمگیرنامه از محمد کاظم ۱۸۶۸م
۶۲ـ طبقات اکبری از نظام الدین هروی کلکته ۱۹۳۱م
۶۳ـمآثر الامر اء ازصمصام الدوله کلکته ۱۳۰۹ ق
۶۴ـبابراز فرنارد گروناد فرانسوی طبع پاریس ۱۹۲۶م
۶۵ـفارس نامه از ابن البلخی طبع‌کمبرج ۱۹۲۱م
۶۶ـ افغانستان در عصر تیموریان هند از حبیبی طبع کابل
۶۷ـ تاریخ فرشته از محمد قاسم طبع لکهنو ۱۳۲۱ق
۶۸ـ زینت الزمان‌فی تاریخ‌هندوستان از ملك الکتاب‌شیرازی بمبئی ۱۳۱۰ق
۶۹ـتاریخ مختصر هند از ابوظفر ندوی طبع اعظم گدھ ۱۳۵۵ ق
۷۰ـ مجمع‌السلاطین از نواب محمد غوث‌خان بمبئی ۱۲۷۹ق
۷۱ ـتاریخ ایران از عبدالله رازی ـ تهران ۱۹۳۶ع
۷۲ـکیمبرج هستری آف‌اندیا ج ٤ لندن
۷۳ـ مطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی (خطی‌کابل)
۷۴ـروضة الصفااز میرخواندلکهنو
۷۵ـ تاریخ سند از سید معصوم بمبئی ۱۹۳۸ع
۷۶ـمفتاح التواریخ از جان ولیم بیل لکهنو
۷۷ـلب التواریخ از یحیی قزوینی تهران ۱۹۳۵ع
۷۸ـ تعلیقات بیورج بربابرنامه لندن ۱۹۲۲ع
۷۹ـتاریخ هند از ارسکن لندن ۱۸۵٤ع

۸۰ـتاریخ گزیده از حمدالله مستو فی لندن ۱۹۱۰ م
۸۱ـ مخزن اسلام پښتو از اخوند در ویزه (خطی)
۸۲ـسلوك الغزات پښتو از ملامست‌زمند (خطی)
۸۳ـتاریخ‌مر صع ازافضل خان خټك‌هر تفورد ۱۸۶۰م
۸٤ـ مقدمهٔ کلیات خوشحال خان از حبیبی قندهار ۱۹٤۰ م
۸۵ـ پښتانه شعرا ج۱ـ۲ از حبیبی کابل ۱۹٤۰ع
۸۶ـتاریخ افغانی از شیخ امام الدین خلیل (خطی کابل)
۸۷ـالکامل از ابن الاثیر طبع بولاق‌مصر ۱۲۹۰ق
۸۸ـزین الاخبار از عبدالحی گردیزی تهران ۱۹۳۵ نسخهٔ خطی مکمل تحت طبع
۸۹ـ طبقات ناصری ا زمنهاج سراج طبع حبیبی در کابل دو جلد ۱۳٤۲ش
۹۰ـتذکرة الاولیا ء پښتو ـازسلیمان ماکو در پښتانه شعر ا ء ج ۱ـ کابل ۱۹٤۰م
۹۱ـتاریخ بیهقی از ابوالفضل بیهقی ۳ جلدتهران ۱۹٤۷م
۹۲ـتاریخ یمینی از ابو نصر العتبی قاهره ۱۲۹۰ ق
۹۳ـ تاریخ بخارا از محمد نرشخی تهران ۱۹۳۷م
۹٤ـ حدود العالم از مولف نامعلوم تهران ۱۹۳۲م
۹۵ـ قابوس نامه‌تهران ۱۹٤۰ م
۹۶ـقابوس نامه طبع تهران
۹۷ـجغرافیای تاریخی ایران از بار تولد تهران۱۹۲۸م
۹۸ـ مسالك الممالك از اصطخری لیدن ۱۹۲۷ م
۹۹ـ احسن التقاسیم از المقدسی لیدن ۱۸۷۷ م
۱۰۰ـچهار مقاله عروضی‌و تعلیقات محمد قزوینی لیدن ۱۹۰۹م
۱۰۱ ـجوامع الحکایات عوفی (خطی‌کابل)
۱۰۲ـ لباب‌الالباب عوفی ـلیدن ۱۳۲۱ق ۱۳۲٤ق
۱۰۳ـ منتخبات آداب الحرب والشجاعه از فخر مدبر لاهور
۱۰٤ـ طبقات سلاطین اسلام ازلن پول تهران ۱۳۱۹ش
۱۰۵ـ تاریخ مختصر ایران از پاول هورن تهران ۱۹۳٤م
۱۰۶ـتاریخ ادبیات ایران ازدکتور شفق تهران ۱۹٤۲
۱۰۷ـ اخبار الدولة السلوقیه ازصدر الدین علی لاهور ۱۹۳۳م
۱۰۸ـذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو تهران ۱۹۳۷م

(c) ketabton.com: Digital Library

۱۰۹ـجهانکشای جوینی تهران ۱۳۱۵ش
۱۱۰ـتاریخ مفصل ایران از عباس اقبال تهران ۱۹۳۲ م
۱۱۱ـحبیب الیسر ازخواندمیر بمبئی ۱۲۷۳ق
۱۱۲ـسیرة جلال‌الدین از محمد نسوی تهران ۱۳۴۴
۱۱۳ـتاریخ هراةاز سیفی هروی کلکته ۱۹۴۳م
۱۱۴ـ مقاله تعدیل نسب نامهٔ آل کرت از حبیبی شماره ۶۸ مجله آریانا کابل ۱۹۴۸ م
۱۱۵ـ ریاض الانشا ء ازمحمود گاوان حیدرآباد دکن.
۱۱۶ـ نسب‌نامهٔافاغنه از محمدعبدالسلام خان‌عمر خیل هند۱۹۱۴م
۱۱۷ـ پادشاهان متأخر افغانستان از یعقوب علی کابلی طبع‌کابل ۱۹۵۳ م
۱۱۸ـعمل صالح از محمد صالح لاهوری کلکته ۱۹۳۹ م
۱۱۹ـتزک افغانی از محمد عباس خان رفعت طبع هند ۱۲۹۹ق
۱۲۰ـفرهنگ اوستاطبع بمبئی
۱۲۱ـ خوشحال خان ختك ازدوست محمد کامل پشاور ۱۹۵۱ ع
۱۲۲ـتاریخ افغانستان از علی قلی میرزا تهران
۱۲۳ـ تاریخ ایران از فروغی تهران ۱۳۱۸ق
۱۲۴ـ تحفةالحبیب از فیض محمد هزاره (خطی)
۱۲۵ـ تاج التواریخ امیر عبدالرحمن بمبئی ۱۳۲۲ق
۱۲۶ـ مجمل التواریخ بعدنادریه از ابن محمد امین تهران۱۹۴۰م
۱۲۷ـ احمد شاه بابا ازمیر غلام محمد غبار کابل ۱۹۴۴ م
۱۲۸ـریاض المحبه از نواب محبت خان (قلمی)
۱۲۹ـ مکتوبات سیاسی شاه‌ولی الله دهلوی طبع خلیق احمدنظامی علی گد هَ ۱۹۵۰ م
۱۳۰ـمکتوبات شاه فقیرالله علوی لاهور
۱۳۱ ظفر نامهٔ رنجیت از امرنات‌لاهور ۱۹۲۸ م
۱۳۲ـ حیات حافظ رحمت خان از سید الطاف علی بدایون ۱۹۳۳م
۱۳۳ـسراج‌التواریخ ۲ جلد ازفیض محمد هزاره طبع کابل۱۳۳۱ق
۱۳۴ـ حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال کلکته ۱۸۳۲م
۱۳۵ـعروج بارکزی از الایسیس لندن
۱۳۶ـ سلطنت کابل ازالفنستن لندن ۱۸۱۵م
۱۳۷ ـسرحد شمال غرب هند از سرولیم بارتن لندن

۱۳۸ـ جنگ دوم‌افغان ازدیورند لندن
۱۳۹ـ سیاحت غزنی و کابل از واین لندن
۱۴۰ـ اردوی سند از هوك لندن
۱۴۱ـ مسافرت بشمال هند از کونولی لندن
۱۴۲ـ افغانستان از سر مکموهن لندن ۱۹۲۹م
۱۴۳ـبربادی افغانستان از جنرال سیل لندن
۱۴۴ـ سر حدات هند از هولدیچ لندن
۱۴۵ـ افغانستان از کپتان کری لندن
۱۴۶ـبلوچستان از پوتنجر لندن
۱۴۷ـتاریخ افغانستان از سربرسی سایکس لندن
۱۴۸ـ تاریخ ادبیات پشتو ج ۱ـ۲ ـ ازحبیبی کابل ۱۹۵۰ م.
۱۴۹ـمورخان گمنام افغان ازحبیبی کابل۱۹۴۶ م.
۱۵۰ـ محاربهٔ کابل از قاسم علی آگره ۱۲۷۲ق
۱۵۱ـ فتوح‌السلاطین منظوم ازحسامی آگره ۱۹۳۸
۱۵۲ـ تاریخ احمدی از منشی عبدالکریم نولکشور ۱۲۶۶ ق
۱۵۳ـ نوای معارك ازعطامحمد طبع‌حبیبی درکراچی ۱۹۵۹ م
۱۵۴ ـمقدمه کرا مر پښتو از راورتی کلکته ۱۸۵۶م
۱۵۵ـالاصابه‌فی تمییز الصحابه ازابن حجر عسقلانی‌مصر۱۳۲۳ق
۱۵۶ـکتاب البلدان از الیعقوبی لیدن ۱۸۹۲ م
۱۵۷ ـ سیاست نامه خواجه نظام‌الملك‌طبع‌تهران
۱۵۸ـ ریسرآف افغانستان از دبلیوبلیو کلکته
۱۵۹ـ فتوحات عرب درآسیای میانه ازکب‌طبع‌لندن ۱۹۲۳م
۱۶۰ـ خلافت ازولیم تمبل میور لندن ۱۹۲۴ م.
۱۶۱ـ تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی از حسن‌ابراهیم ۳جلد طبع قاهره ۱۹۴۸م
۱۶۲ـتاریخ مبارکشاهی از یحیی بن‌احمد سهر ند ی کلکته ۱۹۳۱ م
۱۶۳ـقانون همایونی ازخوند میرکلکته ۱۹۴۰م
۱۶۴ـتذکرهٔ همایون واکبر ازبایزید بیات کلکته ۱۹۴۱م
۱۶۵ خصایل السعاده از محمد سعادت خان ترین لکهنو۱۸۵۵م
۱۶۶ـتاریخ عمومی از عباس اقبال طبع دوم تهران ۱۳۰۵ ش

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۶۷ـ مرآةالاشیا ه ازمحمد حسن طبع‌اوده .
۱۶۸ـسالنامه های کابل از۱۹۳۰تا۱۹۵۳ طبع‌کابل
۱۶۹ـمجلهٔ کابل ج ۱ـ۲ـمضمون افغانستان ونگاهی بتا ر یخ‌آن ازمیرغلام‌محمد غبار کابل ۱۹۳۱ـ۱۹۳۲
۱۷۰ـحدیقة الا قالیم از مرتضی حسین بلگرامی لکنهو ۱۲۹۶ ه
۱۷۱ـ مسکوکات افغانستان در عصر اسلام احمدعلی کهزادکابل ۱۹۳۹م
۱۷۲ـمنجم العمران ازسید محمد امین خاتجی مصر ۱۳۲۵ ق
۱۷۳ـفصلی از خلاصة الاخبار خوند میر طبع کویا اعتما د ی کابل ۱۹٤٦ م
۱۷٤ ـآثارهرات ۳ جلد از خلیل‌الله افغان هرات۱۹۲۹ م
۱۷۵ـ خراسان از میرغلام محمد غبار کابل ۱۹٤۷ م
۱۷٦ـ واقعا ت‌شاه شجاع ازشاه‌شجاع سدوزی کابل۱۹۵۳م
۱۷۷ـوفیات الاعیان ازابن خلکان مصر بولاق۱۲۹۹ ق .
۱۷۸ـمروج الذهب ازمسعودی پاریس ۱۸٦۱ م .
۱۷۹ ـ تاریخ عرب ازفلیپ هتی لندن ۱۹۳٤ م
۱۸۰ـتجارب الامم از ابن مسکویه لیدن ۱۹۰۹م .
۱۸۱ شوکت افغانی ازمحمد عبدالحکیم خان لودی آکره ۱۳۲۵ق
۱۸۲ـ دول الاسلام ازشمس الدین ذهبی حیدر آباد دکن ۱۳۳۳ ق
۱۸۳ـتاریخ محمود شاهی ازفیض الله بنیانی (خطی پشاور)
۱۸٤ـتزك تیموری بمبئی ۱۳۲٦ ق
۱۸۵ـ سبحةالمرجان‌فی‌آثارهندوستان ازسید غلام‌علی بلگرامی طبع‌بمبئی ۱۳۰۳ ق.
۱۸٦ـ تذکرهٔ نصرآبادی تهران ۱۳۱۵ ش .
۱۸۷ـ مجالس النفایس از میرعلی شیر نوایی تهران۱۹٤٤م
۱۸۸ـتذکرهٔ علمای هند از رحمان علی‌لکنهو ۱۲۹۲ ق
۱۸۹ـ دپښتو نخوا دشعر هاروبهار ازجم دار مستترفرانسوی‌پاریس ۱۸۸۸م .
۱۹۰ـاشعار قرن (۱۷) افغا ن ازبیدولف طبع هر تفور د ۱۸۹۰ م .

۱۹۱ـ هفت اقلیم ازامین احمد رازی ـکلکته ۱۹۱۸م.
۱۹۲ـشمع انجمن ازسید صدیق حسن بهو پال ۱۲۹۲ ق
۱۹۳ـ شکرستان افغانی ـ ازمیراحمدشاه رضوانی لاهور ۱۳۰۵ق
۱۹٤ـبهارستان افغانی ـ ازمیراحمدشاه رضوانی لاهور ۱۳۰۵ ق
۱۹۵ـ سکینة الفضلاء ازعبدالحکیم رستاقی دهلی ۱۳۵۰ ق
۱۹٦ـ قاموس الاعلام ازشمس الدین سامی استانبول ۱۳۰۸ق
۱۹۷ـ مذکر احباب ازحسن خواجه بخاری (نسخهٔ خطی برلین)
۱۹۸ ـ حجة الاورنك شاهیه ازتاش محمد القندوزی (خطی کا بل)
۱۹۹ـ آتشکدهٔ آذر از لطف‌علی آذر طبع بمبئی ۱۳۰۹ ق
۲۰۰ـگلشن روه ازراورتی هر تفورد ۱۸٦۰ م
۲۰۱ـ چراغ انجمن ازعبدالحکیم رستاقی دهلی ۱۵۲۹م .
۲۰۲ـتذکرهٔ حسینی ازمحمد حسین سنبهلی لکنهو ۱۲۹۲ ق
۲۰۳ـ کلید افغانی ازهیوز لاهور ۱۸۹۳ م
۲۰٤ـ جامی ازعلی اصغر حکمت تهران ۱۹٤۰ م
۲۰۵ـ خزانهٔ عامره از غلام علی آزاد طبع‌هند
۲۰٦ـتاریخچه شعر پښتو از عبدالحی حبیبی طبع قندهار ۱۹۳۵ م
۲۰۷ـریاض الشعراء ازواله داغستانی (خطی‌کابل)
۲۰۸ـ مرآة الخیالی از امیر شیرعلی لودی طبع هند .
۲۰۹ـتذکرة الخواتین ازعبدالباری آسی طبع لکهنو .
۲۱۰ـخزینة الاصفیا ء از مفتی غلام‌سرور لاهو ری لکهنو ۱۹۱٤ م
۲۱۱ـ مقدمهٔ دیوان عبدالقادرخان خټك ازعبدالحی حبیبی طبع قندهار ۱۹۳۷ م
۲۱۲ـ فواید الشریعه پښتو ازاخوند قاسم پاپن خیل طبع‌لاهور
۲۱۳ ـتاریخ روسای پنجاب از سر لیپل کریفن لاهور
۲۱٤ـ تاریخ پشاور ازرای کوپالداس ـ لاهور ۱۸۷۰م.
۲۱۵ـ البرامکه ازمحمد عبدالرزاق طبع هند.
۲۱٦ـ جغرافیای قدیم کندهارا ازموسیو فوشه کلکته ۱۹۱۵ م.
۲۱۷ـ اخبار برامکه از عبدالعظیم کرکانی تهران ۱۲۱۲ش.
۲۱۸ـ تاریخ تمدن ایران ساسانی از سعید نفیسی طبع تهران ۱۳۳۱ش .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۱۹ـ تهذیب وتمدن اسلامی ج۱ـ۲ازرشید اختر ندوی طبع‌لاهور ۱۹۵۲ م.

۲۲۰ـ نقودالاسلامیه از مقریزی‌نسخهٔ خطی دمشق بذریعه تهذیب وتمدن اسلامی .

۲۲۱ـ تاریخ طبرستان از بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار در۶۱۳ قمری طبع تهران ۱۳۲۰ش.

۲۲۲ـ افغانستان‌بیك نظر ازمیرغلام محمدغبار طبع سالنامهٔ‌کابل.

۲۲۳ـ روضةالسلاطین از فخری هروی طبع تبریز ۱۳۴۵ ش.

۲۲۴ـتاریخ ادبیات فارسی ازدکتر براون طبع‌لند ن.

۲۴۵ـتاریخ ادبیات درایران ازدکتر صفا طبع تهران ۱۳۳۸ش .

۲۲۶ـتاریخ الادب العربی ازبروکلمان طبع ۱۹۶۲ م

۲۲۷ـ سبك شناسی بهار سه جلد طبع‌تهران۱۳۳۷ش

۲۲۸ـ آریانا انتیکوا ـازویلسون طبع‌لندن ۱۸۴۱م

۲۲۹ـطبایع الحیوان مروزی طبع مینارسکی درلندن ۱۹۴۲م

۲۳۰ـ مجمل فصیحی ۳جلد طبع محمود فرخ‌درمشهد ۱۳۳۹ش

۲۳۱ـ کتاب الهند از البیرونی طبع حیدر آباد دکن۱۹۵۸م

۲۳۲ـآثار الباقیه از البیرونی طبع‌لیبسیك ۱۸۷۶م

۲۳۳ـ معجم الانساب از زامباور طبع‌قاهره ۱۹۵۱ م

۲۳۴ـحدود العالم ازمولف نامعلوم طبع‌تهران ۱۳۴۰ش .

۲۳۴ـجغرافیای خلافت شرقی ازجی ـلی ستر ینج ترجمه اردوطبع حیدر آباد دکن ۱۹۳۰م

۲۳۵ـالاعلام خیرالدین زرکلی طبع‌قاهره ۱۹۵۹م

۲۳۶ـ راحةالصدور راوندی طبع تهران ۱۳۳۳ ش .

۲۳۷ـ الفهرست ابن ندیم طبع قاهره ۱۳۴۸ ق.

۲۳۸ـ احیاء الملوك درتاریخ‌سیستان ازملك‌شاه حسین سیستانی طبع تهران ۱۳۴۴ ش

۲۳۹ـ مقالات الشعراء ازمیرعلی شیر قانع تتوی طبع کـرا چی ۱۹۵۷ م

۲۴۰ـتکلمهٔ مقالات الشعراء ازمحمدابراهیم خلیل تتوی طبع‌کراچی ۱۹۵۸ م

تصاویر و نقشه‌ها

(c) ketabton.com: Digital Library

ص ۲۰ عکس ۸ منظری از بقایای ابنیهٔ موهن جودیرو

زردشت

(ص۱۲ عکس۹)

(c) ketabton.com: [illegible]al Library

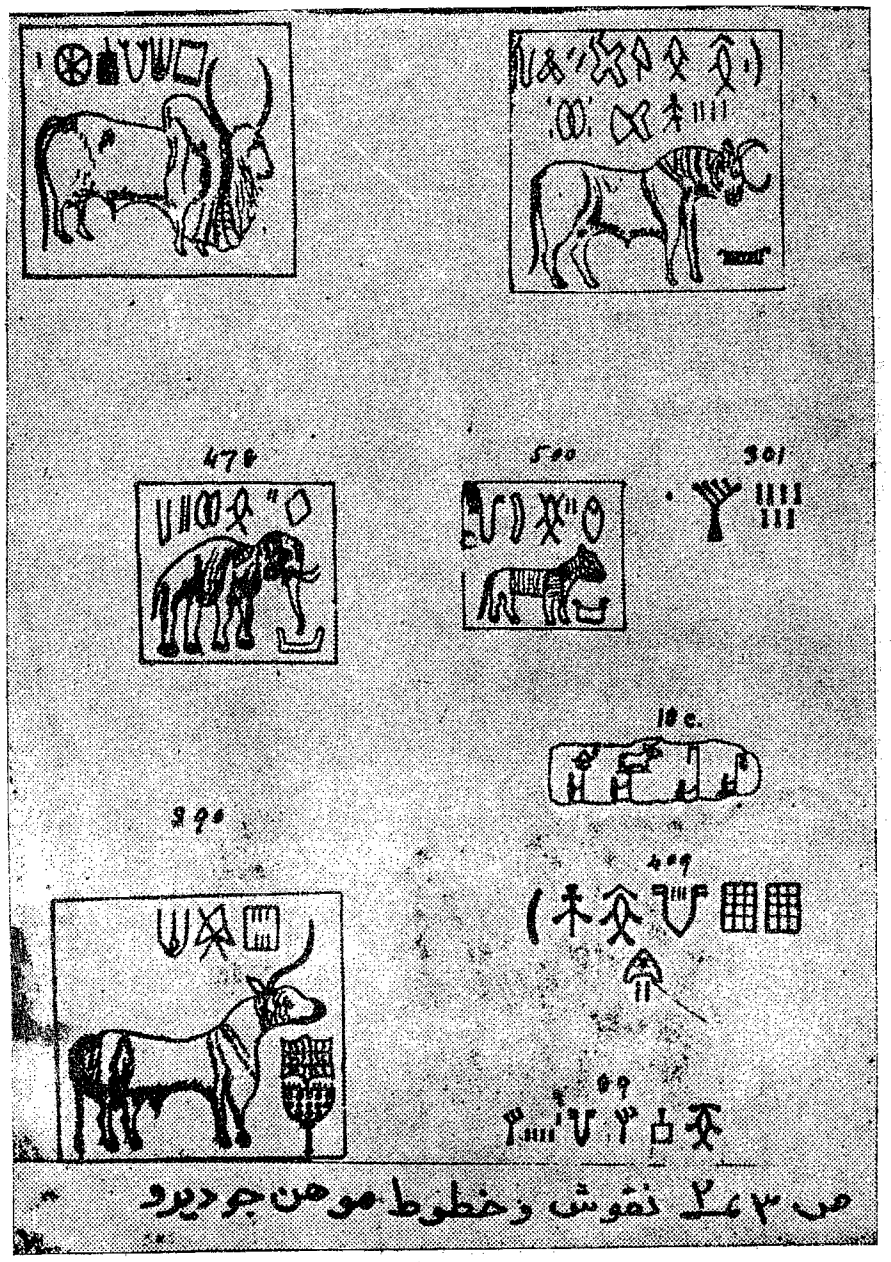

ص ۳ ـ ۲ نقوش وخطوط موهن جو دیرو

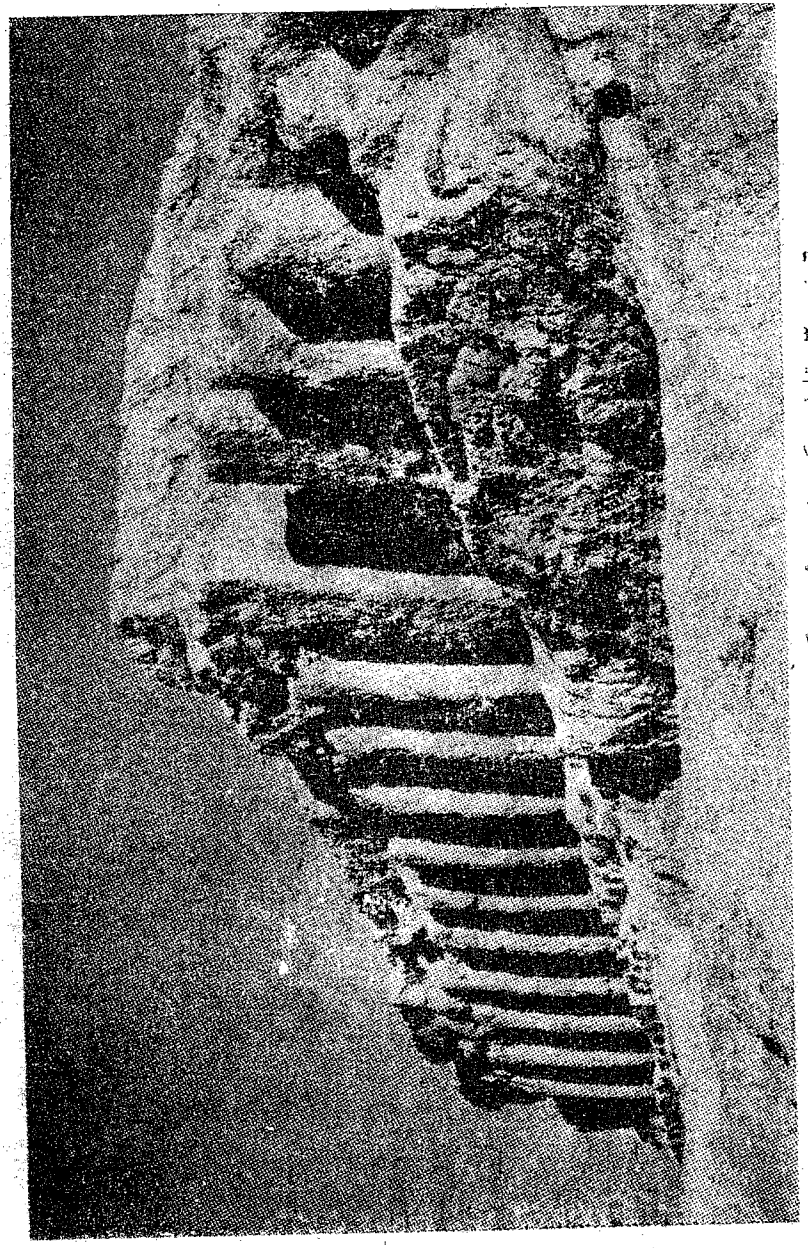

ص ٦ نمبر ۳ بقایای یکی از ابنیهٔ منهیگک غربی قندهار

(c) ketabton.com: The Digital Library

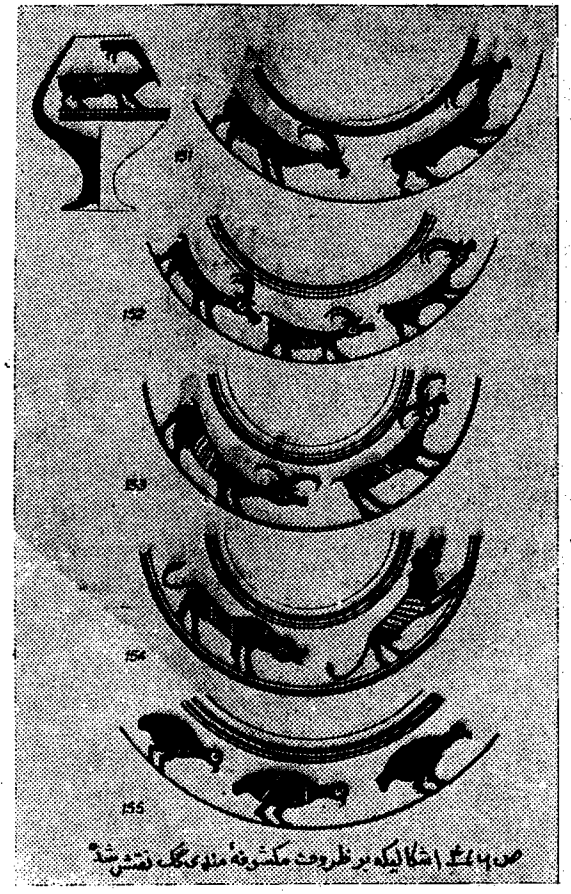

ص ۴۱۶ اشکالیکه بر ظروف مکشوفهٔ ملوی نگک نقش شده

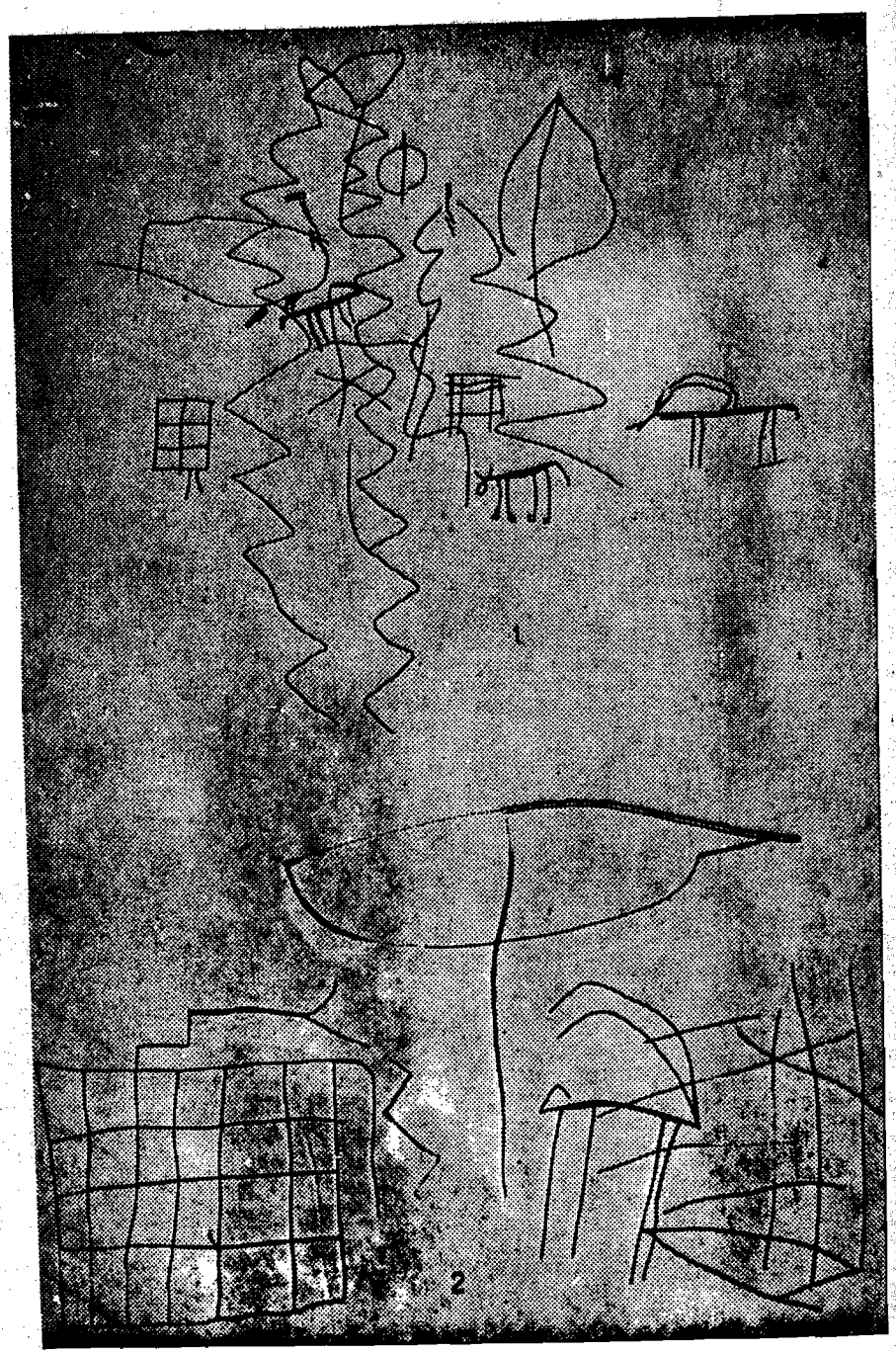

(c) ketabton.com: Digital Library

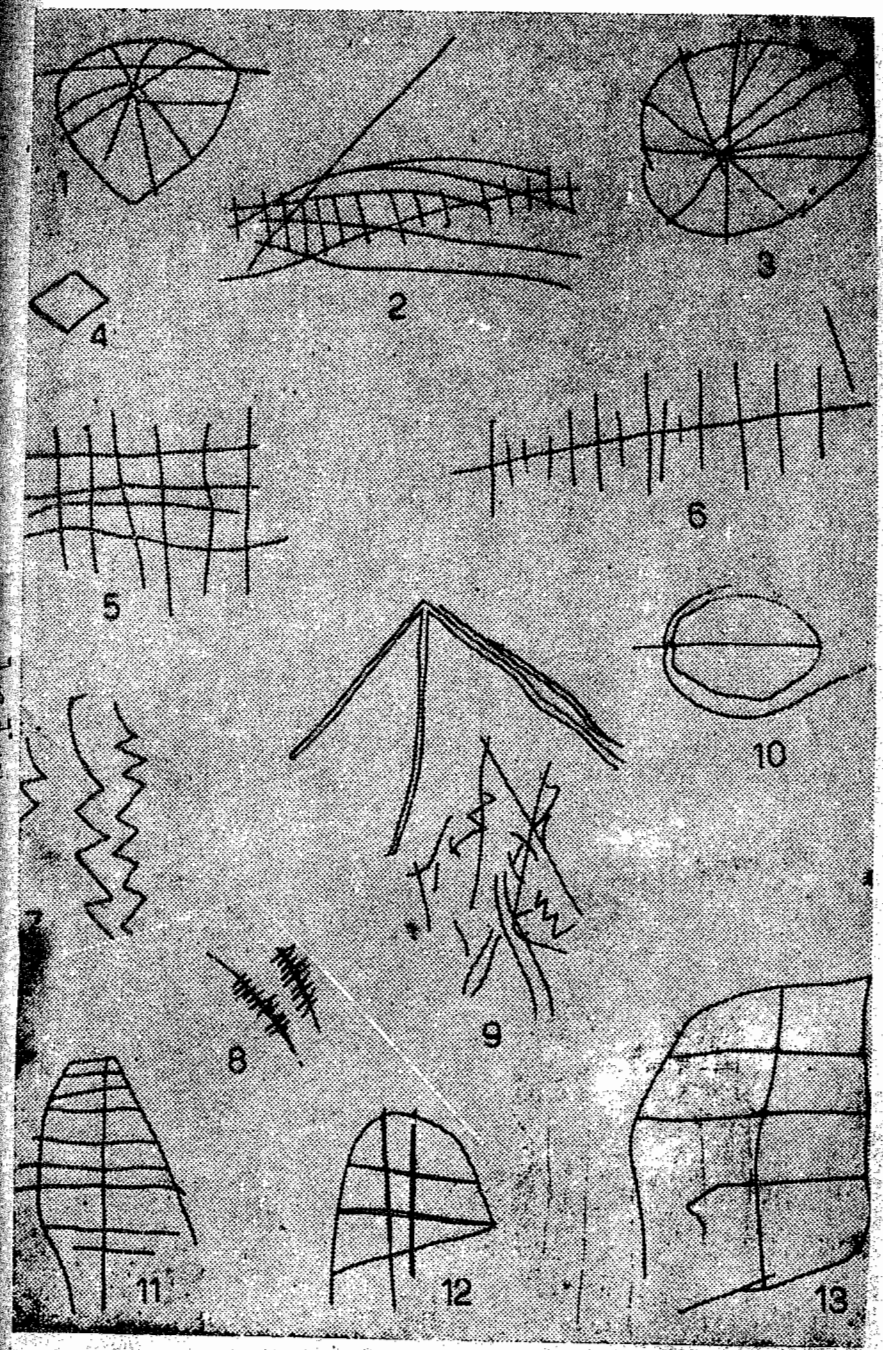

ص ۷ عکس ۷

از اشکال سمارو تی قبل تاریخی هزار سم سمنگان افغانستان که پیکر انسانی را با بازوها و ستون فقرات نمایندگی میکند، و نظایر آنرا در هسپانیا و ایتالیا و سوتزرلینه هم یافته اند.

(c) ketabton.com Digital Library

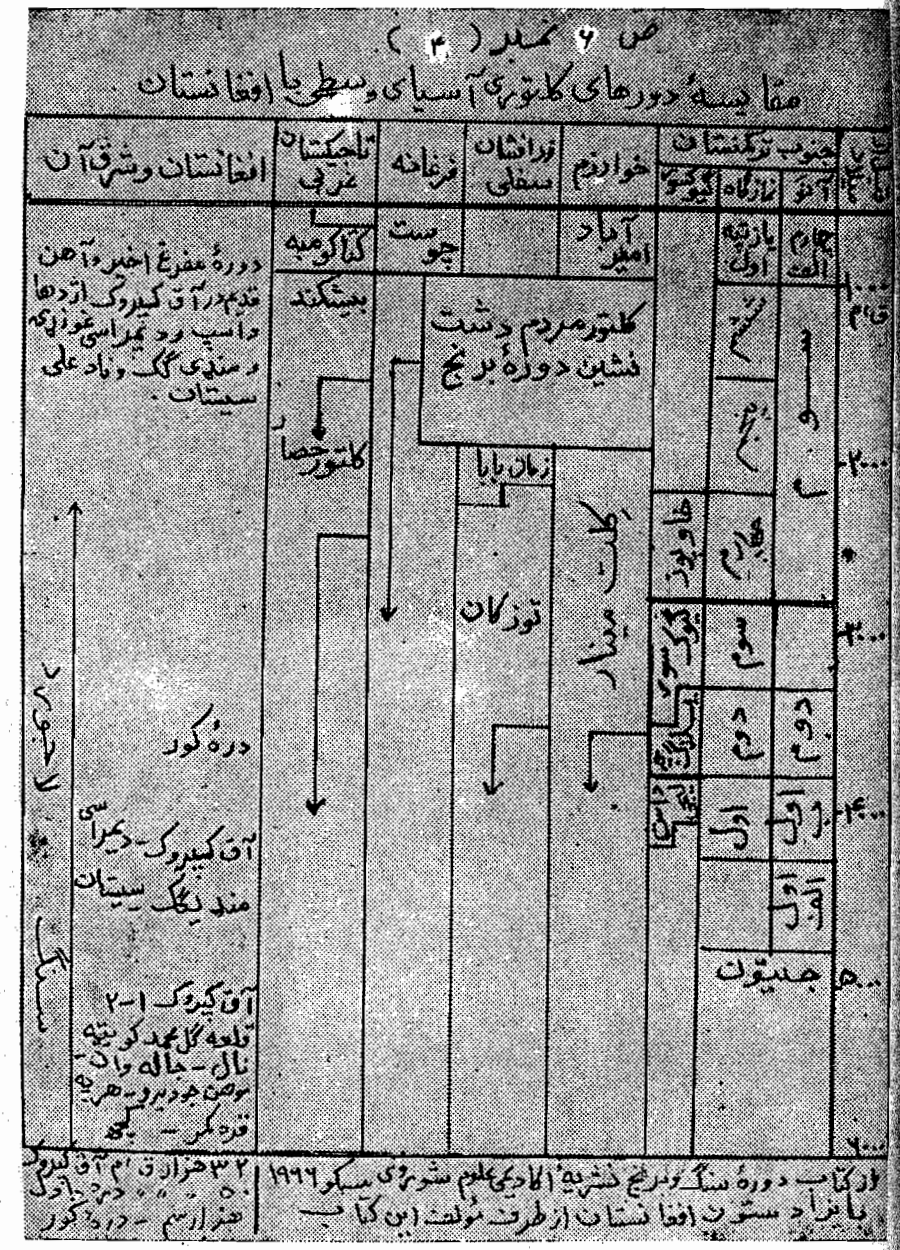

ص ٦ نمبر ٥ـ٦

اشکال ناقص بر روی سنگهای هزار سم سمنگان که اشیای مختلف دورهٔ قبل‌التاریخ را نشان میدهند ، و نظایر آن در جایهای دیگر قبل‌التاریخ دنیا هم کشف شده اند ، ودربارهٔ تفصیل و مقایسهٔ آن مقالت مفصلی درمجلهٔ ایست اینه ویست ایتالیا ۱۹۵۳ م نشر شده که ترجمهٔ آن در شماره های ۹تا۱۲ سال ۱۳٤٥ش مجلهٔ آریانا طبع کابل موجود است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ص بعضی مقایسه آثار هنری که در افغانستان و ترکمنستان کشف شده اند

سیستم طرح مواضع تجدید وظایف
جرگه ملی در آسیای میانه
(از انقلاب اکتوبر الی تشکیل ترکستان
ماسکو تا جاپان باسکو
(ص ۷ - نمبر ۸)

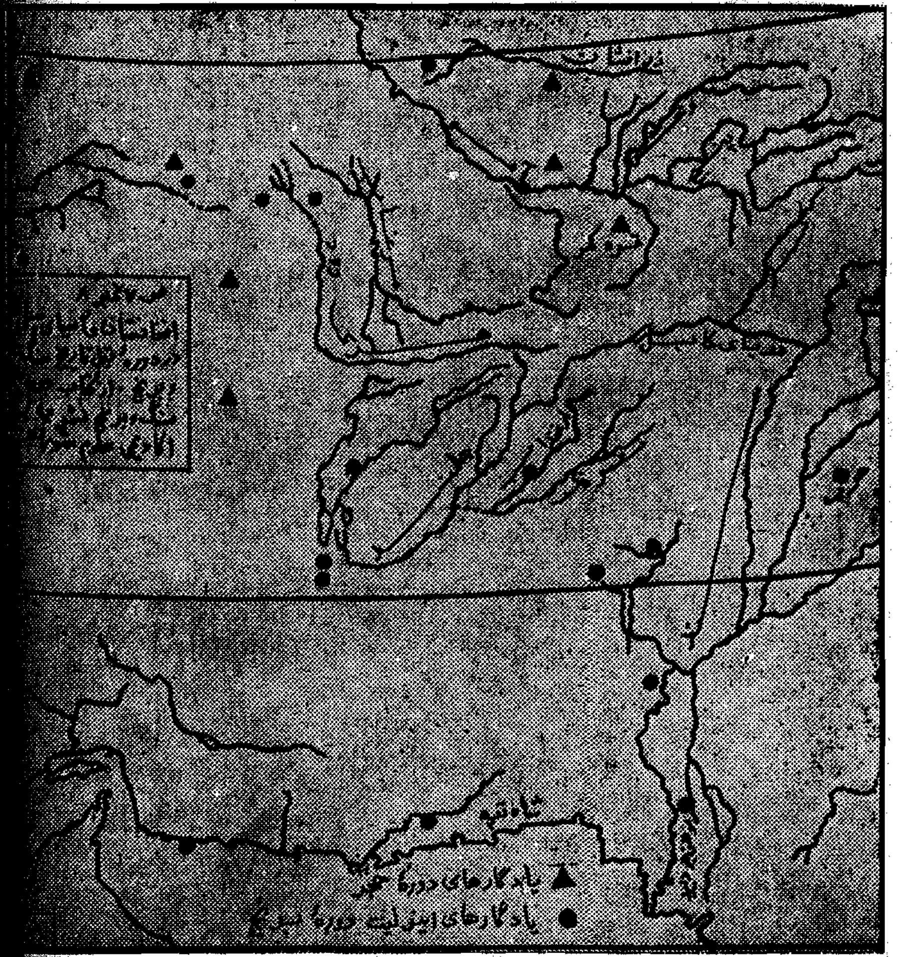

جدول نمبر ۵

دوره‌های کلتوری قدیم افغانستان

دوره‌های کلتوری قبل التاریخ افغانستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قره کمر	هزار سم	دره کور
مفرغ قدیم - عصر قدیم آهن هزار سال اول قبل المیلاد	×	×	×	×	×	×	×	×				
عصر جدید سنگ و بز پرستی (۱) ۳۷۸۰ ± ۱۳۰ سال پیش از حال (کوه ...) ۳۴۲۵ ± ۱۳۵ سال پیش (...)												×
عصر مفرغ ۵۰۰۰ - ۳۵۰۰ سال پیش	×	×		×	×	×		×				
عصر کلکولی تیک (سنگ صیقلی و ظروف گلی و فلز) ۷۰۳۰ ± ۱۱۰ سال پیش (۳)	×				×	×		× ؟				
عصر جدید سنگ و ظروف گلی ۷۲۲۰ ± ۱۰۰ سال پیش (۴)	×	×										
عصر جدید سنگ بدون ظروف گلی ۸۶۰۰ ± ۱۰۰ سال پیش (۵)	×	×										
عصر متوسط سنگ ۱۰۵۸۰ ± ۷۲۰ سال پیش (۶)										×		
عصر قدیم سنگ طبقهٔ بالا (سنگ تیغه دار کوچک) ۳۴۰۰۰ سال پیش (۶)												
عصر قدیم سنگ طبقهٔ میانه (سنگ چقماق) ماوستیرین (منسوب به ماوستیر جنوب فرانسه) ۵۰۰۰۰ سال پیش									×		×	×

(۱) ۶/۱۴ قرار تعیین زمان از طرف [illegible] امریکا

(۲) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است

(۳) ۶/۱۴ قرار تعیین زمان از طرف مؤسسهٔ [illegible] شناسی [illegible] نمبر ۴۲۹ HV

(۴) " " " " " "

(۵) " " " " " ۴۲۸ HV

(۶) " " " " " ۴۲۵ HV

(۷) " " " به عنوان پنسیلوانیا امریکا

اقتباس از مقالهٔ لویی دوپری پروفیسر انتروپولوجی ، امریکا

(c) ketabton.com: The Digital Library

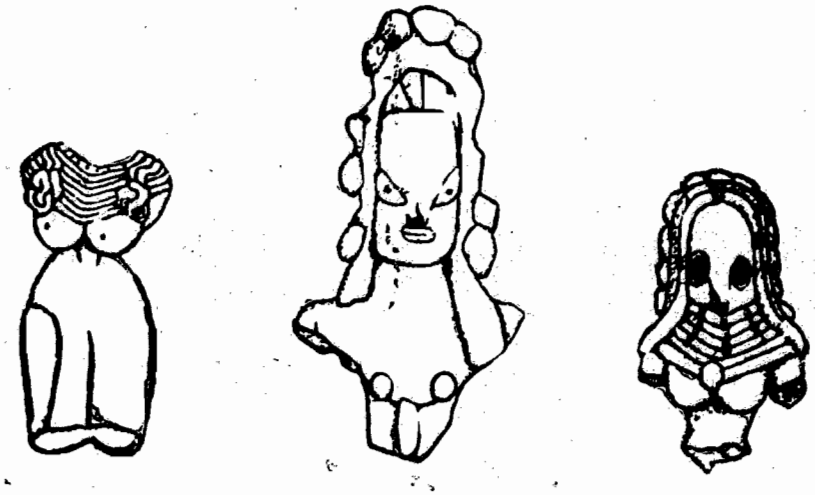

ص ۲۶ نمبر ۱۰ مجسمه‌های مختلف ربةالنوع قبل ازتاریخ قندهار وکویته

ص ۲۶ عسل اماهیتا ربة النوع آب وحاصلخیزی - ازیک سدال سیمین صنعت گریکو باختری قرن ۲ ق م

نمبر ۱۵ ص ۴۸ بودا در هنر گندهارا

(c) ketabton.com: Afghan Digital Library

موکب رب النوع آفتاب برطاق
بت ۵۳ متری بامیان
(ص ۲۷ عکس ۱۱)

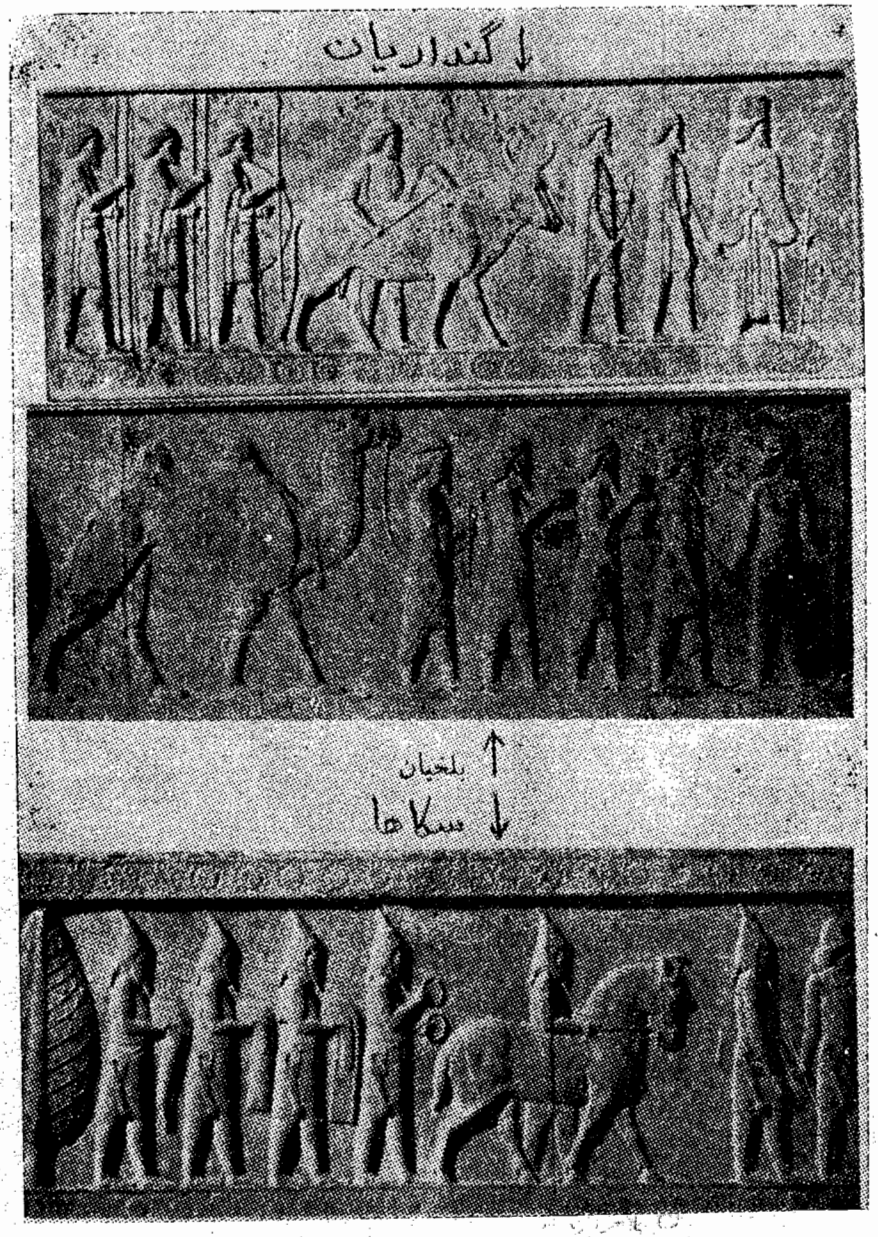

ص۳۷ عکس ۱۲ برخی ازمردم قدیم افغانستان درنقوش تخت جمشید پارس

(c) ketabton.com: The Digital Library

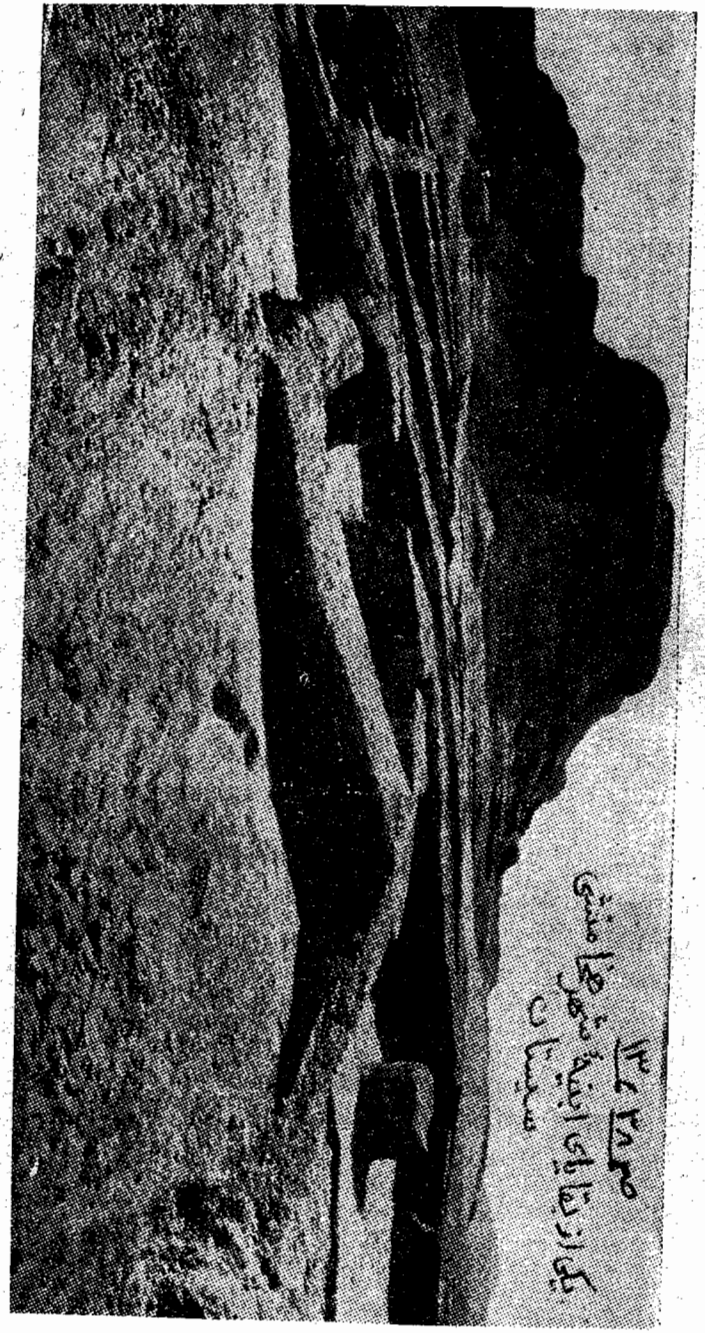

صخرهٔ بلند و بی‌راه‌گذر
سنگ‌ها

ص ۴۱۹ ج ۱ اسکندر مقدونی

(c) ketabton.com: The Digital Library

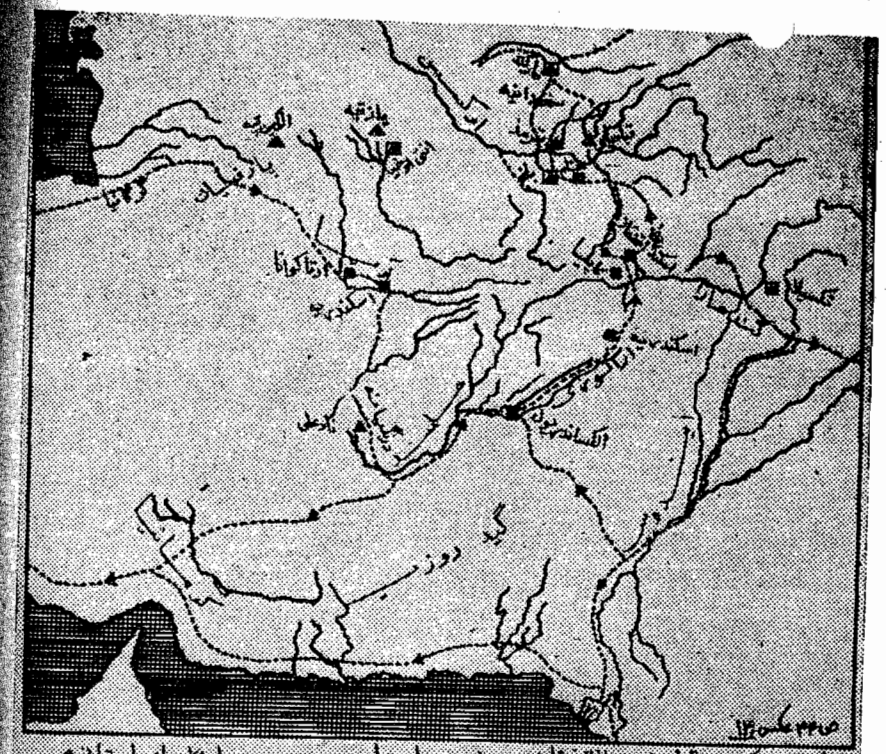

ص ۴۴ عکس ۱۳

خط سیر اسکندر و قوای او در افغانستان و سرزمین های مجاور
(از تاریخ افغانستان ج ۱ - تالیف ماسون و راماریف - طبع ماسکو ۱۹۶۴ م)

یادگارهای باستانی
شهرهای زمان اسکندر
نقایای باستانی که در زمان اسکندر شهر بوده اند
خط سیر اسکندر

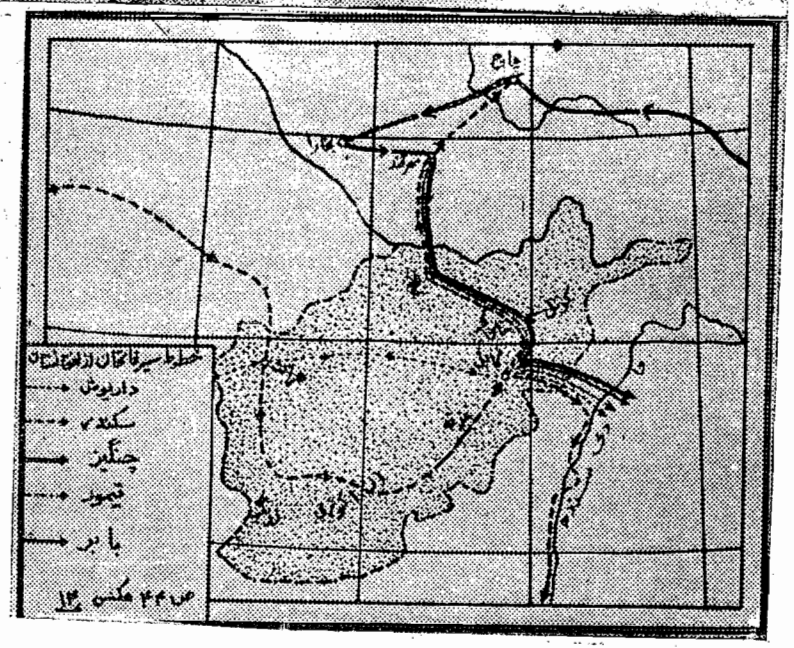

ص ۴۴ عکس ۱۴

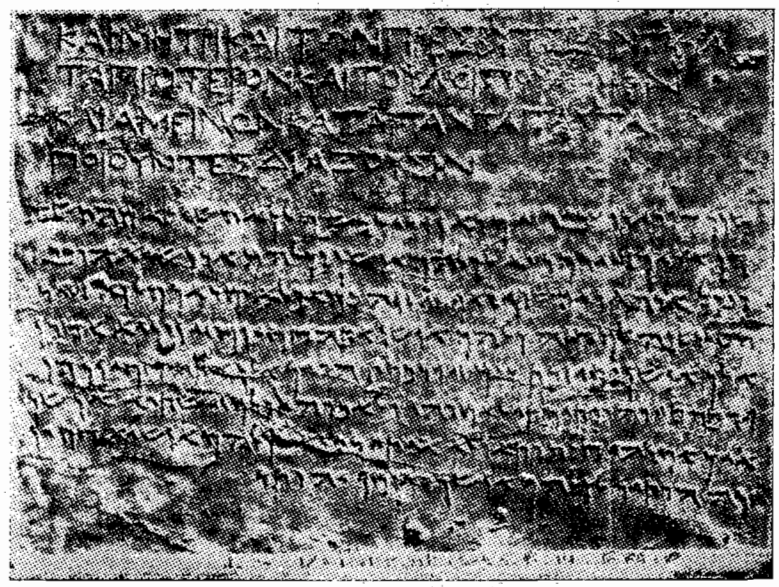

ص ۴۹ عکس ۱۶ سنگ نوشتهٔ یونانی وآرامی اشوکا در قندهار

دیودوتس دوم ایوتیدیموس

(ص ۵۲ عکس ۱۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

د يميتريوس

اگاتوکليس

(ص ٥٤ عکس ١٨ - ١٩)

ص ٥٤ عکس ٢٠ ايوکراتيديس

ص ٥٥ عکس ٢١ هيليوکليس

(c) ketabton.com: Digital Library

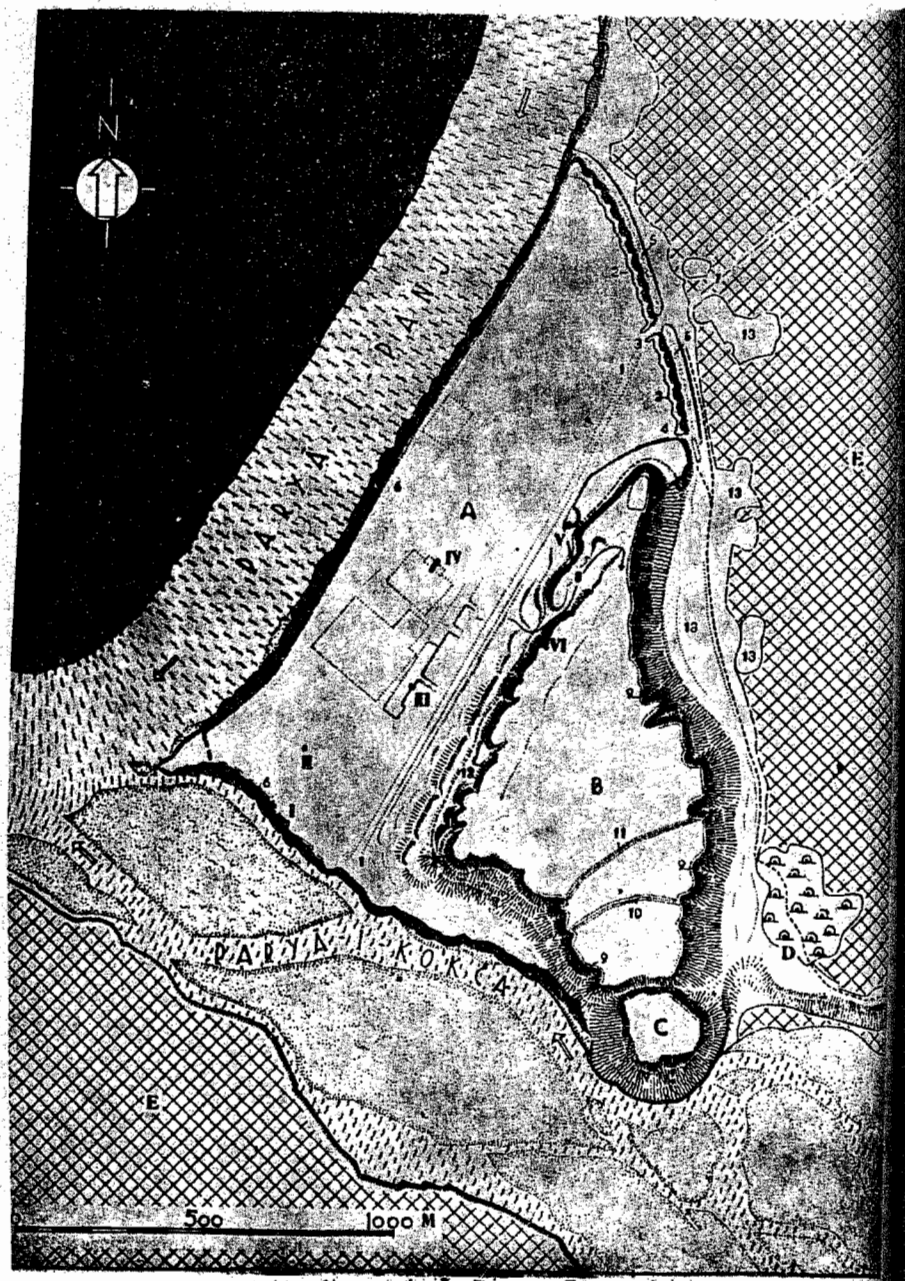

نمبر ۲۵ ص ۵۱ نقشه شهرای خاتم

← هرمایوس
ص ۲۴/۵۵

← میناندر ص ۲۳/۰۰

← انتیال کیداس
ص ۲۲/۵۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح پلان شهرآی خانم

A — شهر سفلی.
B — شهر علیا .
C — ارگ یا اکرو پول
D — قریهٔ فعلی آی خانم .
E — زمین های مزروعی .
I — محلی که درشهر سفلی بمنظور دریافت تیکرو سفالی دران گمانه زده شده است .
II — محلی که درناحیه مسکون گمانه زده شده است .
III — محل گمانه در ستاد .
IV — محل گمانه در پرویله (چهلستون) .
V — محل گمانه در تیاتر .
VI — محل گمانه در شهر علیا بمنظور دریافت تیکر و سفال .
1 — جادهٔ مرکزی .
2 — حصار شمال شرقی شهر سفلی.
3 — دروازهٔ بزرگ شهر .
4 — دروازهٔ فرعی شهر .
5 — خندق.
6 — بقایای حصار شهر سفلی .
7-8-راه قدیم .
9 — راه گادی روبین شهر سفلی و علیا .
10 — حصار شهر علیا .
11-12-دیوار.
13 — کانال قدیم .
14 — خرابه‌های بیرون‌از شهر

(c) ketabton.com: Digital Library

پهلواها

سپالی ریرس (ص ۶۱ ـ ۲۷)

گندوفارس (ص ۶۲ ـ ۲۸)

ص ۶۳ ـ ۲۹ کورو لاکده میس

ص ۶۳ ـ ۳۰ ویمه کدفیزیس

(c) ketabton.com: The Digital Library

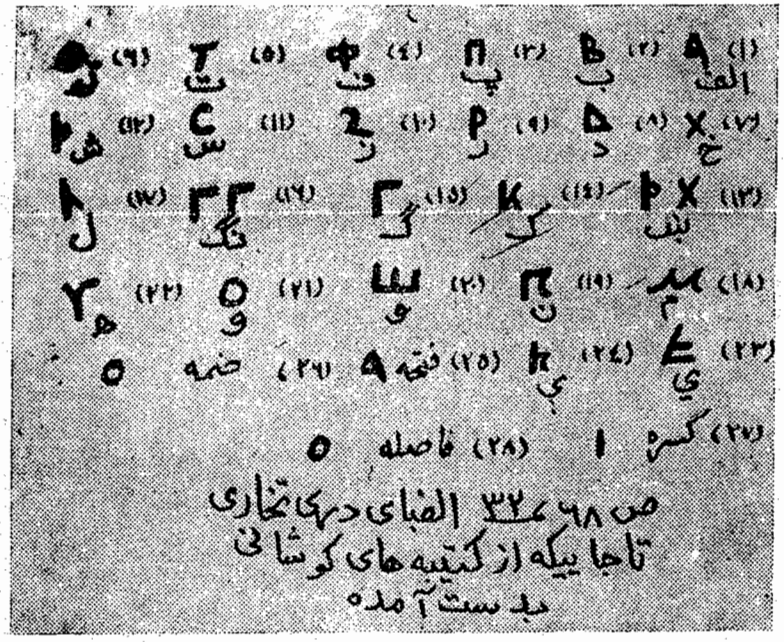

(c) ketabton.com: The Digital Library

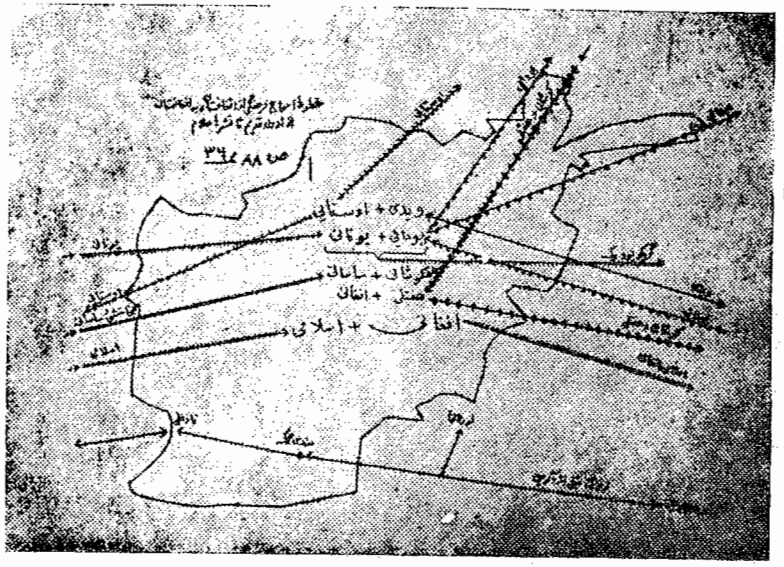

امواج فرهنگی ازافغانستان و به افغانستان

ازدورهای قدیم تا نشر اسلام

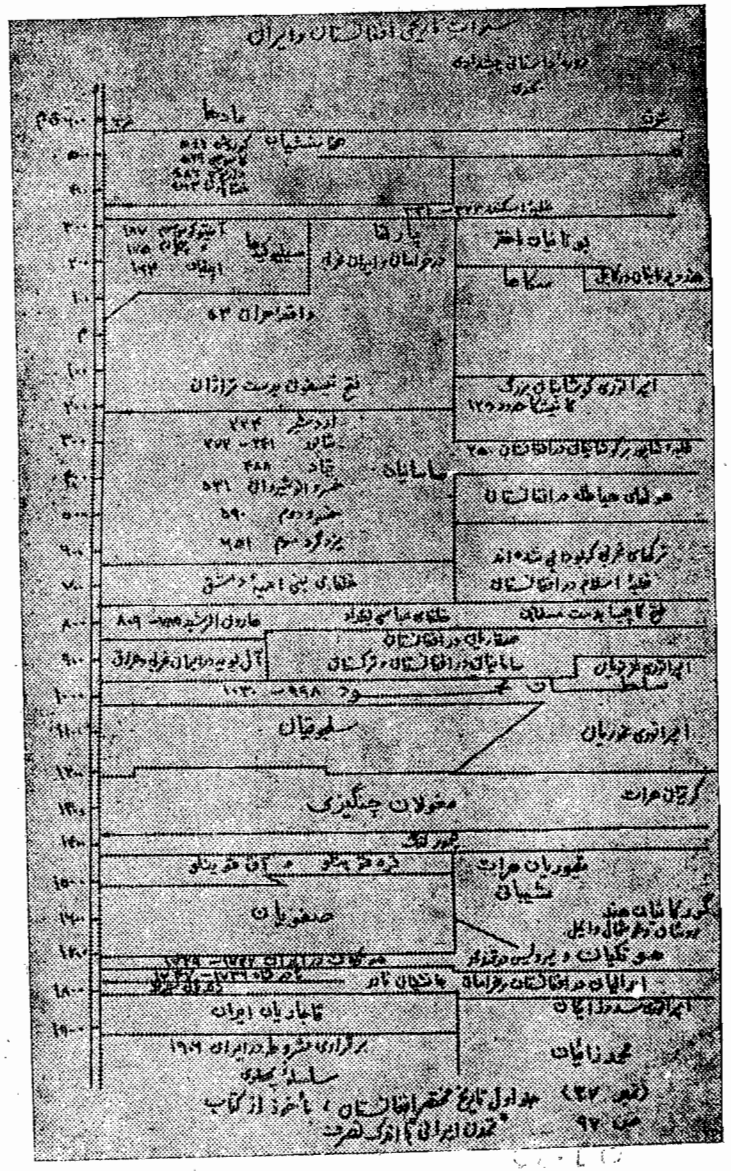

(c) ketabton.com: The Digital Library

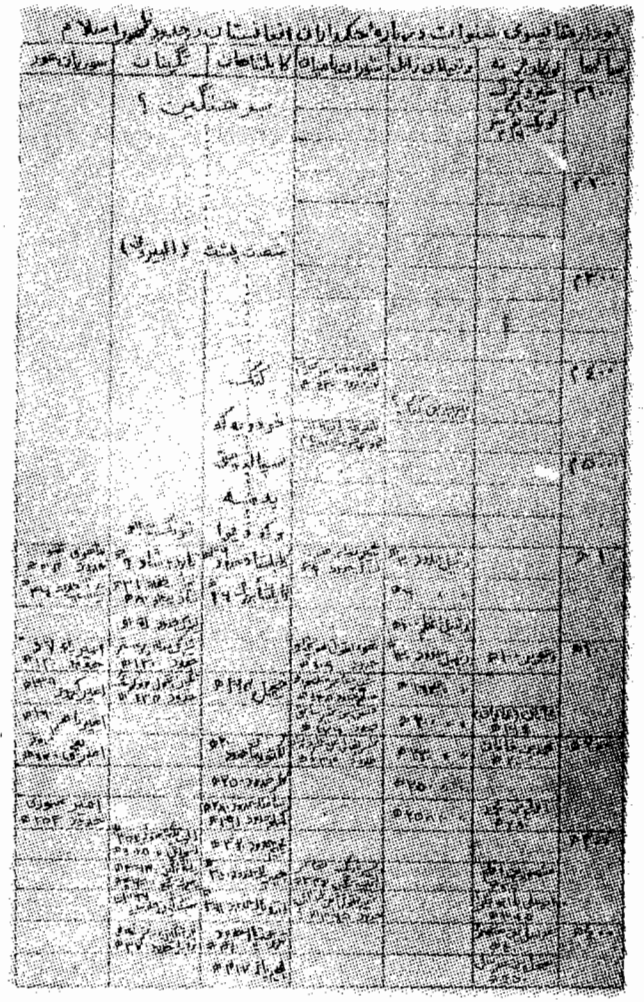

ص ۹۷ نمبر ۳۸

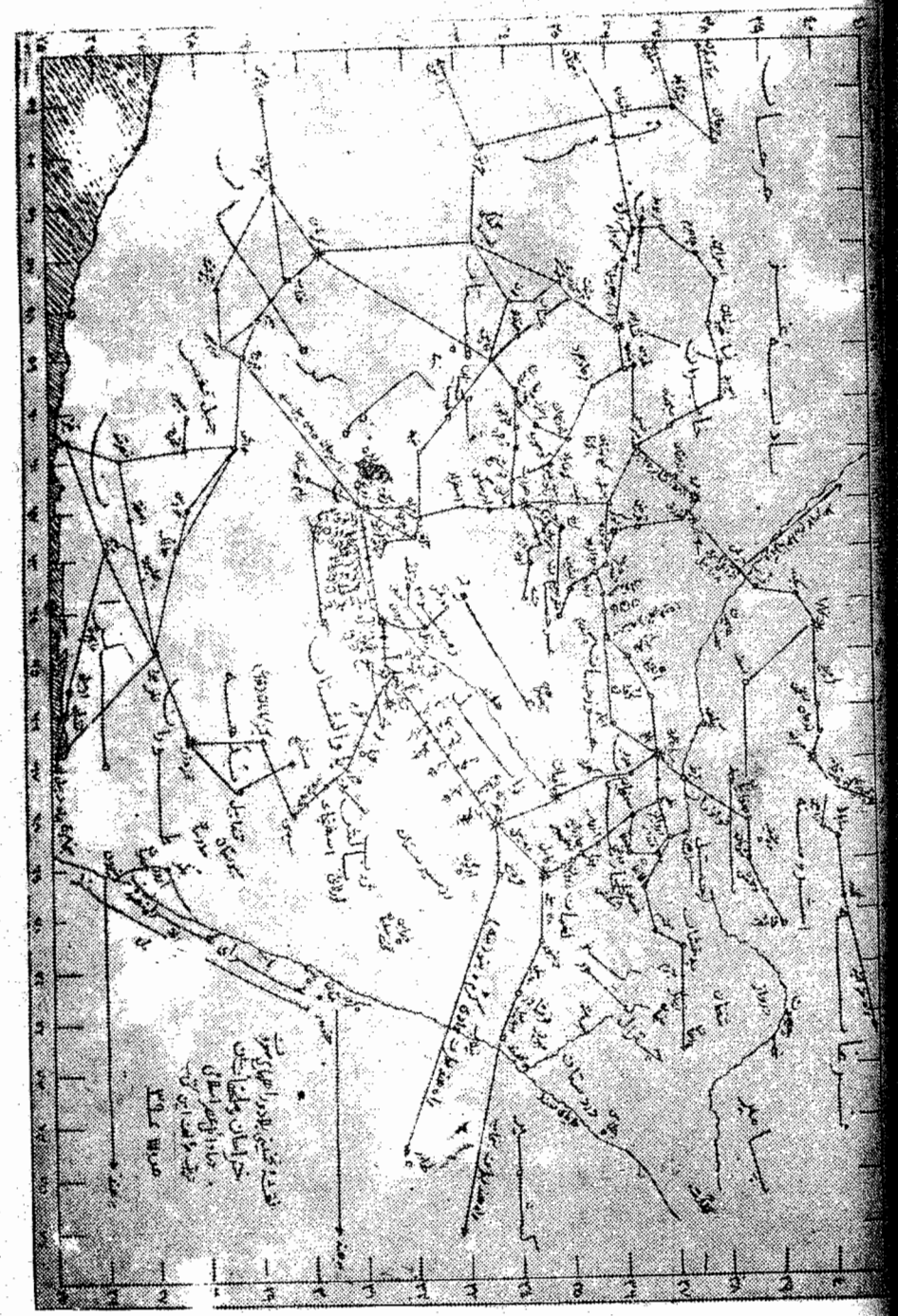

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمبر ۴۰ ص ۱۱۵

طاهریان پوشنگی (۲۰۵-۳۰۹ھ)

حسین (متوفی ۱۹۹ھ) بن مصعب بن رزیق بنا ماهان پوشنگی (ابن طباطبا: برخی اسمعه بن ادا ...)

ابراهیم (ولی ابرشهر ۲۰۷ ولی شام متوفی ۲۰۵ھ)

حسن متوفی ۲۳۱ھ (طبرستان) ۱- طاهر اول (متولد ۱۵۱ھ متوفی ۲۰۷ ولی شام ۱۹۸ھ - سلخت ۲۰۵ھ)

(۲۲۴ - ۲۳۱ھ)

اسحق والی بغداد ۲۱۴ھ

اسماعیل

حسین (۲۵۰ھ) محمد والی بغداد ۲۶۵ھ

۲- طلحه (۲۱۳-۲۴۰ھ) علی (۲۱۳-۲۴۰ھ)

۳- عبدالله (۲۴۰-۲۱۳ھ) (متولد ۱۸۲ ولی شام ۲۰۶ ولی مصر ۲۱۰ھ)

سلیمان طلحه حسین مصعب ۴- طاهر دوم

محمد (متولد ۲۳۳ھ) ابوالعباس (۲۹۵ھ) ابوعیسی (۲۴۸-۲۲۳ھ) (۱۴۸-۲۲۳ھ)

حسین (متولد ۲۴۶ھ) متوفی ۳۰۰ ولی بغداد ۲۹۵ھ طبرستان ۲۴۸ھ بغداد ۲۵۸ھ

طاهر (متولد ۲۴۶ھ)

۵- محمد (۲۹۱-۲۹۵ھ) حاکم بغداد ۲۹۵ھ

حسین (خراسان) ۲۴۸ھ

منصور (رود سرخس) ۲۴۸ھ

محمد ۲۴۱ھ

ابراهیم (مرو ۲۴۸ھ) شکست از محمد آل طاهر سوم و شاید ۲۸۲ھ

احمد (مرو ۲۴۸ھ)

۲- طاهر سوم و شاید ۲۸۲ھ

۳- ماخذ: طبری، ابن اثیر، دائرة المعارف اسلام، ابن خلکان، طبقات ناصری، دول اسلامیه ۱۷۳

میخواهد کتاب را مادر ۲۰۴

حصه اول: صفاریان سیستان (۲۵۴-۲۸۸ھ) ص ۱۲۰ نمبر ۱۴۱

لیث صفار (حدود ۲۰۰ھ) بن معدل بن حاتم بن حاکم بن کثیر بن ارد بن شیر بن ... بن هرمز بن خسرو انوشروان (تاریخ سیستان)

یعقوب (۲۴۵-۲۵۴ھ) x عمرو (والی پارس) ۲ x معدل ۱ علی

۱- یعقوب x محمد (والی پارس) (۲۶۸-۲۹۵ھ) ابوالحسین (۲۹۹-۳۰۲ھ) اسماعیل (۲۹۹-۳۰۲ھ) ابوعلی محمد (۲۹۷-۳۰۲ھ)

تنها ملک (هراة ۳۱۱ھ) محمد = بانو ۲۹۹ ۳۰۲ھ

یعقوب

احمد ثانی (۳۰۱ھ) x طاهر ۳

طاهر بن علی (۳۵۲ھ) غالبیه

(۴) عمرو (۳۰۲-۳۲۳ھ)

ناصر (زن احمد بن محمد)

(۵) خلف بانو x (۳۹۲-۳۴۴ھ) متولد ۳۲۴ھ

ابوجعفر

عمرو (متوفی ۳۸۲ھ)

طاهر (۳۹۲ھ)

[۶] بهاء الدین طاهر (۴۰۷-۴۸۱ھ)

ناصر

جعفر بن طاهر

خلف

[۱] ابوعمر احمد بن محمد بن خلف بن ابوجعفر بن طاهر ۴ بن ...

[۲] طاهر (۴۴۶-۴۸۰ھ) ملک تیمروز

[۳] ... تیمروز

توضیح: درین شجره چهار سلسله تا ۵ نسل داده شده:

اول اعداد مطلق دوم بین علامت ( )

سوم بین علامت [ ] چهارم بها اعداد لاتینی.

حصهٔ دوم: صفاریان سیستانی نمبر ۴۱ ص ۱۲۰

[۱] طاهر

[۲] تاج الدین ابوالفضل نصر × (۴۸۲، ۵۵۹ھ) [۳] فلان (۴۸۱ھ)

فلان (۶) [۵] شمس الدین ابوالفتح محمد (احمد) ۵۵۹ھ دارای عزده برادر [۶] عزالملوک محمد (حدود ۵۶۰ھ)

عمر نوحی [۷] محمد تاج الدین حرب × (۵۱۲، ۶۱۲ھ)

[۱۲] امیر علی (۶۲۰ھ) ابوالمظفر حرب (۶۱۹ھ) ناصر الدین عثمان (متوفی ۶۰۴ھ)

[۸] شمس الدین یمین الدوله بهرامشاه (۶۱۲، ۶۱۸ھ) ملکشاه [۱۱] شهاب الدین محمود (۶۱۹، ۶۲۲ھ) علاء الدین احمد (مقتول ۶۲۰ھ)

[۹] نصرة الدین یا تاج الدین نصر بهرامشاه × (۶۱۸ھ) (؟) رکن الدین ابومنصور × (۶۱۸ھ)

مآخذ هر سه حصهٔ این شجره: ابن اثیر، طبقات ناصری، دائرة المعارف اسلام، تاریخ یمینی، میرخوند، تاریخ سلاجقه، خاندانهای اسلامی بارتولد، نولدکی، سخاو، جیستی، دول اسلامیه ۱۷۵، معجم الانساب ۲، ۳۰۲، تاریخ سیستان، احیاء الملوک.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

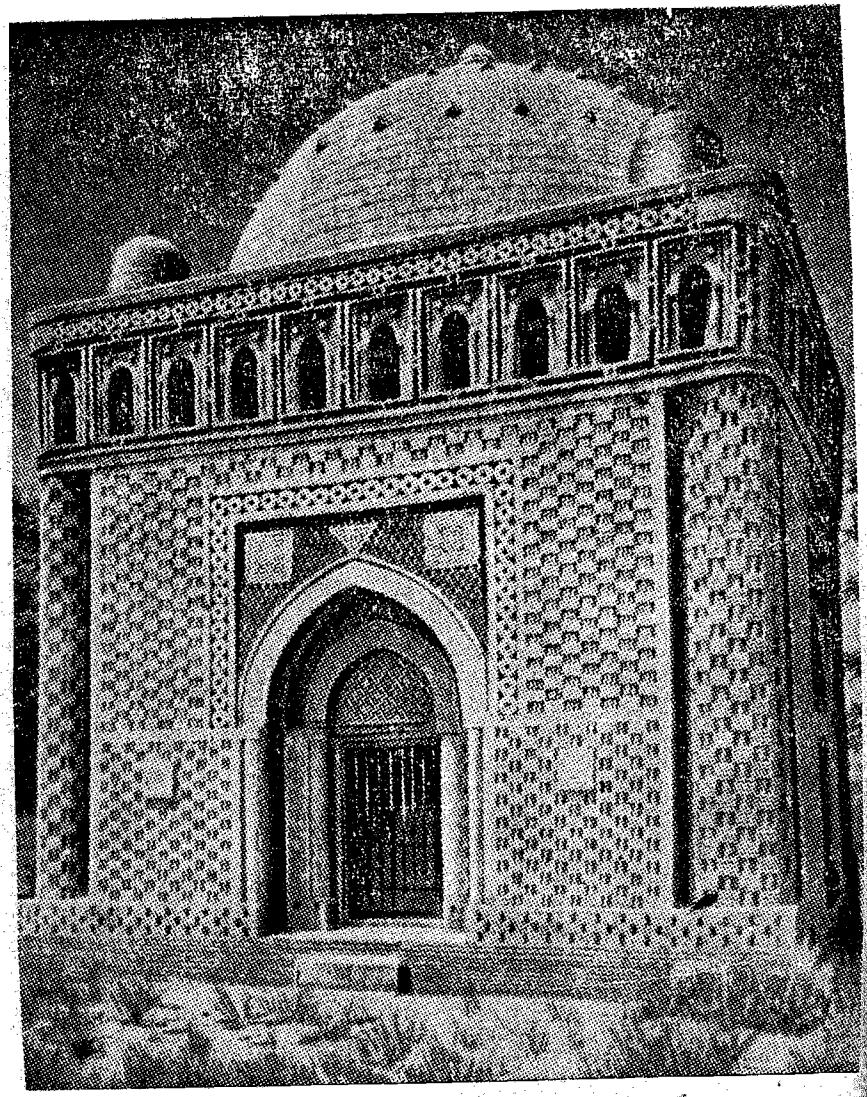

ص ۱۴۲، نمبر ۴۳ بنای مقبرهٔ اسماعیل سامانی در بخارا

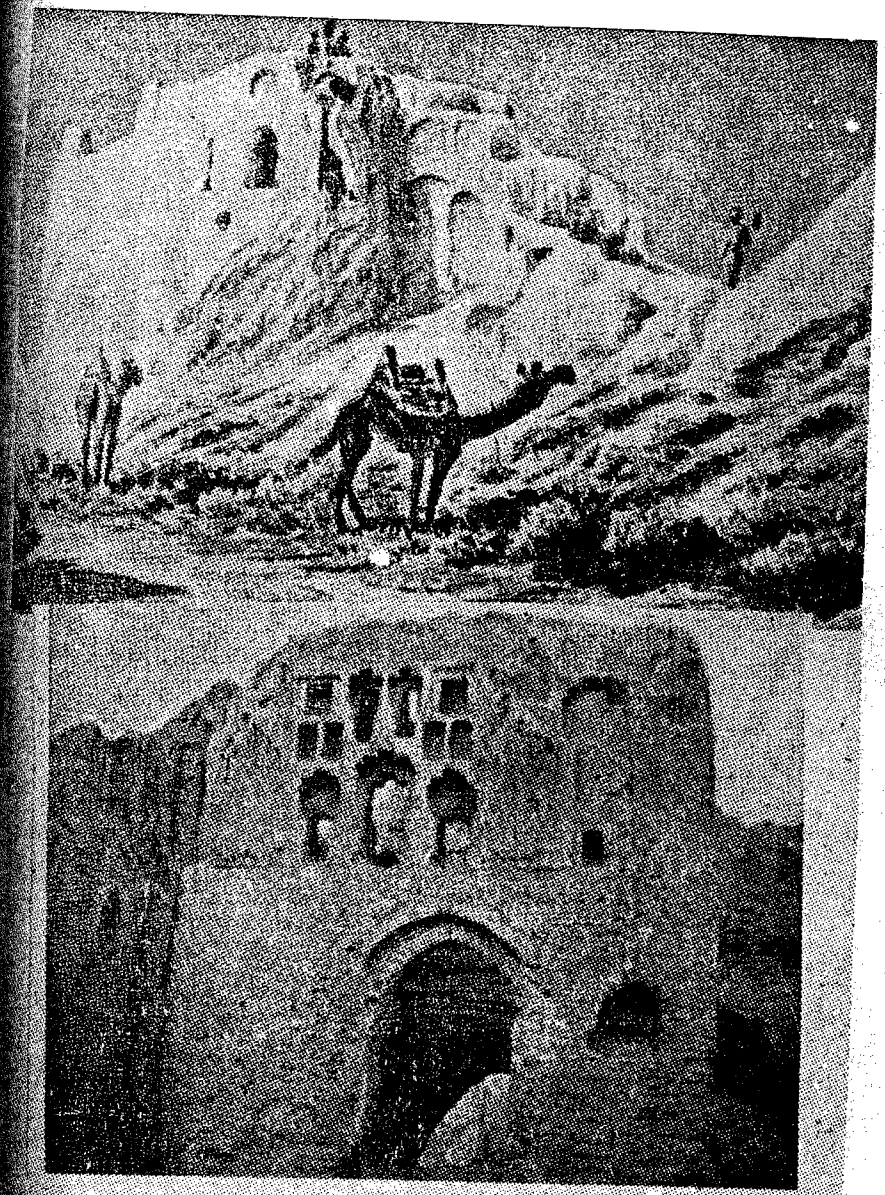

ص ۱۲۲، ۴۲ دو منظر از ابنیهٔ صفاریان سیستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

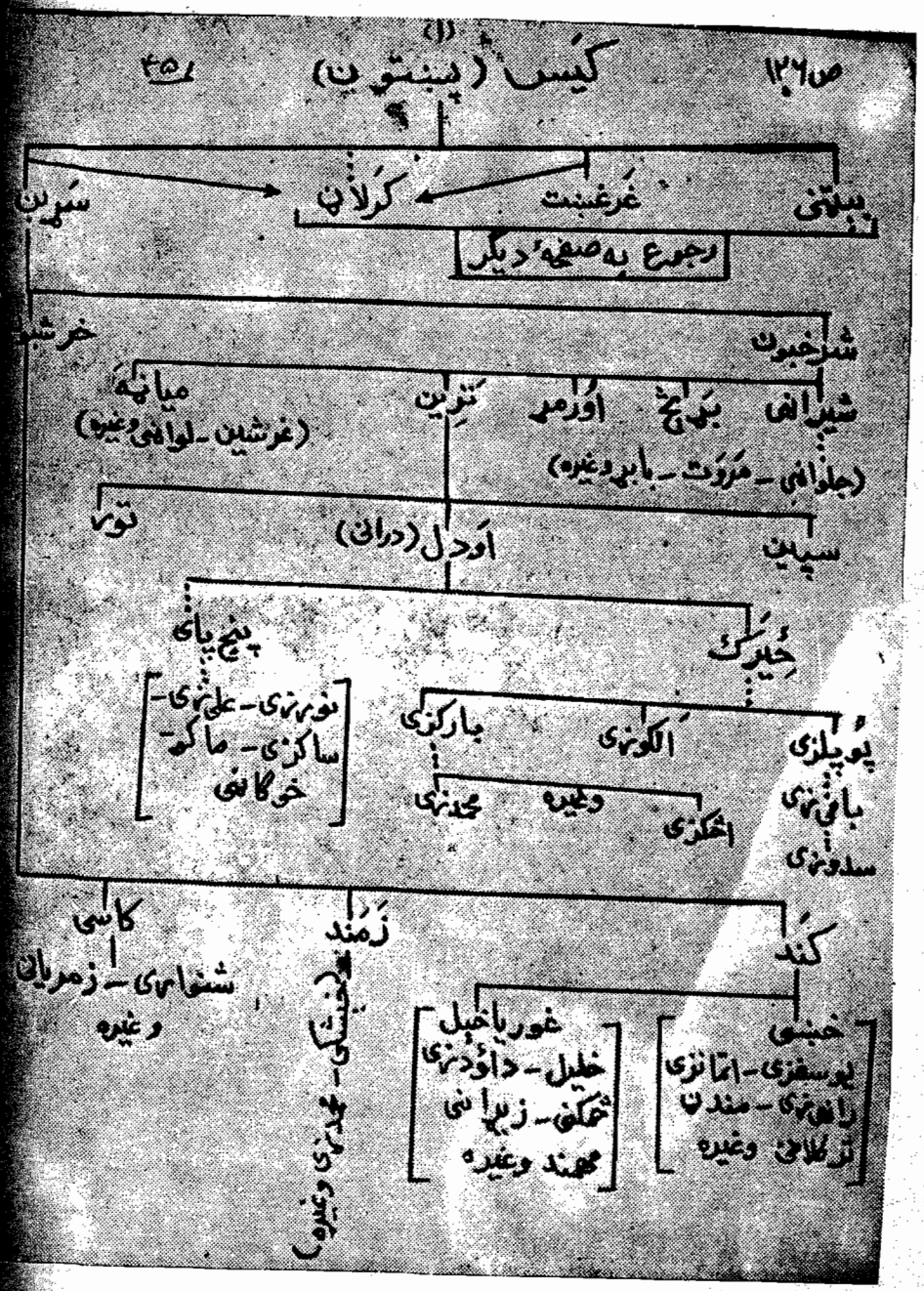

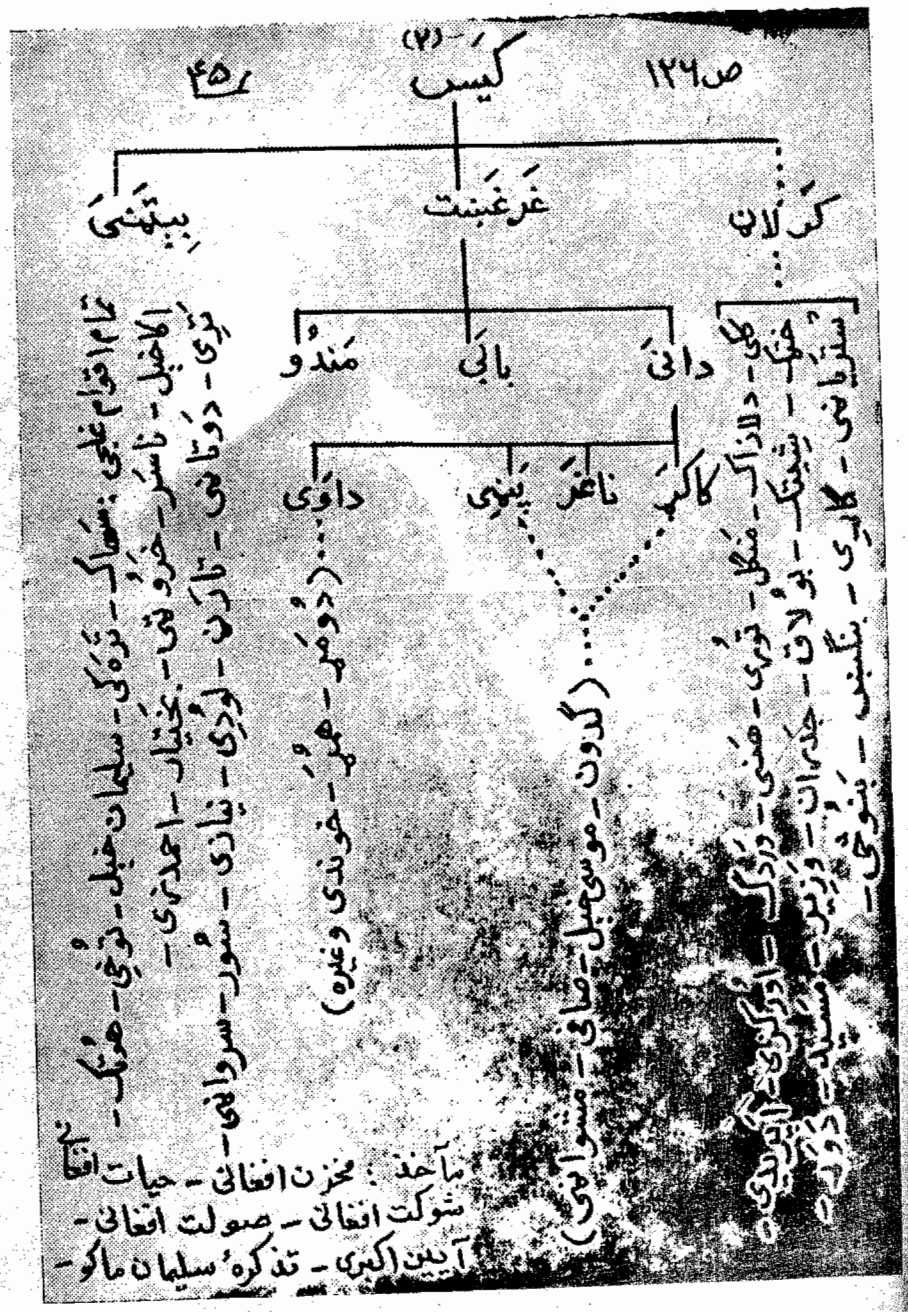

(c) ketabton.com: The Digital Library

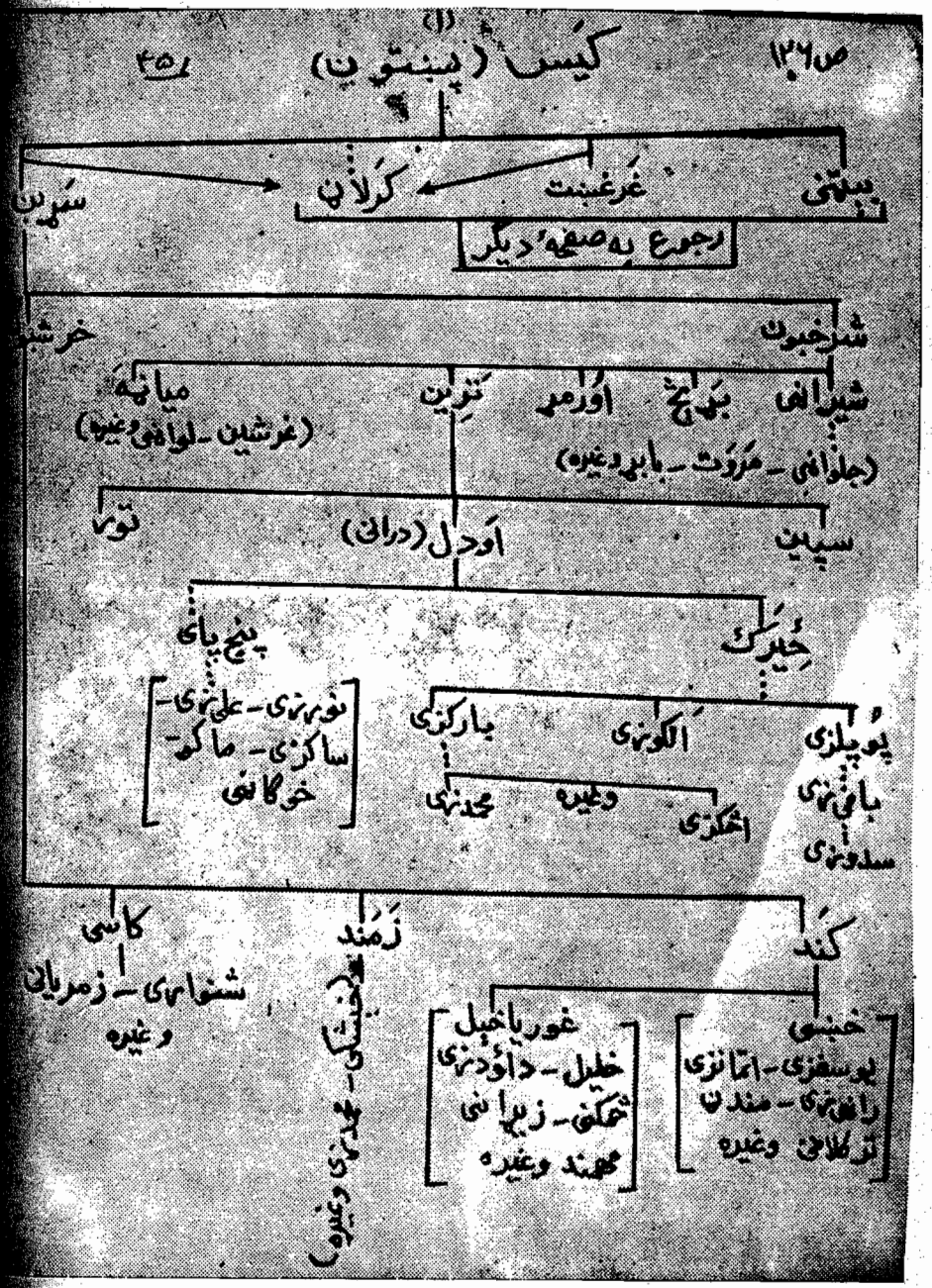

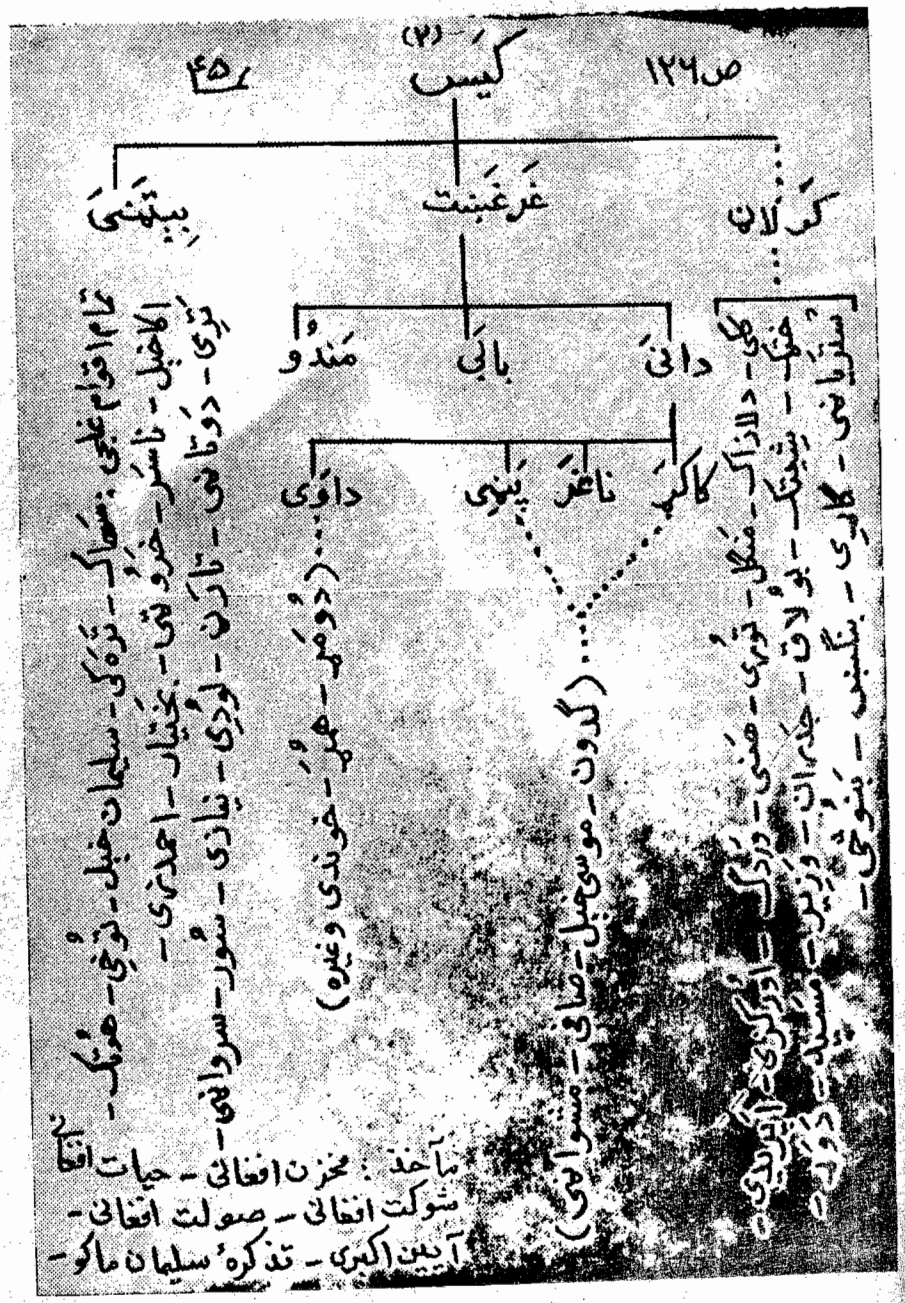

آل یا تیجور (نمبر ۴۹) ص ۱۳۲

یا تیجور (حدود ۱۴۰ھ).

- داؤد (حاکم بصره ۲۰۶ھ)
  - حاتم (گرفتار ۲۵۱ھ)
- عباس ؟
  - بیگ (حکمران ختل)
    - اسد
      - حارث
        حکمران ختل و اندیجاغ (۲۷۲ - ۲۹۲ھ)
  - ابوداؤد
    - داؤد (حدود ۲۷۲ھ)
- احمد
  - ۲x - ابوداؤد محمد (بلخ ۲۶۰-۲۶۵ھ تجارتاً ترمذ ۲۷۹ھ)
    - ۳x - ابو جعفر احمد (در انوراب سکه زد ۲۸۸ھ)
      - ۴ - جعفر (در ختل سکه زده ۳۱۰ تا ۳۱۳ھ)
        - ۵ - احمد (در ختل حدود ۳۷۲ھ)
- هاشم
  حکمران وخش متوفا ۲۴۳ھ
  - الیاس
    سپه سالار مصر ۲۱۱ھ
    - x۱ - داؤد (بلخ ۲۲۳-۲۵۸ھ) متوفا ۲۵۹ھ

(مأخذ: معجم الانساب زامباور ۳۰۷)

x شاهانیکه سکهٔ ایشان موجود است

آل کاکا (نمبر ۴۷)

ص ۱۳۵

- کاکا (متوفی ۳۲۹ھ)
  - ابوالعباس فضل (۳۳۳ھ)
  - x ابوعلی احمد (متوفی ۳۴۴ھ)
    - ابوالفضل محمد (۳۴۶ھ)
    - ابوالطیب عبدالله (متوفی ۳۴۰ھ)

(مأخذ: تاریخ بلعمی، طبقات ناصری، معجم الانساب زامباور ۳۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترکستان ا[illegible]

مراجع: الکامل - تاریخ یمینی - طبقات ناصری - امرای آل سامان -

۵- ابوالحسن

۴- ابوالقاسم علی

(در خوستان)

(۳۷۷-۳۷۷ ه)

۳- ابوعلی محمد منتصر

دختر

(زن نوح ۲ سامانی)

۲- ابوالحسن محمد ناصرالدوله

(۳۷۲-۳۷۷ ه)

۱- ابوعلی ابراهیم (۳۳۴-۳۳۴ ه)

ابوبکر ان سبکتگین < و ابراهیم سبکتگین

سبکتگین

(نمبر ۴۸)

ص ۱۴۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

(الف)

غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ ه) نمبر ۵۱ ص ۱۴۹

(۱) الپ تگین × (۳۵۱ ه) امیر حاجب (حکمران تخارستان و خراسان وزاولستان از طرف سامانیان)

بغراجق؟ (۲) ابواسحاق ابراهیم (۳) بلکا تگین (۴) امیر پیری

۱- ناصرالدین سبکتگین × بن قرابجکم جوق (۳۶۶ - ۳۸۷ ه)

حره (زن علی بن مامون خوارزمشاه) حسین حسن نصر (خراسان و سیستان ۳۸۹ ه) ۲- اسمعیل × (۳۸۷ ه) ۳- سلطان محمود × متولد ۳۶۰ ه (۳۸۷ - ۴۲۱ ه) یوسف یعقوب

زینب (زن محمود بغرا خان) سلیمان نصر × اسمعیل ۹- عبدالرشید × (۴۴۱ - ۴۴۴ ه) دختر (زن منوچهر زیاری) ۴- محمد × (۴۲۱ - ۴۳۲ ه)

۵- مسعود اول × (۴۲۱ - ۴۳۲ ه) نامی عبدالرحیم عبدالرحمن احمد

۶- مودود × (۴۳۲ - ۴۴۱ ه) مردانشاه ۸- علی (۴۴۱ ه) سعید (حوالی ۴۲۳ ه) محمد ۱۰- فرخزاد × (۴۴۴ - ۴۵۱ ه) ایزدیار محمود (لاهور) ۱۱- ابراهیم × (۴۵۱ - ۴۹۲ ه)

دختر ۷- مسعود دوم × صبی ۴۴۱ ه سلطان ۱۲- مسعود سوم × (۴۹۲ - ۵۰۸ ه) (دارای ۳۹ برادر)

رشته این صفحه

ص ۱۴۳ نمبر ۵ قبر سلطان محمود در غزنه و کتیبهٔ آن

نمبر ۱۴۹۵۵۱

(بیہ) غزنویان

مسعود سعد

جمشید ملک — علی — طاہر — ملک زاد — محمود — ملک چغر — ۱۳- شیرزاد (۵۰۸ھ) — ۱۴- ارسلان شاہ × (۵۰۹ — ۵۱۲ھ) — ۱۵- بہرام شاہ × (۵۱۱ھ)

تورانشاہ — خورشید — سلطان ملک

امیر نوک — حسن — ارسلان ملک — فرخزاد — بہاء الدین محمد — ۱۶- خسرو شاہ × (۵۴۷ — ۵۵۵ھ)

خطیر الدین محمد

شاہزاد — ایران ملک — علی — کیخسرو — (۱۷) خسرو ملک × یا ملکشاہ (۵۵۵ — ۵۷۹ھ) — محمود

بہرام شاہ — محمود شاہ

خسرو شاہ دارای ۱۷ برادر

فرخشاہ — دولت شاہ مقتول ۵۴۴ھ — دختر وزن قطب الدین محمد بن حسین غوری

سید الدولہ

جہان شاہ — مسعود شاہ — ملک شاہ — خسرو شاہ

ماخذ: معجم زامباور ۲/ ۴۱۲، دول اسلامیہ ۴۰۴، طبقات ناصری

(رکن الدین ارسلان شاہ)

۷- مسعود (۵۱۱ — ۵۵۲ھ) — ۸- عز الدین (۵۴۶ — ۵۸۷ھ) — ۵- بہرام شاہ (۵۴۷ — ۵۸۷ھ) — ۶- ملک شاہ (۵۴۷ — ۵۷۲ھ)

(مسعود ثالث)

(مسعود ثانی)

۱- سلیمان شاہ (۵۰۰ — ۵۴۲ھ)

(مسعود ثالث)

(مسعود ثانی)

۲- قلج ارسلان (۵۵۱ — ۵۸۸ھ) — ۳- ملک شاہ (۵۴۲ — ۵۴۵ھ) — ۴- ملک غازی (۵۴۵ — ۵۴۷ھ)

سلیمان شاہ (۵۰۰ — ۵۱۱ھ)

(۱) قلج ارسلان (۵۱۱ — ۵۵۱ھ)

(c) ketabton.com: Digital Library

(c) ketabton.com: Digital Library

ص ۱۶۱ ر ۵۳

سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان (۱۱۵۵ ق)

ص ۱۶۴ ر ۵۴

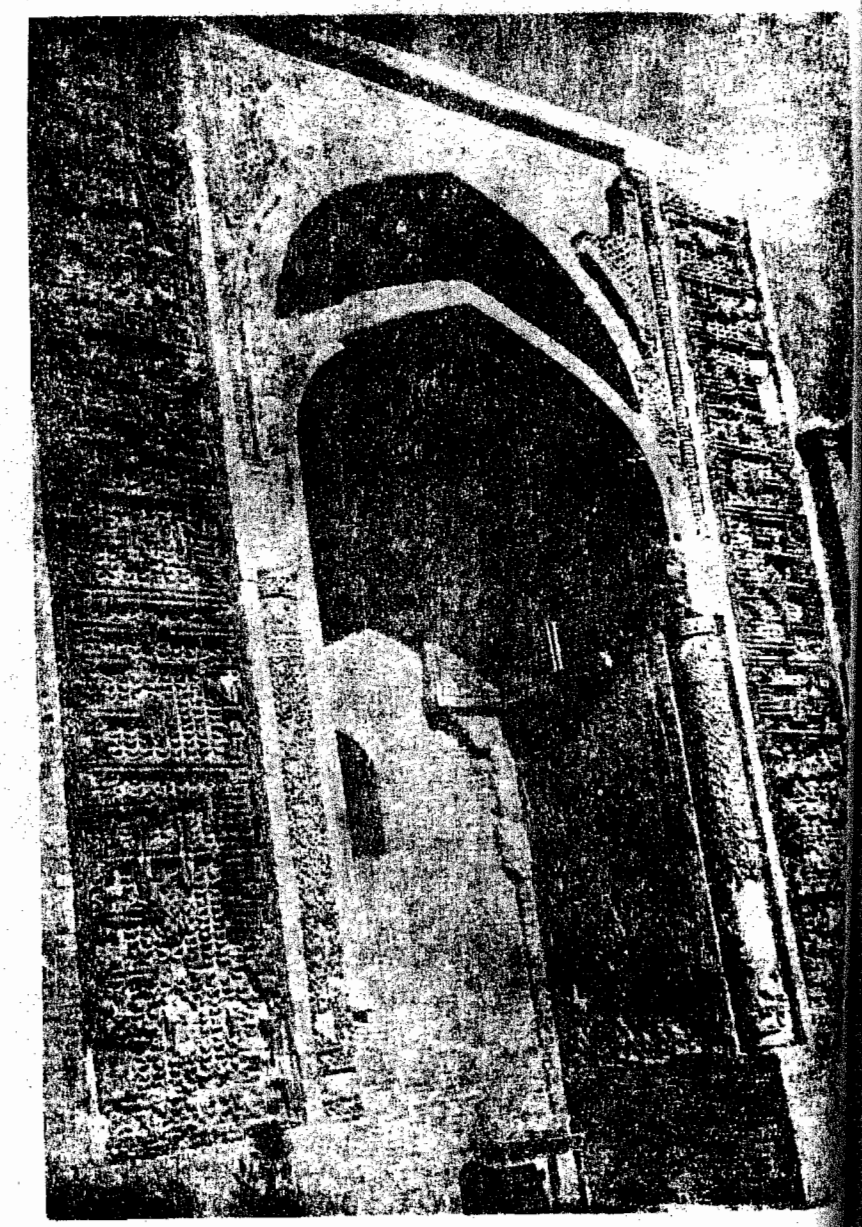

رواق و نوشته های قدیم مسجد جامع هرات
نمبر ۵۵ ص ۱٦٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

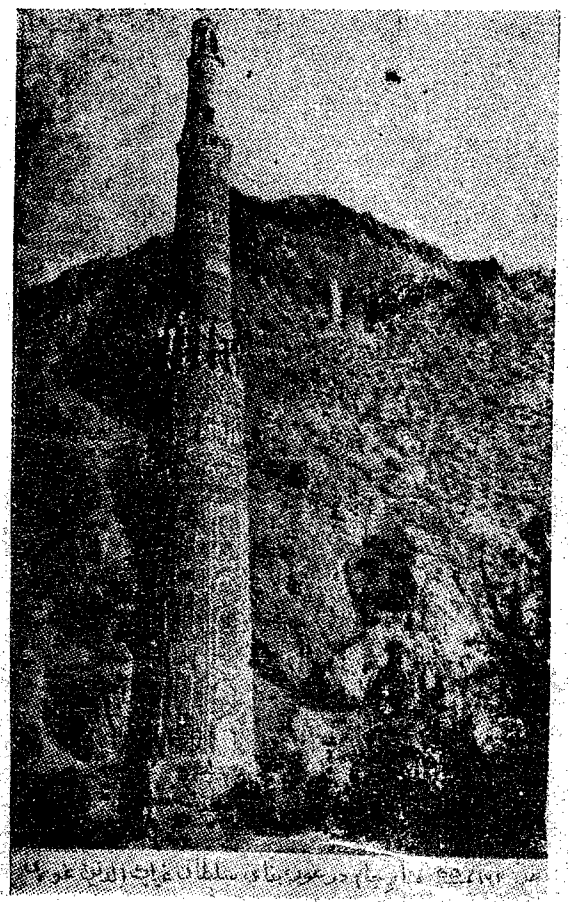

ص ۲۷۲ ، ۲۵۵ ، ۲۷۳ ، در عهد بنای سلطان غیاث الدین غوری

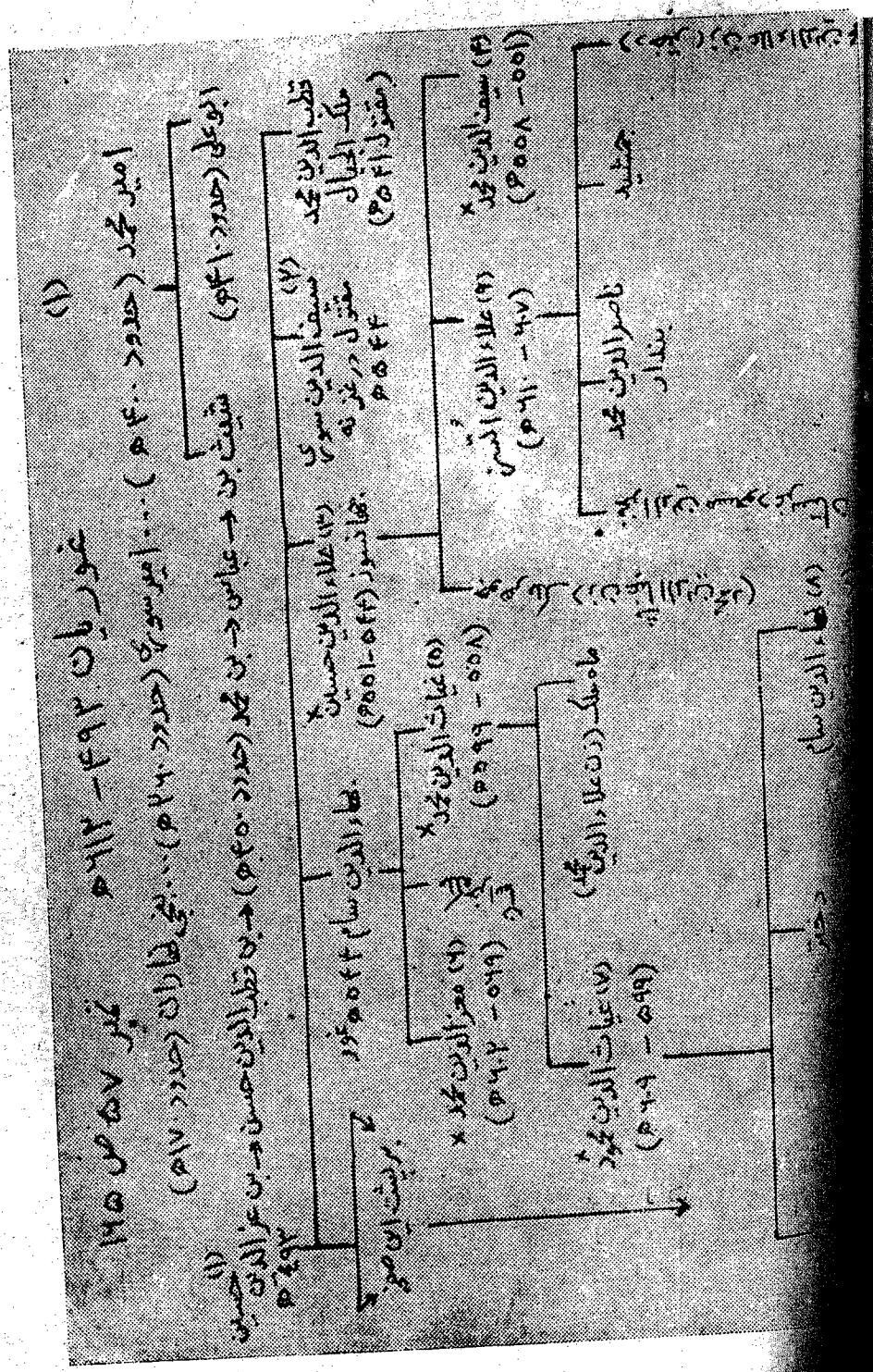

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

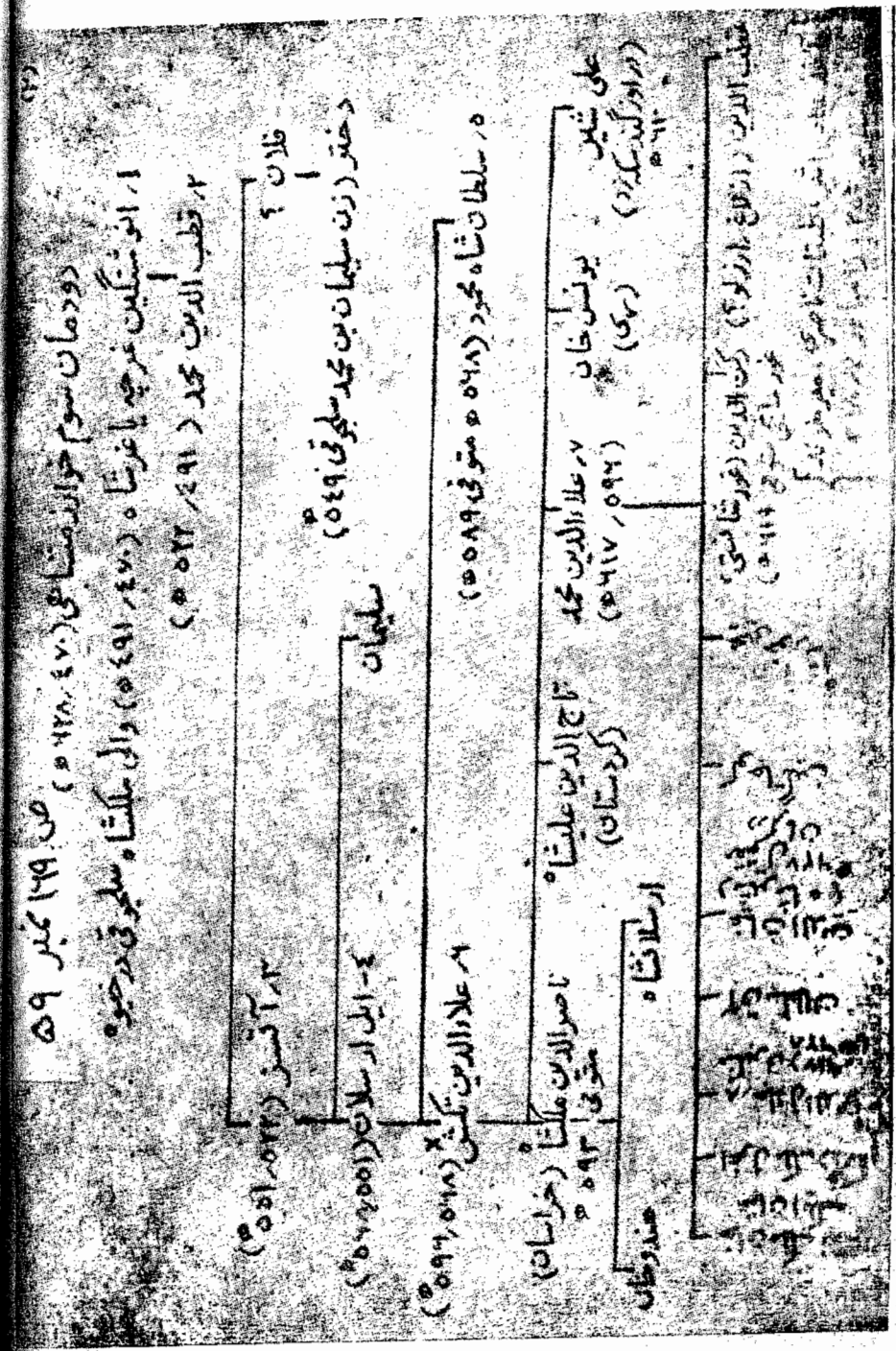

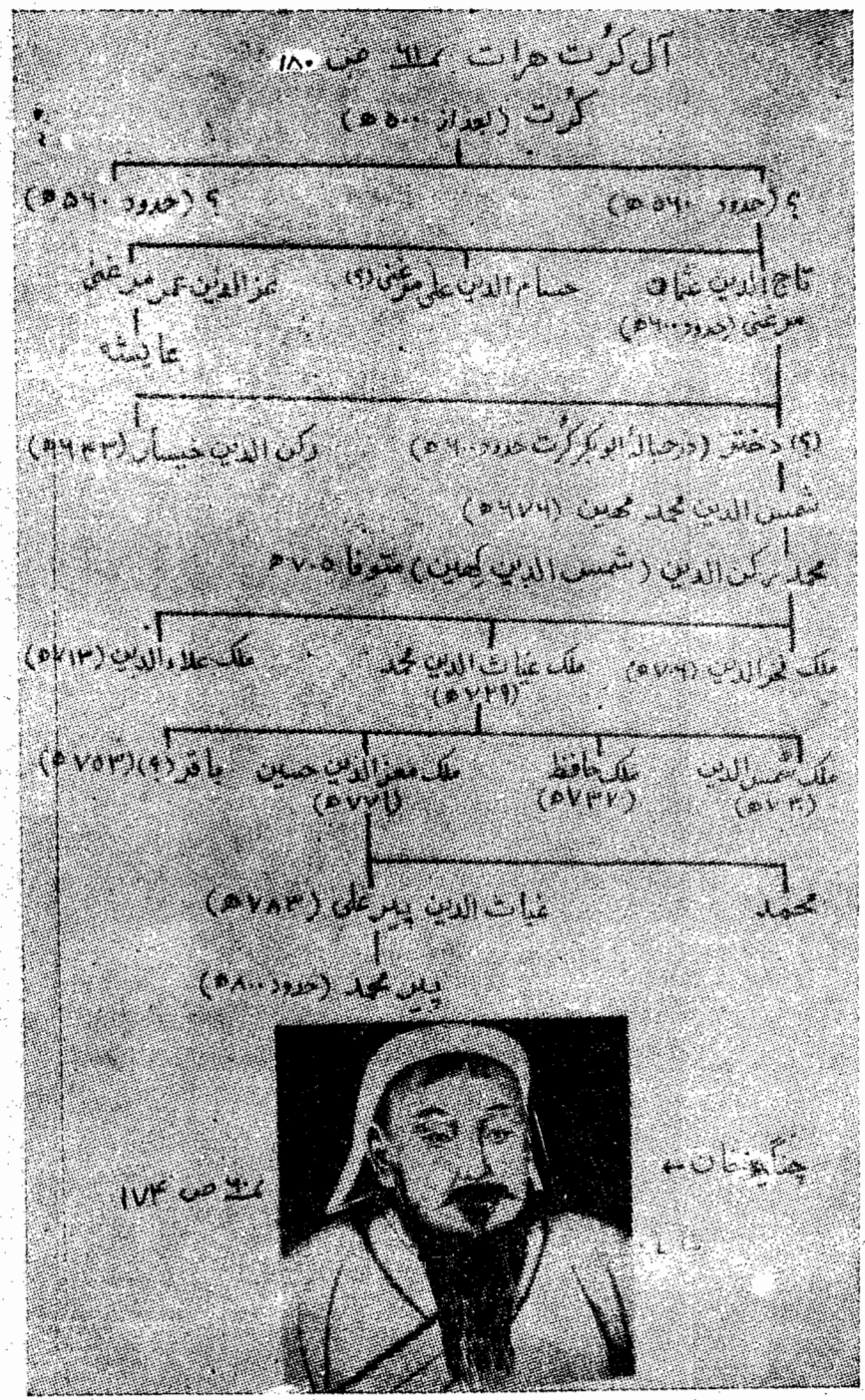

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر علی شیر نوایی
۶۳ ص ۱۹۹

سلطان حسین بایقرا
۶۲ص ۱۹۹

تیموریان خراسان

تیمور ۸۰۷ھ — ۶۴ ص ۱۹۱

- غیاث الدین جهانگیر ۷۷۷ھ
  - پیر محمد (بلخ) ۸۰۹ھ
    - قائیدو (بلخ، کابل، قندهار) ۸۲۰ھ
- عمر شیخ ۷۹۷ھ
  - بایقرا (هدان) ۸۱۸ھ
    - غیاث الدین منصور
      - سلطان حسین (هرات) ۹۱۲ھ
        - مظفر
        - بدیع الزمان ۹۲۳ھ
          - محمد زمان ۹۴۶ھ
- محمد
  - سلطان ابوسعید ۸۷۳ھ (هرات، بلخ)
    - ابوبکر (بدخشان) ۸۸۴ھ
    - سلطان محمود ۹۰۰ھ
      - خان میرزا (بدخشان)
        - سلیمان میرزا
          - ابراهیم میرزا
    - الغ بیگ (کابل و غزنی) ۹۰۷ھ
    - عمر شیخ ۸۹۹ھ
      - بابر ۹۳۷
        - تیموریان هند
- شاهرخ
  - بایسنغر ۸۲۷ھ (خراسان)
    - رکن الدین ۹۶۵ھ
      - سلطان ابراهیم
    - سلطان محمد ۸۵۵ھ
      - یادگار محمد ۸۷۵ھ (خراسان)
    - بابر ۸۶۱ھ (خراسان)
      - شاه محمود ۸۶۳ھ (خراسان)
  - سیورغتمش ۸۳۰ھ (کابل، قندهار)
    - مسعود (کابل) ۸۴۳ھ
    - قراجار (کابل) ۸۴۳ھ
  - ابراهیم سلطان ۸۳۸ھ (بلخ)
  - قطب الدین محمد جوکی ۸۴۸ھ
  - الغ بیگ ۸۵۳ھ (خراسان و ماوراء النهر)
    - عبد اللطیف ۸۵۴ھ

(سنوات بعد از نام سالهای وفات است)

اورنگزیب عالمگیر
۷۲ ص ۲۰۶

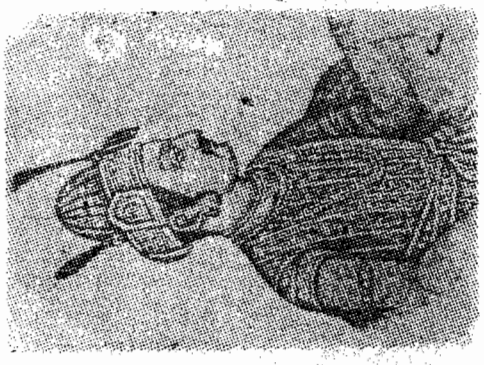

جهانگیر
۷۰ ص ۲۰۴

شاه جهان
۷۱ ص ۲۰۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظهیر الدین بابر شاه
٦٥ ص ١٩٩

همایون شاه
٦٨ ص ٢٠١

اکبرشاه
٦٩ ص ٢٠٣

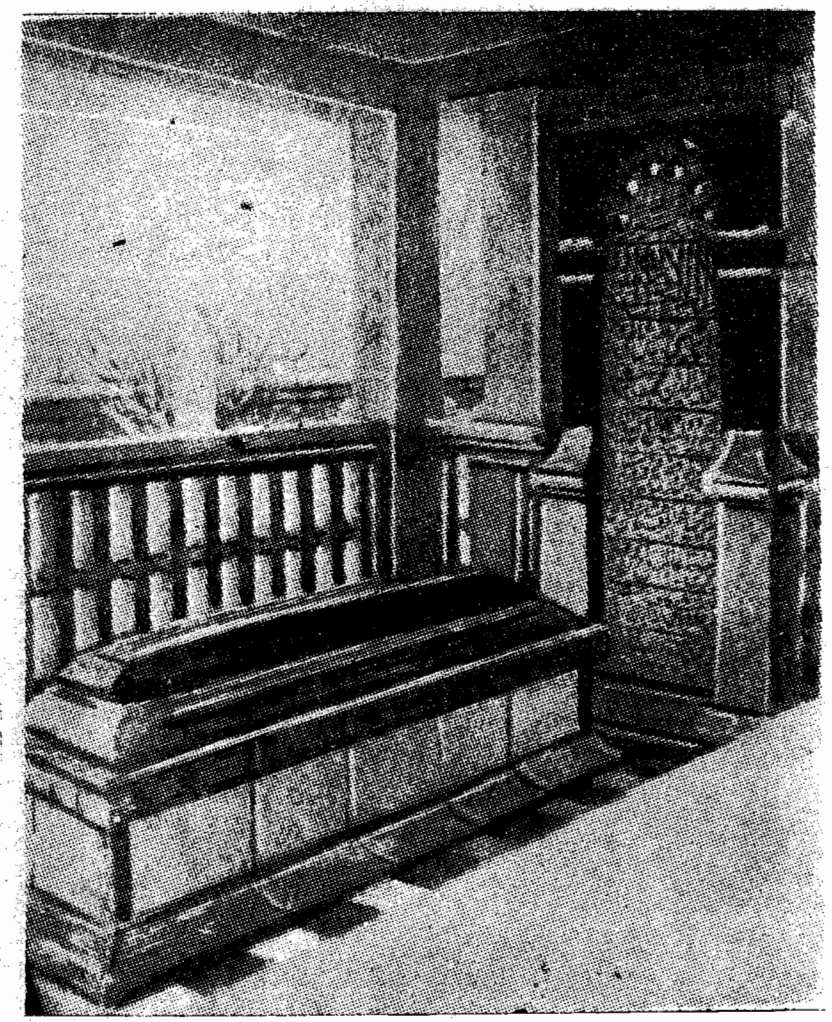

مقبرهٔ بابر درکابل
٦٦ص ١٩٩

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیر شاه سوری
٦٧ص ٢٠١

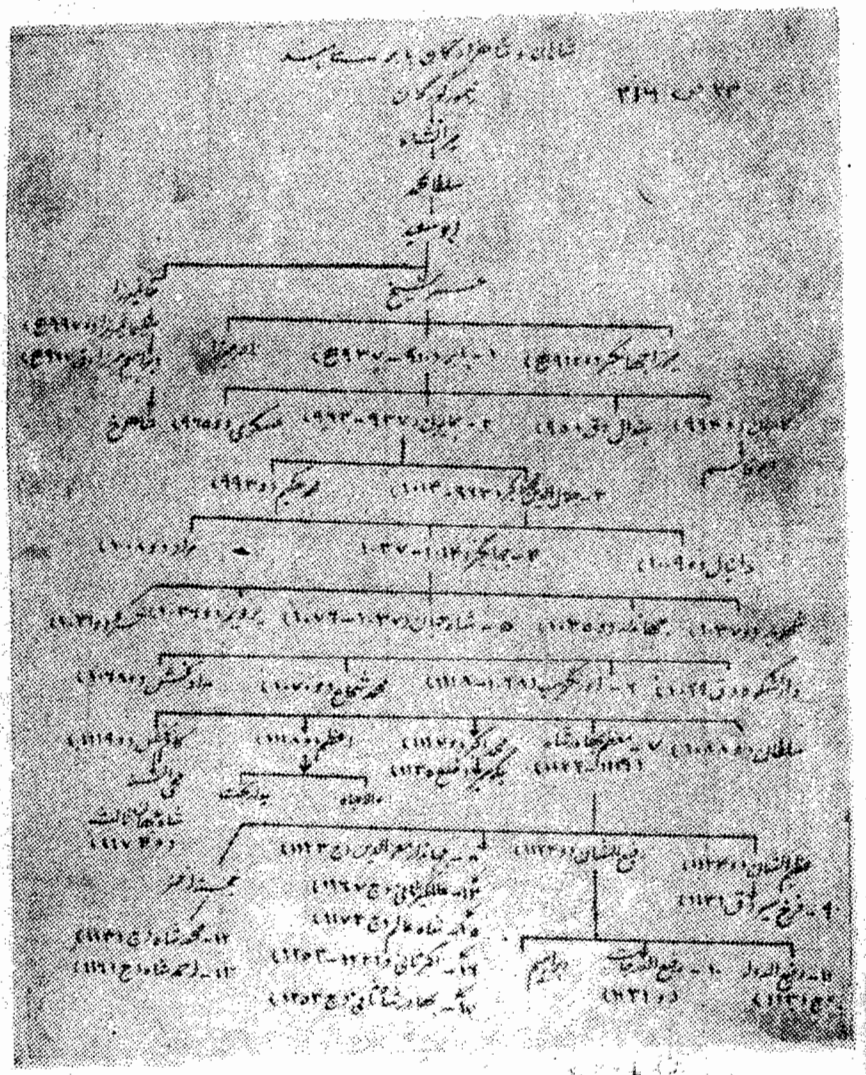

(۱) روشانیان

شیخ محمد (حدود ۹۰۰ ه) — ۷۴ ص ۲۳۱

- عبدالرحمن
- قاضی عبدالله (از بطن بیبن بنت محمد امین)
  - یعقوب
    - محمد علی — سکندر
    - شیخ سلطان
  - بایزید پیر روشان (۹۳۲ - ۹۸۸ ه)
    - (از بطن توره بعه ادی) — دولت
      - شیخ عمر — احمد (از بطن بی بی علایی)
      - خیرالدین — ولی داد
      - نورالدین — مرزا خان (صفر آینده)
      - جلال الدین «جلاله» (صفر آینده)
    - (از بطن بی بی شمسو)
    - (از بطن دفنه) — الله داد
      - کمال الدین — پیرداد (صفر آینده)
      - کمال خاتون (زوجه علی خان موغندزی)
        - میرزا خیرالله
        - میرزا جان
  - خداداد
    - اسماعیل
    - کمال — وحدت علی — میاداد

عبدالکریم
- دریا خاتون
- عبدالقادر
  - دختر (زوجه عبدالله)
  - دختر (زوجه مهدیداد)
  - عبدالواحد

(به پشت این صفحه رجوع شود)

(c) ketabton.com: Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) شجرهٔ ابدالیان ص ۷۵ ص ۲۳۰

(۲) شجره نسب شاهان سدوزائی ابدالی (درانی) ص ۷۵ ص ۲۳۰

(c) ketabton.com: Digital Library

حاجی میرویس خان
۷۶ص ۲۴۹

شاه اشرف هو تك
۷۹ ص ۲۵۲

شاه محمود هوتك
۷۸ ص ۲۵۲

شاه حسین هو تك
۸۰ص۲۵۲

(c) ketabton.com - The Digital Library

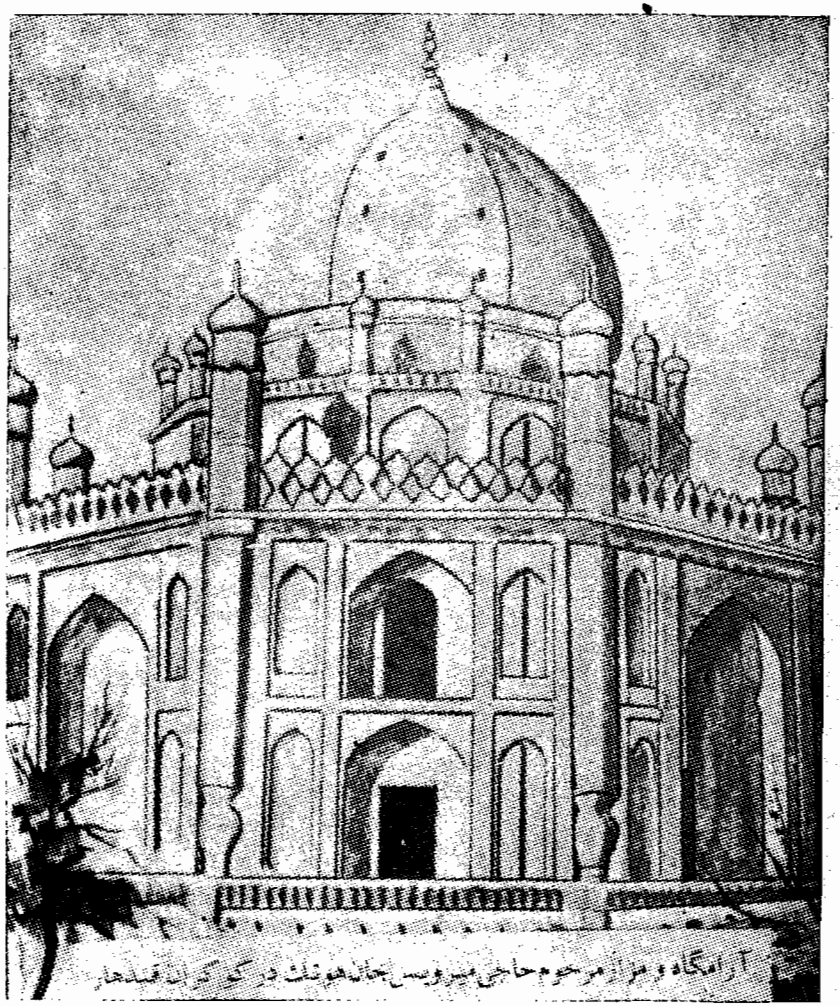

آرامگاه و مزار مرحوم حاجی میرویس خان هوتک در کنار قندهار

لوی احمدشاه بابا
۸۱ص ۲۶۹

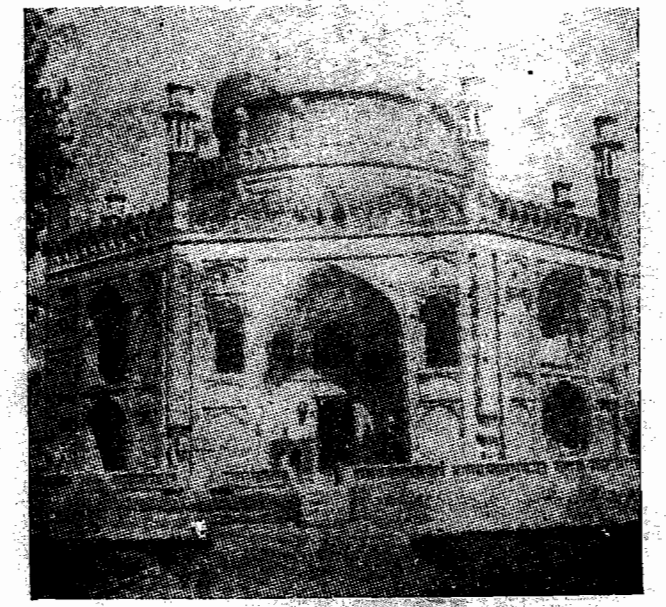

گنبد مزار احمد شاه بابا در قندهار
۸۲ ص ۲۶۹

(c) ketabton.com: Digital Library

تیمور شاه
۸۳ ص ۲۷۱

شاه شجاع
۸٤ص ۲۸۳

امیردوست محمدخان
۸٦ص ۲۸۷

امیر شیر علی خان
۸۷ص ۲۹٤

وزیر اکبرخان غازی
۸۵ ص ۲۸٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

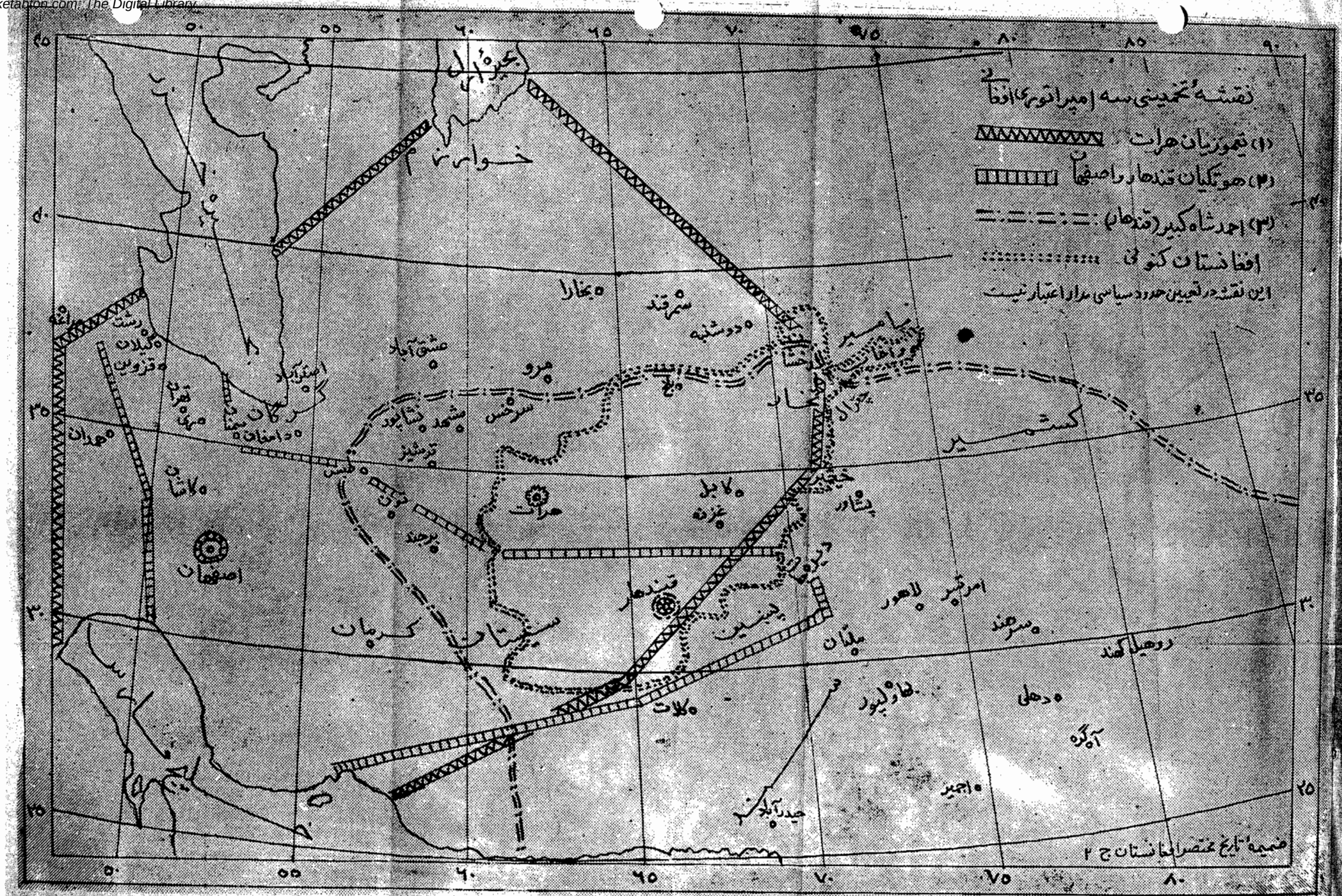

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library